

ما تتركه على الطاير

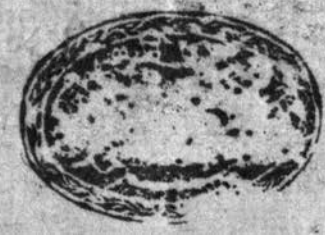
اول



سید محمد علی

السر

دفعه اوله کتب و اسناد و خط و کتابت
ماتر کتب و اسناد و خط و کتابت
دفعه اوله کتب و اسناد و خط و کتابت
ماتر کتب و اسناد و خط و کتابت





ناشر عالمگیری که بر دوجهان در طلب آفتاب دانش لبان زده
 ایست پرگردان و سپاس به قیاس الیه شیخانی که در دریا
 به انتهای صنیعش بمنابّه جبابی گردون گردان و صلوة
 طیبات و تحیات ز اکبات بروح پرفتوح آن افضل
 مخلوقات و اکمل موجودات که به طفیل ذات کرامتیش
 دنام نامیش طغرای غرای توفیق و قیوم لولاک لما
 خلقت الافلاک و علی آل الاطهار و اصحابه الاجیار
 خجسته فیض نظائر ارباب فطنت و خیرت ظاهر موبدا
 که حجت نظم و نسق عالم و کفایه مهمات نوع نبی آدم شامل
 دلائل

و سلطان فیضی الاقدار در این دولت نوری بویج و این سلام و تحریک
بشایسته و مدای کفر و ظلام برکاست و درین مجلس فیض اشاعه افتاب
اوج سبزی سوزان میوهی اعمال و افعال سول جاری عالم گیر پادشاهی
رونق افراشت جلالت برتری کند ز می شایسته که از اقبال مد
چون از پادشاهان برآمد اما بعد شیرازه بند و راقی نشان
محمدی تاثیر عالمگیری ربان و مطارحه نمود که چهل ساله و قانع را در
تحریر آورده اگر با شایب مجله ده ساله رسته و نه ناطم عقد لفظ و نصیب
محمد کاظم عالمگیر نامه نویسن و از پی و منفیج مصنف و ساری هم غن
الضخیفه کرد و هم برست سلطان اخبار نجاه ساله طریق میل نمودار شود
منت خدایا غر و جل و فکر و وقت مساعد شد استنفاط مقدمات
ضروری بلوب مرغوب اشاق افتاد منه المبد و الیه المعاد
مجلس در ذکر بدایع و قایع که قبل از جلوس و الاستعداد طلوع
سلطنته بدست کشیده شود و دو ساله اقبال جایگاه چون کپر و دازار
خواست جهان کهن از سر نو بخاری او که می شود و هر حادثه که در

می نمیت تمید جهان را را فی این سلبان بود احوالین سراج انکه
 منقسم دی الحجه سال هزار و شصت و هفت هجری قمری مراجع صاحبقران با
 شاه جهان پادشاه غازی که پس ازین با علیحضرت نامید خوانند
 در دار الخلافه شاه جهان آباد عارضه طاری کردید که از اشغال جهان
 باز داشت و دار اسکوه همین پور علیحضرت فرصت نیت داشته
 راه وصول خبر با کناف و حدود و مسدود ساخت باین سبب خللها
 بمالک را یافت چنانچه مرا بخش چهارمین پور علیحضرت که صوبه دار
 کجرات بود بر تخت نشست و شاه شجاع پور دوم حضرت را در کمال
 همین سبکدوشی که فتنه بر سر تنه لنگر کشید و دار اسکوه بنا بر جونی که
 از سطوت اقبال خود روزگار داشت و انحراف طبع علیحضرت
 ازین به بند سعادت ازلی میگوشتند با انواع تسویلات به پور
 که عساکر کوکلی کاب شهنشاه ممالک رقاب را بطریق پند و ناسبت
 انکه در حین حیات علیحضرت استظهار آنحضرت کاه شاه شجاع
 مرا بخش سنار و پس از آن بحیثیت خط مبرم در قریه پیر کارین گزیده

۳
پرواز و آنحضرت را در عین شداد مرض ماکبر آید و در راجه بیکه
بعنا کر پادشاهی سپاه خود ببرداری سلیمان بگوید و در آن
خوشتر شاه شجاع تعیین نمود و در همان ایام راجه جویش که
که قرابتی والدۀ ماجده علیحضرت داشت ازین راه خیلی عظم و عجا
که فقه خطاب مہاراجگی یافته و راجہ عمدہ مند و ست مانندت بالکد و او
بصوب مالوہ کہ سر راہ دکن است فرستاد کہ سدر راہ باشد و عجا
بالکدی جلانہ مقرر نمود کہ ہمراہ مہاراجہ باو چین بود و اگر فصلیت
اتضا کند متوجہ دفع مرا و بخش کرد و دستقیفہ ساز یہاں را سکوہ
ازین کجا میاب آرب سردی غیر کہ نہ براج علیحضرت راہ یافت
عیسی یک کیل سرکار را بی صد و ہجرتی محبوبی ملحقہ بصلیبت
اموال و امتعہ او فرمان دادند و بعد از چندی بفتح این کجا روایند
اورا از قیت در مانیدند و از شایع اطوار دارا شکوہ کہ پیشتر
باعث تہذیب اسلام شد میلان طبع او باین منہود و اشد
رقیہ ایاحت الحاد و توبہ بابران خط ناموس پس در دولت و

دشمنم ملازمت اعلی حضرت بردن را بخش که بمصلحت ادا
جاها نه گشته درینوقت دست شفاعت بدامن عاطفت خستنه زده
مستم ساختند و چون چپ مال آن بود که حیونت شکوه قاسم خان
بجای پیش آید باقتضای خرم اسباب نبرد جمع ساخته شد
جمادی الاولی سنه نه تراویست و شبت بحری از اورنگ آباد
بصوب برهانپور نهضت نمودند و بیست و یکم ماه مذکور ظهر
بساحت بلده برهانپور افتادند و عرضه داشتی متضمن عبادت
نجدت اعلی حضرت فرستادند تا یکجا جواب نیاید و اجبار
موجس میرسد و حیونت شکوه چو یک را شکوه خیر کی منمود
روزشنبه بیست و یکم جمادی الاخره لواهی توجه بصوب تهر خلا
اکبر آباد برافراختند و بیست و یکم رجب که از دیالپور کوچ شد در
اشنای اهرا بخش که از احمد آباد حرام کعبه ولت است به بود آمد
ملازمت نمود و بموضع دهر مات پور که مفت گرومی و جین است
حیونت شکوه و قاسم خان بغرم مقابله بفاصله یک کیلوه

[illegible]

چنان هم ناک و مرسان کرد که زمارها از کراکی سخت
 وقاسم خان ساریشکر پادشاهی آوردن نقیحات از آن مملکت
 شمرند و شاهنشیح در آینه تن مجاهد کب جلال حال نمود و جمیع
 اسباب نیم تبصره درآمد و قریش شهنشاکر کس از مقبولان نیم
 باشاره و الا بشمار رسید بختی است تا رسم شیح و شخت
 چنین شیح کس را ندانست و پست و چون ه رمضان المبارک
 از اجنبیل عبور فرمودند خبر پیش آمدن داراشکوه از دسویور رسید
 نمایون رسید مصافقت کمال با داراشکوه و از او ششم ماه
 مبارک رمضان و یکمیش بکراور رسید بفاصله یک نیم کره قضا
 و زیدند داراشکوه و جهان فرسوار شده زار و دخی و قدری شعل ستاد
 لیکن از پست فروشان یو جهان از انجا قدم جرات پیش گذاشته تمام
 روز لشکریان خود را که همه سلاح بودند در این سوزان تغذی می کرد
 و عالمی از غلبه که تاوشنکی بعدم رسید تا آخر روز بفرل خوش رفت
 فردای آن قبحان جلال صا در شد که لواغی نیست نسبت به فراخ اندامی که برآورد

برافرازند و از اسکوهِ صبح همین روز که مضمّن ماه مذکور بود در سرریسی که
روز گذشته استاده بود صف کشید و بغیریت حو ب استقبال
جلال نمود و از طرفین جنب توب و تسک کرم شد و نایره قبال
استعمال یافت و استخوان را و پسترسال و راجه رای شکله را
و غیره سران شکر از اسکوهِ هدف تیر قضا کشید و با آنکه هنوز جمعی
بودند زلزله بنای پکونش افتاده و اریل فرو داده بر اسپاشد
و ازین جکت بی شکام لشکر او پیشان شده راه فرار نمود و
نسایم نصر و تاسید بر جسم رایت طفر طراز و زید قریب شد
بهم این دو فتح عریپ چون نصر من است فتح قریب از
بدایع آیات اقبال این مورد الطاف و الجلال آنکه از دار اسکوهِ افتاد
سپه سالاران و سرداران قتل رسیدند که در هیچ معرکه پیشان
کم نشان داده باشند تا بتا پنان سایر الناسپس رسید از عساکر
نصرت قریب از عده با بغیر اعظم خان عرف ملتستان که بعد فتح از غلبه جد
مولجان و دیگرانی از دار اسکوهِ پس از انهدام با پسر خدنی

از نوکران بوقت شام دست تفرخانه بعبخانه خوش رسید تا سپه باب
شب بسر برده بسمت دارالخلافه شاه جهان آواره کراکشت
از دولت عاریت یافت و فلک داده خوش گرفت از و
شهنشاه فیروزی لوا سپه سالار نصرت بخش حصی بجای آورد و بنظرگاه
اعاد می رسید در حینه دار اسکوه که بر پا بود شرف نزل از زانی داشت
و روز دیگر بموکرایت ظفر ارتفاع یافت و درین روز مغد زنا
مشکله را عذر وقوع قتال بخدمت اعلیحضرت فرستادند و دم
ماه مبارک رمضان باغ نور منزل واقع که آباد از نزل نمایان
نخستین روز کشته اعلیحضرت جواب رسانه فرستادند و روز دیگر
شمسیر بنو سوم بعالم کیم رسول نمودند و مرا علی التقدیر و سایر ملازمان
عقبه خلافت فوج فوج روی انبیا بدرگاه عالم پناه آوردند و
در جور حالت مخصوص عاطفت گشت و پیم لوتی چه بشهر فرستادند
منزل دار اسکوه فیض اندوز نزل کرد و دست یکم بعضی رسید
و دار اسکوه چهارم رمضان بلی رسید با آنکه پیش نهاد داده و ملاقات

اعلی حضرت بود لیکن بشتها بی نهایتی خاطر آنحضرت ابو سوسه انداخته
 خدیو دقایق شناس که آنوقت نموده پست دوم رمضان غایب
 دار الخلافه شد پست چهارم در منزل کمات سامی خبر فرار در
 از دلی عیروض که دید و سلج ماه مذکور بها در خازن تعاقب دار لشکر
 معین ساخت و چون مراد بخش از بی اعتدالی اسباب کشی سر حاکم
 و باندیشهای مطلق در کمین اشماز فرصت گین لاجب رم دوم ماه شوال
 در منزل شهدا دستگیر نموده خلایق از شر و شورش بمانند بوش
 سپرده نعلبه شاهان آباد فرستادند چون بعضی سید که دار لشکر
 بلا سور روانه شد خدیو ممالک پستان غریت پنجاب مصمم فرمودند
 و از آنجا که آخر شناسان فرخنده ساعت نور مبارک جمعه غره بی
 سال سزار و شش هجری موافق یازدهم اردیبهست جلوس مسعود
 بر کرده بود و وقت فرصت آن داشت که داخل دار الخلافه شده
 بسراجم حلیس روز پنجشنبه در اک ساعت در باغ اغرا باد
 چند روزی قامت نموده ساعت مذکور بر تخت اقبال جلوس فرمودند

دار لشکر

قیه بر او پیش

بود

اورا

ذوالقعدة

جلوس اول

فوران و زمبارک که پادشاه ارداه و نوینان عالمه را و رباب صبا
و سایر بندها بدین غرض تصاص یافته از حیطه احصایه و نیست ضحای
توانیج بدیعه برای این جلوس اقبال یافته از آنجمله آیه کریمه ^{طبیعی}
و ^{طبیعی} الرسول اولی الامر منکم است که یسید عبدالرشید
تتوی بن ملهم شسته و دیگری سرفراز سیر پادشاهی کشیده چون لوازم
چین شین از جند مختصر قرار داده اکثر مرآسم جلوس ثانی حواله نموده بود
درین جلوس خطبه و سکه و تعین لقب اشرف بعلناورده و موقوف
و قبل از جلوس فوجی همراه خلیل اسدخان تعیین شد که با بهادرخان بکشته
بکنار آب تبلیغ رسیده بدین عبور از آب مذکور پروازند و معروض
کردند که سلیمان شکوه از آن وی آب کنک سبب سردوار شسته
بفصد آنکه از راه صحرا بنور به پدر ملحق گردند و خداوند آفاق امیرالامرا
عرفت شایسته آن و شیخ میروغیره را تعین فرمودند که بکفایت
مهم او پروازند ^{مستجاب} و دوم ذی القعدة سال ^{شصت} هجری
هجری موافق با نیرد پسم امرداد سراق اقبال بجانب پنجاب پرواز

ز دند و پانزدهم خبر عبور لشکر منصور از آب تلج و فرار مردم سکو
از غرض داشت بهادر خان بعضی رسید درین ایام سلیمان سکو
بگویت مان کشید و حکم معاودت افواجی که بر او تعین یافته بود صادر
کردید و دارا سکو بعد از رسیدن لامور قریب پست هزار سوار تمام
آورد و بشنیدن خبر عبور بهادر خان و خلیل الله خان آب تلج جمعی
کشید بر کر و سکه داد و خان دریایی تعیین نمود که سواره باشند
و سپه سکو نیز تعاقب او فرستاد و بنا برین شاه دانش آفرین
جستگه و غیره را تعین فرموده ضمیمه آن جنس نصرت ساختند و از
پس از اطلاع بر این حال آب مقاومت در خود ندیده از لاسورست
ممان و ان شدند و درین ایام مهاراجه جیوت سکه از وطن آمده سرخرو
ندامت بر آستان دولت سود و خاقان مروتش بر احم خسرو
اقیانخشیده از تشویر قصیر آوردند و بدار اچن لافه رخصت
نمودند و پست چهارم ذی الحجه در سنرال پست پورپی از غرایض
خلیل الله خان و غیره بوضوح پوست که دارا سکو و سامان شایسته

برآمده درسد دانست که باخو و ظفر اصف را کرد و از برادران عسکر
نصرت کز نیز بدین ملاحظه کوتاهی تعاقب واقع شده بود لاجرم
پادشاهزاده محمد اعظم را باز واید لک و کارخانجات بلا حصر
فرموده غریت ایغا مصمم کردند و چون بعض رسید که دارا
در میان تمهبات قدم نوزید و سبب بهکرواشد و بسیاری از
نوکرائش از وجود شدند و اسباب یثانی او در ایدیت پادشاه
ترک ایغا کرده با رام طی مراحل نمودند و تا ملتان حاج آقا فرمودند
اگر چه چهارم محرم ضعیف کنان از ملتان تعاقب دارا سکوئه آمده بودند
احتیاط شش نیز یانه نزار سوار تعاقب کن گشت و درین مقام
بسامع و الار رسید که شاه شجاع برادر اعیا خداوند صورت و
که قبل از جلوس منیت مانوس فهاپن بط و اتفاق تام بوده و بجای
پراگنده غنم منازعت دارد لند و از دهم محرم از ملتان لوی
مراجعت برافراخته شد و چهارم ربیع الاول قلعه مبارک دارا انجا
نفرزول نو را گین گشت اخبار سورش انکیز شاه شجاع پانی رسید

اگر چه که روز ضمیر نور آن بود که تا ممکن با عین حاضر گذرانند نیکو اوج کام
جسارت تاج و دینار سلسله غم جنگونی مصمم کرد تا کام حکم شد
که پادشاه نژاده محمد سلیمان از کبریا با دستم ریح الاول الوالی
نهیست بدانصوب برافرازند و چون اترچ کوم کردید که شاه
شجاع منخواهد قدم از حد و دینار شمشیر کند از مصیحت بران قرار
گرفت که بشکارگاه سورون قیبه فرمانید شطرو و دینار شاه شجاع
باشند اگر سبقت تپنه معاودت نماید عساکر منتظرا باز گردند
و الا کفایت پیم او پر دارند بنابرین نزدیم ریح الاول از
دار الخلافه رایت اقبال بدان حایت افراشته شد و بیستم ماه هجری
که لشکر مشلانوز دهم همین ماه با تاوه رسید و شهنشاه جهان صید کن
طی منزل نموده بیوم ریح الآخر قصبه سورون رسید و از آنجا که
خدیو جهان منخواهستند که مهم شاه شجاع مدارا احبام مابدید
صحیفه منی بر مراتب نصیحت فرستادند تا کینکه ما ضمیر اوج
پنوند و لیکن چون ستم پست که مدارا و موااسبا با و نفعی ندارد و لکن پنجم ماه

مذکور از سوره الوائی که بدافع او برافراختند پادشاهزاده محمد سلطان
و عساکر متغایر مانده که در جنگ تعجیل نکرد و شطار و وصول موکتابان
برند و نفع چشم ظاهر قصبه کوره که پادشاهزاده محمد سلطان بالشکر
نزول داشتند و شاه شجاع چهارگروسی آن رسیده توقف فرمود
مضرب سرداق نصرت کرد و مدعی پنجم خان که بموجب فرمان خدایک
متوجه آستان دولت گشته بود در آن تاریخ بموکب اقبال پیوست
صفای عساکر اقبال آستانه شجاع چون شاه شجاع بقصد یکار کام
پیش نهاد و توپخانه در پیش خود چیده پنجم صف آرائی داشت روز
یکشنبه نوزدهم ربيع الآخر که روز سیوم وصول رایات عالیها
بموضع کوره بود قهرمان جلالت صادر شد که توپخانه را پیش رده برافروغ
شاه شجاع آتش نشان سازند و موکب نصرت پر الوائی است
مقابل و بمقتله برافرازند و بموجب کم دریا دریا لشکر نجاشی
نود هزار سوار میانی بر کردید و حکم شد که اردوی محلی دولتی
والا در همانجا که بود ول اجال داشته باشد و در همین روز شاه شجاع

نیز ترتیب افواج خویش را در پخت و پخت بعد از انقضای هر کاری از روز مذکور
 پادشاه ممالک پستان ساقی که تا لشکرگاه شاه شجاع بود بکام نصر
 میروند و سه پس از روز گذشته بفاصله نیم گروه صف آرایی کردند
 شاه شجاع قدم پیش میگذاشت و برخی از توپخانه را پیش فرستاد و تا
 از طرفین پیکانهای جدال گرم بود و چون شب رسید شاه شجاع توپخانه را
 باز پس طلبید که بخوابد و بعد فراغ از امر اسیران خرم و احتیاط و استحکام
 مورچا طلب و تا گنجینه دار می دو لشانه مخصوصی که در آن بگذاشته
 ترتیب یافته بود نزول فرمودند و در آخر این شب سانحه لطیفه
 پیوست که ظاهر پیمان از آخرین زخمی عظیم داشتند و تفرقه بعضی که
 منتهوه راه یافت شورش که مهناراجه جویت که ضلالت کشید که
 بنظر سر بر خط انقیاد نهاده از نفاق این پوشت فرصت افتاد و
 در وقت که خود جهان او را سردار فوج برافراشته بودند قصد فرار نمود
 و شاه شجاع را از داعیه فاسد خود خبر داد و آخر شب مذکور با تمام
 لشکر و سپاه خویش و گرومی که از راجه پیمان و گردان شدند بخت کرد

پادشاه نادر محمد سلطان که سر راه بود مردش دست بشارت
و بر شکرگاه دست اندازیهایی عظیم واقع شد و خبرهای خوش شایع
کردید و فتنه جویان دست جرات بکار خانجات و خنجرانه و دوا
پادشاه و اموال و اسبها را و سپاه را از گردن و چون این
بسماع جلال رسید اصلا از جا رفته و اگر چه از لشکر قریب بصف
متفرق گشته بود لیکن پادشاه توفیق سپاه نظر بر بقصص گشت
نیکند و متوجه میدانم که دیدند و شاه شجاع درین روز ترب
بروزش تغییر داد و صف آرا گردید و از طرفین با اندازی جنگ توفیق
سر شده و نیران جلال اشتعال یافت و نسکاب به قاف و فروری
کریم پذیرفت شد از برق کمن کرم بار جانب و خورشید
از دمانی خدنگ از بر آتش کین سها در گرفت عرق بدن
آهک گرفت با آنکه درین روز نصرت اندوز چنگ گشت و درستی از
که عیسای فریادگر رسید لیکن با وجود نبودن یار و از دوزخ سوار
رکاب فیروزی تاب به طرف که پادشاه توکل سپاه روی

می آوردند و پاشای استیلا منقشه دندارک فتور و اختلال نمیدادند
و بطه طهیر لیری دلاوری آنحضرت مجاهدان بهرام صولت کوششها
دلیرانه و مار از روزگار عادی حیات شعار می آوردند و سلامت
شاه شجاع از هم رنجیت عارفان بر خود پسندیده از آنمعه کرده
گرنجیت و این سحر شگرف بی منسپا و لشکر محض تانید از او امداد
جوشش سلاوی اشاق افتاد و دست نیاز بدرگاه ایزد طهرش آورده
سپاس مع اسب نامشای بجا آوردند و با جنود مسعود از لشکرگاه
شاه شجاع که نزدیک تالاب کجوه بودند نشانه منزل را
اقبال کردند و از آنجا همان روز پادشاه ده محمد سلطان تبعاق شاه
شجاع تعیین فرمودند و تا پیش ششم این ماه در آن منزل اقامت کردند
و پیش ششم از نواحی کجوه کوچ شده و تا سلخ این ماه بر بخار در نای
اقامت بود و در همین منزل معظم خان و دیگر نو تیان علی و عین قباد
که بپادشاه زاده محمد سلطان تمش شده تبعاق شاه شجاع پرداختند
اکنون جمیع کرمی بسر کردی شخمیر و پیش کنان تبعاق در لشکوه

میباشند بود که از پیش می باید که صفیخان چهارم محرم از ملتان متعجب
 شد تا فدا از آب عجب کرده شنید که داراشکوه روانه پیش شده است
 لهذا خان بکورتوجه پیش شد و چند روز که با شطار و وصول شیخ میر
 ولی خان مقام داشت مرد و لشکر بهم پیوستند و خبر رسید که داراشکوه
 در بهار از دریا عجب کرده بسجده نزول نمود و دو تنها مان مصلحت در آن
 دیدند که شیخ میر و ولی خان با جمعه همراه از آب گذشتند از آن طرف
 بجای بکمر روان کردند و صفیخان با کومکینان خویش ازین روی آب
 نسبت بهکشت تا بدنام و دو سوکار بر او تنک سازند و روز دیگر
 بنا بر صواب دید صفیخان از شیخ میر جدا شده نسبت بهکمر روانه شد و
 شیخ میر در روز از آب عجب کرده پنجم صفر بدوازده کروی کهر رسید
 پشتم ماه لشکر در آنجا نزول نمود و صفیخان سه روز پیشتر بهکمر
 روز پیش از آنجا کوچ کرده بود و ظاهر شد که داراشکوه حال او را
 در قلعه بهکمر گذارست و سنج محرم روانه پیش شده است و قلعیه خانه
 و احاطه در کشته است و خود را به جنگل میرود و وار نوکران عمده اش

۱۴ ۱۱
داود خان و دیگر سرداران منارقت نمودند و بنخواست که از لشکر بجای
قدار رود اما بجای ای قیام نارضامندی اهل حرش سمیت تهته
غرمیت نمود و صف کشان آن غر خا را با جمعی در بهر کد داشت که کار بر
سنگ نمایند و خود بیست و شمانفت و نوشته محمد صالح ترخان
قلعه دارانجا باور رسید که دارا لشکوه به پنج کروی قلع رسید
باید که شما خود را زود رسانید و کشتیه های خزان او را سده راه شوید
خانده کور محمد معصوم خویش خود را با لشکرش فرستاد که ارکشتیه های
دارا لشکوه کشته بر بکار دریا مورچال سازد و خود شبانه کهنه
از محاذی لشکر دارا لشکوه سده کرده کشته متصد کشتیه های عظیم
و خواست که از آب کشته بدفع اعاد پی و از دهن کشتیه ها را نهان
مانع رسیدن کشتیه های همراه او بود و بمحمد صالح پیغام نمود که از آن طرف
کشتی بفرستد و خود نیز مانعت نماید او توفیق خدمت یافت پیغام
داد که از این کنار آب عثمانی تا که ست کشتیه ها از آن کنار عبور خواهد کرد
بنابر آن صف کشان از آب عبور نکرد و فردای آن از آن کره و غبار

از روی آب ظاهر شد که داراشکوه کوچ کرد و مخالفان شیشه را از میانظر
 بر زمین قسم فتنی بکجاری محمد صالح باطل گشت با بجه داراشکوه از نو
 سیو پستان عبور نمود و صفش کنان از زمین وی آب تعاقب او دو حلقه
 پیود و از آن طرف شیخ میر رسید پیغام نمود که صلاح در اینست که
 آب که گشته با این طرف آید تا با شاق راه سپرده شود و لند و صفش کنان
 از دریای عبور کرد و خبر رسید که داراشکوه تهته رسید عازم کجرا
 صفش کنان از شمسیت تفت جبهه در یک کروی بکجرا دریای تهته
 آمد و داراشکوه از آن طرف یا کوچ نموده بصوب کجرات روانه گشت
 و صفش کنان نیز در رفت روزی پل بسته رود را عبور نمود و در آنجا
 این حال حکم بنام شیخ میر و دلیر خان صفش کنان رفت که ترک تعاقب
 نموده بجنور برسند و چون خبر رفتن داراشکوه بکجرات بسمع و آلا رسید
 از آنکه آباد معاودت نمودند و غره جمادی لاوی در پهنل کجرا
 خبر فتح آله آباد از عرضه داشت پادشاه مراده محمد سلطان بجمع رسید
 و از آنجا پیشه جیوت که که غرم پوت سن را شکوه داشت لازم بود و دم

ده

۱۲
مذکور است که کاتب پور محمد امین خان بختیابی از سواران سواران
اولیین فرمودند و چون میخواهند که پدر ملک ایت توجه بادیب
جسوت مکه و دفعه دار اسکوه برافرازند با کرا با و شریف نیاورده
پست یکم ماه مذکور از باغ نور منیر السمت اجمیر نهضت فرمودند
پست و پنجم از شکارگاه روپ باس کوچ شد شیخ میر ولی خان
از تعاقب دار اسکوه آمده بموک منصور پیوسته و چون معاودت
لنگر باعث رفاه دار اسکوه شد قدم در راه پایان گذاشت و بولایت
کچ پر سید و از اینجا بکجرات آمد شاه نواز خان صفوی پرنوایت
نقاب مهد علیا دل رس بانو سپاس که از جناب و لایحه داری
انجا تعین گشته بود با کمال انانی سر رشته سمت ارفک گذاشته
با و پیوسته دار اسکوه مدت یک ماه و هفت روز در کجرات بسر برده
پست دوم سوار سوار فرام آورده غره جادی لایحه سپرده کجرات
برآمده در انسانی راه رسیدن شش ماهه جسوت مکه مشعر تخریض او
بامدن اجمیر در پیش آمدن لیر شد و پستیم جادی لایحه نواحی مندو

مضرب سر و قاتل جمال که دید و از اینجا قصبه و ده شاقی قانت و
و پانزدهم ماه مذکور امیر خان را شش محرم موجب کم مراد بخش از شاقی^{داد}
بر آورده بگو ایاری رسانیده بود معکض فطر از پوست صفت از
لک طفر از مرتبه ثانی با دار اسکوه دست چون دار اسکوه^{است} با حمیر
آماده بکار بود پست چهارم ماه مذکور پیش کرد و سیلاب را میسر محل
زول عسکر طفر بهر اکت در همین منزل ترب صفوف اقبال صادر شد
و دار اسکوه با ستظهار رسیدن جنونت نسکه هم جرات پیش
میگذاشت و در خلال انحال را حبه نسکه رحم بحال جنونت عصفیان
پروده نمود و غنوقضیه و از مر احسم شانشان نمود و قبول این متن
به رندی باقیه مکتوبی پشگلبر رونید غنوجرایم و زجر از غریت پشون
دار اسکوه با نوشت و چون این ده باور رسید از پست کردی خود
مراجعت نمود چنانکه دار اسکوه الحاح در طلب او کرد و پیشگاه را
زرد او فرستاد و سودمند نیاید و متعار انحال یان جهانگشایا حمیر و
رسید بود یا ضرور دار اسکوه دل مجار به نهاد و چون جرات صفت از^{است}

با عساکر اقبال داشت دره کوپستان امپیر را بر سر غرض مورچال است
 و موضع دیورانی که از اینجا تا اجسیر سه کرده است و تا محل اقامت
 و اراکسکوه اندک مسافتی داشت مرکز ریات فلک فرساکر دید و روز
 دیگر لشکر فیروزی هم کرده پیش آمد و نزول نمود و از پیشگاه جلال پرتو
 اشارت یافت که تو بچانه را پیش ده مجاهدان دشمن بنور شعله افروزش
 کردند و از طرف اعدای نیرو تب و تهنک روان شد
 زمره سرفروخت تو بتهنک در آتش نهان گشت میدان جنگ
 آن روز و آن شب روز دیگر تا سه پاس نایه حرب آفرینش فها من
 اشتعال داشت در آن ورر شخیر شاهنواز خان صفوی محمد
 میر خجندی اراکسکوه و غیره عده با اسکا و هدف تیرتدیر کردند و از مجاهدان
 موکب جلال زبده نوینان عقید کال شنج میرضرب بندوقی که
 بر سینه اش سید پاییه شهادت فایز کردید و میر با ششم نام را فووم
 شخیر که عقب او بر حوض فیل نشسته بود بچین پیران شهید را در بر گرفته بود
 نگاه داشت تا جنگ با خرسید و اراکسکوه تاشماهی گیرانه مبارزان

نظر نصیب پندوده با آنکه نور چاک است او است حکام داشتند فراغت
 نموده عازم کجرات گردید و آنچنین قبحی میان قوم یافته پیرایه ملک و
 حضرت شامش باستماع این دوقع آسمانی مر ایشم سکر و پاس
 نصرتش حقیقی بجای آوردند پوشیده نیست که گم کسی از پادشاهان کشور
 ستان در عرض انتقد رمدت این سپهر مجرات خسرو و مصفا
 سلطانی اتفاق افتاده باشند این پادشاه فیروخت را با وجود عبادی
 در عرض سالی این مجرات سرک واقع شده نیروی مایدات ربانی به جا
 غلبه و ظفر نصیب کرده و در هر صف آرائی قدرت بازوی نصرت
 نشان ضرب تیغ سرافشان کوی سروری قصبه تنی بری بوده اند
 و باین کوشش و همت از نهایت خضوع این ملت را بنیروی قدرت
 نسبت نداده همواره بر زبان حق ترجمان میگذرد که ظهور این قیامت
 از معجزات بابر است سرور کائنات علیه و آله که ایم التحیات میدنیم و
 پیوسته شکر این نعمت از جند بطاعات است و ترویج شریعت جباب است
 پیامی محو آثار بدع و منکبجامی آزند و از قدسی نشانی وجود کثرت جاهل

۱۳
 ۱۵
 تن بعلت تن آسانی نداده و ام اکاهی ایزد پرستی عدل پروری و
 رفت کسری پوشش حال پناه و رعیت و قانون انصاف و سبقت
 فروغ خلافت بخشیده اند امید که پوست که کشور صورت و معنی از فر
 فرماندهی این یزدین پرورش پذیرد و روز دیگر کنگرهای
 الاخره بود و راجه چنمکه و بهادر خان ابکا مشی و اسکوئه مرخص شد
 و چون خلط از مهم دار اسکوئه فراغت یافت چهارم رجب را جمعه و
 معاودت برافراختند و از عرضه داشت پادشاه مراده محمد سلطان
 بوضوح پوست که شاه شجاع روزی چند در موکیر بوده میخواست
 چندی قامت نماید از هیب قرب حصول افواج قاهره روانه جهانگیر
 کردید و معظم خان داخل قلعه موکیر شد پست چهارم شهر مذکور را یات
 جلال نصیحتور رسید و ششم شعبان غزم توجه بدار انخلافه نمودند و از عرضه
 داشت شاه مراده محمد سلطان معروض کردید که شاه شجاع پیش ازین
 بهمانحیر گرفته بود چون نبود که درون سکوئه بدانجا نزد یک رسید
 او رخت بکشتیها کشید و جهانگیر تصرف باد آمد و بعضی سید که دارا

از بیم کجرات رفته باردیکر قصد تصرف داشت سردار خان از کویان
آماده ملافت او گردید و در اسکوه طبع از تصرف شهر برداشته بکاخ
کوی التجار دوازدهم ماه عمارات خضر آباد از نزول مبارک فروغ گرفت
و پانزده روز درین منزل بودند و سلخ ماه مذکور داخل قلعه انخلا شدند
و چون جشن جلوس سعادت قرین تین بسبب عزیمت یورش
نجات عدم فرصت مختصر قرار یافته بود و خطبه و سکه و تعیین لقب انش
موقوف داشته بودند و درین ایام که مهماتی ستکاشطام
حکم بنایان دولت صادر گشت که تنه لوازم جشن نیکار پردازان
بارایش محل نشاط دست کوشش کشودند و روز فرخنده کشتی بهیم
ماه رمضان المبارک سال هزار و شصت و نه هجری مطابق است و پنجم
خرداد ماه الهی عمر ابدطراز پهل سال شمسی و هفت ماه و سیزده روز
و پهل یک قمری ده ماه و دو روز رسیده بود و خاقان سحر سریر
شهنشاه عالم کیر عدل پور و همیسم کرامت آثار جهانبانی بر خلعت
سعادت نکاحی بر برادر نکاح شصت و بال اجلاس منبر بودند

شد از پیش رو تخت شانشی به جانشان اوار طس
 ز شانشی نو جهان تازه شد تن ملک را باز جان تازه شد
 شب سحر صبح دولت و بهر کلمه آفتاب می رسید
 غریب کو شاد می آید در وه افلاک کرد و غلغله کلبه با حوس
 ذکر و پیمان بهم آمیخت خطیب بلاغت ان برسد که است بر آمد
 خطبه بلع بر خواند و چپ دامن امیدش شد مقصود بر آمو و خندان
 طبقه های سیم و زر بر نام و آلا می بین و پشمار کردند که از شاعرانی
 کیمه امل بر شد است مادی بساط غرت دست ادب تارک اخلص
 نهادند و زبان به جاوشنا خلیفه زمان کشادند ابواب این انعام و شاد
 بر روی چنان کیش یافت از خلعه های نگارنگ قامت تنهای
 جوان آرایش پذیرفت چون زمان سپین بر آشنی و روپه کلمه پی
 سکه میزدند و این مسکوک پست مستعمل دست پای مردم بود و فرزند
 که بجای این اگر کلمات دیگر بکه در آزند بهتر باشد و درین انشای
 عبدالباقی متخلص این بیت زاده طبع خوش نویسته گذراند

شانشی

فراخ

و بشارت

سکه زد در جهان بدین سیر شاه اورنگ زب عالم گیر
بغایت پسند طمع آید و حکمشد که یک روی شرفی و رویش
این بیت دلپذیر و روی گیر اینکارش ضرب بلده و سینه جوس
زب زینت بخشند و مشور اقبال بطعراعی غرای بو الطیر محی الدن
محمد اورنگ زب بهادر عالمگیر پادشاه غازی مزین کردید و
فرمان شد که مناشیر جلال شت جلیوس امن امان با کثافت حدود
ممالک غراضدار باید و خدیو دریا نوال دست افضال کشاد و یک
از پادشاه زاد و پای عالی رتبت و پیکان مغموم و دیگر پست پار خاص
با انعامات عالیہ نوارش فرمودند و نوینان عالمی قدر و سار بند
عقیدت شعار سر که اتم خور حالت و رتبت با ضامنایان خطا
اغراض نشان سرسبابت بر فلک دند و بزمره صلح و اقیانوس
ارباب طرب و نشاط و سرود سرایان بحسن انبساط انعامات
لایق و صلات کرانمایه مرحمت شد و اشاره علی البصد و ریوت که
این جشن سعادت آریین همین آیتن و هم ذی الحجه تمتد بوده بمقدم خند

عید الصبحی متصل باشد تا در عرض این اوقات جهانیا را کام دل بخوار آید
 آرزوهای دیرین بجهول انجامد تاریخ این جلوس بمنیت قرین ملاشاه
 بذخشی ظل التاجی کشته و این کوثر نظم نهفته صبحی دل من چون گل
 حورشید شکفت کلام حق و عبار باطل را رفت تاریخ جلوس
 شاه حق که را بطل الحی گفت التاجی این را حق گفت و یکی از فضلا
 پادشاه مفت و تسلیم و دیگری از نیکم پشیمان پادشاه
 و تاج پادشاهان باقیه و ملا عنبر زانند خلف ملا تقی اصمهان
 از کلام آبی چنین اقباس نموده آن ملک یوتیه بینش یا چون
 انوار ظفر در شمع رمضان بر تو سعادت بر جهانیا کن سر و حکم معلی
 پوست که غره آناه را از مبداء سنین این دولت در وفات و قیام
 ثبت نمایند در بدعت روز نبدل جشن و از اینکه پشیمان پادشاه
 جمشیدی کسرو عیبه فروردین از عیدهای نیک میدهند ته رستا
 رژیم میگرداند پادشاه دین پناه فرمودند بجای جشن نوروزی
 در ماه فرخنده رمضان جشنی پادشاهانه ترتیب دهند و عید

فصل في

دولت رسید میرالام از تغییر پادشاه زاده محمد معظم بصوبه اری دن بلند
کردید و حکمشد عقیده خان از تغییر عاقلخان رسد اری دن دولت آباد
و خان کور و وزیر خان رکاب پادشاه زاده بخجور پانصدست و یکم
شوال ششم سال شمسی پادشاه زاده محمد اعظم بود بغایت سرچشم
و خجور با علاقه مر و اید و بچ سر اسپ مور و نظار عاقلت کردید یک
چون برای خرج خدمت بغایت ارسال خلعت و منصب و بی صد
و خطاب بخت مار خان کما شایسته قانعان نشی راده کوشه نشی نمود
بعطای پنجاه روپیه لانه سفر فرار کردید راجه راجه و کجبت تمان کجی
رضخت یافت که پرتی پت زمیندارانجا راجه و وعید پیم و یاد
داده سلیمان بنگو را از حمایت او برآرد از وقایع بنگاله بعرض رسید
که شاه شجاع وقت فتن از اکبر بکر جانب نذر راده مفارقت از او
که و در دینان نفرین نموده او را با پسرش سیف بدبسل رسانید
درین پنجاه حکم حکم والا بنابر خضار شیر حاجی و در قلعه
اکبر آباد صد در گشت و در عرض سه سال با تمام عتبار خاں تمام

مجلس جشن روزن قمری است و سیوم ذی القعدة ترتیب یافت از باب
 استحقاق از وجوه زرو زن مبارک نقد مقصود اند و خند و افاهی
 ادانی بنمایات خلایع و اضافهای مناصب انعام جوایز و اسب و قیل
 و ل حاصل نمودند و در آن اسکو به سار سید درین یکام بهادر
 دار اسکو به رابستان فلکشان آورد در محل خضر آباد نگاهداشتند و
 چون بوجه شستی سردین رخسار وجود او از ساحت کشورست بود و لازم
 است یکم ذوالحجه شب چشمنه چراغ زندکی و غاموش کردید و در مقبره
 جنت آتیه سمایون با پشاه مدفون شد و سیفان با مور کردید که سیکو
 بقعه کو الیاری رسانیده بتقرن خلافت معاودت نموده بصوبه اری انجا
 قیام نماید راجه چشمنه که از بهادر خان عجب نازده بود بقعه سپهر آسارید
 بنمایات ممتاز کردید و از انیکه کثرت الیغار اسپه راز راجه و بهادر خان
 تلف شده انعام با پشاهانه راجه رابعطای و صد سب و فخر کور را بقعه
 یکصد سب نوازش فرمودند و غلات حاصل از آن درین یکام کرام
 عام محصول اهداری از رسد غلات و سایر اجناس برپیل و وام معاف

قزوین
 ۱۲۰۲

فرمودند بدینجه از خالصه شیرایه بر ساله مبلغ پست و چنگل و پیشیده
 و انچه از کل مالک محرومه شو کردیدست منافی اندیشه از عده ضبط آن
 پروین بخواند آمد درین ایام ذوالفقار خان ترانامه چهار پاره را بدو نمود و عیادت
 خسروانه اسدخان سپهرو نامدار خان داماد او را بعلت خلعت از لباس
 که ورت برآورد و چون ولایت کرمانک را بمعظم خان منکام اشیاب
 قطب الملک سحر کرده بود و از حصون معظم آن کنجی کوته را کسان مذکور
 در تصرف داشتند و قطب الملک خارطه آزار میداد میر احمد خان
 بمصطفی خان خطاب باقیه بنظم آنخود در خست یافت بخیار خان رسید
 و اوربجال زمینداری منقض کردید از وقایع صوبه کابل بعرض رسید
 که شیر احمد ولد سعادت خان پیره تربت خانم حرم بنجم محمد پسر پرورش
 فرمانده مهاجران ناظم اورامقید و اردشیر خان بجز است قلعه
 ارکان بلجای مستول معین گشت از وقایع توران بایر بیع اعلی رسید
 که چون میان بجانقلین خان چاکم و قاسم سلطان بدرش که ایالت حصار
 باو تعلق داشت مودت بنفاق مبدل شد بجانقلین خان بطایفه

اور از هم گذارید چون از حق پادشاه زاده محمد سلطان طرف شجاع
 عساکر بنگاله را چشم زخمی عظیم رو داده بود با وجود اطمینان خاطر از در
 معظم خان بجای آیین نرم بعد مهیجین و زین شش سی آغاز سال هجری
 و از جود و احسان بالمال فرمودن امان ایستاد و مسموم شد و در
 توبه با صلح کنگ لوانی چنانجا بصوب ساحل کنگل افراخته و در جنگ
 با نعام یک کتیه طرح عاطفت کشت و راجه جیوست که بجای
 مهاراجه مورد تفضل و جرم بخشی گردید میرا بر ایسم و له میرنعمان منصور
 برسانیدن پیش کپ و سی هزار روپیه شرفای که معظم و مدینه منوره
 را و همایون شرفا معین شد و نوزدهم موضع کن کتیه منزل شد پست دوم
 پادشاه زاده حجه ششم محمد معظم با وزیر خان از دکن رسید سعادت
 ملازمت اندوختند و پانزدهم ریح الثانی مناکحت ایشان با مجده
 از بنات اشرف خراسان حسن اتفاقا گرفت چهارم جمادی الاول
 از که کتیه بغیر بیت له آما و کوچ شد درین ایام عرضه داشت معظم خان
 رسید که او از آب کنگل عبور کرده تمام شش بجای که کتیه از

درین وقت
 شش

اخلاص
 اقبال

تانده که بگاه خود ساخته بود و غریب بکیمبر کرده چون مقصد اصلی ازین
 امداد عساکر بنگاله بود و خاطر ازین مهم فراغت پذیرفت لهذا از
 منزل شمس آباد و غنان مراجعت سمت دارالخلافه منعطف گردید
 و یازدهم جمادی الاخره قلعه مبارک دارالخلافه از فرزول
 نمایان سر باوج سپهر افراخت ~~سپهر~~ از اینجا که به
 حق نعمت مصروف آنست که فرایض در مسجد او شود نزدیک آبگاه
 مسجدی مخصوص از سنگ مرمر و پر صحرای الوان طرح انداخته
 در عرض خیال بصرف سلع یک لک شصت هزار و سیه پیرایه
 اتمام یافت و عاتقان پافتن تاریخ آیه کریمه ان المساجد لله فلا
 تدعوا مع الله احد اعلی کشت ~~کشت~~ سلطان نورین بام از
 وقایع بنگاله معروض کردید که پادشاه زاده محمد سلطان وقت فرار بجا
 بجا کیمبر گردا کرده خویشمانند و بعنوانی که رفته بودند با کیمبر آمده
 با سلطان متوجه شد محمد میرک کرز بر دار خلعت بانادری از پیشگاه حضرت
 بایشان دوفدایان مامور شد که آن الابرار را بحضور پارو چون یک

عجبت

رفاعت شجاع

کعبه حضور رسیدند پست و چشم شعبان الله یا رخا پذیرفته شده و ایشان را
 از راه دریای سیلیم کده رسانید و خبر داری بقدر خان قنویض یافت
 آغاز سال سیوم از سیدین دولت علیگری مطهر شد و در وقت
 درین سال کام مبارک فرجام قدم ماه صیام منیت بخشایم شکر و حمد
 انیاه بخت اثر محلی دلکش و انجمنی الازتیب کوس شادی و مسبح
 ساکنان افلاک رسید لوی تنیت از قدسیان زمین انسان چرخ
 خبر بر قید کشید نخل مراتب مناصب نشو و نما گرفت نهال اهل سبزه
 پذیرفت درین روز عالم افروز خبر از بنگاله رسید که شجاع جهانگیر
 مجال ثبات نیامده ششم رمضان این سال که اوایل سنه ثانی از
 جلوس است بولایت جنگ آواره کردید و عظم خان اخل جهانگیر شد
 و چون مقرر شده بود که پست چهارم انیاه که جلوس شانی در آن روز واقع
 شده آغاز جشن کرده از ابجد فطر متصل سازند در نیت بعثت
 ابرک دریا نوال اجبای دولت از دو روز و یک حشمه و دو بر
 کامیاب شدند و چون طلوع تابش صبح حمید جهانیان براه رفت

۲۱
غرم توجه بمبانی فرمودند و بعد از عید تا دو روز مراسم جشن فرمودند
اکنون اقامت بطور سر رشته و قایم حضور قدسی سرور که آتش که
با شتاب سوانح ممالک شرقی و ترددات افواج قاهره که با شلیقتی
با و شانزده محمد سلطان و معظم خان در ریح الکناختین سال جلوس
از آنکه آباد بقایب شجاع معین شده بودند از روی آن کباب پرواز
حاصله این مختصر کنجانی آن بنیاد داند آن تحریکات فصول است
که دانیده بهین قدر بنمایند که از پاشنه کوبی عساکر طفر آید
کار شاه شجاع نوعی بر گشته روز کاری کشید که سواهی سید عالم
باد که از سادات باره و سید اوزبک با دوازده تن بخولان و
معدود و دیگر چکس با او ماند و بعد از قطع مراحل ابدار و طی لجهای
خونخوار بجزیره رخت زول معمورهای علم باد و دودام آن مسکن کفر
ضلالت توأم محسوس گشت سرانجام کار او در محل خود مذکور خواهد شد
درین مقام سعادت انجام مفید هم ذی القعدة جشن بن قری
انتعاش یافت اگر سنجیدگی معضرتایون میزان سرباز بگردون آید

سال چهل و چهارم آغار شد رسم انعام عام کردید پادشاه زادها با نصیحت
غایات موردنوازش شدند معظم خان سپهسالار بنگاله بختاب و الا
خانخانی و سپهسالار بلند نامی یافته از اصل و اضافت منصب مفت
مفت نزار سوار دو اسپه سه اسپه ارسال خلعت و شمشیر مرصع در
جلدوی دفع شجاع غریباها تاندوخت و عهد با عساکر تبعینه بنگاله و
جميع صوبه اراک و بندهای حضور لامع النور با قیام غایات و انفا
سر بلند شدند خاتمان که بنا بر تقصیر مورد عتاب گشته مطرح
بخشایش شده بود و بی ریاق می آمد بعبادت شمشیر نوازش یافت منصور
برادر عبداللہ خان الی کاشغر و حمدی اوززاده خان کور که از و
متوکل گشته براه بدخشان بجهت آباد و پستان سید بتقیل شد
سینه فایز شده بدولت بندگی سرافراز کردید پیشکش ملکه شریاجان
یکم صاحب و دیگر پکان پادشاه شهنشاه و ما از جواسر و مرصع آلات
نبطه قدسی آمده پذیرای نوازش قبول شد درین وقت مقدم فرخند
عید اضحی سرسرخ بخش و لاکشت عافیت پادشاهانه جمعی کثیر را نمود

تغییر
نشان
پیش
را
کون

انظار احسان گردانید را و کرن بپوشید که باغوار دارا اسکندر خجست از دکن
 بوطن خویش شتافته بود و در هینکام میرخان بدست دوری یافت که اگر
 اندر اسخرده دست ندانست بدیل اعتدال زند همراه خود بسیار دوا
 بر استیصال او کار و خان مگر چون بود و پیکان رسید او آمده خان
 دید و بوسیله شاعت خان مگر گاه خاقان حرم بخش آمد و مورد بخش
 کشت ششم حرم خلاص خان جویشکی خزانه و جواهر خانه و دیگر اموال شجاع
 بایر دیکان و از بنکاله آورده بدولت مین بوس مغر شد
 درین ایام قلعه چاکنه از ولایت گوکن سبی امیرالامرا صوبه اردکن که بد
 سیوا مرور مردود و اشراج حصون و تیش که بسبب انقلاب و جنگو
 پجا پور و کشتن انضال عمده پجا پور میان متصرف شده و ستوری فته
 بود مشغول کشت و چپد جا مردم آنظر و در اسرای اجبی اوده تنها
 نشاند و درین اوقات جشن فرخنده شمس چهارمین است بشید سال
 چهل و سیوم آغاز شد و عالمی میامین فیض و احسان خدیو کیان کا
 کردید و درینو لاپرنیده بی زحمت محاربه مستوح شد غلب

نومین

نام که از طرف علوان چارسو د باراده سبک درگاه والا پاشا هم لایق
قلعه بامیه لاهر نمود و آن معظم شمار خازن قلعه داری فرستاد
غالب از خود طلب و از پشگاه خلافت منصوب چهار هزار سی خطای
وانعامات و بکر مطرح نوازش ساخت آمدن سلطان محمد در نیولاری
زیندار کوستان سمری بکر مکتوبی منی برتسد عای صنف جرایم و تعهد
سپردن سلیمان شکوه بر وجه چسک نوشت و بالتکاپس آغده راجها
کنور رام شکمه پسرش آوردن سلیمان شکوه رخصت یافت و بچشم جاد
الاولی بدار انخلافه آورد در قلعه سلیم که جاداده پست و چهارم
منزبور مرتضی خان پاشا سراده محمد سلطان را با او بکوالیار رسانید و محمد
قلعه دار شد و چون از وقایع بندر سورت معروض چکا الا کردید که
پاشا حاکم بصره عرضیه شملیه تنیت جلوس با سپهان عربی نژاد
مصوب قاسم افاک رخ دبستان بچهر نیا و فرستاده مصطفی خان
متصدی بر لایق رفت که چهار هزار روپیه مدد خرج بقاسم آقا و
روانه حضور نماید محمد رین ایام ابراهیم یک نفر سبب خانیان

فرستادن سلطان سلیمان
کتاب

نیای

والی پنج یا صیغه احتصاص از معانی تو در آن یار بستان میکان
 رسید چون مرض من داشت پس از چند روز در گذشت همراهش خلعت و
 پست نزار روپیه یافته فرخص دید چون اکثر حال مملکت مطب
 غلار و داده بود حکمشد بغیر لیست کوبای رسال مقررده لنگر در شهر انظار
 و دوازده لنگر در ریخت نواحی همه مساکین تیب میمند و پند میانی
 مقرر گشت و سوای شوی دست سمره که در محرم و رجب شعبان رمضان
 و ربیع الاول و ذوالحجاء اتفاق میشود درین سال مضاعف قیمت یافت
 و با ما تانرا نمی مانفت که از جانب خود پار و آب خیر مرتب داند
 و تا عصر بیدار بماند رسم این خیر منقطع نشد آغاز سال احسان
 در سنین دولت عالمگیری مظهری مندر درین ایام بهمنیت انجام
 هلال مبارک رمضان بامده تراز جبهه خورشید چنان جلوه کرد سال
 چهارم از سنین خلافت زینت آغا گرفت اگر چه روز سیر آرا میست
 چهارم رمضان است سال گذشته در آنروز آغاز شد لکن از آنجا
 که بمکان از آن روز بگذرد صوم بر اسم مناسط رغبتی نمیشد آغاز این جشن

بهقادح

عید قرار داده امتداد مدت نوده روز مقرر فرمودند و در آن روز
 دولت پادشاهزاده محمد معظم تولد پس راحت آوردند سلطان الله
 موسوم ساجد سید بن یک ^{نیک} بفرمان بفرمودند که این ^{یک} بفرمان بفرمودند که این
 ای پسر شاه عباس ثانی فرمانروای ایران شیخ شعبان داخل مملکت و مملکت
 ترمچان صوبه ارضیه ما قها نمود و چهار روز پس نقد و نه تقویر پارچه باو
 و در لامور خلیل الله خان ضیاء قها سپیدیده نموده پست سراز روپه
 و خنجر شمشیر مینا کار و مفت تقویر پارچه از نغایسند و تسمان داد
 و چون بسرای دلی رسید الوش خاصه عنایت کردید و اشاره رفت
 سیوم شوال دولت زمین بس بدرویت شاه سوال سرت بخش خط
 بدست و مقرر اسباب جشن خسروانی با شکوه آسمانی ترتیب یافت بعید
 شرف حضور بخشیدند و پس از معاودت بکام خوشی خلایق پرداختند
 پادشاهزاده های لاتبار و نوینان رخیع مقدار و راجهای تحف
 و اماران مادر بغایات انعامات زیاده از اندازه مورد ظهور مراسم
 مکارم گردیدند قاسم آقایی روشنی پهل سده سینه دریا قیاس

۹۰
 ۹۱

عربی پیشکش حسین شانه نظر نور در آورد و از جانب خود نیز چند سر آسپ
 غلام کربحه گذرانیده بغایت خلعت و پهنار روپیه سول نوازین کرد
 و چون بود آق سیکسیر ایران نظام در آن کلافه رسیده بود و در روز سوم
 عید اسدخان و صفیخان و ملکشان از بیرون شهر آمدند و در دیوار
 و غلام بآستمانوس مغر کرکشت بعد از کورنش و تسلیمات نامه شاه
 که متضمن تنبیت جلوس بود گذرانیده بعلت خلعت و جلیقه و سبزه مرصع
 و اگر کجش با پاله و خوانچه طلا و پان پاندان و خوان طلا اغزار انداخت
 حویلی رستمخان هم بود و میر عزیز بخشی بهمانداری او مقرر کرکشت معلوم
 سوغات شاه از نظر مقدس گذرانید از آنجا شصت و شش اسب و یک دانه
 مر و اید غلطان بوزن بی هفت قیراط بود و مجموع ارمان بکها
 لک و پست و دونهزار روپیه قیمت شد **روز دهم ذی القعدة**
 جشن فرخنده قمری انعقاد گرفت و زن مسعود باین مجسمه بعمل آمد سال
 چهل و پنجم آغاز یافت کار بر و اصناف حضور و صو بجات با صناف
 کامرانی شادمانی اند و شصت و شصت ذی الحجه نوای سرور فرای عید ا

سامعه پرایم بخان که دید عافیت خسروانه پیرایان رخصت انصراف
 ارزانی داشت به نام ملک روپه عنایت خلعت و جبرناکار با علاقه
 مرورید واسپازین و جام طلا و فیل بزرین طلا و ساز نقره و جل نفست
 و یک زنجیر فیل در یابی پاک با ساز مطح نوار نوار پیش ساخت و مقرر شد
 جواب نامه متعاقب غرار سال خواهد یافت با پهنی مذکور از اول تا آخر تحکیم
 و بهر هاشم می پیرار روپه عطا شد عافیت است بعد عای از او انود
 به سالانه نه هزار روپه موقوف گشت در نهنگام جشن و جشن خدیو
 روزگار در رسید سال چهل و چهارم آغاز شد جهان مسرت آباد کردید جهان
 بکام دل رسیدند قاسم آقا کس حسین باشد دوازده هزار روپه خلعت و رخصت
 انصراف یافت و همراهان کثیر از روپه فید و شیر مرغ برای پیشانی مذکور
 مرسل کردید چهارم ربع الساجده احمد پسر خواجه خاند محمود پهلوی عبدالعزیز
 والی بخارا بطاسر دار الخلفه صفیخان قبادخان میره شده و ارباب ارکان
 رسانیدند نامه و پیغامات از اسپهان به سوار ترکی و شتران و ما
 نجته و دیگر تحف که در انید از انجمله قطعه لعل مست چهار هزار روپه قیمتیست

رسید

عالم

عاطفت پادشاهانه آنروز را بکرمست خلعت و جبر با عالم واردید و پادشاه
 و منزل سکونت بر نواخت **در این انجمنیت** اقبال صید را
 رو بست که راکه بشرف سلام درآورده بودند و در محل تربت یافته بانها
 برومند پیش انضال پادشاهان را و محمد معظم شرف از دواج بشیدند
 بر تفضیل کنایات این چنین جهان افروز تعلق مطالعه کتاب خطاب
 مکر که تماشای آن انجمن کند چنانچه دل دیده برافروزد و کونان احتیاط
 صورت و معنی پذیرد و تم الکلام چون او و خان صوبه ارمنیه و لایست پلا
 از شغلات صوبه بهار را بجهت صوبه پست و ساخته بود و بار سال
 کسوت مهابات پوشید **میر خان** از تغیر مهاجرت صوبه بهاری بل برین
 غره رجب فاضل خان از اکبر آباد رسیده برخی از جوانان و صغالات که
 حضرت اعلیٰ فرستاده بودند از نظر که زانید **خلیل الله** دوم
 رسید که خلیل الله خان صوبه دار لاسور که بعضی مرض بهار انجلا داده
 بود در گذشت روز دوم از فوشتن تو قدوم سیر منزل بازمانده های
 افکنده میر خان روح الله خان عزیز الله پسرانش و اقربای دیگر اطلاع

مرحمت فرموده مشمول مرحاسم باشند و زوجه و حمید بانو دختر ملک با تو شیر
 محمد علی ممتاز الزما را بسالانه پنجاه هزار روپیه کامیاب بخشیدیم و ده ششم سنه
 خسته تازه نهال حشمت محمد اکبر تقدیم رسیدند و اجه احمد حاجب را
 بنسبت خلعت و حجر مرصع با علاقه مرورید و انعام می هزار روپیه برخوا
 رخصت انصاف بخشیدند از اول تا آخر بنفیرند کور ملک و پیشتر رو
 عطاشه غره شعبان شتا در نخل از فیضان شجاع فرستاده خانان
 و دو فیل از غنایم پلایون بنظر انور رسیدار کیشیات شکار که همواره است
 نخل طبع نمایون یکم دو تا کجا خانه و قایع نخل را ضبط آن کر آمدگی نمونه
 بسیاری که در این مال یکصد و پنجاه کلنگ صد شارباز بلند پروار کردید
 و از پنجمه شکار قمرغه بود که سیصد و پنجاه و پنج آمو محیطه دام در است
 آمو بدست خاص و چهل و هفت آمو در دست جمعی که در باور حصصید یافته
 بودند از پادشاه بقیه را حکم اطلاق صادر شد بعضی رسید و لا آمو می پیا
 محیطه قمرغه در آمده بود بهیت مجموعی هم خورده بر اهل قمرغه حمله کردند چنانکه
 شایخ رسید و دوتی هلاک شدند قریب هزار آمو بدر رفت از غنایم سوار

تاج

روایت
میرزا

که در این

که درین مایم عصر رسید آنکه جمعی از اطفال در قصبه بیون پشایی
 و وزیر پیشگاه آرا بودند از آنجمله دو کس در آمدند شهنشاه را آن آورد
 او اشاره بیامت کرد آن نایب پیش جوئی در دست داشت چنان
 بر سر سر دوز که هزار موای زندگی خالی شد و آن ابو جبر وید کفار
 در شمع لایت کوچ بهار و ملک شام چون او آمد رسالت شصت و هفت
 سحری بسبب بیماری اعلی حضرت در جمیع سرحد ها که دشواری است
 پنجم ازین میندار کوچ بهار و ولایت کامروپ متعلقه ممالک پادشاهان
 در آورده درین وقت جی و حجب که راجه آشام که ولایت خود را از کتار
 عساکر نصرت طراز ایلین می پنداشت او نیز سودا و تصرف ولایت
 مذکوره نموده لشکری عظیم از راه خشکی بو لایت کامروپ تعیین و خان
 سرانجام این دو مجسمه اسم دایست به بدست سوری و نظیر ظهور سردم
 رجب الاول چهارم سال جلوس از خضر پور روانه شدند و نهم ماه مذکور
 کوچ بهار را مرکز ایستادگی کردند و بعالم که مرکز موسوم ساخته شد
 ماه مذکور بفرم تسخیر آشام از راه کوره که مات لوای غرم افراشته و

پنجاه ششم جهان خطه که نور که دارالملک است از تو ما هیچ سلام
 نور اکین بنو و عظیم غرایم شکریان دین باور و محن و شاق آنها درین
 طفره آثار با عانت صدق اخلاص و فدویت خودی و محض افسر و بدست
 آمدن غنایم لا تخصی از انواع اجناس و نفوذ و دیگر اشیاء و تقریب
 و غرایب بدایع و نوادر کج بهار و آشام از اشخاص احیا و اموات
 و اقسام اشجار و ثمار و نباتات و صحاری و بحار و خوراک و پوشاک و قلع
 و عمارات بشر و بسط تمام و انمودن توان عالمگیر بنصیر و مندر
 تم الکلام چون کیفیت این شرح نامدار عرضه داشت خانان سالار
 بسامع جلال رسید عواطف و شاهانه محمد امین خان خلعت و در حضور
 خلعت و خان را دت نشان را با صد فرمان حسین عنوان و خلعت خاصه
 انعام بکیت و دام و عطای قومان طوع و غرض اختصاص بشیدا عار سال
 درین دولت و الانی عالمگیری مطابق سنه و مصادد و دود
 درین خجسته بیست و دوم فرخنده ماه صیام برکتش بنام بولطای
 طاعات معهوده پیر کشت پنجم سال خلافت آغاز کرد و پیشکاران

پیشگاه دولت به ترتیب اسباب جشن و تهنیت بازی بطریق هر ساله پرداخت
 حضرت شاهنشاه روز عید بعد معاوت از مصیبت سرف اندوزان حضور
 و سپه داران اطراف امرای صو بجات را بغنائیات و اغانات مطر
 انواع نوار پیش کرد اندید و پیشها محل عرض رسید پیرایه قبول یافت
 بخلاف مزاج مستعد روز بیوم مزاج مستطیس از منبج صحت منحرف دید
 گرفتن خون بسیار مورث ضعف و استیلا بهوشی می شد تا دم دی
 این حالت امتداد داشت در معالجه از حکیم محمد امین و حکیم مهدی پیرا
 شایسته بطور پوست خیرات مبرات شمر دفع مرض و منتج رفع احتیاج
 از باب غرض شد سفید غل عافیت نمود و دم دی الحجه مصیبت توجیه نمود
 صغیر و کعبه شیری فقیر جمال عالم آرا مشاهده نموده ارفیض و وعید بهر ورگ
 در شانزدوم جشن و زین تسمی مرتب گشت سال حمل و ششم آغاز شد
 مهاجرتان از تغیر مهاراجه حیونت نسکه بصوبه باری کجرات متفر گشته
 از اضل و اضافیه شش هزاری پنجاه سوار مورد الطاف گردید رضویان
 بخاری از گوشه انزوای برآمده منصب هزار و پانصد چهارصد سوار سرور و

اندوخت نوکران عاقلان که پیش او آورده بودند خلع بایفه فرستادند
 تقریباً خت از پنجاه بست محمد علیخان پیشکش که بسبب قصریات پراوین
 از منصب برول گردیده بود مورد بخشایش و عطای خلعت مامی و حرمت
 منصب هزار و پانصد و صد سوار گردید سیفخان نیز وی از سهرند برآمده
 بغایت تشییر و خلعت و منصب و هزار و پانصد سوار سرفرواری یافت
 در آن غزه جادی لاوی جشن و زین بازی منعقد گشت سال چهل و پنجم شروع شد
 عالم کجام دل رسید عالمیان بمنون طالع خویش گردیدند بخان
 که در سال اول تقصیر معاتب گشته بود و دوباره منصب سوارهای هزار
 سوار کامیاب گردید و به سمت لاجور و سیستم شهر مذکور لوائی توجه به سمت
 پنجاب افراشته شد در منزل کرمان فاضلخان میرسانا را از خدمت فرستاد
 باز و ایدار دو کارخانجات از راه راست به دار السلطه رود و خود از
 سمت مخلص پور شکار افغان متوجه شدند و هم رجب دار السلطه
 بعد و هم مایون سر رفعت بگردون رسانید و چون راه ده کیر میر کوز
 بود و دستکار خان را به ساحتی طرق و مسالک فرستادند و لایطام

خت از پنجاه

پانزدهم رجب قطب الدخان یکی فوجدار جو ناکده را اینک تیره بخیم
 عم پسر سال مین دارو لایت جام را که نشان فدا کردیده برادر زاده
 پس از فوت رایل در پیدخل کرده بود با یک سپه و عم و آفرینا که یکی
 سید صد تن بودند باز فافرت ما و آن لایت بحسن شهنشاهت کور
 از حضور اسلام ظهور با سپه مکر گردید و کشته و قتل نام چون خان
 سپه سالار تبه گزاینده ایم ربات در متهد پور رحل اقامت میکنند
 و تمام روی مین آب گرفت آسمان لیری آواز کردند و چون سپاه
 مجال سوار نمی دشوخی آنها از حد گذشت و راجه هم از کوهستان
 نامروپ برآمد تها نهار خاست و غیر از کاکو و متحصصه پور جانی در
 تصرف عمار منصور نماید و آذوقه منقود گشت و با شرمیت سواران
 رسید جمعی کثیر بباط حیات در نوشتند و در بیع ولایت آشام
 این حالت سراسر کرده خلقی انبوه از مخالفان نیز در کوپستان کات
 جنیم پستاند و در نیت قوت اهل لشکر و دواب برنج و گوشت کا و که
 از مخالفان بسیار بدست آمده بود و دو چاره صبر نبود و مشروطه

شیر

ایام برسات بودند در او اسطباران و بکمی آورد در این صحن ششهای آذوقه
نیز رسید و آخر ریح الاول که منتهی همانند داشتند فواج اطراف و فواج کرباره
قلعههای پرنیغ کردند راجه بکویت مان کر نخت و التماس صاحت نمود خان
سپه سالار قبول کرده عازم نامروپ گشت در خلال این اجل اسلحه
امراض شدیده عیدیه بهر سید سکریان از محن دایمی که پستوه آمده بودند
از خوف بسر آمدن حیات و در چنان مکان تنزل شده خواستند ازو
جدا شوند و به بنگاله روند خان پس از توقف این سی هیئت شده
چهارم جمادی الاولی کنیزانش رفت بنا بر ضرورت ازاده مصاحبه و
عزم معاودت مصمم نمود و راجه که گرفتاری و قریب دید بدلیرخان
موتل حبت مومی انجیخانان را از او رانده ساخت و پنجم جمادی الاخره
و کلاهی راجه رسید پیش پست هزار توله طلا و یک کت و شش هزار
توله نقره و پست رنجبیر قتل و بازده رنجبیر قتل از خانانان و پنج از
دلیرخان و صبیحه راجه و دختر راجه سز زمین آشام که بار راجه و ایت قریب
داشت با چهار پسر از عدههای راجه که بودند آنها در بنگاله تار رسیدن تمهید

از سرکار

سواي آنچه آورده بود مشهود شده بود بلكه نظر اثر رسانيدند و ملكان
 دهم ماه مذکور خانان از دهنه كوستان نامروپ کوچ نموده است معاد
 بصوب بنگاله افراخت و پست دوم ملبه كرسيه سير دهم رجب
 از كجلى کوچ کرده موضع پانده كه مقابل كوستانى از روى آب واقع است
 نزول نمود و در شيد خان ابو جبارى كلى مروپ فرستاد درين نام
 امراض او از مداوا كندشت چون چال خود چنين ديده عسكر خارا بنحير كوچ
 بهار كه پيم نراين نام پست سولى شده بود تعين نموده خود جانب خضر بود
 روانه شد دوم رمضان المبارك از پشتم سال جلوس در دو كروى
 خضر پور داعى حق البى ك اجابت گفت عا رسال ششم از
 سين خلافت الامام كرسى پست و پنجم مبارك رمضان كار
 پروازان بارگاه سلطنت لوازم جشن باغ دلشاك آن روى باروى
 واقعت ترتيب دهند و حضرت تان زور لوى توجه بعزم كشمير افتاد
 باغ مذكور را رسك بهار فرمودند و سماروز خبر رحلت خانانان بعض
 رسيد پادشاه زاده محمد معظم بهر شيرل محمد امين خان غرق قدم فرموده

اور امیراه بحضور آوردند و بطنای خلعت از سوکوری برآمدنار عید در صفا
خیبره بقیم رسید پادشاه را و با کامکار و امرای نامدارا حضور و صحبت
بنواز شها شرف است یاز یافتند سیوم شوال است طفر آیت باتر از
آمد از سوانخ این ایام شهنون آوردن سیوای جنبی دایره امیرالامرا
و بریده شدن سبابه او هنگام تعالبت شهید کشتن ابوالفتح خان پسر
چون بمغیسی از غفلت آنخده امر واقع شد موجب عتاب آده صوبی
دکن از تعیز او پادشاه زاده محمد مظم شویض یافت امیرالامرا احصا
صوبکی بنگاله از انحال مظم خان مامور کردید چپار و هم ماهه سطور صبه
بنهبر که از انجا داخل کوپت مان کشمیر شویض اندوز زوال اشرف شد
و چون سبب توقف در لاسور برف از راه پرنچال زایل شد و توجه کوب
خطر اشرا بان راه مقرر کردید و حکمشه را چپسکه و نچا جان و زواید اردو
در سواحل آب چناب قامت کرینند و طاسر خان برنجی از امرار پست
جاکیر یافت و صفشکنان با جمعی مامور شد که پای کتل بنهبر خبر داری
قیام نماید و برنجی امر او را بباب خدمات ملازم رکاب بود محمد امین خان فاضل

سه منزل از دنبال موبک اقبال نمایند شازده پسر ارمنه که شش ماهه
 ذی القعدة روی تو به یک شش شیر آوردند چون اجدد کنایه تصدی مها
 دیوانی در گذشت ^{از} یازدهم شهزاده کور منصب وزارت
 فاضلخان مفتوح گشت و افتخار خان بخدمت خاتما سر فزای یافت
 در عهد سلطنت اعلیحضرت سر سال در پنجاه مبلغ مقادیر و نه هزار روپیه بود
 صد اصد و اتفاق می شد در هفت ماه دیگر و بی مقر نبود حکم احسان
 تو ارم صادر شد که در پنجاه بدست و سابق عمل نموده در هفت ماه دیگر
 ده هزار روپیه که از سابق لاق سالی یک یک و چهل و نه هزار روپیه شد با
 استحقاق اتفاق شود قمری مقدم ذی القعدة وزن قمری بعل آمد
 سال چهل و منقسم آغاز شد سایر عهد های حضور و صوبی است باقیام بموا
 سبب شد نفوذ فاضلخان پس از فوز رتبه دیوانی بر
 شد بدست ملا شده پست و منقسم شهزاده کور جهان کنه راز پدر و دمنوبه کان
 برادرزاده که تازه از ایران آمده بود و بطای خلعت از ماتم برآمد و مورد
 انظار تربیت شد و بعد نشاط اندوز شدن از حیرت بیع ماکن کشمیر

در زمان عهد پسر پادشاه
 در وقت ملاقات پسر پادشاه
 از پیش کش پسر پادشاه
 کرد و باو چنان به بهیشت
 طرفه مع و معی پسر پادشاه
 در آن هنگام دست او چنان بود که
 باو شامی بار بر دوش او بود
 کوه و آن چنان بود که
 کوهی که از استخوان فیلان
 نذر نماند با انسان تیر
 و این نوع این نوع
 اقدس و تبار و پسر پادشاه
 که رسید از میان زمان در خانه
 خطا می کرد و دیگر با
 نذر با حیدر

پست دوم محرم از آن نسبت آباد بصوبه السلطه لاسور منصوب شدند
 جعفر خان صوبه بارمالو و هبه تعویض خدمت وزارت طلب حضور شدند
 نجاشان بجای او منصوب گردیدند پشم ریح الاول رایت ظفر آیت
 پر تو سعادت بهار السلطه لاسور افکند شمس یازدهم ریح الثانی جشن
 و نون شمس انعقاد یافت سال چهل و ششم از عمر جمایون آغاز شد عا
 که در لاسور منزوی بود بکمرت منصب نهاری مقصد سوار بار دیگر
 دولت بندی حاصل کرد در میت خان بسم سفارت با جوانب شاه عبا
 که بود اوق پیک آورده بود و در غایب نواد قیامت نفعت ملک پتو
 رخصت ایران یار یافت مقدم ریح الثانی لوی توجیه بصوبه بخارا مرفوع
 کردید وزارت جعفر خان در مینرال بانی پت دولت زمین
 بوس یافت و بخدمت الاهی وزارت سر بلند گشت سنج ماه مذکور در بخارا
 بور و مسعود کرامت نمود شد آغاز سال هفتم از سنین جلوس عالمگیری مط
 نه نزار و مفاد و چهارمین وقت وزارت وقت رویت هلال مبارک
 رمضان اتفاق افتاد و مقدمات جشن ترتیب یافت بعد معاودت از ^{مصد}

سرسلطنت آسمان بایست و بنوازش خسروانه کام دل پادشاه را و
 و اغیار و فخر حاصل آمد پیشکشها بنظر قبول اختصاص گرفت پست و یکم
 جشن و زین تسمی منقذ کشت سال چهل و هشتم آغاز شد غرضه داشت
 پادشاه را ده محمد معظم تهنیت پس از بطن الد و محمد مغالدین بنظر انور کشت
 مولود باغ الدین بی سوم کشت مصطفی خان فی سفارت توران حسین
 یافت نامه که دانشمند خان انا کرده بود بانوادر مرصع آلات یک
 پنج هزار روپیه بعب العزیز خان الی بخارا و نامه بارمغان ملک و پیه
 بسنجاقیق خان الی بلخ مرسل کشت اگر چه مهاراجه جوست که در تصیلا
 سی و و تحریک لایت و تسخیر حصون آنفصدی موفور بنظر رسانیدگی
 که مطلوب لایار دولت بود و تشریف بنابران اچیت که با دیگر امران
 بدفع او معین دید و سی روز و سی رنج لاول جشن و زین تسمی انصاف یافت
 سال چهل و نهم جلوه آغاز کرد پادشاه را و پادشاهین لاجم پادشاه
 اختصاص یافت دولت بخان المعروض کردید که نجاشان صوبه دار مالو
 چهار پدرو و نمود نظم مهمان صوبه زیر خان صوبه دار خاندین تفسو فیست

زین فخره

مولود الدین باغ الدین

داود خان از کولکین را چپست که بکوه نایب مقرر شده فرمان
 که یکی از اقارب خود در برهانپور گذاشته خود عازم مقصد شود
 از عرضه داشت پادشاه زاده محمد معظم مرده تولد پسر ششم حاکم
 الاولی از بطن دختر روپ که راتهور راحت افرازدید سلطان محمد
 موسوم بمودنا عازم سال ششم از سن دین علی کیری مطابق
 شمس و در این اوقات مایون صاحب کرامت به رمضان در
 سال ششم فرمازوالی در روپ شروع فرمود و پس از شش ماه
 بعد مراجعت از مصلی با صنف مکرمت احسان و لمانی نمود
 حاجی احمد حبیب که در سال چهارم جلوس سائیدن شش لک و
 شصت هزار روپیه حرمین شریفین زادگاه اجداد و جبهه رفیه
 جبهه سالی استمان خلافت شد و چهارده سراسر عربی میکشید
 سید محی فرستاده شریف که مخطمه دولت ملازمت حاصل کرده
 صحیفه نیاز و سه سراسر عربی و تبرکات بنظر انور آورد و بخت
 و انعام پیش فرار روپیه بست شد سید کامل بنیر حاکم حرمین علی

و ستاده حاکم حضرت با صحنایف و تحایف بنجاب علی رسید بعلما
 خلع و انعام نمود و سرمایه عمت بار اند و خند و نه سرپ عربی که امام
 اسماعیل حاکم مین ارسال داشته بود بنظر فیض کتر رسید و این جهان
 افروز تا پھر و ترس که آرای نشاط جهانیان بود و عمت استاز
 بعضی کفان بدو خلافت رسید که اعتبار خان رس اکبر آباد و احصا
 ست آباد برآمد و عدانداز خان فجار نواحی بجای او معین گشتش
 بهوشدار خان صوبه دار منضم شد و پشتم ذی القعدة و مهار راجه صوبه
 ازو گن سیده بدر یافت ملازمت چهره عمت بارار است
 پنجم شوال جن ذی القعدة یافت سال چهل و نهم آغاز جهان
 آرائی نمود و بخشش و نوازش با پشاهانه سرفرازی بخشند های حضور و
 صوبجات کرد و دید المیپیان که و جسته و حضرت با انعامات لایق نفس و نقد
 کام دل اند و حقه رخصت انصاف یافتند و پشتم ذی الحجة و دوم عید
 ابوازه عیش بلند شد و نوزدهم در عین کلانی با پشاه زاد های بخشید
 و امرانی نادر برسم که رانیدن صراحیهای مرغ میا کار طور نشاط

از سر رفتند و اکثری قلاع و قلعه سیوا را بدست گرفته و از سر و منسلک
بوسان را بکاه عظمت جاهه گردید که چون بنی فزوان و کوشش نمایان راجه
و دلیر خان دیگر پدر دلا قلع سیوا پوزند سرور و در مال و دیگر قلاع سیوا
بدست کمال مشیخ گردید و آن خدلان مال داشت که آخر کارش به تیسصال
خواهد شد پیش بنی کار بست که کسان در راجه فرستاده شده غایب مان
نمود و بعد و قول راجه اسراسر است به پست سه قلعه تسلیم اولاد دولت نمود
و ششم دهم بی سلاح آمده ملاقی شد راجه با و معانقه نموده نزد خود جاده
بیجان مال امان داد و شمشیر و جهر مرصع با بخشیده تکلیف را تسکین نمود
و نزد دلیر خان فرستاده او نیز انواع رعایتها نمود و بموجب التماس
عمده را بهما فرمان بنی برنجبایش و خلعت عاطفت از جناب خلافت
بنام اوصاد گردید و نسبها پیش منصب پنجاهی پنجاه سوار
سرفرازی یافت سر کرده را بهما در صله خدمت از اصب و اضاف
مفت نزاری مفت نزار سوار دو اسبه سه اسبه علم امتیاز افرات
و پیشش نام شکمه که در حضور بود و دلیر خان داد و خان را نسیم که

کیرت نمکه و غیر هم مورد انواع مواهب شدند و بخت لایت چار
 چون عاقلان چارور می ادای پیش نهاد می نمود و در اعانت می
 میگوشتید و رنج علی راجه بیگمه صادر گشت که بعد از بندوبست قلاع
 و ولایت که از سیوا تبصره آمده بخت لایت چارور بخت تاب و بجای
 قلعه مقید گشتند و مار از جنود مخالف برآورد محمد زاهد سپه قاضی اسلم بن
 احتساب کاب با مور شد و دستور عظمی خاں کنار دریا می جی بن خرنپه
 و نشین ناکرده بود و خورشید خلافت پر تو عاطفت بران افکند و
 آن عمده نوینان مر اسپم پا انداز و نثار تقدیم رسانید و پیش کران
 از رغایب نوادر ضبط را نور در آورد و دهمین سال جواب نامه
 عبدالله خاں الی کاشغر باز می از نفایس مصحوب خواجہ سخی مرگشت
 پست و پنجم رجب آنجا جشن فرین شمس منعقد شد سال چهل و ششم
 آغاز گشت عهد با سخی صو جیات بمو امب کامیاب گشت شد بدو
 راجه پنجمه فرمان طلب بنام ملا احمد ناتیہ رکن گیر عاقلان که جمعی
 کار موعی الیه نزد راجه آمده بود و تمنا می نمود که همان محل در سر داشته

انما من فرصت محبت عن صدور یافت غایب به نصبتش نزاری
 شش من اسوار سرفراز کردید از غرضه است نهان باطمینان و شکر
 جادوی لایحه بوضوح پیوست که مطابق حکم تو ام دل دل محفل زینداری
 بت بزرگ با طاعت اسلام نخت یاور کردید و خطبه بنام منی دوران دیا
 خوانند و سکه های این واج گرفت و مسجد عالی احداث پذیرفت بخانه
 که در این مطلب تیر درست بکار برده بودار عاطفت خسر وانه با ضامن
 منصب عطای خلعت گام دل انداخت مراد خان بنیدارت بت خرد
 که در نیم صمد و تنخواشی به رحمت خلعت ممتاز کردید چشم حب
 پادشاه داده الاستبام محمد معظم از دکن آمده سعادت اندور ملاکت
 کشیده از واقعه دکن معروض کردید که ملا احمد ناتی که روانه حضور بود
 متقاضی اجل اورا بعالم دیگر بود و فرمان شد اسد پسرش بابا با کمال
 او بدرگاه اعلی شتابد رحمت اعلی حضرت ارشاد
 منہیان کبر آباد بطور انجامید که حضرت علی اردو از هم جیب عارضه
 جس العجل طارشی شدت تمزاید اطیب دست از معاکر کشید اظهار

نسخ

فصل

کتاب

یاسنید پیش نهاد دمتان شد که لوانی نهضت بجانب افراز بدین قریب
 بیست و سوم ماه مذکور پادشاه زاده محمد معظم را پیشتر و ازین فرمودند وایل
 شب دوشنبه بیست و ششم رجب سی مرض بر اعلی حضرت تمیز کشت
 روح پرستوج آن خاقان سرفراز بر وضی جان پرواز نمود و بعد تسبیح
 این ائمه ناکریر باشاره نواب الله سقاب یکم صاحب عدل از خان
 و خواجه پهلوسید محمد قنوجی و قاضی قربان درون عسکانه حاضر آمده
 بهنجیز و کفین برداشتند و نعش را از دروازه برج شمعین سپهر حصار
 بردند و سوار خان صوبه دار همراه کشته تا بوقت از آب جوی گذراندند
 بروضه منوره مهد علیا ممتاز از زمانی که برآورده معماریت آنحضرت
 رسانیدند و منازجبار خوانده درون کجند به جوار رحمت ایزدی سپردند
 شاه جهان وفات کرد یکی از نغمه سبجان تاریخ یافته و دیگر سال تاریخ
 فوت شاه جهان رضی الله گفت اشرف خان مدت زندگانی مناد و شوش
 سال و سه ایام حکم رانی می یکسال و دو ماه و او اخر شب ارتحال در وقت
 کروی این خبر بشا زاده رسید و ایل روز دفن شهر رسید مراسم

تغیبت بجای آورد بعد وصول خبر کلفت اثر حضرت جهان بان پادشاه شد
و پیکان کسان تمام در بر کردند و حکم شد در قایم و مناشیه نام علی حضرت
مجنبت فردوس آشیانی مرقوم کرد و در نهضت زیارت بکر امان و نهم ماه
شعبان بعنبرم زیارت مرقوم طهره براه در یار و بی تو جبهت تفریح
آورد و دستم بجای دارا سگوه فرو داده و زد و دیگر پرسم زیارت بجای آورد
و روز دیگر قلعہ شریف آورده با نخاله کریمه ریاض ختم شکم صاحب
جمع محذرات سداق غرت مراسم پیش و بجوی تقدیم رسانیدند و
مجموع را از لب پس کدورت بر آوردند و بنا بر بعض امور اقامت چند روز
مصلحت داشت به محبت استسما عظمی از دارالخلافت طلب نمود
و در هنگام قلعہ چاکام بسعی امیرالامرا منقح شده باسلام آباد
موسوم شد و امیرالامرا بزرگ امید خان سپهش و سایر سرداران بواسطه
مؤخر مغزو مسرور گردیدند و آغاز سال نهم از سید دولت ملکیری
مطابق شهر و منقاد و شمس محمد درین اوقات فرخنده ساعات شهر
صیام در رسیده و در مایه نام شد سال نهم از جلوس و الاخر می آغاز

کردید تا رسیدن عید سعید بارگاه جلال را ازین سبب غرضه سوال نوشاویانه
 شادی ملت کرد که شد حضرت بعد معاودت از منصلی سیر آرای کاشی
 مکه تیره شتاب یکم صاحب بانعام ملک اشیر فی اختصاص شیده
 بر سالانه ایشان که از ده یک و پیه بود چنگ رو پیه فروزند و بهر کدام محمد
 تقدس حجاب پر نیر با نو یکم و کو سر آرا یکم یک یک پیه عطا فرمودند
 درین هنگام خزان طمره که کار پره از ان در پنجم سال از قلعه اکبر آباد
 قلعه دار الحکامه نقل کرده بودند که باره سما بخا نقل نمودند ملازمت
 سیاه و در او چون اچیت یک سوار اچیتور معنی فرستاده او نظارت
 مستقر الحکامه رسید فراتان کنور رام شکم و مخلص غایب شده
 باستان جلال ساندی شرد هم فی القعه رسم وزن جن قری
 بفعل آمد سال پنجم شروع جهان پانمودی سوار بانها پیش
 بدولت زمین بوس تارک مهابات افراخت یکبار و پانصد اسیر
 نذر و شش هزار روپیه شمار کردند و چون اچیت یک سوار اچیت
 او بدولت احترام فرستاده بودند که ان حضرت بر سوابق

تصصیرات او نظر کرده منجواستند مورد نوازش فرموده بعد چند روزی
انصراف و دست چنانچه روز ملازمت جای مناسب برام ای رفع مقدار
است و اما لکن آن وحشی صحراچی است که قواعد محلیک تهاش نیست
بکوشه زرقه با کنور رام شکله لهما بخش و کله نار و انمود و سر مغر آن محبط
شورش آمد فرما رفت بنبرل خود برود و کنور رام شکله و از نزدیک
با و تاق خویش فرود آورده و بنها پشش را با خود بگری می آورده باشد
و نظر بر کوشی طفت آتقدار حیل و در منطقه فرار فولا دغان پاسداری نامو
کردید و نشور متضمن این کیفیت را چه چسب که اصدار یافت که آنچه صلاح دانند
معروض دارد تا با او معامله رود پس از دوسه روز آتقدار از تیمم که بکریا جسته
در چاره کار خو شد و توسل رفیع مقدار آن جسته لهما عجز و دامت
گرفت و درین اثنا عرض داشت را چه چسبک نیر رسید که با او عمل
در میان آورده ام و بهما تانجد و مشغول که پشش آنخندول را که بر مصالح است
بنابران بولا دغان چکشد که حسب دارا از از منزل او بردارد و کنور را
نیز از پاسداری غفلت زید آن کریر محال تغییر وضع داده است و شصت و شصت

با سپرهای ایمنی منتهی که در دیدگوارام شکم از منصب طرف شد و برآید
 جین که در رفت که نیوی فتنه خوراکه آن ضل منصل قرات دارد و بالک
 راجه خداری پنجه سوار منصب یافته ز دوست بحسن بدست میگردد
 بخود فرستد چون پارس سرانجام بعضی امور توجه بدار اختلاف مقرر شده بود
 ملکه فاق یکم صاحب باد که محتجبات است با عزت شتر مدانجا حصه نمودند
 حالت و اسیران در نیولا از غرضه داشت ترشچان که بشارت
 ایران فتنه بود مراتب باطنی فنادانی و جل و تند خونی و بلب در پروایها
 فرون از اندازد پروبال شاه عباس خسارت مال معروض مارکاه شمت
 و جلال کردید که میخواست بدین پستی که کشی زرم آرائی بخراسان آید و پس از
 رسیدنش بخود نیز این احوال بگزارش او و منبیهان دیگر پیشگاه اعلی
 پرتو ظهور افکند که کوشمال آن بسکس که بی باغی آیین مخالطت حوا
 بر بنزد پیش نهاد مت منود و نخست بادشاهزاده محمد معظم را با هم
 جونت شکم چهار و هم ربع الاول تعیین نمودند و فرمودند که خود نیز
 زیات ظفر آیت جانب پنجاب برافرازد و چون شچان در مراتب

تعیین چهار خیمه یک
 ایران

مورد بعض تصریحات شده بود از دولت بازمنوع شدند و این امر را در روز
 رابع الاحد سه برادر دریا چون لوای نهضت از کبر آباد جانب در انخلا
 افراشته و بقطع چهار ده مندرل داخل شهر شدند ششمی ششم جمادی الاول
 مجلس وزن سعو ششمی و نون گرفت سال چهل و پنجم هجری عا فرخست
 چون امیرخان ناظم کابل خدمتغول را بمنظنه جاسوسی گرفته بدو نگاه فرستاد
 حضرت اعتمادخان ملا عبد القوی را بتحصین حال آنها مامور
 خانم کویری را بی علاقه بند و در بنییر نخلوت طلبه آنهمول ناگمانی از جادو
 خود اینجا می که در پیرون اسلحه داشت رسانید و شمشیر و زورقه برکت
 و ضربتی بخاک کور رسانید که قطع رشته حیات او نمود و دیگران آن تیره را
 بتبع اشقام گذرانیدند و خود یو عاطفت کست از رحلت چنان متعبد و فیم
 خدمت متاثر شدند و سپران خوشانش را بعبایت خلعت و اسباب
 نواخته مندرل بدو امرای عظمی جعفرخان باغزار قدوم اشرف فیض
 کشت پیشکش از جواهر و مرصع آلات بنظر قدیمی آورد و خواجگی که میگذاشت
 بحاجات کا شعر زلفه با پستماع قنور آن لایت برشته بود و در کرباشین

شهادت ملا عبد القوی

اشقام مرخص گردید و شوال را چون الی ایران فرستاد و بآبادیهو اجازت
 پیراشقاوت که اغریت اصفهان پنج دبعیت دمان و در خاق بهرسانید
 غره ربيع الاول این سال سنخ ماه حیاتش در سیصد و یک موضع خار
 سمنان از کف ساقی اجل ساغر مات در کشیدار کان دولت آن دیار
 ضعی میرزا پسر بزرگ او را برسد حکومت ممکن دانید و پسر هم
 جمادی الاخره در شکارگاه خاص آن خبر از غرائض نهیان ممالک حشر
 یساع جلال رسید فرمودند مرغوب سبع نوع یک بود و چون منتقم خیار
 کرد و آن بنفش داد اکنون قوت مروت اجازت نمیدهد که افواج بر سر
 ایران بین تعیین بادیر لغ بنام پادشاه زاده محمد معظم غم صدور یافت که
 لاسورپش نه روز چینی انجا اقامت کردند بهادر خان از قناتین
 رکاب پادشاه زاده از راه برشته به حضور رسید بنظم صوبه آله آباد مرص
 کشت راجه پیکم قیو خیش سواراوست میگردد و پنجاب معلی فرستاد
 حواله فدائیان شنبه و بلالت هدایت قبول اسلام نموده کامیاب شدند
 کردید و تاجیکان چون راجه پیکم بعد کفایت میسر و با او

قاسم بنادپ عادلخان وانه شد بعد طی دو مرحله ابوالمجد نیره و هبلول از
 سرداران عادلخان براجہ ملاستے کر دیکر بالتماس براجہ پنجاه جی پانز سو
 منصب یافته در سلک کومکین منجنیک گشت و با اشاره براجہ و سی و
 سی و او فیو سر لشکر و قلعه پهلین تا توره و کماون و منگل مدینه تکیه
 و در خلال این ایام حقیقتشاهی و از مامور دهاکی تکیه کشا با ابوالمجد نیره
 قاسم عادلخان خواص خان و افواج نامحدود و منازع مرار و مستی استقامت
 غلبه مجاهدان طغنه لوار بود و مکر تمام محال متعلقه بچاپوری سپهرت
 تاراج کر دیکر القصد عساکر منصور در سچ کر و سی چاپور زول نمود و عادلخان
 قلعه چاپور را استحقاق داد و تالابها شکست و چاههای پر اموزان قوم
 انباشته متورهای پرون چهار بزمن یکسان نمود و تحصین شده افواج را بعد
 جنود قاسم مهت ر کردانید براجہ چون قصد تسخیر قلعه داشت ازین جهت
 مصالح قلعه گیری سمره بود چند روز مقام کرده از اینجا کوچ کرد و پشت
 چهارم رجب از دریای بهمنز کدشت دیانت ای محمد عادل خان غایب
 بنی بر اعتذار و غمخ باری از مصلحت آلات براجہ آورد چون بوشکال رسید

ویرایع از حضور بنام راجه صادر شد که برسات در آورنگ آباد بگذرانند
 ترک پکار مخالف نموده مراجعت کرد درین ایام دلیس خان طابعین
 واجب الادعان اول بولایت چانده رفت بانجی ملارز بنسیند از آنکه کور را بد
 پنج لک و پنهان و یک کرور روپیه برسم جرمانه هبه سرکار والا و دو لک و پنهان
 در ماه شش مقرر می قبول نمود باز خان کور بولایت دیو کده روان شدند
 مبلغ پانزده روپیه همه سنوات سابق بایه لک روپیه دیگر ساله از کنگه
 مرزبان انجا قبولیت گرفت و خاطر از معات انجا جمع نموده موجب حکم
 کیتی مطاع با عساکر فیروزی از روانه دکن بنصرت پاری پنجره رسوا و
 سه سپه عروج نمود آغاز سال دهم از خیر خلافت عالمگیری
 مطابق پنجاه و هفت و هشت درین ایام ماه مبارک رمضان فاضله خیر و
 نمود پشکاران ششگاه دولت تهیه بجا بجا و اخذ نمود
 و ششم شهر فرخی بهر پادشاه زاده والا کس از بطن عفت شریعت
 او و سپوری محل قدم بعالم طهور گذاشت از لی کامیاب آن نوکلین
 سلطنت را بمحمد کابنجش موسوم ساختند که کلیل است پاشا زاده

تحریک سلطنت ابر شاه زاده

محمد معظم از دار السلطنة لامور مراجعت نموده بغر ملازمت فریاد کردند
 هلال فرخنده شوال از اقصای سعادت رخ نمود بیلمات تهیت بجا آمد بعد
 معاودت انضالی پیر آرا کای بخشیدند پادشاه را و پادشاه را و پادشاه را
 مرتبت امرای عالی منزلت را امور و مناسبت و کرامت فرمودند و توجیه
 سیوا که ادراک شرف اسلام نموده بعد از آن خزان منصب
 سه نزاری و نزار سوار و خطاب محمد قلیخان مطرح نواز شکر دید میر
 عماد الدین دیوان پوات خطاب رحمت خان غریز الدین خطاب همدان
 کامیاب شدند و تعیین محمد معظم بنظم و منظم انیمه پادشاه را و محمد معظم
 بصورتی که در خدمت یافتند و باضافه نزاری میست نزاری دوازده
 نزار سوار شمول عطفت گشتند و مهارا جبهوت سنگه و راه
 ضعیفان و صیفان سر بلند خان تعیین کاب آن بلند مقدار شد
 بنیایات مهابات اندوز کردند و بر وجهی که فرمان رفت که دو
 استانبول در باید شورش که نزاری نغانان یافتند چون در طغیان
 و عصیان افغانه یوسف و روبری در پشت کدانی مجهول محمد شاه

نبشته انگیزی دو کانه کشته نشانی تق و تکیس ملاچالاک خپش و ریاستی
 سیه و بمسابع جلال رسید بکامنان جدار اکت فرمان شد که
 فوجداران جاگیر داران خود دریای نیلاب فراسم آورده مها اکت
 تبریک آنها پردارد و بامیرخان صوبه ارکابل ریغ رفت که شمشیر
 با سپهر کس بدافعه تعین نماید که مغان از روی طلبی مقید رسیدن
 شمشیرخان شده با مخالفان زرمه شدند نموده لواهی استیلا
 بر فرشته تها نهایی بدشاهی باز متصرف شد و هم ذی قعدة
 شمشیرخان از دریای نیلاب گذشته طرف دریای اکت آمد و بر و بالا
 یوسف خان را دریا عبور نموده بسز زمین عاصی مان آمد و آنها نیز
 در کوپت مان آمده ترمه فرصت جبارت بودند محمد امین
 متبینه افغانه در همین تاریخ محمد امین خان میر بخشی بامیرخان و
 قبادخان دیگر از امر اجتمع نه هزار سوار از پیشگاه خلافت به
 آن اشترار دستوری یافت و پیش از رسیدن خان شمشیرخان اکر سبزی
 و آویر عظیم رود او سیصد تن از ملکان معتبره و لوسا تاسیر شدند

و چون این کیفیت بمساع علی رسید شیرخان کاهن خان موجب شد و
مناکرت شد درین حین که پنجم و یقین زن جشن قمری طاهر
گرفت سال پنجاه و یکم از عمر ابد قرین غایب گرفت درین جماعت پادشاه
محمد عظیم باضافه سه هزار پانزده هزاری هفت هزار سوار مورد
عاطفت گشتند و پادشاه مراده محمد اکبر شش هزاری و هزار سوار و
عطای تومان طوع و تقار و اقبال کبیر طوح انوار سرفراز شدند
و جمعه الملک جعفر خان بندهای حضور و صو بجای ابراهیم کوناگون
نوار پیش یافتند فرستادها و الی بخارا و پنج رستم بی خوشی یک
بغنیات طلاع و نقود و سبایشی و منحصر دیدند از اول تا آخر سفر
و ملک و پیه کاجیب پنج ملک و پنجاه هزار روپیه عطایند رضویان
بخاری بجای عبدخان بخدمت جلیل القدر صدارت منصوب گشت
ترنجان مرغ و غنای قصیر شده از اشغال خان دوران بصوبه داری او دیه
رفت و چون رسید که از نوشته نه بیان برپانور بعضی اعلی شد
که راجه چپ که از او زنگ آب و عازم حضور بود در اینجا رسید و ششم

محرم در گذشت کیتی خدیو کنور را هم شکست خف او را که مورد عتاب بود
 بجلاب را بجای حبس مع غنایات بر نواخت چون محمد امین خان
 بولایت افغانه مردود رسید و زمراست تاخت متخریب موطن
 آنچه ممکن بود بفعل آورد ویران معطاع باورفت که شمشیر از آتش بر
 گذارشته بلا سورسد و از تغیر ابراسیم خان بصوبه اری انجام یافت
 و زن ^{مشمیه} پست پنجم جادی لاوی خشن فرزند شمسعلی بک
 پنجاهم آغاز شد از نوشته وقایع نگاران صوبه کشمیر و عرضه داشت
 مراد خان میند ارتب معروض مابگاه خلافت کردید که خان لادود
 عبداللہ خان الی کاشغر که یولہ پرخان سپهرش پست شده با
 و عیال و معدودی از ملازمان خویش غارت زده و بی سامان قصد بلوچ
 التجابین دولت فیض قرین و بی غریت بدیضوب نهاده و خواجہ حق
 کہ برسم سفارت نزد او رفته بود در نیجالت با او ملاقی شده و در بار
 از انور طه محمد شده است غمگین کشمیر خواهد رسید حضرت شامش
 باستماع این خبر از غایت رافت قدر دانی خواجہ صادق خشی

سیف الله را بجهت تقدیم مراسم ممانداری آن سلاطین خوانند و بعضی
 و یکصد سینه خمر و جیه مرصع و یکصد و نه سراسپ از عربی و عراقی و ترکی
 چندی از آن با ساز مرصع طلا و دو رخسیر فل و برخی از ظروف طلا و نقره
 و قدری معتدله از ملبوسات و رغایب اثواب خیمه و حسن کر و نسیم
 و فرش و سایر اسباب تحمل مصحوب آنها را ساله اشتیه حکم فرمودند
 که فرستاده ها بختیمیر شرافت انجایان و الادودمان طاقی شوند و بایران
 خان مطهر به پیشگاه حضور لامع النور بممانداری قیام نمایند و بر کعبه
 مطاع مبارک از خان صوبه واکشمر صا در شد که چون بلخ خطه دلدیر رسد
 از سرکار اشرف عالم اسامان سپیع ضروریات و احتیاج آن رفیع قدر
 و مبلغ بخواه برار روپیه حسن رائه آن صوبه اده سرکار روانه درگاه
 سلاطین بنایه کرد و خود همراه کشته شمار الیه را بارگاه خلافت رساند
 و محمد امین خان صوبه دار لاسور را فرمان کشید که چون بامر کرسطنت وارد کرد
 لوازم اعانت از واکرام عمل آورده و طایف صنیافت و جبه
 لایق تقدیم نماید و بخواه برار روپیه از سرکار خاصه شریفه مبلغی بفرستند

و برچی استعفه از جانب خود بدید و چنین بستم حکام و فوجداران
که بر سر راه بودند حکمشد که جای مرا تب همان داری لطیف و راست
و از حدود متعلقه خویش تا این شایسته بگذرانند نیز دم
رجب دانیشتند خان از تغیر محمد امین خان بخدمت جلیل القدر
میر شیکری سر بلند کشته بعطای خلعت خاص و قلندار مرصع
نوازش یافت و درین ایام خوب پول قلعہ داری کوالیا
از تغیر محمد خان منصوب گردیده بعنایت خلعت و اسباب
و خنجر و خطاب خدمتکار خانے مبای شد و خدمتکار خان
بخدمتکار خان مخاطب گشت درین اوقات چون از سوا
بنکاله بعرض جایون رسید که آشنایان مردود و دوباره
از راه ناقبت اندیشی قدم حرات از خدمت خویش من نهاده
باشد کمری انبوه و نواره عظیم بر سر کواست کمی بر خدمت
بنکاله است آمده اند و بنا بر عدم وصول مدد بیدر فوج
تنامه دار انجام داد و سیران قلعہ کواستی استیلا یافته و خان
ماکرم را با آن مرد و اسیران در راه عبودیت در باجه است

رای عالم آرا چنان مقصود که ملی از عهد های اسپهان سلطنت
بالسکری از پیشگاه حضور بدفع شده آن عاصیان متهورین
به بنکاله رود و برخی از عساکر کوکی آن صوبه نیز بهرامان خویش
تحت ساخته به تنبیه و تادیب آن گروه خدلان پوه پردازد
بنابر آن چه را پس که کفایت این مجسم معین گردید پیش و کم
ماه مذکور رعایت خلعت و اسپ با ساز طلا و جواهر مرصع با
علاقه مر و اید مورد نوازش گشته مرخص شد و نصیر خان
و کسیریکه بهور تیه و رکنا تیه شکم میر تیه و پیرم دیکو سیو
و جمیع دیگر از عهد ها و منصب داران بنزار و پا لصد آید
و پا لصد برق انداز بالو تعین نمایند

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد في الاولي والآخرة خاتمه به پر ايش جهان آفريني زر گار
که آغاز کثرت ها از و پست نیک تحریر و نامه بنمایش نگر جهانیان آید
همیشه بهارست که انجام کرد از و درت سامان پذیر ناما ما را
فیض است و تمامی نخبه تیر کجیا بنور غایت او چو آفتاب درخش
حسن است البته لطف او تعالی خیر خاتمت متعلق لغیر تر است
کنجایی عبارات حمدش از حوصله حرف و صوت کلام بیرون آید
استعارات و تشبیهش از احاطه خرد و حس دوران آفرین چون چرخ

کرم

حکمت کلامه خواست از اسرار بدایع قدرت شمه بر بشیر جلوه دهد و
 پیر و نجاشی او را دل آتش آلوده است فرماید دولت جاوید تمام
 روشنگر آینه مهر و ماه اسلام پس نتیجه صفت عقل و نفس مایه
 اعتدال ترکیب عناصر و اجرام مهین فریضه امتزاج اجسام و ارواح
 روح روز باز رحمت خاص و عام مجموع جامع ذات و صفات
 ادب فراموشی آموزان تسکین کلمات برای تمییم اخلاق مسجوش
 فرمود و آن اعظم منظر نجاشی آبی در جهان پرور و جهاندار پر
 آیین سجایای خدای را کاد است آنچه بر او ارفیض نامست
 وارد شد بر فرق آفرینش نشا رنمود و آینه سینه صفا خزینه پروا
 و تابان بصفت انوار ارشاد و آثار رسد و از رنگ طلعت و
 جهالت پاک زد و وصلی اند علی علیه آله و اصحابه و علم با رعدیا
 نه در ابتدا امر افشاری کشایت حضرت تو باشد و نه در انتها
 کردار کی رجا را پناه تو باشد و بنا اتم لست نورنا و غنم لست
 علی کل شیء قدیر اما بعد بر ضمایر خورشید نظایر و الا سپیده خروید

مکرم

سوانح پژوه که پرده کشایان سرگشته و دانیان اطوار جهان عجب نماید
 واضح باد که کتاب بلاغت نصاب و الاخطاب عالمگیر نامتضمن قطع
 ده ساله دولت بد طراز خدیو خد آگاه پادشاه و لایق عادل
 کامل عالم عامل شاهی که بگفتن جاوید سرسبز از و پست
 بانج امید بر تاج فشانده استینها بر تخت کشیده و الغنیها
 جبرئیل آدم صورت سلیم انجامه عیسی سریت قلاو ز سلوک حتم
 اسوه العارفين المجاهدين همه خلفای راشدين صاحب المجاهدات
 و المعازي اللهی عدل ساعه منه جعل الشکيل بوزیری ابو الطهر محمد
 محمد ورنه پسر عالمگیر پادشاه عاری نکاشته خانه بدایع نگار
 مرزا محمد کاظم سرمد سخن شجاعت در ده کار بست و چون خدیو عالم
 صورت معنی افق اسرار غندی و پستی تاسیس نبای باطن مقدم
 بر ظهار آثار ظاهر بود و اتم از تسویه ممنوع شد پس از خراسان آریزد
 ابد خداوند ملک سرمد در عهد راحت مهد پادشاه جهان قبله
 امال همانیان بر که بار احسان در یابی خار پیکر آن سلطان متعین نهیست

۵۳
 برهان محمد شین و محمد بن جعفر کلام محب د حامی بن جمید مہر چہاں
 خداوندی بندہ نو اسک ابو النصر قطب الدین شاہ عالم بہادر بادشاہ عالم
 کہ نو بہار روزگار بہاندار و نو عروس اعصار بشاریت مجموعہ
 فضائل کمالات فہرس نسخہ سعادت و پاچہ و قدر و انانی فاتحہ کتاب
 عقدہ کشائی بر آسمان امارت صدر دیوان وزارت دست و سر عمل
 کبجو رطف ازل فیض باب زیارت خانہ سعادت اشباب طواف
 مرقد رسول محبتی پاک طینت روشن ضمیر غایت خان میر حسن
 حضرت عالمگیری استعدا و سپہ چہان محمد ساقی متعذرا
 باعث شد کہ بسا جلال چل سالہ صادرات و واردات کفار و کد
 انحضرت در پردہ اخفا مانده و کار نامہ جهاندار و بار نامہ عالمگیر
 بقید تدوین نیاید و کہ از جامع حاشیائی و اطراف مدح علیکم
 وافی نصابی سلیقہ است سعادت کہ ازین عمدہ الی کسم امر است
 خطیر فزون از حوصلہ سر پا تفصیر سر انجام سپین کار با وقوف
 فرمایش کار فرمایان و تدوین یاوران صایب فکر زبان دانست

و بی وجود با سو و اینان تجرید طایق نیسان افراد و قیام حضور مصوبات
 فراهم آید تا حل عقد و تحریر بابا گراید از بس که شیشه محبت احکام
 جز این که مقصد هر نحو صورت بند و یاد کاری صحنه و ران بماند
 امری یک محظور بنو و ملتمس من و زنی سپید کند و بنده کینه هم که حق نمک
 مالک ملک حسنا ت پر و مرشد کاینات بر دمت عقیده نیست دارد
 و مدت العمر حقیقه پرو دولت بوده انچه خود دین انچه از ثقات آرا
 معامله آنوقت تحت تنقید کرده بقصد تحقیق آورد چون این طفره با به اقبال
 جشاعه و فیستوحات عالم گیر است تسمیه اش تا شرعاً مالکی می گفتم تا
 و هم تاریخ اتمام مناسب دانست هر چند خوان ناکشیده می گشت
 و کشیده صد عیب اما بعد است طاعت در خانه سرچ و مهمان
 سر که خود ساقی خود شدم درین رسته تا کنش کن کن و دم زعفر
 احمد و المنة طالع مایوری کرد و همت بنصر هم که نسبت تا چنین محله
 مفصل جو خبری نمید بامداد آن بگزیده و حید جمع آمد و تحویل بوسه
 جمیع کار نام کثری از اغره عاقبت خبر توانی حاصل کرد و بگوید

این قمیسی که سر در پیشگاه خرد و صا جنظران قدر و قیمت بول کرد و اگر
 نقصان و خطا داشته باشد از تاب آفتاب و برنجان آب و دیگر
 غلامان آن عارفان با کرم که یک صواب پسند و صد خطا بشند
 آغاز سال نازدیم از سنین دولت الای عالمگیری مطابق
 پنهان هزار و هشتاد و هشت سحر درین آواخت بکی اقران قدوم
 شهر رمضان معاوت ضحان منیخ شش همانان کشت سال دهم از سنین
 خلافت پرایه اختتام گرفت سال نازدیم مبارکی آغاز شد که پرایه
 بارگاه حشمت بهت عدا و جنین سعید پر د اخشا ایام سیام تقدیم
 صوم نهاده و قیام لیل سرآمد و هلال فرخنده شوال بر اوج خرمی آمد
 ناموس دین دولت میشد رکان شرع و ملت اسطه امن و امان
 ذریعہ نشاط و انبساط عالمیان تمام دو کانه عید فطر مصباحی شریف موده
 بعد مراجعت در دیوان عام رونق تحت مرصع نگار بجای خوش نصیب
 افروزدند پادشاه زاد پای عظمی و امیرای کرام بادای تسلیمات
 مبارکباد تارک اگر گشتند و بنوازش اضاف و خلایع و خطاب میباشند

پادشاه زاده توده شیم محمد اعظم خلعت و موب مصع و پادشاه زاده
 والا که محمد کب خلعت عنایت شد و بجله الملک جعفر خان خلعت و محمد
 شیم مصع محبت گردید و دانشمند خان میر خشی بغایت خلعت و از
 اصل و اضافہ منصب پخزاری و سرار سوار است باز یافت حکم الملک
 از اصل و اضافہ منصب سرار و پانصد یکصد سوار و متجان و سرار و
 پانصدی یکصد سرار و دوصد سوار و لطف الله خان سرار و پانصد
 پانصد سوار سرافرازی یافت محمد اسمعیل ولد الله خان منصب صد
 نو سرافرازد محمد یعقوب که شیخ میر چهار صدی یکصد سوار بود و صد
 دوصد سوار اضافہ یافت ابراهیم خان از تغیر لشکر خان بنظم صوبہ
 مقرر شد از اصل اضافہ منصب پخزاری پخزار سوار محبت سرار و
 متجان صوبہ و از احمد آباد کجرات شرف ملازمت دریا قہ نجدت
 صوبہ داری الملک کابل از تغیر سید میر خان مہا باتا بدخت
 از آنجا کہ این برکزیدہ دین باوران با الطبع بر اسم لہو و نشاط
 نیست از دادار پستی فرصت توجہ برات بر طرف نگاہ شد

ارباب نشاط خوشحال خان و بزرگواران در پس من بود و گران
 بجزری می آمده باشند و بتقدیم رسوم غنائی و از رفته رفته
 بالکلیه ممنوع شد و نفس شنیدن نغم از صفای حواطر افاغی و ادا
 محو گردید ششم سوال و الا منزلت عبدالسدخان که بطاعت
 رسیده در یکی از بساتین فرو دامن بود و انجا بحکم مقدس لوازم
 ضیافت بتقدیم رسید یازدهم ماه مذکور زبده امرای عظام جمله
 جعفر خان اسدخان تاپروشنج زنده شده و بیارگاه اقبال افروز
 با مغری الیه اسر سوار می مصافحه نموده تا دروازه خاص غلام سوار
 آمد از انجا بپاکی شیشه ز کتیره پرنج پیاده بکشته و نقره رسید
 آرایش خاص و عام و تخت مرصع جلای افرازی دیده تیرگی کشیده
 متصل کتیره نشست بان آب خاصه که حرمت شده بود و جان
 کرد و عصای مرصع کمربست شده را بدست آفرید راست اعتقادی
 بوسه و گرفت بعد در یک پاس شش گری بعضی خانه آمده محو
 تفرج رونق آن کان فردوس نشان جهان زیب نظر فرست
 سمت دریا رفته نشست بعد ساعتی آفتاب قدوم حضرت اثر

شکونی دولت طالع کردید خان پیش آمده ادای اداب طرز خود
و تقدیم دایم مصافحه است از نصیب کردید باقی باقی اشرفیات غنائت
و محبت چهره امیدش از فروخت و کلفت و محنت و غریب
خیر باد گفت شاد کاسیم و به سرانجامی را پایه بر نهاده قدر
گرامی قدران دست آن معزز را بدست کرامت بیوت گرفته
تشریف آوردند بعد مریم ساعتی با کرامت حضرت مکرر کردند
یکه تاز خان و سب از خان و حاج محمد صادق بخیلی رستم خان
که سرمنزلی عالی نشین است از سرکار خاصه شریفه فرستادند
لوازم آن همیاشته رونق و صفای تازه یافته بودند رسانیدند و عطیه
یک لک و پند و جنین پیش از روپنه شده سرسپ با طلا
نقد و جل زر نفیست که در دیوانخانه پیشتر همیا کرده بودند سرور خاطر
اندوخت و روز دیگر بربانغ صاحب آباد با مخدرات رفقه تمام روز
مسرتا نمود و از طرف ملکه زمان لکه دوران یکم صاحب جهان
ادانت پیش از روپنه شده تقویر پارچه و چهره مرصع باهلو گلشن
و ماندان مرصع باخواجه طلا و سکه انشا کار و جو که و بلور و دو صد قان

طعام و ارکجه و پان بر مراتب خوشدلی و افروختن و پنجم ماه میلاد
 حضرت از حدالت برخاسته در چشمه ایوان ایستاده بودند جمله الملک خان را
 با خود بخدمت آورد و فرغ فاصله بود خان دابکجا آورد و حضرت دست
 بر سینه مهر خزینه گذاشتند بوجوب کم در میان شمه مقابل ایستاد باز توغول
 غنائت و جمله الملک خان رفت که تا جانب فلیک عشرت افزای ایشان که دود با
 همین بنشیند و خود بجایگاه تشریف بدست یوم ذی القعدة انجم غنائت
 و زین و قمری آیین معهود عمل آمد سال نجاه و دوم عمر ابد طرار آغاز پذیرفت
 پادشاه زادها و الاقدار و امرای حضور و صو بجای ارحم کونا کون ایش قشید
 پیشکشهای تین از طرف نواب قدسی شایل یک صاحب و دیگر خدرا
 حرمت و نونیا عالیشان از نظر انور گذشت غره ذی الحجه حرمین
 و حرمزبان آشام بجاله از دواج اختر برج غطت پادشاه سراده محمد اعظم
 در آمد کاپین کلک و شتا و نزار رومیه از واقعه صوبه بهتیا معرو
 و الاکر و یکده قصبه سماجی متعلقه بندر لاسری از آسیب زلزله
 نزار خانه و از زمین فرو رفت و هم ذی الحجه هبت دارد و کانه غنیمتی
 مبارک که بمصلی تشریف ندم صفر این سال بخت مالانی نرم

تبرج

الربیع

و صلیت کریمی سر کجاست و افضل بادشاه زاده محمد اعظم با
 جهان بیابان نو یکم صبیحه کریمه دار اشکوه نادره بانو یکم دختر جهان
 بانو یکم سلطان مراد کوچ سلطان وزیر را در کلان اعلی حضرت که نوا
 فلک احتجاب جهان آرا بانو یکم معروف به یک صاحب سیره کلان حضرت
 آنحضرت محترمه انبیر زندی برداشته اند و دولتمردی ایشان را شکست
 حمله الملک جعفر خان دیگر نویسنده ای با حق یک کت مشقت نر
 رویه ساندیدیم سوم ربع الاول سکر خان از تغیر طایفه خان مجتهد
 صوبه اری پرافراز شد از واقعه صوبه بنگال معروض بارگاه و
 کردید که اول کرد و غبار برخواست باز صورتی هیس بار بلند
 نمودار شد بعد چند ساعت که از نظر غایب گردید تا نیم فرسخ مردم
 جانور کشته و زخمی افتاده بودند نهم شهر ربع الاخر از واقعه جنوب
 بعضی رسید از نهم شهر ربع الاول است و روز علی الاتصال با ران ثبت
 تمام سپارد اکثر عمارت های دیوار شرقی قلعه پست در لغت منهد شده و چند
 بر افتاده و چند کس از اسیر جانها و بعضی پشیده پشیمان شدند و می توانی نامه
 عبدالحی بعد تغیر خدمت قیصر و جنمو از اصل و اضافت منسوب

مقتان

کردید و شیخ سلیمان بن روحی عدالت از تغییر حسینی از اصل و اضاف
 منصب می نهاد و سوار سپه فرار شد اسلام قلی میرا خور عبدالحی خان
 والی بخارا پانصد نفر نصب کنیز می اما مثل امتیاز سپه اگر دین خان
 صوبه از معنر و کل بل ملازمت نمود پانصد مهر و دو هزار روپه
 نذر که زانید بد ریافت شرف قدم بوس گذاشت تن و انظر ملک
 و ملت دست اغزار پوست بر پشت او فرش از فرقان گذشت
 خوشحالان و دیگران باب عشرت با نعام سه هزار روپه و پهل و خلعت
 خوشدلی انداختند سید عثمان فرستاده شریف که خصم معات
 و خلعت و نه هزار روپه سپه با باز شرف یافت شیخ خان بخدمت میا
 تن از تغییر کفایتان مقرر شد طاهر خان به دار معنر و کل بل ملاز
 نمود یکصد مهر کنیزان روپه نیا که زانید پانصد مهر نیا فرستاده
 مهاجرتان بابت تولد پسر از نظر انور گذشت بزمانه یک موشم
 بجشای عظام حکم و الاغ نفا دیافت که تا سیصد سوار علی الملک
 و زمینداران سواران بطرف نمایند صنف گنجان از خدمت

رد
تشنه
اهضا

پادشاهزاده محمد محسن و مختار خان قلعه دار پرینده بحضور پروریدند
بغیر ملازمت علی شرف انداختند بمقتضای اقامت و اقامت
سنت رفع بدعت تصویر فیصل سکین ستوی القاسم که بغضادین
دروازه قلعه ساخته است مادیان غریب پیعت منصوب بود و
بهین بآندروازه رامیتا پول میکشید و کشته دروازه آرایش
بزم که خدای شمع شبستان خلافت جهاندار می شود ستان
کامکار پادشاهزاده محمد پست و هشتم رجب کا جشن تابان کعب
پس هر طاعت روشن آغاز یافت کوششادی کرمانی سر غلغله
در زمین زمان انداخت و زمانیا را سرور و شادمان حیات
و هم شعبان بعد عیدالت ظهر دنوا انخاص نم نمودند پادشاهزاده
بعنایت خلعت چهار قب ده سر اسب عربی و عراقی و دول
باساز و تلایر و شمشیر مرغ قیمت پست برار روپه و سر قیمت
شصت برار روپه و شصت دوازده لک روپه سر فرار شدند
و بنواب قدحی مال یک صاحب فیل سرور کج قیمت پانزده هزار روپه

شیم محمد عظم

و در آن خیر فیل بحان پیا نو سپکم انعام شد پادشاه زاده بعد از چندی
 شب کمال شوکت و جلال از حویلی خود بحضور پرنور آمدند حضرت
 مسجد شریف آوردند قاضی القضاة قاضی عبدالوهاب بوکالت
 قد و اصفیا میر سید محمد قنوجی و شهادت اسوه فضل ملا عوض و چه
 شیخ سیف الدین ندی تمهید قواعد نمودند و مهرش کلک رو به قرار
 یافت حضرت پادشاه زاده بجای نواب فلک احتجاب یکصد حصار
 اسپ شریف آوردند امرای مامور و پانصدی جلوس پادشاه
 بودند بعد از قضای و پرویک کری شب حضرت پادشاه زاده معاد
 فرمودند و طرف صبح سوید عزت تقی آرای غفرت بطن
 پادشاه زاده آمد در پانچ بن ریات زپ آفرین حسن بهر و آفرین
 رتیب چرخان و ششی افرای آسمان زمین و انعامات بزرگ خود
 بهره و فرما و اخراجات لالتعد و لالتحی که درین کار نامه است اطو و بانا
 ابنساط بروی و ز آمد آیین بندان بوان فصاحت نشیاب و رنگ
 نمایان تواند سامان داد و نو انجمن مملو بلاغت سازی سزای تبار و

وزیر عرفا

آن کوک نتوانند کرد و پنجم شعبان راجت سرای پادشاه فرمود
 بندهکان حضرت رشک فردوس ریش از قلعه تا محله سرای پادشاه
 پارچه بوم ساده و بوم طلا و نقره پانصد از فرش بود تحت طلا بکوب
 مبارک روشن گرفت و بساط بوسان برگاه والا بقدم تسلیم کرد
 اعزاز انداختند حکم شد تا سرار و پانصدی بوساط نجش میان عظام
 تسلیم خلایع نمایند و دیگر از دار و غنای خلیفه برای تسلیم سازد و شاه
 از اجناس حیرت و پارچه قیمت بچاک و پیه از نظر نور گذشت بعد
 بمحل تشریف برده بدو نشان مراجعت فرمودند پادشاه فرمود وقت
 سواری سپردن و از ده تبارخانه والا آمد و وقت مراجعت از اندرون
 غنای نه بغرت رخصت رسیدند سیر و هم عبدالرشید سفیر و لیا
 حاکم کاشع و بلازمست علی استعدایا فیه نیاز نامه از نظر نور
 گذرانید و حال خدمتکار خان را روعه عرایض شد پس حکم والا صادر شد
 که پوشش زینت با مشر و عت در بلوسات باستعمال مردم نیاز
 آغاز سال و از هم از سنین جلوس دولت الای عالمگیری

در وقت مجرای

صالحه

سه هزار و سیصد و پنجاه و پنج درین اوقات بکلی نجات مشایخ برو
 احیاناً بلال منصفان ابواب فیض و فضل و اسب منان روی عالمیان
 سال دوازدهم از سنین فرماز وانی خورشید سپهر جهانگشایی
 آغاز شد خدیو دین پرور ایام صیام را با بذخا حسناات احراز
 مشوبات معمور داشتند کارپرداران بارگاه خیمت بفرمان
 کیهان یو بارگاه اقبال را کلکونه ازین برخا کشیدند و نگاه فرمود
 آرایشها نمودند طلوع بلال بخت شمال از اوج فرخی روز جمعه
 افتاد و مصداق عیدان اجتماعانی یوم واحد بطور آمد روز دل فرو
 عید فرمود و فیض از نوم عیدگاه را مطهر نزاران شوکت بجا فرمود
 وقت معاودت نماز جمعه در مسجد جامع جهان نسا و انموده دو
 مورد مسرت و شادمانی کردند روز دوم تحت مرصع را دولستان
 پاکبختشیدند سنگامه دوشش کرمی گرفت روز بازار بخشش و بخش
 روشن یافت پوشا و آداب عالمیقدار امانا مدارتقدم اداب تنمیت
 گذرانیدن نثار مباحثی نزد پیشکشهای مردم حضور و صو بجات از نظر مردم

کشت پادشاه زاده حجیم محمد اعظم بعلای خلعت از اصل و اضاف
پانزده هزار بی هزار سوار سر بلند و شادمان شد پادشاه را و والا
محمد اکبر سرور محبت خلعت انداختند جمله الملک جعفر خان و محمد یحیی
و اسد خان و عبد الرحمن سلطان و لند محمد خان و نامدار خان و انشمن خان
و سید نور خان و دیگر بندها از اصاغر و اکابر بنایت خلعت و ا
و فیل و اضاف و اصناف نواریش مورد احترام کردیدند بدیع سلطان
و لند خسر و سلطان مصطفی و هزار بی صد سوار چهره غرا از فروختن خان
و لند خلیل اسد خان از نعمت علی خان از نعمت منصب داران جلوسه محمد خان
پسر خاچان که بقصیری از منصب طرف بود و دوشتر از سوار بجال کرد
ابو محمد نیره بهلوان میان از دکن بستان بن علی شرف انداخته
بنصب پنجاهی چهار هزار سوار و خطاب خلاص خان از قرآن عظیم
محمد خان قلعه دار سپهر رخصت معاودت و خلعت اسب پست
مقدم ذی القعدة کسوف ادا می جلوه و عطا خیرات بدست نور محمد خان
بعضی از او دین و پر رسید که در صوبه تنها و ملتان خصوصاً در

بطالت نشان مدارس مقرر تدریس کتب باطله استغال دارند و در
 و طالبان از سنود و مسلمان مسافه های عجیب طے نموده بجهت میل علوم
 نزد آنجا که راه می آیند احکام اسلام نظام بنایان کل صوابعات
 صادر شد که مدارس معابد پیدایان و سخوش انهدام سازند و بنا
 اکید طور درس تدریس و رسم شیوع مذاهب کفر آئینان براندازند
 جن می شود چشم دی القعه جشن وزن قمری تحت افراعی عالمیانش
 اورنگ خلافت جلوس بایه تبر فرمای می و کس پیر مرتب کرید
 رسم وزن که از پنجه یازده موقوف شده بعمل نیاید سرود سرایان
 نغمه پردازان از دولت با محروم ماندند نوبت نوازان بدست معزود
 کوشش دمانی بلبند آوازه نمودند سال نجاه و سیوم از عمر ابد طراز
 آغاز گرفت پادشاه مراده محمد عظیم اغبایت خلعت یکدست
 کلهامی مرصع پادشاه مراده والا کهر محمد کعبه بعبای خلعت مسرود
 قامت اغراز و استیاز حمله الملک جعفر خان دیگر ایساده
 بارگاه فلک آستان اغبایت خلعت آراستگی یافت دره الناح

سلطنت پادشاهزاده محمد معظم بقطعه پیل که عادیان در نیادار چارپو
 فرستاده بود بحضور لامع النور مرسله اش شنج نامک و بیج سر
 بوزن آمد و بتعین قیمت پست هزار روپه رنگ تازه یافت پادشاهزاده
 بر حجت ارسال خلعت از حضور کرم خاصیت بالاقبیل استند
 دلیر خان جلدوی فرستاد و دیو که از اصل و اضافی منصب پزیری
 پنجاه سوار بر امثال تقدم حبت الله وردیخان از واقعه صوبه آله آمد
 معروض کرد دید الله وردیخان عالمگیر شاهی ختسی بست عظیم خان
 و ارسلان خان محمد شاه و امان الله و نرنگ خان حسین علی و سحر جراد
 خلعت تعزیت یافته بنوازش و دلبری شفق کانیات از سوک برآمدند
 میرخان از امثال انحروم بصوبه داری آله آبا دوازده چیل و اضافی
 چهار هزار سی هزار سوار و دو اسپه و خلعت استیاز یافت و معتمد
 از تغیر او بخدمت دارو علی جواچه بازار و لطف الله خان سپهر سوار
 مرحوم بخدمت دارو اک که از تغیر قاضی خان که از و اختیار کرد
 بعنایت بالاندر سربلند شدند و میر شهاب الدین فرستاده ای نجار

حسن

دارو علی بنی خلیفه از ارسلان
 تمخان بخدمت دارو علی بنی خلیفه
 کوه سکار خان و احمد الملک خضر خان بخدمت

و در این اسب رحمت شد و هم ذی الحجه برای دای صلیق علیه بصلی شریف
فرمودند بعد تقدیم سنت اضحیه و دو شایه بر توانوار ما سحر اقبال منور گردید
سر بلند خان از دکن رسید و بسجود قدسی برگاه چنین اراک شکستیم که
بوجب حکم همراه عبدالمدخان کا شغری آن بندر سورت رفته بود آمد و ملا
نمود و میرزا مکر خان صفوی بعد برآمدن از لب پس از زوالی براق ملا
نمود عطا شمشیر که ارادتش محکم است حکمت و ارباب نهصدی تا دو
صدی غایبانه معروض میشده باشد و از صدی تاپستی استاده میاید
سینخان بصورتی کشمیر از غیر مبارز خان سرفراز شد و ت عبدالستفان
پست و یکم ذی الحجه بعرض رسید عبدالبنی خان فوجدار شهدا نشسته
موضع سومره ششها و همت ساخته برآمدن ناخته بود و نخست
فیروز مند میشد و سران خسیره سرانزادیت سی سراسیمه شد
اشنای جنگ تیر بند و قتلش رسید چه سعادت بگلونه شهدا
رکبین که در خیر و موفق بود شجاعت با علمداری جمیع داشت در
شهدا اثری از تاسیس علی مسجد گذاشت که مدتها تا شمس صفا

استخواند نکاشت محمد نور برادرزاده و خوش اوج و بخت
 استیاز یافت امواتش نصیب طمعه دیان پادشاه آمد نقد استی
 نو و سه هزار روپیه سیرده کت بن چهار کت پنجاه هزار روپیه و دو
 رعد انداز خان بخدمت استیصال زیاده سران نواحی تفرغ خلافت
 مامور شده به رحمت اسپ با زطلا مغر کر دید سر بلند خان ارتقیر خان
 بخدمت تورپکی سرفراز شد محمد این خان باظم دار اساطینه لایوررخت
 معاودت یافت معصوم خان معروض داشت که در نواحی موزنگ شجاع
 جلی هم رسیده شورش انگیزه فرامین تا کید تضییع نام ابراهیم خان
 فدایان جان داده شد که اگر طرخی سر بر آرد سرش درازند صف کشان بخدمت
 فوج داری تحو و دلیر ولد بهادر خان و مسیب الفوج داری ارا با بار
 از اشغال عبدالنسب خان بکشد پرم دیو سیو دیو خلعت
 تعیناتی هم ای صف کشان یافت سید عبدالوهاب فرستاده مرزا
 با چمن ملازمت نمود بمو بخت خلعت مغر کر دید صالح بهادر کرز بردا
 برای انهدام شجانه ملار نه رخصت شد سیرده هم محرم بعد و رکیک است

سیودی

از راه باغ حیات بخش پاشخانه که سکن حقایق و معارف و تپ کاوشی است
 سزندی مقر بود نزول فیض شمول پا پشته غر با نواز فقر دوست
 بر کاتب که دید ساعی تنی کار کلمات افادت آن صحبت داشته و
 شیخ مذکور را در اقرارش با کرام بر داشته بدو تبحر تشریف آید
 بعضی الارسیه که معبود در نود نمود و او سپهر کی مطر و در چو تیره کوا
 بکنه اغوی فییه باطله مجوس بود و دو کس از سپهر روان او قوم را
 چه سعی خلاصی نزد قاضی ابوالکرام پسر قاضی الوهاب آمد و رفت
 داشتند شای و فرصت یافته ضربت کاری جدم بر روی الیه سنا
 و همان خم رشته حیات او قطع شد بموجب کلمه عدالت یم سر سفر
 بدین آیین سیاسته پاسار رسیدند رکنا نه سکه سیودیه از زلفا
 جدا شده بات مانوس معانی نام آوری اندوخت بخش سپهر فرای
 منصب نزاری سیصد سوار و انعام جدم بر قیمت یک هزار روپیه یاور
 کرد رسیدن می مرتب حسین پاشا حاکم بصره بکرباس فلک ساس فرود
 بشرف ایام احسن خلوت و در سواقی ایام انوار الخیر

نویسان سرحد ملتان بمجامع حقایق مجامع خدیو کیمیا رسید بود که حسین
پاشا حاکم بصره بنا بر بواعث نزاع و خلافتی که او را با فرمانروا حاکم روم
بمیان آمد و سیحی پاشا بجای او تعیین کردید شواست در آن اول که قات
کرد و روی فتنه و قیصر هم ننماید ناکام با اهل و عیال و معدودی
از ملازمان جلای طین اخیست یار کرده روی غریمت یاران یار نهاد
پس از وصول در آن ملازمین ربوی غنایتی نشید و کل التفتانی بخند
غرم جبهه سبک آستان پشیم بنیاد خرم نموده منزل منزل بگراشت
از آنجا که اقصای ادانی ربع مسکون بوسیله چهلده است سلام سیده
شده امانی و امانی می نوزند و چهره آارب بنور کامیاب و شادمانی افزون
و بتجلیز امجا میسبغ و متوسلان ملازمین و سیع تقسیم را اوهال
آماده آنظار عمد در پیشگاه مکرمت احسان اوج پهای استخوان
کردید و از غایت رافت و قدر دانی ارقی یک کز بر دار مامور شد
که در سحر خدعت پاکلی و ماده منیل آنجنت یاور رساند
و امید از جلال مراحم و خیر ایل مکارم نماید که با خاطر سیع

و دلی قوی تا ز من حضور کر است ظهور کرد در نیو لا پانزدهم صفر معروض
 بارگاه حشمت مجاهد کردید که حسین باشا با خواهر در سید بموجب حکم
 اغرا بخش فواد خان کو تو ال تاملند وی ملک بخشی الملک اسد خان
 و صدر الصدور عابد خان مکیه تار خان میر توزوک تالاموری
 در واره شهنشاه پناه پذیره شده بدو تخانه والا رسانیدند و تا دروازه
 غلخانه بخشی الملک دانشمند خان اسد خان مشوا آمدند آداب
 موافق دستور و ادب باریابان بارگاه عظمت مجاهد بجا آورد و با جا
 بوسه دادن تحت مبارک بخت پست پست کرم پوست بر پشت
 سرش از پشت آسمان گذشت آری چه غم دیوار است را که باشد
 چو شویش تیبان پنجرار روپیه با افراسیاب یک و علی یک
 پس از نیاز و یک قطعه پهل قیمت پست هزار روپیه و ده سکه
 پستش گذرانید بطلاعت خاصه و شمشیر با باز مرصعیت
 شش هزار روپیه و شش مرصع و فیل ماساز نقره و تلایر و صد هزار
 روپیه نقد و منصب چهارم پنجرار سوار و خطاب اسد خان هر در

حکم این دولت را که بدو بخشیدند

بادشاه در میانوال

جناب والا

یافت و افرا سیام بجناب عالی منصب نزاری یکدار سوار و علی
 بجناب عالی نزار و پانصدی پانصد سوار محنت از شدند جوئی رستخیزان
 که نرلیت عالی بافرش و دیگر لازم کشتی بافرش که سفینه سعادت
 سوار از راه دریای بحر می آمده باشد محنت گردیدشان بایست
 شجاعت و فراست و استراحت پس طالع قرین و موی ابو خود با
 طبع موزونی هم داشت از دست می بچند که سیر منوایی کردیم
 برد که کبریا کدانی کردیم . بردیم برسم هدیه شعی رجب
 تاباک دست آشنائی کردیم . از واقعه انگ بنارس بعضی والا
 که چهارم صفر از شدت زلزله بطول نچاه کرد در زمین غار افتاد و مرده
 گردید و آن معلوم شود نشد از واقعه کشمیر پر روضه که دیدیم
 صفر زلزله از شام تا صبح ماند عمارات کهواره ارد در زلزله بود
 اما آسیبی بکس رسید منور خان پسر سید خانبهان بازنده بکوه
 کوالیار ما مورشد رای کردند پس از تغییر خدمت بر تعینا کال بود
 بنوکل بوبت خان خلافت پادشاه مراد محمد کا بخش محفل محبت

پنج راجه که پسر زاراجه پیکر بخت کینزار سوار کام دل است
 املا خان باضافه نزاری است نزار سوار و تنخواه ده ماسه و پسرانش
 شمساه نقد و معافی خوراک و آب همیشه و پسرانش تا دو سال هر
 مرد و فرزند عیسید سید خان بجای منصب و نزاری نزار سوار و عطا
 خلعت و جهم و سینه کار و دوار و علی غلخانه امتیاز یافت پانزدهم
 ربیع الآخر غرضه پشید میرزا که خان صفور از غرضه دنیا پاد
 کرد و معوض بابط بوسان قبله دین و ایران اسوه احد پرستان کرد
 که بموجب حکم قضا امضا کار پردازان شجانه کاشی بنامه نهم
 گردانید و دوم جادی الالویه که تاز خان و کرد و مرد اسیر بود را
 بتقریب اتهام پیش لا مورفی و از جهنم واقع شدند و بی گوریم
 خان کورنج رخسار برداشت و از برادر بی و چند غل زخمی شد و چهار
 خانسان کشته محله شتران کاوان استرسالی و مرتبه می نموده
 شانزدهم بعد شستن حضرت نجاص و عام تقشاق و متجان روح
 خان باهم مکالمه داشتند و دلا و ولد الفغان محمد طاهر نیر و دولجا

که با قضاخان لغاری داشت ناکهان شمشیر تقوت مرو و دست بخت
 خانه کوز و دویم کوز و برو و سر شمشیر دیگر رسانید او بر پیر بخت
 و طعن شمشیر باور رسانید درین اثنا شمشیر شیری زد و فضل الله خان
 میرتوز و کچوبی بر سرش نواخت اسیمه سرگردید و از دست
 بهره منده خان دیگران چند چوب خورده تا چوکی سنگ مرمر
 جمیل بیک خواص خویرد بال ضربت جدمری بغل او رسانید کار
 با تمام رسید لاش مقتول را بکشته پروان انداختند منصب دوم
 و خلچ چهلماهی چوکی از وزارت پیش منصب کم منصب کم کردید
 دام حکایه حصار که در جاکیر تانده خراج کارهای دستانزاده محمد
 شوا بود و در وجه انعام محبت شد و عوض آن جاکیر در کج شوا
 پست پنجم بعرض رسید که چهار گری شب که شسته تار پست
 مشرق از آسمان جدا شده جانب مغرب افتاد و خانه از تابش آوری
 باه گرفت بعد از آن آوازی ماند غرضش از برخواست بسیار شفت
 کیهان بود در ریاض خلاص جمله الملک جعفر خان کل غایت بیان

شکفت که مرشد جعفری کمال سکفتی رسید به ماصدک بزرگ
 سامان برصد خوبی را بدو بخشید اغراباد و نولباری بود یکل تسلیم
 طره مارک مباحات نموده بایمانی عطف استیافت آن و نموده مردم را
 اندوخت هم ماه جمادی الاخره مطابق چهاردهم آبان جشن نور
 شمسی از بستن این چه زبکین کرد و سرور افرازی خود گوشتی پراود
 و عاکوبیان دولت ترقی ابرسیما کرد و سال چاه و دوم را عمو
 قرین شروع شد و امن امیر جهانیان ابو دبر کرد و ماهی گاه
 بگذرانیدن پیشکشها سرمایه سعادت بکف آورد و دروشتان
 خلافت پادشاه را ده محمد عظم و محمد اکبر و امتیاز یافتگان بسلطنت
 با صیفا و عنایات اشهارانده و رشدها اسلامان با نعام کینه طاق
 اما و غرت برفق افراخت شادمان چه سفیر بلخ را از دروازه غلخانه
 فصل اسد خان منیر خان آوردند سلام نیاز است ام خان بزرگ و دو
 سبحان قلیخان بلاء نمود با نعام خلعت ده هزار روپیه و شملی
 و سیفخان بصوبه داری و دیه از تعمیر پشیمان دستوری یافتیم

و شازدهم زیارت اماکن متبرکه که جنبت شیان ارم آرا بگاه
 همایون بادشاه و زبده اصفیا شیخ نظام اندین اولیا و قدوسه کائنات
 بهشت خواجه خواجگان چشت خواجه قطب الدین بختیار کاکی
 اوشی قدس الله سره ارم احراز سعادت نمودند و خدام مرتب
 بانعام منعم و بکمال نیندین تبرکات مرفه و مسرور شدند و محمد یار و ولد و غلام
 خان چهارصدی نو سر و از کردید علی اکبر حاجت نیادار کو لکنده
 سعادت ملازمت حاصل کرد و بکنه ارم و پانزده روز خیریل شکر آورد
 اعانت بخت پیدار میر شهاب الدین لدعابد خان ^{الدعابد} بزرگه جهان پناه
 رسانید خانم که روز ملازمتش مکدیت سپر با گل مینا کار از نظر
 گذرانید اسوه خواجها جمعی پیر خواجه محمد یعقوب که مجمل حالش در سنین
 مندرج خواهد گردید مسود نگارین نایه نقل کردند که خان بزرگ دو دمان
 سبحان علی خان سیر پالیز مارا نیز همراه بردند و ماورستسم فی
 یکجانشته بودیم میر شهاب الدین آمده باطاسر کرد که پدرم مطلق از
 حجاب عارضت حاصل نمی شود وقت که در سید بود ما و انا لیتیم

این شهاب الدین
 از ولایت

و میر کوثر منصب
 هفتاد و سوار سر فرار کرد

التماس آن مقدر متفق شدیم و یکتیم مشورتم نوشت تا باشد که بعد از
 اجازت بی روی تحریر واقع شود و خوردن حاضر که حضور استم التماس
 نمودیم اجازت حاصل کردیم میر شهاب الدین چیت قوراب
 شال فرستاده پدر از نظر خان گذرانید و نماز مان مشور بهر رسید
 و فاتحه رخصت خواند بعد رقتن چیت قدم خان بار طلب بید و فرمودند
 تو که هندوستان میروم و کلانی خواهی شد ما را از یاد خواهی داری
 فراست در سر کرد با جای نور که است تعبشیده میزند کور را یوری
 بلجا و ملا دنیا زندان بند و پستان مت نشان آورد و با مدو طایع
 و پین تربیت و فضل حضرت ظل رحمن بادشاه پادشایان بایه نقض احقر
 پان برآمد ثروت و مکنات سلاطین بلج و حسن را را خبر نام توره
 باد و تشحیض شکست فضل الله یوتیه من شایانها فضل الله
 شمس بخلافه الکیرا و شمس خیره و شمس چهار دهم رجب سنه وارده
 بحکم کهاین یوسر ادق اقبال بلب آب چون سربان کنگد بخار
 برداشت و بساعت فخر را اعلام فیروزی جانب مستقر الخلافه الکیرا

قامت غریت برافراشت قطع منازل کم روزی باشد که حرات
 فرحت افزای طبع متعین می شده باشد پشم و حباب است
 سواری شکار کیفیت خیره سری تهر و آن موضع ریواره و چند که
 و سرخر و بعضی الار سید بموجب حکم حسنعلیخان ابن فیض طایفه
 شهنون کرد خون گرفت تا ده پیر روز بخت تیر و فدا است
 و زید چون طاقت مقاومت در خود نداشتند اکثری از بدو کمر
 بجهت قبایل پرداخته سلاح کوتاه در آونجیدار بند های دوشی
 و رتقای حسنعلیخان مردم بسیار درجه شهادت یافتند و صید
 از زمینان ابرالبوار شتافتند و دود و پنجاه گزین مردم با سیر
 خانده کور وقت عصر حضور پر نور آمد کیفیت جنگ معروف شد
 حکمت بندی مویشی بسید زین العابدین جاکیر دار آن موضع حواله
 صفیخان جدار متهم امارت نمود حکمت دود و سوار پنا
 خود پسر زنگاید که محافظت زراعت دیهات نمایند و از مردم
 لشکر بادی تعدی و اطفال کسی ناسیر نی زند نامدار خان جدار

نسیم
 شبگیر

مطابق حکم شریف ملازمت رسید بکصد مهر و مکنز از روپیه رود
 شاهین سیاه پیشکش آید و شعلیجان از تغیر صف شکنان بفرج جباری متبرک
 از اصل و اضافی منصب نزار و پانصد فی و نزار و پانصد سوار و عیال
 خلعت شمشیر و اسب سوار شد امان الله پسر لاله وردیخان عالمگیر
 فرجدار نواحی اکبر آباد سیصد سوار اضافی یافت بامداد خان کورامو
 کرید و نزار سوار برق انداز و نزار سوار تیر انداز و نزار بندپوش
 و نزار بانداز و پست پنج ضرب توپ و نزار پیکار و نزار تبر دار با
 خان بیکور تعیین گردید و موثر خان ناظم الکبیر آباد ملازمت نمود
 قوله دولت منزه اغره شعبان صول عرضه داشت تا بنده خیر
 محمد عظیم متضمن لایحه پرنیک اختر و پرنیک را تهور و ارسال بکدام
 طرب افراشد مولود دولت افغانام یافت فرمان جابر قصب نزار
 روپیه پادشاه راده و والده ایشان شانزده و والده ایشان عز
 ارسال یافت مقدم اینماه زیارت مرقد مقدس حضرت غر دوس ایشان
 و محفوظات رحمت ممتازی از ماسعادت اند و خنده و بکدر اند

از بطن دختر

پهل چار هزار روپسند از طرف خود و پادشاهان و عماله ملک
معلی را فرخاک راجستند و ستم این پادشاهان و سادات کاوی
کین سرانجامی و تلخانه قلعه کبیر آباد را مطح انوار فیض و مہبط آثار
خیر فرمودند و کلاجات شعی حربی از روسا و شورش انگیزان و فسادچان
سزیمین سپہ کہ علت کشته شدن عبدالمہدی خان و خود و خیش آن
بقبضہ مطرود بود و پرکنہ سعد آباد را نہد غارت نمود و حسن بی
دلاوری و فورہ جد و کینت یار حسی علیخان جد شیخ رضی الدین
پشکار آتشہارت نشان بنیاد افراہ افراہ اعمال زشت گرفتار شد
خانہ کور او و سکی منفہ بمسرا و امصوب شیخ مرقوم بدر کاہ معلی فرستاد
بقرمان قہمان جلال در چترہ کو توالی بنہار سب آن و واجب القیل
جد اگر دند و سپر و دستہ کو کلاہ تہریت حوالہ جالہ خان ناظر شد و
در جبالہ کناہ شاہ قلی چیلہ پیش منصب روشناس آمد و پسرین
حظی شد کہ نزد حضرت خط و دیکری آنچنان قابل اعتماد بنود و سعادت
استماع قرات حضرت حاصل می نمود شیخ رضی الدین از اسرا

به کاپیو بر فاضل خود در قاضی ملک میری سطر بود سه روپه بومیه می باشد
 چون در اکثر قنون دیگر می داشت و سپاسیگری عملداری می ندید
 از نثر جابر داری علاوه آن بوساطت حاج محمد حسین چمن پوری محتسب نوب
 و مقرب الخدمه بنجا و رخان کجالتش بعضی خود یوسفد نواز منور و ران
 پرواز رسید یکصدی منصب یافت و در تفرقه با سجاد حسن بسا
 حسنعلی جان امداد سلیقه طالع توانا مان مرتبه امارت و خانی فایز گردید
 و مصدر کارهای عمده شده دست آخر در مهند فافرو خواپه افسانها
 به سبق مرثکان تمام شد آغاز سال سیزدهم سنین دولت لای الک میری مطاب
 بکلمه روز شاد و خج درین ایام بهجت نظام مشاهد حسین میو
 و امشب منان عینی و رمضان روشنی افزای نیم ارباب ایام
 سال سیزدهم سنین سلطنت مهر پیر جلالت و احترام خرسید
 نبالت و احتشام بفرست آغا شد آری که رای برکات اوقات
 تمام منات را بادای طاعات و عبادات معمور داشتند باز و حکم
 داد و رس مظلومان غرض از یافت که مستغنا از اطراف دست مانع نباشند

محمیان متمسات آنها بر میان تبه بالا گیرند و از نظر سبکد را نیده باشند
سعد ریش شکر کرامت هزار پیشگاه انصاف پروری اعتساف را انداز
پادشاه حق آگاه عدل افزای ظلم گاه بنیم حجتان شمع و طهر محی الد
حضرت خیر البشر یلغ قضا تلغ تجرپ کشت واقعته شهر آشوب زده
کیسورای صادر شد و در کم مدتی سببی بسیار کار پر دازان قطع و قطع
استوار بنای خی لان از قوه فعل آمد و بجایش عالی اساطیر مسجدی
بصرف مبلغ کرانند زمینت احداث یافت ضلالت کاشانه ارتحدا
بر سنکه دیو بود نیله سرا پا جهالت ریو بود در ایام پیش از جلوس بنگان
جهانگیر پادشاه بنابر بواعث شتی بر شیخ ابوالفضل بی توجه کمر بست
ایر کج فرستید کار بکشتن او نقش نگوختی در خدمت ایشان دست
نمود و بعد از جلوس جازیه کار دست بست به اجازت تاسید و بخانه
یا فقه نخرج سبی سه لک ر و سه عمارتخانه خرابی کرد الحمد لله چنان
دین اسلام که در عهد سیمت ممد خانه را انداز شرک طغیان چنین ام
شکر متبغ الوقوع از مکنون عدم امکان بعبر صپه ملو را آمد بدید

نسخه
مبلغ

این قوت بنیادی و سطوت و اداریتی نفس و کلوی بجای نوبت ثار حوت
 و از حیرت چون صورت و بدیوار مانند او ثمان اصبت نام خور و و بر
 مکل بجو امتی که در معبد شرکان جمع پید نیان منصوب با کبریا
 آورده در زیر زینهای مسجد نواب قدس یکم صاحب مدفون گردید که
 لایزال مایل باشد و نام شهر اسلام آباد و فربور و فارت و مذکور است و انخواه
 شد ماه شوال چو پشما ترا از ابروی ماه رویان از منظر اقیانوس جلوه نمود
 پیشکاران شکاه سلطنت بدست و مقرر بارگاه دولت را آسمان
 پر ایش و خسروانی آرایش دادند نوای شادمانه اقبال ساسعه فرور جهان
 گردید ابر کعبه بزرگ و نوال آرکید آرای کرامت و افضال و منفعت
 عالمیان سایه فیوضات کسرت و بغیرم توجه مصلی بر قبله گنج توان برآورد
 پادشاهزاده کامکار محمد عظیم را پی سر مبارک عاده عیدگاه را بغیر
 قدم حشمت از ورم زینت بخشیدند بعد معاودت مشکوئی دولت
 آوردند روز دوم در خاص عام سریر آسمان نظیر طلا گذرانیده
 علیم و انخان که در وسط ایوان کیوان نشان نصب کرده بودند

جلوس افروده بکام بخش خلاتی بر داشتند پادشاه شازده عالم محمد ^{عظم}
 محمد کبر بغایت خلعت ملباسی ندجه الملک جعفر خان ^{موسبت}
 یکزار سوار و انعام بگیرد و دام افشار اندوخت راجه رام شکله صلحا
 هزار حتی دینار سوار دو اسپه سه اسپه بود بشرط تعیناتی آسام ^{نصفه}
 هزار حتی سوار شاد کام کردید کنور کشن شکله و لدر راجه رام
 بعطای پیرج مرصع سر مبارک بندگان حسنعلی خان بلاشرطی ^{نصفه}
 سوار شرو و مرتبت هزاره کوس شادمانی نواخت اشرف خان ^{موسبت}
 باضافه پانصدی مرتبی مرتبه سه هزار فی قشقان و مغلیان باضافه ^{نصفه}
 اوج کیر درجه دوسر شدند و سوار خان و فضل الله خان هر کدام
 صد سوار یافتند بخش الملک الله خان و فیض الله خان ^{موسبت}
 راس اسپ سوار تکاور افتخار شدند عبدالرحمن سلطان بهرام سلطان
 هر کدام با انعام ده هزار روپه و امن اسبید پر گردند شادمان ^{نصفه}
 ایلچی پنج رخصت معاودت و میت و پنجاه روپه نقد خلعت و ^{موسبت}
 مرصع میت پنج هزار روپه و فیل مازین نقره و جواهر یکصد و پنج ^{نصفه}

چهره آغا بانی و فوطه کجراتی چمن و سمرها پیش در هزار روپیه
 یافت محمد عابد و نذر زاهد خان بجالی منصب و پانصد سیصد سوا
 و خطاب نواز شجاع مور و نوارش کردید دارانجان در و غنچه بند و قضا
 خاصه بخدمت دار و غنچه غلخانه از تغیر عبید الله خان فرقی اعتبار
 افراخت پوتاک پستقر الخلفه اگر آبا در رخ غنچه بعضی با پشاه ظاهر
 و باطن مسرور دین دنیا معمور رسانید خرد و برنج سوکند اس کندم
 نخود و روغن بزرگ اجناس دیکرین قیاس خلایق ترانه سگ بقانون دعا
 می سرودند رعیت پناه دولت شاد با معماریت ملک آباد باد
 پانزدهم ذوالقعد مطابق مقدم فروردین سال خجابه و چهارم فر
 ار غنچه حاوید طراز آغاز شد رسوم آرایش ایام جشن موقوفه
 عمده قمارخانه مامور کردید نوبت جشن که تمام روز می نواخته شد بدو
 جشن مبارک کیشنبه بعد و یکپهر می نواخته باشند بختیا و رخان
 دار و غنچه خواصان بویست جبر دست بلور سارمینا کار طلا همشاد
 سید محمد خان پیر سید محمد قنوجی خدمت اقتدار رکاب از اشغال

قاضی محمد حسین یافت است و اما و های حضور لایع النور که با یکدیگر دست
 میشدند فرمان نیکو شد که سلام علیک میکرد و بهشت نهم نوی الحجه
 پسر ملا عبد الرشید که با دوی بساطت امتحان و نجاش و رخا و مسجدها
 اند و زمار مت شد و بعد تحصیل علوم عقلیه و نقلیه و عروج معارج جات
 در اکثر فنون بس و پیه یومیه قناعت کزین و کوشه نشین در وطن بسر می
 و سرش با تجار از باب دول فرو دنی آورد چون طالع او شمرتی و پس
 مثبت بود و حدت طبع و طلاقت لسان و زراعت فهم و متانت وضع
 ذریعه منظور نظر شدن مورد محبت کشتن در شکاه قدر دانی خدیو
 رتبه پنج پای شماس که دید اول با بنصب چهار صدی شقا و سوار و
 کمرت خلعت و پنج سر سپ شمشیر و جبهه و رچی پاکلی با بازار اسباب
 اغرا از اندوخت و روز چهارم که برای عرصه کمر است ماده شد با ضاحه
 سی و خدمت دار و غنی و عرصه کمر از تغیر لطف اند خان افشار اند و رشد
 و باست یازم مراتب پیش آمد بودن در باره خاصه راه یا فقری با پس
 دست بسر زنده و سلام علیک انکشاف نمودن فرق غرت برافراخت از او

فردا بعد از ظهر
 در محراب

نبدی و قدر داشت
 و با چارم و جانی نظار
 سرت قدر داشت نظار
 تربیت

صفا بطه

و کج معروض گردید که سید و امیر و رضی الدین قلعه دار پونا و سر را بخت
 قلعه دستگیر کرده بودند و خان بدویانان حکم رسانید که بعد تمام
 داخل و خارج بعض میرسانیده باشند و در شنبه چهارشنبه
 و قمرین و خالصه در غنایمانه پنازند غنایمانان افزونی خرج چهارده
 بر دخل از عدا علیحضرت معروض داشت که چنانچه چهارده روز و نیم
 دارند و همین قدر خرج و کاغذ اخراجات ملاحظه فرموده اکثر ارباب
 از سرکار پادشاه و پادشاه زادها و پیکان کم نمودند بسامع اقبال رسید
 که چنانچه قل و اسر فساد پشکان تپه نهب تاراج و طمان
 انقطاع نسل و تبار آنان اندام قلعه محمی حکم بنان دقیقه از دولت
 فرونگد آشته و شاه محمد بنوار و سیدم بلوچ و شیخ رضی الدین
 لعل محمد و قطر محمد و دیگران از بر محال نرسیداریست قتل گردانیده
 حکم غنایتم سیم پرایه صدور گرفت بحضور پاید پست و هم ملبارت
 اعلی سعادت اندوز و بنایست مقوله تحسین و آفرین چه افزون کرد
 پست و هم از دار الخلافه خبر و حشت اثر واقع با یله بدر النسا یکم چه

وقت این سیم

کریمه خدیجه جهان کدورت مایه خاطر محسوس گردید شفقت والد ماجد را
 رابعه اطوار آسید کرد و حافظ کلام رب الارباب عاوییه ستود و خلق
 و ادب پشتر بود از صمیم قلب راضی بقضای قادر مختار بوده مراستم خیرات
 و سبرات بقدم رسانیدند خوشنودی روح پاک اندر حرمه حاصل کرده
 معروض باطربوسان جنت مجلال گردید که پادشاه زاده محمد معظم
 با کمال جوش شعور از بدین منشی طپست پستی بفریختن آمد
 کویان فریفته شده اراده خود را می و خود آراستی در انداز جناب الای
 خدیجه بان با قضای شفقت مرحمت عزیزی مکر فرامین موعظه
 تقصیر شرف صدور یافت برانیم بند نفهموده نواب عصمت مرتب
 بانی والد ایش از از دار الخلافه طلب حضور فرمودند که نزد پادشاه زاده
 اگر شایسته خود سری یابند منجی راست کرائی دهند ما شوند و افشار خان
 خان ما را که جوهر حشیت او خالی از منبر و آگاهی نبود فرمان شد نزد
 پادشاه زاده برود و فراوان کوه سر اندر تنگ و شیرین در خور
 آویزه کوشش دوران دورین بکراشش بان او حواله رفت بموی اله

نور ساری
 محمد علی

جلد و پیمان به نور و مقصد کریه و امانت برگزید و چون با بشت مزاده
 مشرب اخلاص صافی بود و اخبار ناراستان بمان صدق و مشت خیر سر
 تسلیم بر زانوی ضراعت نهادن و فرق ضابطی را بسجاط علی بن
 دارالخلافی نبود و انصاف شعله انواع زاری اظهار سرساری بگاه
 قبله دین و دولت مرسله اش شد و صرفه کار خود در خلاف حکم خدای
 مجازی خداوند حقیقی ندانست و پذیرای دت درین کشید پادشاه غدر
 نبوش جرم نبوش در کین و دو پیوند فرزند ارجمند را مورد انظار
 الطاف و اعطاف فرمودند و بسبب وقوع زلزلی بر افشار خان قوی دکن
 و نامه بانند بعد رسیدنش بر گاه راپتمان ده او و متفقان درین
 مطرح عتاب و مورد بطرفی منصب و خطاب شدند شیر یک کز بر بردار
 سلطان حسین اردو یای کمک که زانید و یساول شدید ابراهیم حسین
 بلا مورد رسانید اشرف خان از تغیر اولین بوالا پکی خات کار رسید
 متفقان از تغیر دومین از و غه کز بر برداران شد و از تغیر حاجی احمد
 خدمت عسکر یافت خدمت بعضی و الا رسید که دلیر خان رسید

دیو که در اینستور سابق بر مجال رسند پس استقلال داده با و یک
 شتافت مخدرة تن غرت نواب ماسی که بموجب طلب از دار الخلافه
 روانه حضور شده بودند دوم دی الحجه هشت آباد سکنه رسیدند
 پادشاه زاده والاچهره ^{مکبر} و نجیب الملک اسد خان مهر نند
 باستقبال فقه مجرم سراجی دولت رسانیدند و سیم آداب دفترین ^{کلا}
 جته و اسی صلوق عید اضحی و قربانی تقدیم رسید بدوست محمد ^{خطب}
 یازده خلعت پانصد روپیه و نهمت خان کجاول کاقیضه کار و بدو
 مقر انعام شد بدلیس خان داود خان خلعت و جدم سرمه صحیح
 کر بر دار شرف ارسال پذیرفت حاجی شمس خان از تغیر کتبی
 بدیوانی دکن کفایتان ارتعین اربوبیوانی دفترین سبامی گردید
 و شاه خواجه بجای و دار و علی داغ و نصیحه یافت غفت نیرت
 نوابانی روانه اورکن آباد شدند حکمشه دور فرزند پادشاه
 محمد سلطان پسر گلان خود که در کوالیا محبوبس زندان پادشاه
 باشند و سر بلند خان ایثار از زاده پادشاهان زاده محمد معظم رسانیدند

پند چون چاری جمله الملک جعفر خان باشند و
 امتداد کشید پادشاه بنده پرور کرم تر و مرتبه اولاً به عیادت
 و ثانیاً به تعزیت بخانه آن عده مخلصان تشریف فرمود و دست
 پنجم این ماه جمده الملک جهانگیر را زاید پرو نمود و دست جمع کریم شمایل
 شریف خصال بود از رحمت پس نوین ارادت آیین خاطر مقدس
 تاسف و تأثر فرین کردید حکم شد تا سه روز یکصد و سیست قاب
 طعام تعزیت داران ساند پادشاهزاده محمد اعظم و محمد اکبر باشند
 که بخانه نامدار خان و کامکار خان سپهرش نشسته مراسم پرستگارند
 و به تالی و دل و غمت و مریهت فرزانه بانو والده موسی الیه چارند
 و برای هر دو کس خلعت خاصه بوالده اینها توره درخور حالتش فرستاد
 و پادشاهزاده محمد اکبر و درویش داشته بخجور عاطفت منور آورد
 هر کدام بعطای خنجر مرصع با علاقه مروارید و انواع نوارش
 خاطر داری بر آوردن از سوکوری بفران است یاز یا فتمه بخشی
 اسد خان و مرزا بهرام و بهره مند خان شرف الدین سپهر افشار خان

جمله الملک

از ماتم

والتعاضد

و منشور و مناجس و روشندل و غیر هم را خلعت تاجی خان بهر و رحمت
شد نیابت یوانی با در خان بخشی الملک اسد خان بخت نیابت
دیوانی سرافراز کردید خجبر مرصع و دو پره پان بدست تقدس مر
کشت و حکم شد رساله پادشاه سراده محمد معظم نویسد و مهر پادشاه را
دیا شخان میگردد باشد بیست و شش و هم که تا از خان بخت سفارت بخارا
اغزاز رخصت حاصل کرد و اسپ یکصد مهری و فیل قیمت چهار هزار رو
و جسد مرصع و شمشیر مرصع و خنجر مرصع و رحمت کردید اصل
نزار و پانصدی پانصد سوار بود و پانصدی صد سوار اضاف یافت
برای عبد الغزیز خان و الی بخارا سوی تحف و منو قات مندر دوس
مانند که قیمتش از دو ملک زیاده است پخر اس اسپ تازی چهار اس
اسپ کچی مصوب او و مرسل کشت مغلخان از تعمیرش خدمت میر
توزو کی و عصای طلایافت مبارز خان از تعمیرش که خان با علم تامل
شد جهانگیر قنجان نیابت پادشاه سراده محمد اعظم نوجواری کجک بیل
فرستاد که دید فرمان و الا نشان بنام عمده نوینان محمد اسد خان

متضمن نفوس بند و بست صوبه کابل از بغیر مهاجران غرض اصدار یافت
 پرتوچان بصوبه اری اوده از تعمیر فدایان مقرر شد و موتی الکیم
 بر نور رسیده نظر مصلحتی مامور کرد و بد که بکوالیار رفته اقامت وزرد
 خلعت زحمت یافته بدولت پاپوس شرف اندوخت انداز خان
 داروغه توپخانه رکاب سعادت راجه دپی شکم و یحیی خان دکنی سید
 ورومیان کار طلبان میسند او بدیع سلطان و میرزا صدر الدین
 ولد میرزا سلطانی غیره همراهیانش بجایات اضافه و خلاصه
 و جدمر مصع در خرمات مباحثی ند جانان نیابت اندازان
 بخدمت داروغه توپخانه رکاب مقرر گردید و در آنجا در مقام
 ریح الاول دولت کاشانه شمع شبتان اقبال بادشاه زاده محمد اعظم
 بقدم سپرنیک اختر از بطن جهان پاپونیکم با نوار شادمانی
 منور شده فرحت افزای خاطر مقدس کردید پادشاه زاده بجای
 خلعت شاه زاده با سم پدارنجت کلاه قمیت و هزار و سه
 طالع یار و نجبت پدارشدند و یکم بعطای لای مرواریدیت

پت میفتم

معاونت عبدالعزیز خان
نصرت خان

دو هزار روپہ و سمرنی قیمت مفت نزار روپہ خوشدلی اندوخت لکھن
عرف سید احمد خطاب خانی یافت بیوانی صوبہ نکالانخت ما
خان الادو و مان عبدالمند خان کاشغری بعد حصول سعادت یار
حرمن شریفین معاودت باپستان کرامت نشان نمودن
امیدش با نعام ملک پیه از خانه سورت مالو ابرامو و
و شمشان معروض کردید داشتند خان میر بخشی ناظم قلعہ دار الخلافہ
و سمریع الاول رختی بست آن امیر نامدار از فضلای کبار
روزگار بود و اطوار زندگانش ستوده و خیار و برابر لشکر خان بود
مکان که بحضور رسیده بود از اشغال او بخدمت بخشیکری اولوی
کامیابی لبند کرد و اصل چهار هزار چندی نزار سوار اضافہ نزاری سوار
ممتحان بخشی سیوم را تغیر اسد خان بخشی کردی دوم مخلص و مجد شد و در خان
نظم صوبہ دار الخلافہ و معتمد خان بحر اپست قلعہ مقرر شد و
سید امیر خان سید امیر خان که از منصب استعفا نموده دار الخلافہ
استقامت داشت پیش و تم شہر سمریع الآخر همان گذران

نصرت
مغز

و دای کرد محمد ابراهیم و محمد اسحق و محمد یعقوب پسرانش که سرور و
 انبیر و بخلع لغیرت و صنف دلدی از ماتم برانداز و افعیه پیا
 معروف که دیدم ربع آتش محمد امین خان بنجاره رسید خلایع را
 باسد خان مرتضی خان و عابد خان و حسنعلی خان و طاهر خان و دیگرانی
 حضور و صوبیات مرحمت شد حاجی احمد سعید خان بخت یوا
 نوکبر تیه الحاصل سکم صاحب سرفراز شد لطف اسد خان ارتغیر او
 دار و علی عرصه گرفت فیض اسد خان بخت یوا و علی سمنان
 تغیر و کلای و شاهزاده سرفراز شد و سربلند خان ارتغیر او
 پیش کی شمس پست چهارم جادی آتش مطابق مقدم
 آبان و ثقی افرازی خشن شمش تخت خلک پایه طلا جلوس فرمودند
 پادشاهزادهای عالمیقدار و امرای مدار بادای تنهت و غراز
 و احتیاط خویش افروند و عدل از خان که همراه فدا اینان قهر بود
 طلب رفته بملازمت استعدا یافت معروف استیادها
 بساط غرت کردید که پست و ششم جادی اولی پسینه دیو سیاهی

فوجدار

الندوبت

بر بندر سورت تا نخست فرزند ساعت بسوختن شعله و آلاش شهر یاران خسته
 بکام و بار بار پس گردید عزداشت در می بحر حلاوت
 بادشاه زاده محمد معظم متضمن رسال که در مهربانت تولد فرزند عالی
 از بطن نورالتکلیپکم و خمر سحر خیم ثانی میزرا محمد و کیل نظر از مرگدین
 مولود پیچود با پس زفع ایشان نام و نشان حاصل کرد سر بلند جان
 که برسانید نواب بابی چو بد کن رفت بود باز آمده ملازمت کرد
 مهاجنان معزول صوبه دار کابل عقبه فلک مرتبه رسیده شرف
 ملازمت پیاپوس منفخر گردید بر زبان کجس بر بارگشت شریف آمد
 صفی آوردید پست پنجم رجب بیاق دکن رخصت شد بنور اش
 خلعت خاصه نیمه استین که پان اسپ با ساز طلا و فیل مالتایر
 مغز گشت بهرام پیرش یافتن خمر صاع شاد کام کردید را و
 انوپنک و لدر او کرن راجه امر منک و لکشن منک و لکیر
 برادر و سحر اب برادر زاده مهاجنان و دیکر تعین مائیان خان کو
 بغایت خلعت و فیل و اسپ و شمشیر و خمر مباسی گردیدند حکم و الا

فوج

نصابه

صادر شد بر کشتی و پاکی بادشاه زاد و مادر امر انجیره قوطی فکی
 نمیدوخته باشند آغاز سال چهارم و حاکم این شهر در این سال
 شهرت یافت که در این اوقات فرخنده ساعات شهر رمضان
 ابواب برکات و حسنات بروجات سعادت ایات کاینات شود
 چهارم از این سنیت قرین سلطنت خدیو زمان زمین آغاز شد
 دولتماند را بدست و در سال آیین بستند اسباب خوشی و بخت
 آماده کردید روز عید فطر بعد معاودت از مصیبت پیرارای کا
 شدند از داد و دوشش بادشاه در یک بخش عالمیان بکام دل رسید
 پیشکش بادشاه زاد و های الاسکوه و امای خلاصش پوه از نظر
 گذشت فوت لشکرخان اسدخان از اشغال لشکرخان با شتاب
 بخشگی اول اعلام سرفرازی برافراخت حنیعلینان بقاء
 خلعت اسپ مهابی شده به حال خدمت شتافت محمد
 ایلچی بخارا با بغام پست پنجه زر روپیه و خلعت و اسپ با سار
 شاد کامی اندوخت شیخ عثمان وکیل شریف که معطره دوسراپ

بخشش

عربی شمشیر بند و باز تیره چکش شریف از نظر که از اینجا موضع قرار
 و اشرفی نوزن یکصد مهر و در پوزن یکصد و پیر و خلعت یافت
 پست نزار روید شریف که حواله او شد موقوفات سید محمد رومی
 فرستاده حاکم حبش از نظر گذشت وقت ملازمت خلعت و
 رخصت خلعت ده نزار روید محرم شد یکموشن هماره بعلما
 شمشیر و جبهه و برچی و سپر ممتاز شد و اربابان از تعریف و
 بخدمت اخته یکی اعزاز یافت سعادشان قاتل که بعد از خدمت حضور
 رسیده بود بخدمت متعلقه خود رخصت گرفت و هم ذی الحجه
 دو کانه عید اضحی و اضحیه تقدیم رسید نواب سینه بابو یکم
 کوثر آرای سپهر که امیر بخت چهار مهر خوشدلی اندوختند
 محمد امین خان بموجب طلب چهاردهم صفر بدرگاه علی رسید
 لطف اسد خان تادروازه قلعه اسد خان تادروازه غلخانه پذیرفته
 آوردند تا رکش و بلبت زمین بن از آسمان گذشت چهار اس
 اسب عربی و عرا از نظر که رانید و بغایت خلعت و پیشوا

کرده

بوست

نور محمد

برخیزد ببالید پست دوم محرم غمت مرتبت نور پس مانو یکم خرداد
بند کا حضرت کوچ شامو از خان صفوی سافر سفر و اسپ شدن دار بجا
و خانه زاد خان پسران مرزا ابوسعید شیرزاده نور جهان سلیم خلعت
ماتمی یافتند و او اک و سی هزار و پیه پیش امیر الامرا از فیلی و دیگران
و نفایس نظیر: الا که شت شاد کام چپله از دین بند های دولت
ابد بودند امانت حیات سپردند مالت خلعت بواند های او مرمت
کردند چون شکم بعبایت فرکل مارانی و اسپ پانصد مهری بخش
است یار بهانه داری جبروده دو اند سنکاه زندگی هر آمد
ارباب طرب بپسرا محبان بپسرا بهوت پیشش خوشحال خال
خلعت یافتند ضیا و الدین جبین و محمد حسین و یادگار حسین و
اشرفخان ملازمت کردند خلعت مر حمت شد از پس فریبی نمودند
انها بزبان کهنه نشان گذشت سر روز یکی را بحر می آورد
باشند محمد علی یکم که علیم و انخان از ولایت آید چپین طالع
بسجده استمان معلی روشن کرد خلعت و شمشیر و خنجر مرصع

محمد حسن

از راه طپیت

علاقه مرورید و ده هزار روپه مرحمت شد میر محمود پسر در اصفهان
تازه از ولایت رسیده و ششم ربيع الآخر چهره سعادت برین بوس
برافروخت بمو بیت بنجر مرصع و صفت هزار روپه است یاز یافت
موشد از خان ارتغیسر و داود خان بخدمت نظم پاشا پور مامور شد
داود خان بهلازمت استسعاد یافته بخدمت نظم پاشا آید از تغییر
میرخان سرافراز شد خلعت خاصه اسپ با ساز طلا و قیل با ساز بر
یافت عنایتخان و قدر دار خالصه بخدمت خلعت فوجدار بی بی فرشته
شد اما تاجان عرف میرک معین الدین کجای او مقرر شده دو ات
سک بلور یافت بخدمت یار و لده اعتقاد خان خلعت و صلت با پی
فخ فال مرحمت شد محمد علی پیک بمنصب هزار روپه پسر اسرار
و خطاب علیقلینجان و علم و طوع و حبس بی هزار روپه طلا و نقره
پشانی غرت برافروخت یحیی پاشا که بجای حسین پاشا از طرف
شخص شین بوم حکومت بصره یافته بود بسبب دواعی که او
پیش آمد جا کر ممانکرده از انجا برآمد طالعش با بر و خن چهره مراد سر

هند ریاض مانند یاقوتی کرد و بخشش زمین برین گاه سلاطین ناه پرمبری
 نمود بمو بیت خلعت جامه مکه دار زری و شیر و خمر مرص و ده هزار پاره
 جبهه سید برافروخت بمبصب هزار و پانصدی مفسد سوار سرفراز
 کردید خلایع بارانی پادشاه زاد های عظام و امرای کرام اکابر اعیان
 حضور و صوبجات محنت شد عابد خان بصوبه دار ملتان از رعیت
 مرخص گردید فوت روشنای کمزور پشینه مقدم جادی لاو پله
 نواب عفت قباب روشن را یکم مشیره بند کا حضرت رود شاه
 عدم کشید و در خلوت سرائی علم حدس را پیش کشید این
 گذشت ازین گذرگاه و آن کسیت که گذر درین راه است
 عدم سرانچه مستند از آفت قطع او نشینند با این عقبه
 که دارد ایام انجام که میکند سر انجام آن ملکه جهان عصمت
 بنصایل حمیده و شمایل پسندیده و محبت با کرامی در اقصای
 پادشاه جهان را به جرت چنین مجرئه شفیع دل غمی دیده نمی شناسد
 رضای قی در محار پر داخست ز دورا حلا بجا آورد خیرات و شویات

بخش نو دی روح آن پاک ترا و مهیا ساخته متعلقان آن فرج و از ذکر و انشا
 بفروان غایت رعایت از لباس تغیرت پروان آوردند عده خوانین
 محمد امین خان بی تفویض امر خطیر و زرات طلب حضور لامع النور شده
 بود و هر چند در اصابت رای زرات دیانت ضرب المثل است اما
 مانستوده شیمه رعوت خود را بی مفسطی است چون آتماس
 بعض تکلیفات شاقه خلاف مزاج اعتدال سرشت مبادرت نمود
 و بحسب سرنوشت روز بدنی سینه را و در پیش بود پست و کم جاد
 الاولی بنظم و نسق صوبه کابل رخصت انصراف یافت و کاخ و کاخ
 بانوار انعام خلعت خاصه و خجری ششم مرصع با علاقه مرورید و فیل
 عالم کمان با ساز نقره روشنائی پذیرفت افشار خان قلمشخان مورد
 عفو تقصیر و بجا منصب خطاب گردیده اولین بخدمت نظم صوبه
 از تغییر سیفیان کم از او اکرین بود و از منصب بر طرف شده و در بین
 بجز است قلعه دار الخلافه را تعمیر پست مدخان سرفراز شدند چهارم جاد
 الاخره میرخان مغرول صوبه راله آبا و سعادت ملازمت نمود

نامور گردید کامیابان صفوی بطرف بجای منصب کامران شکر
خاندان عبد اللہ خاں کہ پیش از نزول خیر شمول کہیاں خدیو بدکار
رسیده بود اسد خان بجز ہند خان بجنور کرامت ظهور
آوردند ملاقات قدسی سمات فرحت اندوخت و منار مهر و نیا
قائم بسکن او مرسل گشت میر خان کہ از منصب بطرف شدہ بود
بجالی مورد انظار عاطفت گردید سیہ محمود منصب سرار
چہار صد سوار و خطاب عقیدت خان چہرہ آرای غرت گردید پست
چہارم شعبان شکرش محمد امین خان و صد ہشتاد دانہ مروارید
ملک سیہ پنہار روپہ و پنجاہ سراسر پار نظر کر منظر گشت
و آن کن اسطنتہ بنوید قبول منت پذیر طالع خود گشت آغاز
سال یازدہم از سنین مانروای علم گیری مطابق بکیزار و شہزاد
دوم ہجری در این کرامت ضمان بنیم فیض سیم سبت
و اسب منان چمن صوم رمضان غنچہ چون عید دلنوازش
افشان شگفت از آبیاری مکرمت احسان خدیو جہان نہال آمال

عالمی که نخل مراب مناصب فیض مهاباد شاه محبت شعار شوند
گرفت پادشاه زاد هائی کما کار امرائی مدار با قسام غنایات نوازش
عقیدت خان بخلعت کیندانی با سپه بیروز احمد خان قامت افتخار را
نوبت شد از خان کامکار و جعفر سپهران پوشدار خان ناظم صوبه برهانپور
ملکشان اعظم خان جهانگیر کی گمانجا بیاط پستی نور وید باستانوس
شرف اندوز کردیده مطرح انظار غنایات کشید و شمار خان ایشا
النبر و رصوبه داری یافت بجای او قلند خان قلعه دار و فوج اظهرا
شد و اعضا و خان بهمن یار محمد یار محبت خلعت تغریب افتاد
پیش کش بدیدن در خود سپهر لالام رفته بود سما نجا بیار
دیگر شتافت ارسوک آمد و بامیرالامرا خلعت تاتمی فرمان کل
گشت خانمبوزرقهیر دوست آزاد مشرب بود کلمات متنوعه
اوضاع مختصره و نه چندان زبانهاست که یکی هم از آن تحریر آید
ساخته عجب افزاینده روح ست نامیان که آنها را موندنیتر مکنند
بر تاشانیان شکر فکارگاه فلکی نسوج این ساخته حیرت افزا

که طایفه باغیه خون گرفت سپهر پازر کرد و در و در و گناس و باغ
 و دیگر ارازل و اجلاف اسپنما و محرقه راجه در سراقا و کرج خود
 اینان و پوشد سخت عصبان نشی در دماغ شان جا کرد و سر دوش
 کرانی نمود و بیای خود صید دامن فاش شد تبس این استان انکه کرده
 ابنوه شقاوت پرده و فسدان سرزمین میوات ناکمانی چون ارضه
 از زمین جوشیدند و مانند دیو چرخ از آسمان بختند و میکوبند
 که آن آیینان خود را زنده جاوید میداند و اگر یکی کشته شود غرض او
 منقاد تن دیگر بهم میرسد القصه فیه باغیه قریب پنجاه کس در نواح
 نارفول رخت عصبان نشی پهن کرده قدم جرات و جبارت
 پیش کشید و دست و غارت بر قصبات پرکنت دراز کردند
 طاهر خان فوجدار تاب مقاومت و مجادلت نمودند و به مجبور آمد
 غم غم غم با دشمنان و پادشاه عدو بند کافر کش بر استیصال کفار فجا
 مصمم شد پیش و ششم ذی القعدة و بعد از خان با فوج توپخانه و حامیان
 با جماعه خاص حاکم و پانصد سوار تا پنهان سید مرتضی خان پدرش و خان

نبت

روی و نجیب خان و روحی و کمال الدین و لد و لیس خان و پر دل پسر
 فیروز خان میو و اسفندیار بخشی و شاه زاده محمد اکبر با جمعیت سرکار
 ایشان قبل و اسیر پنیان شرارت نشان فرمانیر کردیدند سرگاه و
 مذکور و منصوره بدان مرز رسید فریق بد طریق آسنگ خیمت شده
 قدم جهالت استوار کردند با وجود بی سامانی از مصالح کارزار کار
 نامهای کفار مندرجست از قوه بغض آوردند و با اصطلاح اهل
 مهابهار ته که عبارت از کشته شدن افعال مرز سرگاه باشد و
 معرکه مر و آواز مایه و آمد بهادران اسلام فیروسی همت حمله آورد
 تیغ پد رن خون آشام را از کشته جبارت نشان لعل فام کردند و
 جری صعب زرمی شدید و دیدار جمیع مجاهدان خصوصاً عدنان
 و حامد خان و یحیی خان مصدر ترددات شایان شدند اکثری از
 بهادران چهره سادات بگلگون شهادت رکن کردند و بسیاری مجروح
 شدند عاقبت الامر باطل پستیزان و بکرز آوردند نصرتمندان متعجب
 کردند پیردخت فراوان فراوان از ان و دسیر تازان بر حال

که در پاسانی

جمع

انداختند غالباً از لقبه السیف کم کسی بن برده باشد مستح و طفر میا خن نو
 اقبال صدیودین باور نصیب اولیای دولت شد و آن سز زمین از لوث
 وجود شرارت آموذ کما مظهر و پاک کردید غازیان نصرت شعار
 سمعان فیروز می بین بس سده سینه سرفراز کردید و بشنید
 و آفرین از زبان دربار سرافشار بگلک و اررسانید در عدا و اغان
 بخلاب شجاعان از اصل و اضافه سپهر و پانصدی و هزار سوار
 نامدار شد حامد خان و بیخان و درویشان و نجیب خان و جمیع خرد و برک
 تلاش و زان آنصاف شرک باضا فغانی میان و خلایع امتیاز یافتند
 دهم ذی الحجه آداب نادیه صلوه عید اضحی در عید گاه و سنت اخصیه
 رسید قضیه و من کما محمد امین خان بر شستن از کوهل سینه
 برداشتن نشان حصیت پین و شیار خرامان به تین بود است که
 افتخار طریقی فتح و نصرت در قبضه خست یار قاد و مختار است و انداد
 این مسلک شوار که از همه در حوضه اقدار او اغراز روح افزا کلی است
 از کچک پهلوانی حال بکنار خاریست در پیداقی سه مان جلال است

۳۲
 ۳۳۰

سعادست شخص را بخت مار نامند و چو کنی ز کار از نیاورد کشید
 بیکرشت به بختی منو کنی تفصیل این حال مصداق حال محمد استیغافست که آن
 جاه و شوکت آن ثروت و سطوت خواست بنظم و نسق از الملک کابل
 شتابد و افغانه شورشش انگیزه سرشت را خپا نچه باید در یابد
 چون بحسب سر نوشت ازلی مقدر بود که کارها بکس نتیجه دهد سیوم
 محرم پیش از روزی که می خواست از کوئل خیر عبور کند با وجود رسیدن
 اخبار که افغانان با وازه اراده آن مغضوب و سن کوب تبصصال
 آن گروه بد مال مرده را مسدود نموده اند و قدم حرات و جسارت
 استوار کرده حسابی زنداشت برداشت آن اشرار کاری
 نمیداشته روانه پیش شد در خلال عبور از اتفاق بد اندیشان
 بی تدبیر هیاهی در عهد حضرت عرش آشیان اکبر بادشاه بر حکیم ابوالفتح
 وزیر خان گو که و راجه پر بر گذشت بطور میرسد و افغانان از اطراف
 و جوانب هجوم آورده به ترو ستم کار پردازی میکنند افواج برهم
 میخورند و فیل و اسب آدم بر یکدگر می افستند درین حادثه چند نفر کشته

غضوب

از فراز کوه بغارها افتاده نقد مستی با خند محمد امین خان از فرط غیرت
خواست جان شاری کند نوکرا نش حلو گرفته او را از آن آشوبگاه برآورند
و دلیعت حیات عبدالله سپهر جان رشید جان بن سپرده و خبری از
نامو پس ناکر فته بجالی تبا به بسبک عنانی تعجل به پشاور آمد این خبر
نفرت افرا و از دهم محمد بمبامع حقایق مجامع رسید خبریکها
حواله بناید و او را کار ساز نمودند سنج محرم فدائیان از لاسور وانه
پشاور شد پست محمد محرم سر بلند خان بنظم صوبه که آباد از تغیر نماید از خان
مقرر کردید قفقستان از تغیر او بدار و علی بنده های جلوس است یازمیت
فیض الله خان خلعت خاصه واسپ با ساز طلا یافت برادر آبا و عمو
تافت بعد الله خان الاشان پست هزار رویه مرحمت کشت
سیفخان منروی باست سعادت ملازمت موسبت شمشیر و بجالی
که عقیقت بر بست پیرش محمل از دواج چرخ برم اقبال با فست
پوده محمل که درین شکام مسرت انجام محبس کنجیانی
پادشاه زاده جمشید منزلت بابا القیس مرتبت سلیمه یا نوکم دختر خاتون

علیماش کوه که ملکه جهان عفت نواب قدسیه کو سر آرای حکم مناسبت
 وزند خوانن آن فرقه فاحش در بحر غرت مستحکم تر میت آن شده بودند
 انعقاد یافت بادشاهزاده چهار لک و سیه خلعت خاصه بانتمه این
 و کلکی مرصع و دسوب مرصع و مالایه سیهره مر و اید و دوسر اسب
 عربی و عراقی محفل آرای خوشدلی کشیدند دوم رجب الاول در مسجد ^{کالت} بروج
 بند کا حضرت قاضی القضاات قاضی عبدالوهاب عقد بست ^{روسته} تحکیم
 کا پیر قرار یافت خواطر ایستاد های حضور لامع النور بنجمه سر
 مبارک با و راحت آبا و کردید با و دشاهزاده بعد از انقضای پنجگوشی
 با قشام تمام سوار شدند سرج و چار خیمت پادشاهزاده محمد ^{عظم}
 و نجشی الملک اسد خان میر خان نامدار خان و دیگر نوینان ^{الان} شان
 همراه بودند و از دو طرف دروازه دلی تا منزل نواب علیه چوبست
 نموده چرخانی در کمال نظر فری آری استسکی با فیه بود تماشای سنگامه
 و پذیر آتش بازی حیرت ناظران می افروزد آنچه مراسم توی سور
 و خوشی سرور را باید و شاید حسن سر انجام یافت و بزم انبساط

مبارکی انجام گرفت و سبوح غرت و حضرت بکاشانه دولتشانه
 پاشا نژاده آمدن محمد عظیم از دکن معروض باطووسان بکا
 جاده و جلال گردید که با مثال مثال قضا مثال مین پور و دمان قلات
 پادشاه نژاده محمد عظیم باوری سعادت احرام کعبه مقصود است
 پنجم کربس الاحمد ناصیه بندگی السجود قدسی استان آراستند
 خلعت خاصه و شمشیر با باز مرصع و مالای مروارید و اوربسی و
 یکملک روسیه رحمت گردید و شاهراده محمد معزالدین محمد عظیم
 بغایت کلو آوزیر مندرار شدند دوم جادی لآخره بمحمد صالح
 ولد خواجه طاهر نقشبندی کم و صلیت او با آسایش بانو یکم دختر
 مراد بخش مقرر شد خلعت اسب با ساز طلا و جواهر و کلکی مرصع
 و ماده فیل عطا شد بحضور سربلند خان قاضی عبدالوهاب ملا
 محمد یعقوب مجلس عقد منعقد گردید پیش و ششم وزیر خان محمد طاهر قد
 بنده دولتشاه ریکارامی خان عاقبت شد سبب خان از اشغال او
 صوبه ارمی مالو ایافت سربلند خان از تغیر امتحان مرتقی ندرت

فوت وزیر خان

[illegible]

نوروز خان

پشک تارک مهابات زیننده صدر سوری از سبک بسماک رسیده
 بادشاهزاده محمد کبیر شش هزار دوی نزار سوار بودند با ضامه و دو کلاه
 ذات رنفلک افشار عروج نمودند بیست و چهارم شعبان خوجه
 جواسر خان توییدار جواسر خانه خاصکی در کدشت قدیمی غلام بارگاه کلاه
 و نسبت بجال غر باخیر خواه بود محمد امین خان بیست و چهارم صفر
 بصوبه اری احمد آباد کجرات نامور کردیش شش هزار دوی نزار سوار بود و چهار
 سچ نزار سوار بجال ماند و کدشت بحضور نارسیده روانه محال خدمت
 مهابتخانرا که در اکبر آباد بحضور رسید تعیین گشته بود و نظر بطور
 سلوک و با افغانه فرمان رفت که بحضور سپاید اسلامخان که بسبب علل در
 طلبه شستن قبایل و سپر سیو خود مختار پیک از نصب بر طرف شده
 و از دولت حضور مجبور گردیده در اچن حل اقامت انداخته بود و اسما
 عمده الملک کبیر در خان بجال شده تعیین فوج خان بمومئی المیه کردید
 و قبایل خود را از بصره طلبه داشت آغاز سال شانزدهم از سن سلطنت
 عالمگیر کبیر از روستا و سه سحر درین اوان بهجت اقران بدو خوشترانم

صیام از جناب کرمیت انعام آفریننده نام برکنیده اهل اسلام
 فرمان اجب لافغان کرامت عنوان شعله ادا حق صوم میباشند
 اسلامیان کرامتی است آن عزیز میمان و اقبال حکم محکم پرده
 قبله دین و این کعبه رباب ایمان مبارک شهرت بهر راه
 اسباب روز و روز و پداری شب و تراویح و اعتکاف زیاده و زیاده
 و ذخایر حسن عاقبت خیر خاستت کرد آورنده غره شوال فرخنده
 فال حاجب پستی کشاده و رونی تازه خبر از قدم عید آورده
 و کرناشی دمی صدای مبارک بادی در دولت سراسر بخیر و جهانیا
 سامعه افروز آسمانیا شد باین معهود خاص عام و غلجانه از این
 بستند در دمی بای سلطنت و بر کنایه های یوان جلالت وقت
 سواری عید گاه تبه تادیه تنیت بر آستان دولت مستند
 منیر عین نی پافسر و سر ریخ دیو عالمگیر بر تخت فلک
 توان آبد مصلی را بطلع انوار فرو و قار فرمودند بعد محبت
 لمعان التفات بر کوی غرت و حرمت یافت روز دوم در ایوان

فیض بیان خاص عام اور کتب آراجمی جلالت نبالت شدہ منجشی
 خلائق پر دخت نذر از دامن خلافت کاسکاری دستانزاده ^{معظم}
 بعلانی خلعت بانیمه استین مالامی مروارید و صد نزار و فیصل ^{سلطنت}
 طلاقیمت پندار رو سپهر مایه شادمانی انداختند زرب محفل
 پادشاهزاده خجسته ششم محمد اعظم بموہبت خلعت بانیمه این معزز
 گردیدند بادشاهزاده ستوده سیر محمد اکبر شہقت خدیو کیمیاں طره
 مرصع رازپ دست مار افتخار نمودند نجشی الممالک اسخان
 و خروزرک باریابان یکپاہ فلک پایکاه بانواع نوارش
 اصناف بخشش از جواهر خلعت اسب فیصل و اضافہ دامن
 اسید برآمدند پادشاهزاده محمد معظم اصل ست نزاری
 پانزدہ نزار سوار انعام سہ کروردام اضافہ دہ نزاری پندار
 سوار سلطان معین الدین و رانہ دار اصل مکصید و پنجابروہ
 اضافہ نجاہ رو سپہ سلطان محمد عظیم روزانہ دار اصل مکصید
 اضافہ پنجاہ رو سپہ پیش پادشاهزادہای نامدار و امای عالمیدار

بہتر

درگاہ

حضور و صیحات قریب پنجاه کلمه از نظر انور گذشت حاجب
 عادل خان بنیادار ساجان و جواسرالات و مرصع آلات قمیسه چهار
 لک و پیه طبل از نور در آورده حاجب الله قطب الملک و انار
 جنس جواهر و ظروف و چینی گذرانید حکم شده که روپیه نقد میگردانند
 باشد بهادر خان از تعمیر و کلاهی
 بادشاهزاده محمد معظم بخدمت صوبه داری دکن مرفراز شده خطاب
 خان بهمان بهادر نامور شد خلعت خاصه بعد مرصع مصحوب که در دار
 مرسل گشت اصل شش هزار و بیست و پنج نفر سوار و اسب سپه
 اضافه هزار سوار بوسیله خدمت فوج داری میوات و خطاب
 کار طلبان کار و بار میرا براسیم دانا و ضعیف یا بنو که ترفی گشت
 مرشد قلینان از تعمیر او داروغه داغ و تصحیح شد و یا شخان که در
 فن تخیم نظیر نداشت بسیر عالم بالا قدم برداشت و یو افکن
 شیر افکن و ستم سپهرش اضافه خلعت مائی یافت
 ششم رمضان از جناب مظهر اتم رحمت پروردگار

این خان به حاجب بنیادار

از دروازه محله خلعت

حکم شفت تو ام صادر شد که دارانجان پادشاه زاده محمد سلطان و
 پسرش که در ایوان بجای بحضور محبت ظهور بسیار داد
 بخت و اسعاد و روزگار سرور دولت ملازمت میسر آمد بشیرت
 خلعت و سرچ زر و دقامت آرا و دستار پر اگر دیدند پادشاهان و
 محمد سلطان را بفریب کندی با دوست مدار بانو یکم و خرماد بخش
 بعطای خلعت و شمشیر و سنگای مرصع و اسپ بازن مرصع
 سرفرازی بخشید در خوابگاه حضرت بدست خود سیده مراد
 بته مسجد آورند قاضی القضاة قاضی عبدالوهاب بکایت
 قضایل قاضی ملا محمد یعقوب شهادت حقایق اشباب میسر
 محمد نوحی و جامع الکالات ملا عوض و حبه عقد بست دو لک و
 کاپی مقرر شد شجاع عثمان و شیخ نظام و دربار خان و بخشا و زخان
 و خدمتکار خان شرف حضور داشتند

بیت یکم سوال پرده آرای بودج ایهبت نواب زبده الکناکم
 بجایه نکاح پسرش که پسر داراشکو در آمد چهار کت و پسر مهرش

زود و جایی

در مسجد بخیر و اقدس قاضی عبدالوهاب و ملا عوض و حیدر ملا یعقوب و
 در بار خان و محبت اور خان حاضر بودند پشکوه بمویدت خیر و صحت
 سرسبز مرصع مالای مروارید سیاه مروارید مطح سرور اگر دید ملکه
 تقدس نقاب کو سر آرای حکم و حمیده بانو یکم تبریک رسوم که خدا
 پرداخته بودند افشار خان بعد تعین از خدمت کشمیر به پشاور رفت
 بادشاه زاده محمد سلطان ببالانه دوازده هزار روپیه سلطان
 ببالانه شش هزار روپیه سلطان از بخش ببالانه چهار هزار روپیه و
 مراسم شدند چهارم ذی القعدة سیف الله شرف شاهی بصر
 رسانید که میر شکاری خواب دید که شخصی شیر برهنه در دست دارد
 با او مقابله میکند چون بیدار شد خود را زخمی و شمشیر خود را برهنه یافت
 شانزدهم بادشاه زاده محمد معظم مطابق کمال لطافت قد
 مطهر برهان لاولی حضرت خواجه قطب الدین عبادت اخوند
 یک هزار روپیه نذر کردند ۱۶ ذی الحجه بادشاه زاده محمد سلطان
 نیز رفته باین عبادت تسعد شدند ز پانصد روپیه

من البدای

غزه ذی الحجّه اسدخان از نیابت دیوانی استغفا
 نمود و کلمه ماشان دیوانخانه کفایت خان یوان تن بایس از دیوان
 اعلیٰ محض خود کرده مهمات دیوانه انجام میداده باشند
 فرجام بر لاپس بمشیره زاده چهارده پانزده ساله
 و صلت سپه خود قرار داده بود ثانیاً از بدخوی و برنمدکی مشیره که آن
 خاتون دین شیمه ناپستوده یکتا بود نسبت بر هم زد درین لاکه از
 فوجداری لکت معزول شده بحضور رسیدن ستوره پسر ابراهیم
 میکرد که ای بی ناموس تا فرجام را در خاص عام حضور پادشاه
 من شیر را بر تو بجل نیکم و معجز خود را بر سرش می انداخت که
 بیوش و در خانه نشین سپهر اقبال امر ما در نموده در آستانگی جان
 عام جلوس پادشاه و آهنگساز و غوغا خود را بجای که فرجام آهاده
 بود رسانیده یک زخم کاری آنمیر موقر را بر بستر ملاک خوابانده
 و خواست بد زنده اما خون ناحق نمجوابد مرکب کز اردو کشید
 و بزدان افتاد و بعد رجوع بحکیمه شرعی و حکم قاضی چهارم ذوالحجّه بمحضر

ذی الحجّه

اسدخان
 از نیابت دیوانی

فرجام

واران که زن آنست و دخترش کوچ علی بر لاس بود و با وجود آن
 پادشاه که از پیشین قابل درکند و آنها اصلاً توفیق نیافتد بر سر حوض
 جلوه خانه پیش خاص عام بقصاص رسید و جسدش مبارک او که بر قلعه
 رتبه سوار استاده بود و حواله کردید و هم ذوالحجه آداب نقین
 بمصلی تبه ادائی و گانه عید اضحی و صغیر بجای آمد سر چهار پادشاه
 دولت حضور داشتند که سفند حضرت قربانی کردند و پادشاه
 محمد سلطان شتر را موجب حکم فرمودند و قمر را بعت صحیحی
 شکلی در جلور رسید چوبی بر تافت بر گوشه تخت رسیده بر زانو
 مبارک افتاد که زبرداران که آه آوردند حکم منظر اتم و کار
 صادر شد فرح هم نشوند و اگر اند چهار و هم سنت خشان باید
 شانزده محمد کا بخش زینب سر انجام و حسن اقدام یافت
 مانسکه و مهاسکه و انوسکه پیران اجه را اینسکه بعد فوت
 پدر بحضور رسیده ملازمت نمودند بهر سه خلعت مرحمت شد
 میرزاخان بنوچه فوجدار ارج بساط حیات در نور دید حکم شد

خان محمد بخش

بنجانان بکجا در مانی مرتب فرمودیم خود بسازد روح الله
 ولد خلیل الله خان بقوجاری مامونی سرفراز شد باقیان بخشی
 وکن پسین سفر رفت مرشد قلینجان تاش گرفت شانزدستم محرم
 معروض الابرارگاه کردید هما بنجان از باغ طهر جوالی پشاور کوچ کرده
 ره نورد کابل شد سربلند خان مامور کردید سر رشته دهر و الا
 نیرنگدار دینار دهم ربع الاول بعضی رسید دو ساعت
 پیش از دو بجه کرد آفتاب هاله نمودار قوس فرج بهر سید با
 کر می نرسید دهم ربع الاخر حمله جلیله پادشاه زاده محمد معظم و خضر
 عبدالمومن و در نقاب فنا کشید بعد مراجعت از مسجد جامع شریف
 بنجانان ایشان ده فاتحه خوانده کشتی سوار بدو تخانه آمدند پش
 سیوم از واقعه دکن عرض کردید کیرت سکه ولد جنگه
 بنهانان نیست فروشد سیدم جادی لاولی بنجانان پادشاه زاده
 محمد اکبر پسر بوجو آمد عبد الوهاب نام یافت
 و پست دوم جادی لآخره مولودی که بنجانان پادشاه زاده محمد معظم

تاریخ بنجانان

جلوه گاه مستقیم گذاشت علم نامداری مجتبی خسته آخر افراشت
که زمیندار کایون را از بی سپردن زو بوم او بسیر و گشت لشکران
در گاه والا بهم رسیده بود با شفاعت سید مرتضی خان یار
و طمانیت حاصل کرد و حامد خان را با آوردن پسرش بمقتبیه علی الهام
نمود و خانم کوردوم رجب باور ابیده سنیه آورد و وقت ملازمت
یکبار هر دو سه چنار را روپه برپیل مذکر گذرانید بر جرمت خلعت
است یار یافت از وقایع ایران دیار بمسامع شهر یار رسید که
شهرنشینان پور و سرات و سبر و اردزین فرود رفت خابنجان بهادر
که با یلغار شصت گروه سیواشیاهی را بگشت فاختش مخلوب و مشکوک کرده
غنیمت فراوان بدست آورد و مجموع آن مصوب ولایت کنبو بخش
و ستاد پست یکم رجب از نظر انور گذشت خانم کورد باضافه هزار
سوار بر اقران تفوق حبت حامد خان بکله که سه پاداشت از
کومتان کایون آورد و بنظر گذرانید فیض الله خان مراد با
آمده ملازمت نمود چون مهسا بجان اغماض نظر از نشیمن فاعنه

کثیران فیہ باغیہ را آما ده نشده باخیر و شاملاست کویا کان ملت
این معنی موافق مزاج معتد پس نماید مقدم شعبان شجاعت خان پسر نریش
و ماش بد کوهران فتنه زای شوب کرا با فوجی کران و پی جمعی بسیار
کرا این سامان خصیت یافت بغایت خلعت خاصه و حقه پرخانه سنگ
نیم مرصع و اسپ عراقی باس از طلا و اضافه پانصدی پانصد سوار
سربلند کردید سزاوار خان بنیابت تو پخانه و خدمتکار خان بنیابت
قلعه داری در بار خان بنیابت غلخانه مقرر کردیدند و عمر اسمانش
بغایت خلعت و شمشیر و اسپ اضافه کام دل بر گرفتند
سال مقدم از جلوس و اکاد دولت عالمکرمطابق مکرر و شتاب
چهارم مهر رویت غره رمضان کاست نشان نیکار عنوان عید
بهجت تو امان بجهنم اران فرخی و بهر وزی بد دولت کاشانه
خدیو عالم آرا غلخانه شادمانی ملین نمود و عالمی از ابا کوهرانه
در یافت کامیابی و کامرانی امید مند فرمود خداوند حقیقت
کرای حق پژوهشگر است بهر از بزرگ معمری و زو شتاب

کار فرمایان پیشگاه آسمان شکوه ایوان خلافت و شاه سلطنت را
 از بستن آئین سنگ نگارخانه چین گردانیدند صبح عید لنوار است
 مصطفی برفت و هم مبارک تارک بچهره رسانید دستمال
 سر آرای حشمت بلند کردید سر آرزو با پست شد اکابر و اصحاب
 با نواع نوازش حوایر و اضافت و خلایع و اسب و فیل هر چه آراست
 کامرانی شدند کرامی و در بادشاهان را و برگزیده امر ابد رجه
 قبول پیشکشانت پذیرای خود با گردیدند اسعاد و توفیق دادند
 بخت میر قوام الدین صدر قلم و ایران برادر خلیفه سلطان
 صاحب میر فرمانروای آما لک راز نام گرفت بدو از انعام
 فحش نشان آورد ششم شوال پشانی آمانی بر زمین کیوان بین
 ملازمت سود با شرافات مرحوم و لمعات مکارم بادشاه عمر
 نواز قد بخشن فرانی نمود و بمرمت خلعت خاصه جدمر مضع پناه
 و علاقه مر و ارید و شیر با سار طلالی و سپهر کل مر مضع عصای کلک
 ششم و ده هزار روپیه نقد و بمنصب نزاری سوار و پانصد سوار

این متن از کتاب
 تاریخ سلطنت

و خطاب خان بدرج سرایه اندوز مهابات شد و صدر الدین پیرش من
 خلعت و شمشیر با ساز طلا و منصب مفیدی یکصد سوار غرت اندوخت
 میرا براسیم و کشیخ میر سعادت اندوز زیارت مکه منظره زادها اند
 شرفاشده بطواف آستان معلی و بجالی منصب هزار و پانصد نفر
 سوار سر ملب کرد و یک حکیم صالح خان بساط مستی نور و دید عطاء
 ماتی حکیم حسن و دیگر پسران اقر با بش مرحمت شد و از شفا
 محمد علیخان پسر تفرخان بدار و علی کرکیر افغانه مقرر گردید میر عبد
 ولد اسلامخان مرحوم بجایت حیدر آبا و مرخص گردید و هم ذی آن
 مرا پس واجب الادای فقری بمصلحه تبه ادای و کانه عید اضحی
 و اضحیه بجای آمد و فروزون شجاعخان مغاک بک بزرگوار است و زیارت
 بهاشی جانب اول بساط حقایق مجامع رسید و مردم ذوالنقد
 شجاعخان از کذاب گذشته باراده عبور از کوتل که پیکر
 از است افغانه که در کین فرصت بودند در تنگی کوه سواره
 بر او شک گرفتند سر چند سوار از آن آویز شهای سخت نمودند و

باوج سما
 فو

شاهنشاهی

بهادران کوششهای فراوان بقصیر کردند چون بخواست جهان
بغاک نیستی و روزی نتوانست چهره کی یافت در آشنای دو خور و کالی
زندگانی او بیگانی شد و در راه بندی نقد جان نثار نمود بقصیر که
از لطافت اوج ملک بدران شکاف غنچه جان بسلاست برآورد
عنان بسته و سگسته کاتب پشاور بر گشتند خاقان بنده و در
از رفتن چنین نینده خلاصمند و برسم خورون فوج و در شکستگی
خاطر متفرک و دید و توجه آهسته با شهابض الویه جهانگشا به المزمعیم

یافت
شاهزاده محرم

رایات اقبال سمت حسن ابدال ارتفاع پذیرفت ستمحان سجد
دار و علی غلخانه و صفت کفایت روغنی توپخانه از اشغال شجاعان
سرافرازی یافتند سیفان باطنم اکبر آبا و بنظم صوبه دار الخلافه
شاه جهان آباد دست در شد صوبه اری اکبر آبا و ضمیمه قلعه دار
مبتعد خان تفویض یافت فیض اسد خان خلعت انصاف یافته
براد آباد شتافت استیما محان دروغه عمارت و دیگر تصدیق

۸۲
 دار الخلافه خدمات متعلقه رخصت یافتند قوام الدین خان پسر شاه
 کرید که بعد انقضای ماه خود را بر کباب سعادت رسانید شیخ عبد
 فوجدار چکمه سهند و لاور خان خطاب یافت حکم شد سر بلند خان با پ
 و نزار و پانصد سوار و مردم تو بجانیه براه دامن کوه قطع منازل کند
 نامدار خان مورد عتاب بر طرفی منصب شده به لانه چهل هزار رتبه
 موقوف گردید محمد صالح پسر فدایان خطاب نیکی و رخصت نزد
 پذیر یافت و تخمین پوتات هجده سربازی عرس حضرت پناه
 صلی الله علیه و سلم بر قرن لاسور مامور شد میر خان لک خلیل الله خان
 از این کج خدمت فوجداری ایرج قبول کند و از منصب بر طرف
 شد اسمعیل موت ریشیدار فواج عثمان میت و نیم رجب اول
 رخصت وطن یافت خطاب خانی واسپ ممتاز اقران شد
 افشار خان عقیده تاجان کجوماک فدائی خان میاق و جموں رخصت
 شدند راجه غایت الله زمیندار راجور رخصت خلعت یافت
 شد و هم رجب الاول نجفی الملک سر بلند خان بایع سلطان

و ناصر پطمان جمعیت شایسته به پیشاور رخصت یافت
 سیم همایون راجه جو نسکه تمانه دار جبروده در منزل اول
 از تمانه متعلقه خویش شش آمده خاک آستان معلی راضد
 پیشانی نموده ممنون بخت میمون خود گردید خلعت خاصه و برسی
 همت مفت نزار روپه محبت شد و وقت رخصت بحال متعلقه
 خدمت بعطای خلعت و شمشیر با باز مرصع و فیل با تلای فروغ
 بلند کرد و نزول ^{ال} دوم شمس رابع الاخر و تلخانه جن
 ابدال از فیض نزل فروغ سمیت بخت بدید ^{ال} کایه
 حکایتی شیرین غرابت تضمین از حسن اخلاق و لطف اشفاق
 اتفاق نایب پس ز راق علی الاطلاق می نویسد بعد دوسه روز
 که باغ حسن ابدال بورود کرامت نمود بشتی درخت لوت
 و افضال بهارستان اقبال بود کسان اقام بطریق شکره نمود
 که زید دیوار دو تلخانه پادشاهی پروالی آب استیا دارد
 و گردش او از آفت که از باغ بیرون آمده بنا که می پیوندد

چون امکان متعلق استقامت نصارت است بدست پستی راه آب
 بند کرده اند هم مردم را از دستخوشی آورد و ماند که رود او هم
 تحصیل روزی پاره زال تعطیل افتاده بند بی قصدی انحراف
 بخدمت خان توفیق نشان بخت و رخا نقل کرد ایشان که مخصوص
 پر نور رفتند معروض جناب اقدس نمودند بر زبان شفقت جان
 نمونه رحمت رحمت خود بر وید راه آب بکشاید و قدغن
 نمایند که کمی تعریف احوال پاره زال کند و موجب کم عمل آوردند
 شب که پس از مرور یک نیم پارس خان بگذشت آمد و حضرت بر
 خاصه ششده دو قاب طعام و پنج اشرفی بشیخ ابوالخیر و له عمده ششده
 کرام شیخ نظام که او هم از باریابان بود حواله نموده فرمودند پیش
 بشا و رخا و مسکن بر زال میدانسته باشد دلالت خواهد کرد آن
 ضعیفه سلام ما برسان مغرور است خواه که تو مسایه فی الزمان
 را تصدیق رسیده بکل کس شیخ زرخا آمد بعد پرس جو پاوه
 میدانست که برشته دیگر دیهی اقصی اینجا کلبه است نصف

شیخ را بر دکت سپر از خواب بیدار کردند مراتب معذرت و
 بجای آمد روز دیگر بدار خان ناطق حکم شد که سواری پاکلی فرستاده
 بطلبد و محل نفرستد و در تمام عمر نام پاکلی شنیده و بانس نقره
 کی دیده آوردند حضرت تعیشش حالت او فرمودند عرض نمود دختر
 ناکتخا او دو پسر بزرگ و پادار دشویشش نیز زنده است
 و و صدر و سپه عطا کردند و سب در محل بود اندر دم را عجیب بد
 شد و زیور و لباس از تمکنان یافت چون از کسی شنیده باشند که
 اینکس تقریب او بخد مت بجا و رخا نهوده بود پس متبوی ملوک
 ایتاماد و شماله بردوشش شپاز دامین کناری برو دانسی دله
 بر سر شلوار کنجا و در پادامین از اشرفی و روسیه و زیور طلالا با
 روی صد جاحنم یافته و چشم دیدیده کشم کشی گفت من گفتم
 که بدالت تو و خان تو باین دولت رسیده ام کشم مبارک باد
 نزد خان دم ایشان هم رعایتی کردند بعد دوسه روز دیگر بنظر
 حکمت او را با جستران پزند و جبهه سرایان مالکیه ببردند و فرزند

۸۳
۴۴

این مرتبه بکنار روپیکه سیاه و آن محبت شد مردم محل دو چند اول نقد و ثروت
و انواع پوشاک دادند و آب آسپایی میکردان نواحی انعام شدند تا طر
ما مور کردید اسناد معافی محصول و عدم فراحت از جمع ممنوعات
درست نموده با ورسایند حکیم سنجاک بموجب حکم بدو اخی چشمخانه او
میرفت بعد ازین نجابه پادشاه زاده محمد سلطان محمد معظم و محمد اکبر پادشاه
و یکنهوش روزگار دو لقمه آن محبت بر معزز کردید و خزان کتخدا
گرد پسران عریان جلای زر باف پوشیدند شومش توان و
تاب شباب بهرسانیده شیخی و پشوانی دین شینان نام برآورد
یتا شباب یعو و کلامیت بی ریب ایاقتن شاهده شد که آن
عجزه زلیخا نام بدولت یوسف مان جوان کردید بیجا لقمه کنجاک دین
یا فته روی او بر طرف شده درخشد کی بد اگر دو دین رید کشیده
روشنائی پذیرفت آری شرومتندان نشاتین فرموده اند
که از پدولتان بگریز چون تیسر سوار در کوی صاحب دکناسیر
تم الکلام آخسر خان با نصرتخان و مرزا سلطان و جمعی با ساز و

سامان سپه فاخته مجرود و دوجنبر رخصت یافت را می لعل خنجر را
 بتخصیص مقامات خالصه صوبه کابل فرستادند و رای حاکم گشت بران قرار
 گرفت که بادشاهزاده طغرل میرزا و محمد اکبر و عمده اخلاص شیکان اینده خان
 براه کوهیات بجابل شتابند پست چهارم جادی لایحه برده و
 بعطای خلعت و کلکی رکناک و شمشیر و سپر مرصع و پنجاه سراسر عربی
 و عراقی و کوسه و ترکی و سیل با ساز نقره کامیاب گشت شد اسد خان بوش
 خلعت و شمشیر و اسب و سیل سرفراز شد شهابخان و غیره شهاب سید سوار
 و مبارز خان و سیما و تاجان و منیر خان و سزاوار خان و کامیاب خان و محمد سیل
 پسر اسد خان و عثمان خان و مناحسرخان و بجزه من و خان و حیات
 یک و دلیر و ولد بهادر خان و کنور گشن سیکه و ولد راجه رام سیکه و دیگر
 خانه زادان بعضی بخدمت و بعضی بچاقی معتمد شده و سراسر کام
 بواحد خلعت و شمشیر و اسب و درخز پایید و مقام سرفرازی یافتند
 ششم رجب فلان خان را تغییر بها شهابان مجد
 صوبه ارگانی خلعت فاخره انوار نصیبی پوشید و فوجی شایان

نصب فلان خان

با مصالح منسوان باو تعیین یافت و بواسطت نجارا و خاں شتر
 کردید که سرگاه فوج بکوتل در آید اول فوج سراول گذشت آنطرف
 مقام گشت روز دیگر مردم بهیر و فوج غول گذرند چند اول انعطاف
 مقام گذر روز دیگر مردم بهیر و فوج غول گذرند اگر برای فوج برانغار
 راه نباشد مسراه فوج سراول برود و فوج برانغار با فوج خداد
 عبور نماید پست هفتم شعبان مهاجران بآستانه بنوس معالی شرف
 اندوخته شپه پرست که پیرو تپیلدا اس کور رخصت شد شیش عبد
 دار و غلام و صحرار تا این ایام بمنصب منصوبی و دو صد سوار رسید بود
 اما از فرط تنبذ و کارش بر پشیمان معاشی کشیده با وجود رعایا
 جاکه خید و انعامات نقد و پشانی بر نمی آمد و در شیت خدمت و
 آمد و رفت در بار که از مستوجبات بندگیست تعلل می زید و همانا
 شیت برین فته بود که ازین پایه حالت بر نیاید
 بدو یاد نکند که جان میکند هم آنکس که در کوه می کند
 کس از زور خورشیدش نکند و باندازه خویش زوری خورد

درخواست نمود که چندی را بر سلطنته لاسور برود آیه صدق پیرایه و لا
 تجعل تدیک مخلوقه الی عفتک و لا یطعک کل البسط اویزه کشن او
 فرموده بجلت رخصت مغر فرمودند و حکم شد لطف الله خان پناه
 مردم را از نظر بگذرانند و بخت او را غایبانه بدست خط و لایحه
 باشد آن مجسمه و فضل و منزه رسیدن را بر سلطنته این غزل
 به بجا و رخا نوشته بود زرد دل چه نویسم که جوش پناه
 ز شوق جاح پچارم که ناسیه یما آتش فراق خیال که ریخت خون و لم
 که باز آتش کلابی دیده غمناکی چکوه شمع دهم حال که تپانم
 زیاد تاب خورشید کتن مینایی نشسته ایم درین بحر نماند آنچه
 بکشتی که ز کف طره آب کردایی نماند صورت ز دلم نهان غمت
 که دیدن صحنه تصویر رنگ نخواست آغاز سال شرم از جلوس
 پیرایه عالمگیری مطالب گمینه روشنا و حجم بحر درین قافضه
 ساعات بلال صیام بان مهربار کی نظام سیر انجمنی بر تو بجا
 عالمیان افکند خدیو دین و پر شمع سعادت امار البصوم نهاده احیا

یل ز پانجام بخشیدند شاید غره شوال هجرت اشمال کور و
 دیده مشطران کامیابی کردید و خجسته بزم جشن بفرمود آن سپانی بدستور
 معهود منعقد شد پیششاهی پسندیده از نظر انور گذشت بخت
 یاوران بارگاه سلطنت بهره یامان بکاه عظمت با نواع نوارش و اصف
 بخشش و امان مانی و آمال برآمودند و سرور و شانی مجد احسان
 پادشاه زاده محمد سلطان بنصب بیت نزاری ده هزار سوار و
 مومبت خلعت بانیمه استین و مالای مروارید و کلوآ و زیر لعل قیمت
 چهارده هزار روپیه و یکلیک روپیه نقد و دوسر اسپ ساز دنیا و
 طلا و دو زنجیر فیل با ساز نقره و نقاره و طوغ و علم مورد و مراحم
 سر و بوستان جلال پادشاه زاده محمد معظم بطلای خلعت و مالای
 مروارید و کلوآ و زیر لعل و طره مرصع و چکلک روپیه نقد مایه باها
 اند و خستند طراز و امان اہبت پادشاه زاده محمد اعظم قیمت
 پنجتاری بجمت خلعت بانیمه استین برآرشد پادشاه زاده
 والا کہ محمد اکبر خلعت بانیمه استین غرار سال نافیت سلطان مغرکہ

خلعت بانمیه است بدین سلطان محمد عظیم خلعت مرکه ام را منصب
 مرزای و هزار سوار و طوغ و علم و قماره مرحمت شد زانرا چه که
 مرزبان او دیو بار سال خلعت خاصه مجید مرصع و فرمان غایت
 عنوان سر اعلیٰ باریکیوان سائید مهار ارجه جیوت سنگبار سال
 خلعت خاصه شتر شتر متجان اشرف خان خانان و صد الصدیق
 رضو بخان و سید مرتضیٰ خان و ترشخان و صفش کنعان و خرد و بزرگ
 بساط بوسان و جرت خلعت فرق افکار بلبند کرد و پنجشی الملک
 سر بلند خان باضافه پانصدی چهار هزار و پانصد سوار
 سیرخان بعد بطرفی بختاب امیر خان چهار هزار و پانصد سوار
 قوام الدین خان باضافه پانصدی سه هزار و پانصد سوار
 کامکار خان و محمد علیخان مرکه ام باضافه پانصدی و هزار و پانصد
 پانصد سوار خواجه شاه بختاب شیرفان کمال الدین و لد و لیرخان
 و باقر خان مرکه ام باضافه دو صدی و پانصد سوار
 سرفزاری و فید قانچان خان الدین و درزاده فاضل خان و جرم بختاب

۸۷
 اعتماد خان اعستبار یافت محمد شریف منشی داروغه واک و دارالانشاء
 برادر ابوالفتح قاجان قاضی الی الاشیاء بلخا ط مناسبتها
 بخواب مذکور و باضافه صدی حضرت کردید بخا و خان
 اصل و اضافه بار تقار منصب نزاری و صد و چاه سوار بختیار شد
 عیسی حاجب شریف که معطر زاده الله شرفا و محمد امین سلام
 خلعت رخصت پنجره رو پی یافتند قد و خواجهای جو بیار حوا
 محمد یعقوب که بحسب شرافت و امانی ر محمد خان و الی بلخ مورد و
 مراحم خود یو قدر دانست بغایت و نزار رو پی اعزاز و خست
 و حکمت و سر راه این مبلغ بخانه خواجه میر سیده باشد و دیگران
 بساط بوس اعزاز یافته از تغیر عابد خان خلعت نظرم صوبه ملتان
 حسین بکچان و اما و علیم و انجان نفوجداری جو نیور رخصت شد
 پرتی که زینند رجمون بلود بخان مساق کامل تعین کردید
 محمد و فاولد عبد الله خان مرحوم تهبانه داری گذر رئیس کوکوبات
 خلعت رخصت یافت از عرضه داشت بهرام و فرجام

نوبت قاجان

پیران مهاجنان محسوس بارگاه والا کردید که او در مقام امن آباد
 چهارم شوال امین آباد آخرت شتافت مومی الهی باطلت معجزه
 شدند که او در حسن همانو کراناد برگاه حیات ناه آمد پانصد
 مفضل یافند سوار طالعش باویری کرد و تحشتم میرا براسیم
 کلان شیخ میرجو داری بس که کوتا رفیع نقیضان سر فرار خلعت و
 علم واسپ با ساز طایافت پست دوم ذی الحجه عابد خان بعد
 خدمت قتلان دولت زمین بوس رسید میرعباس ادریس سلطان
 کر بلائی خویش خافط محمد امین خان رخصت وطن خواست و بوس
 خلعت انعام دو هزار روپه بهایی شد و رنگ خواجه چوراغ
 سنگام رخصت بخارا خلعت چنغله صاع و فیل و ده هندو روپه
 یافت خواجه محمد طاهر نقش بندی پر خواجه محمد صالح خویش مراد
 در خلوت رخصت وطن باقیه باقم پانصد محسوس کام دل بر گرفت
 بکر مسمک که کو الیری عطای خلعت محمد مرصع اسپ با ساز طای
 اقوان ممت از شده بهانه داری مقرر گشت فرمان یافت و میرو

پانصد پیاده کوشی بخود ببر و غیاثخان ابو جباری حسیر آبادی
 مجاهد خان سرافور شد
 صفکشخان سباط مست می نور دید قلعنجان از اشغال او بدار و علی پرخا
 غایانه ممتاز گوید خلعت مصحوب کر ز بردار و مرسل شد چون خان جهان
 سیوا می جنبی شتی را با ختصای متواتر و لیغار مکر معلوب و مکتوب
 نموده و در سز نش و مالش و یکسر کشان لایت و کون ماس
 موفوره تقدیم رسانیده و یکسر از دنیا داران چاکور و آباد
 بتحصیل در آورده مرا را بحضور مرسل داشته در جلدوی گاهی
 دست بسته و جایزه نیکو خد متبهای نایت غایت خدیو
 قدردان بنده نواز پست و سیوم شهر رابع الاحنه
 اتخده پیش قدمان هر که زرم و پر خاش را بنجلاب خان جهان
 طفر خب کو کلتاش نام آوری با ضافه سزانی ات از اصل و
 اضافه مفت سزانی مفت سزار سوار و الغام مکیه و دام بر
 امثال و اقران سرئی سرداری بخشید و محمد صالح فرستاده را

وصف شاه جهان

که خزانة نقد و سپان و فیضان مشکیش آورده بود بمرحمت خلعت و تاج
 بانعام کمیزار و پیو میسر کر بر فرموده بانقده الملک و پسرانش خلعت
 فاضله و اضافای بسیار بایان و خطابه های شایان و فرمان تحسین و آفرین
 عنوان مصحوب محمد میرک کر بر بردارم و سلک شت و بالهاس آنز کن
 السلطنة و نبها پسر سیوا بعلای منصب شش هزار شش ستر ایوب
 شتاد لک نام انعام و ثناده و علم و سرفراز شد خلعت و تاج
 مصحوب کر بر بردارم و کورین و غر اصدار پذیرفت اشرف خان
 خانسان صدر حبیل القدر رضویا از از ماتم برادرش برداشته
 او را خلعت تعزیت و رخصت دار الخلافه یافت

نهم حامدی لاولی بادشاه زاده محمد اعظم بعدوم موسی و سعید
 مسرور شدند بکندرشان موسوم گردید پادشاه از خلعت و تاج
 مالای مروارید و بجهان سپ بونیکم ده چنبره زر و پیو میسر
 سرساله ندری که بکجه معظیه و مدینه منوره زادگاه الله شرفا و
 می پرد این سال عابد خان سعادت یوری میر حاج مقرر شده خلعت

توقله سلطان
 کندرشان

پوشید قاضی القضاات قاضی عبدالوهاب بسبب استیلاي محض
 بر قریه در آن خلافت مجاز گردید و سید علی اکبر قاضی السلطنه بنیاد مشهور
 عبدالمدخان کاشغری که در آن خلافت بنیان
 اعطاف خود بومردان بفرمانبرداران در راه حال معیشت میکرد و هم
 شعبان مراد زندی که بر آرد ناصر خان و دیگر اقربا پیش بعبادت
 خلایع از ماتم برآمدند
 که عبدالمد قطب الملک دنیا دار حیدر آباد زخت می نورید
 ابو الحسن را در زاده و داماد او بر بند مایه اندوختی ریاست
 نشست نامدار خان بجای منصب چهار هزار ری و هزار سوار و
 صوبدار می بود و از تغییر نادانان مورد الطاف گردید مختار
 سیومی پس از آنکه با متعلقان خان کور با و چین رسید
 غایبان به منصب مفسدی و صد سوار شرفراز شد اما شجاعان
 بنیاد خالص است غنامود و بخدمت حراست در السلطنه
 سرفراز می حاصل کرد و کفایتان شد دست فخرین بخدمت شد

وقت عبدالمدخان
 کاشغری

وقت عبدالمدخان
 کاشغری

وفیل

خالصه نیز بجای او منصوب گشت خان مان لد اعظم خان مرحوم
باشقام صوبه برار و ارچیل و اضافه منصب نهماری سهرارو
اقتدار یافت ابو الحسن دینا داریج در آباد بار سال مشکین گشت
جو آنر صوبه قوام الدین حاجب اعزاز اندوخت مومی الیه
ملازمت و در خدمت خلعت یافت روح الله خان بجای منصوب
پانصد تنی رچده سوار و فوجداری سهارنپور منظور نظر غایت شد
ترتیبان بخدمت داروغگی بند های جلوار تغییر مکرر خان محمد علی
دوم شیخ میر غفر کر دید و خاندن کور بارادر خود شمشیر خیز منصوب
با فوجی شصت و سه مامور گردید که از سمت کتل خا پوشش شیشه افغانه
پردازد مبت و منتم ربع الاول بعض رسید
مکرر با عنینم نبرد آرا شده اکثر موطن آنها تاراج گرد و اسیر آورد
روزی شورش انکیزان اول خود را اندک نمودار کرد و ند خان آنها
شمار بزد آشته بی محابا خود را بر عنینم نیز ند نخست فیروز میکرد
پس و فوج نامحدود که در دو طرف مکرر و پنهان بودند بر او حمله آورد

نشین خان

بمقدم

۹۰
میشوند فراوان کوشش بطور میرساند شمشیر خان میرزا اسد و اما
ششیمینش رک غیرت پاشی تاجک حکم میکنند مردانه شربت و آب میخورند
و جمع کثیر کثیر با مرد و فرستین میشوند و اکثر سوار و پیاده از بیلی و سمرقند
راه نیایی پایان مرکب کردند شکست فاحش و میدهند پستی سخت
برخ و وزیر میگذرد و مکر خان بازندکی نصیبان دیگر را بنهائی و
آن سرزمین در ابرنجان تهنه دار با جو میرساند موسی المیه که
همیشه سرکوب افغانه بوده با برادر می خود باستقامت و رنج
بسی می رود و هم این عهد را کرامی داشته با انواع موافقت و دلاری
میر آید خاقان خان ز او پرور را بکار آمدن کار طلبان خصوص شمشیر خان
چون سبب تاثر کردید خدمتکاری عمرنجان پشیمان افغان که مکر خان
بر زمین بوسی کر اید و مجتهد شمشیر خان فرمان تسلی عنوان با خلعت تلمی عز
اصدار یافت سنج ربع الاول بخشی الملک سر بلند خان با
فوجی کران مصالح شایان مجموع نه هزار سوار بکفایت مهم آن
اشرار را بکار دستوری یافت آغرخان تهنه داری جلالت امار

نربرخان بجهانه داری جلد لک قزاقان تهنانه داری لمخات
 الهداد تهنانه داری غریب خانه سهراب لک کشاسپ بفرج
 دایم خنجر خان بفرج داری بکشتات سرفرازی یافتند و حکم شد
 سفید خاک را مغل آباد و بازارک رافتح آباد می نوشتند
 سوانح نگار فرج فدائیان حسن و حسن داشت که خانده کوهرند
 شهر ریح الاخر از پیش بولاق وانه کامل شد چون آنجا رسید
 دمار باجنود نصرت نشان در دفع افغانان از مراتب خست
 و تاراج و تخریب مسکن و موطن عاصیان چند پاکه ممکن بود
 مساعی جمیله بفعل آورد و بیکوفته تهنانه او مقرون و تحسین
 گشت با بقضای کرامت و انفضال از پیشگاه عظمت و
 جلال بطلب اعظم خان گو که مغرور و محترم گشته رایات افشار باوج
 بلند نامی افراخت چهاردهم جمادی الاخره معروض گردید
 نربرخان بجهانه داری جلد لک را با افغانه متقابل اقدام خود
 با سپرد و دیگر بنده های پادشاهی بکار آمد و عبد الله حویلی نهاد

بار یک آب و سرخاب تمانه گذاشته رفت بسیاری از همراهِش
 اسیر وقت می شدند شهبان از عرضه داشت امیر خان بعرض رسید
 عالم و اسمعیل و دیگر افغانان شورشش انگیز شاه جهان پور و کاکوله
 بعد از استسلامی افواج پادشاهی که بیست و هفت قلعه در آمد و بودند
 دست کشیدند با ابراهیم خان که از بنگاله میسر در وانه حضور لالانور
 می کنند شهبان و خان بموجب حکم خداوند حق پست حقایق آگاه از منجان
 سرکار بادشا و پادشاه زاد و ما محکم گرفت که سال نو اختر کرم تعویض
 نمایند و همسر بن مضمون بصوب جات احکام رفت در چاه جیلی محمد
 میر سامان پادشاهزاده محمد سلطان دلو فر وافت در دو کس بی هم
 برای آوردن آمدند مردند سیو که در آمد از نیمه راه فریاد داشت
 که مرا بر آید بعد از پشوشی ساعتی سر بر آورد و گفت بلای سیاه
 در قعر چاه بنظر من آمد مرا با او از میب میگوید پس اعیانی برو
 از وقایع دار الخلافه بعرض تقدیر رسید که نواب قدس پناه
 بانو یکم خا سر علای حضرت از بطن قند هاری محل صید راجه حسین

سر زینب

دست زینب

که بحسب پسر از جمیع فرزندان اعلی حضرت کلام بود فانی سرار پدر
 نمود و در چهار رحمت آپسود صفیخان نامکم و جمیع تصدیق و نبش
 مرحومه را بیانی که معمار توفیق آنمغفوره احداث نموده رسالت
 آغاز سال نوزدهم رستمین است **تسبیل** ملکیر می مطالب
 ششاد و شش شمسه یوان فیض احسان عشره شهر رمضان و عت
 توانان از منظره شقی شانی نورانی را جلوه طلوع داد و باب بیان
 خاصه کعبه اصحاب ایتان خداوند عالمیان تقش کرامی دانه
 برضا جوئے و خاطر داری آصیت فاجب التکرم رود انجینی
 شبانه روز بتقدیم عبادات و اخراجات در ساختن روز
 عشرت اندوز عید بزم جشن جهان افروز بامین دلشیر است کی
 فروزنده کوکب ملک سلطنت بادشاهان و املاطین و جمیع
 خرد و بزرگ نوین برینیت بخشی خلایق قامت افتخار خود در آید
 دو بالائی دادند سینخان قهر الله و لدرتختان انعبایت
 خطاب خلعت خاصه و شمشیر و منیصب از گوشه خست باری از و

برآمد ابوالمجد نواسه براسم عادلخان پسر تجرخان که کتاب علم
 هم زیور حال اوست به بخت یاری از چا لور آمده ناصیه عیدت
 بسجود قدسی استمان منور کرد بمو بیت خلعت ممتاز کردید و بدرج
 منصب نزاری و مندر سوار و خطاب نجا و انعام است هزاره
 درجه پهای اکر ام شد و برادران پسرانش مناصب و خوار غراز
 یافتند هم امیر خان از بهار آمده بشف زمین بسیدرتجان
 از تغیر او منصوب و پنجم شیخ نظام بانی بهوپ دی خراج کنهوار
 ببادشاه زاده محمد سلطان عقد بست مراجعت موکب جهان
 احسن اقبال جانب دار انجمنه توانان پانزدهم سوال خیر مال نهری و
 فیروزی احسن اقبال کوچ شد نخستین منزل کاله باغ بفرغ نزول
 قدسی نورستان اقبال شد اکثر نازل بجل شاط افزای شکار
 طی میگردید و یازدهم ذوالقعدة باغ فیض بخش واقع دار السلطه
 بورود انصارت آمد و نمودار حسن بدین کردید اما شجان جارس
 بملازمت افتخار یافت چون قاضی عبدالوهاب

پست پنجم

نوت قاضی عبدالوهاب

در دار الخلافه شریفه در ماه رمضان یکم اجل را یکجا بجا بخت گفت شیخ
 الاسلام سید قاضی عبدالوهاب که بقضای آنرا الخلافه مامور بود و بموجب
 طلب بحضور فیض ظهور رسیده از اقبال پر بحلیل القدر خدمت همت
 شکر معنی مقرر و معزز گردیده قدوة الافاضل مولوی عبد
 السلام کوئی سید ملا عبد الحکیم مرحوم که فخر بافضل تفسیر دارد و
 سکارم اخلاق را با محامد آداب قرین تاحال بملاقات تمام حشمت
 خلاصه مکونات خرسندی نیند و ختمه بود از حسن ابدال احکام
 شوق یام بنام آن اغرا نام رفته بود که بعد شریف شریف بلا سوره
 از وطن انجا پاید مولوی شمس از ورود لشکر دوسه روز بلا سوره
 و چند مرتبه با دراک صحبت فیض خاصیت احتفاظ اندر گردید
 و دو صد مهر و ماده فیل باقیه با غراز و احترام تمام بکشتن فرستاد
 یکماه تا زمان که بفارست پنج رفته بود بعد مرور چهار سال و سه یوم سلام
 عتبه سپهر احترام و محبت خلعت جبهه بندی نورانی نمود و پیش او
 یازده آب و جنس بوستین و کار و ضبط گذشت ملا محمد طاهر برادر آید

فصل اخوان و چه فرستاد و خان ایت دو دمان سبحان قلی خان جمرا و کایان
 آمده ملازمت و خلعت انعام مفت هزار روپہ شریف اندوخت خلعت
 خان از تعمیر فضل السد خان از رعیت فینانہ شد ترک از خان خلعت و آپ
 و ترکش باقرمان یافت بر فتن کابل مامور گردید **نصرت محمد اعظم**
 بنظم صوبان چار و ہسم ذی الحجہ شروع جہہ مجد و کرم پادشاہ
 محمد اعظم بنظم صوبہ دار الامان تہان بخت یافتہ با نعمات ذیل
 تحویل انعام نمودند و جو طالب خلعت بجانہ ایشان رسانید شہر
 مرصع کیتھنہ اسپ عراقی و عربی و ترکی دو صدر اسپ فیل تاملایرنا
 نقرہ ووزنجہ یک کر و دام انعام سلطان سید پنجت خلعت و آپ
 و فیل ملام محمد طاهر سیغری پنج چار ہزار روپہ و پاکلی باقرش و ہزار
 دو ہزار روپہ مرحمت شد معروض شدن خبر تو لیک بجانہ مادرشانہ
 محمد اکبر کہ بختہ اختر نام یافتہ بود بدو مسرت افزای خاطر خداوند
 پرور گردید مالای مروارید و کلاہ مروارید و پنج تہان بارچہ مصحوب
 خضر و چید مرسل گردید و لیس خان خلعت اسپ و فیل و چید مرصع یافتہ

بیاق دکن دستوری یافت غیرشان از اشغال حسین بکنان نفوذ جاری
 چونپور رفت ابراهیم خان اربهار آمده شرف سجده ریزی والا است
 یافت پست چهارم محرم حکم مرحمت شیم غم نفاذ یافت روح الله
 صاحب دل خلعت و خمر صغ و فرمان آفرین عنوان تج مور
 و صوبه اری و دلیه از تغیر رشید خان دوگرو در دام انعام برکن
 السلطنت امیر الامرا بر دو بکسل خلعت مرحمت شد و الفضا
 ملا عوض و حیدر که منزوشی به بود بجای منصب سراری مقرر شد
 متمشان از تغیر حسین خان بصوبه اری که آباد و مرحمت خلعت و
 یکلیک و پیه رایات احترام افراشت و عبدالرحیم خان از تغیر
 داروغه عثمانیه و روح الله خان از تغیر و اخته یکی شد بر بلند
 که از منصب بر طرف شده بود بحالی بر بلبت مکرر و داراجان
 از اجمیر آمده ملازمت نمود از تغیر قلمشان داروغه توپخانه شد
 سید احمد خان از تغیر و باجمیر رفت توام الدین خان خطم صوبه
 دستور یافته بانظام حال خود پرداخت کرامی کوسه دریای

خلافت پادشاهزاده محمد سلطان با تمام جواهر هفت لک پیر زنگ
 غنایت مهر آیت بر رخسار ثروت دو اندید پادشاهزاده محمد معظم طره
 چو که جواهر قیمت نه هزار روپیه و بهونچی مرصع قیمت پنجاه هزار روپیه
 شد عبدالرسول خان بخدمت قلعه داری کلبر که که درین سال سحر اولیا
 دولت شده و حمزه خان بکراست قلعه کلانی مامور شدند ایرج خان
 بنو جباری ایرج پور از تغیر خان مان طماسپ خان بنو جباری
 بنواره از تغیر معصوم خان مامور گردیدند
 است مادی حضور کردید اسلاخان ناظم مالو که تبعیاتی خان بمان مباد
 کوکلتاش مامور شده بود و یازدهم ربیع الآخر در عین نزد بود
 جنگ با عینیم جانی که خاند کور بر سر داری فوج سر اول است
 داشت قضا و وقت تقسیم آتش در باروت می افتد فیل رم خورده
 یک است در فوج غنیم میر و مخالفان هجوم آورده که می کشند و
 ریمان غاری می برند بر زمین می افتد او و پسرش علی پیکار را بیخ
 پدر فرزند زیر می کشند اجل راه پسر کرد و افتاد پسر

فوت اسلاخان

کشتن سومی ام فاصیله شد خوش مرهم بادشاهانه از آسیاب نخل
 پسر کانش باضافه پانصد پانصد سوار دهنه دار و بانصای هزاره
 بانصد سوار و چهار پیک پسر خورداور باضافه سیصد و صد سوار
 هزاره ای پصد سوار بر نواخت اموال او سه لک روپیه بیت مرار شهر
 و جنس در اجین شولاپور صنبط شد به پسرانش معاف فرمودند حکم شد
 پدر جواب گفتند خصم محمد اکبر نظم صوبه لایمیت و ششم رجب
 اختر برج کامکاری پادشاه نژاده محمد اکبر از اشتغال اسلام خان حد
 نظم صوبه مالوایافته بعلای خلعت با مالانند و سرچ لعل و دوسر اپ
 عراقی و عربی با بارظلا و یک زنجیر فیل غراختصاص یافتند
 محمد طاهر شیر وقت رخصت معاودت با نعام فیل و ده هزار تو
 و عصای مرصع و اسن آن بزرگ کرد پنج ششم
 از دواج سلطان مغرالدین با دختر مرزا اکرم خان صفوی انقادیا
 خلعت بلهارقب و مالای مروارید قیمت ده هزار روپیه و ستمی ده
 روپیه و فیل مالتای مرصع و یکنه و شخان با در روز کشتن انی بغایت خلعت و

شکر از مغرالدین

سرخ زمره واسپ با زلف لایق با بار نقت سر فرازی با ویت سلطان
 بختاب خان خدمت فوجدار اسلام آباد و متهرا از تغیر مبارز خان میر کل
 سر فراز کردید و هم شعبان محمد و نوینا لید خان
 بنور عظیم مرتبه خدمت حبیب القدر وزارت عظمی خلعت خاصه
 و اوات مرصع کار قیمت پنجره روپه برکتی خا طر منظر شد

مقدم کرامی کو سر کج
 اقبال سر و غ حب که است افضال بادشاه زاده محمد عظیم با
 دیگر از امر او توپخانه دشمن با و سامانی شایسته پیاپی کل نصرت
 یافتند و بختاب امیت ساز اثساب شاه عالم بهادر و خلعت خاصه
 بانیمه استین جو امر قیمت دو لک روپه و شمشیر دو قبضه با
 ساز مرصع و سه سر اسپ شاه پسند عربی جهان پیا عرقی با ساز
 مرصع و ترکی بازین نقاشی و یک لک فی اشتر کام دل انداخته سلطان
 میرالدین بهو بیت خلعت و کلکی مرصع و اسپ کوه زر نام با ساز
 طلا و شمشیر با ساز دنیا و فیل با ساز نقره و کرکش و کمان و سلطان عظیم

تغییر وزارت خان
 حضرت معظمت کلین جنت
 خطاب عالم باد

خلعت و کلکی و سرج و سمرنی و سلطان دولت افندالکن با قوت
 و سلطان جنبه انحر لکن نزد مردم و مردم هم کردیدند این خان
 و سیف خان را بهرام پشکه و دیگر عهد با بر حمت جواهر و خلع و
 اسپ نمش و مایه شدند معلمان از منصب و هزار و پانصد
 هزار و چهار صد سوار بر طرف شد محتشم خان فوج داری سهازیو
 یافت بمشجان را تغییر جنعلی خان بصوبه داری آله آباد شتافت
 محمد شجاع پسر قوام الدین خان از ولایت آمده ناصیه بندگی را
 بسجود قدسی استمان منور کرد و منصب هزار و سیصد سوار
 یافت سالانه عاقلخان تسخیر نیروی و از ده هزار روپیه تقرر شد
 ابراهیم خان خواست ترک منصب نمود پذیرائی یافت افتخار
 خان فوج داری بکشتات نامزد کرد دید پست نهم وقت مراجعت از
 مسجد جامع اشانی فرو آمدن ارکشی و سوار شدن بر تخت روان
 و اثر و نجستی از لی پرمیدان کروغ شکمه و خوش انداخت یکی
 بر تخت رسیدند های جلوه گرفته آوردند حواله کوتوال شدند معاودت

سنج از کباب

اردوستان فیروز محراب را بخلاف روز دهم ذوالحجه از لاسور
 ریات عالیات جانب را بخلاف ارتقا پذیرفت کمال الدین لد و لیز خان
 خطاب خانی یافت دوستدار بانو حکیم حلیه چلیه و شانه زاده محمد سلطان
 شازده دهم ذی الحجه در سزای رستم خان پرده رفت ششمی شد پست
 دوم محرم دولخانه دارا بخلاف بنزول اشرف منورع الین گردید
 دوم شهر ربیع الآخر راجه رام شکله از اسام آمده تارک مهابات مسجد
 آستان معلی آراست تیشی در چوک خاص عام وقت سوارچی شتر
 براس چوبی انداخت از قهر مبارک آن طرف افتاد و کوه کوهال شد
 و اولان آسوی یک رنگ سفید بنظر گذرانیدند و دوازدهم جمادی الاول
 بخانه پسر شکره از بطن مودج آرای عصمت و عظمت زبده الفاسم حکیم پسر
 متولد شد عالی تبار نام یافت حضرت بدیدن آن نور سید منبر
 پسر شکره تشریف فرمودند پنجم جمادی الاحمره پادشاه زاده
 محمد سلطان لقب دوم پسر فرحت اندوختند بسعد و نجات نام آوری
 یافت غره رجب برادر زاده دولت آبادی محل بقعه پادشاه زاده

من النوازل

محمد سلطان آمد و خراسان قلی و لدراد کی لکھنویوم رجب شرف از دوج
 باوشانراوه محمد اکبر سید معروض خانبالا کردید محمد حسن بن محمد
 بهادر در جنگ قلعه ندرک بجار آمد پست یکم شعبان بعد جماعت
 مسجد جامع که براسپ سوار شدند بی ساداتی شمشیر علم کرده نزدیک
 رسیدند بای جلوه او را که فتنه رخ کونه با نخت مکرخان رسیدند
 خواستند بکشند مظهر رحمت آفرید کار مانع آمدند نیم و پسم حرکت
 فرموده بر شنبه نور فرستادند پست و تم شعبان آبداری بر زمین
 مسجد جامع نزدیک رسیده سلام علیک گفت حکمش در آن کوچه
 نمایند آغاز سال پسم این سلطان عالمگیری بنی مطاخر و شنبه
 درین شکار مبارک فرجام ماه صیام نبوی به روزی روی نمود بوا
 فوز و فلاح بر روی عالمیان سیما قله حق طلبان اوزن آرای
 مجد و احسان کشود اکثر ایام خاصه از مفسد هم روز در مسجد غلخانه
 تشریف داشتند در همان مکان پست نشان بیوان عدالت
 میشد غره شوال فرخنده فال مصلی مشرق انوار انضال کردید تنجای

شیخ ازاد

و شب

از دمنان

آرزو سپندان روشن حصول لافقت پادشاه زاده پانی عمار و سلاطین آگاه
 عهد باقی است ابد پادشاه مصلحت گماهی آفرید کار مطرح اغزاز و افتخار گردیدند
 احترام جلال شاه عالم بهادر اصل چهل هزار سی پست و پنجاه سوار اضافی
 پنج هزار سوار کوکب رح اقبال پادشاه زاده محمد اعظم اصل بازده هزار
 نه هزار سوار اضافی چهار هزار سی پست و پنجاه سوار اضافی
 اضافی پانصد سی و صد سوار احتیاج و خان سید کل بعد بر طرفی منصب
 دو هزار سی هزار سوار بحال شد سید مصطفی ولد سید مرتضی خان پانصد
 یکصد سوار منصب یافت غره شعبان روح الدخان ارتقیر شرفان مجتهد
 خانامانی مهتیار حاصل کرد و ملنگو شستن بهادر از جلال کارد
 بخود دو پانصد سی و صد سوار کم شد کار کار خان از منصب طرف کردید
 اسوه علماء کرام ملا عوض و چه جهان فانی را و دلغ کرد و طوش
 احکام است از مضافات سمرقند در حوزة درس میر عوض
 تا سکنده ای از ستم بقان سابق و فایق بود مدتی در پنج تدریس اشتغال داشت
 سه شتر و چهار چوبس اعظم حضرت فردوس آشیان بدرگاه فضلایا راه رسید

فوت و عوض

دوزمه ملازمان شهنشاه یافته خدمت افغانی اردو مست از نو و عهد
 مبارک بکنند خدمت احتساب عسکر داشت همچو او کسی بحد و کد وحدت و
 شدت انهدام انبیه قس و فخر این خدمت سرانجام نداده بقیه عمر بدر
 مشغول بود و تر و صاحب دلان رسته بجان موافقت قبول شاه
 محمد اعظم بفرستاد تا بنوس از صوبه بنگال نوری که باغ آگاه در
 ماه مانو پاندان و خواججه و دو کده و رکابی و اکال ان سنک شیم مر
 از پیشگاه عاطفت بایشان رسانید پس و یوم ذی القعدة شرف
 ملازمت در یافتند خلعت با سرچ و ویک پوشاک خاصه و نه اسب
 کردید سلطان پیر بخت مسکن در شان بعلای و پسر قیت چهار روزه
 سر بلند شد پست چهارم ذی الحجه مرزایک ملازم مهین و چه ریا
 سلطنت شاه عالم بهادر عرضه داشت و یک هزار محبت بابت تولد پسر
 بدرگاه والا رسانید مولود بمحمد پیا یون موسوم شد و سرچ مرصع
 بایشان و کلاه مرصع و مالای مروارید سلطان مصوب و مرسل
 کشت و چهارم محمد مر میرخان تجویر ساه عالم بجهت دار از تعریف

تولد محمد جان

صوبه دار کابل
بامیرخان

گو که بخدمت صوبه داری کابل رایت کامیابی برافراخت بخشی ملک
 سرملک دغان و اب سنک شیم مرصع عطا شد منور داس قلعہ دار
 شولا پور پنجا و سزار رو پیشکش عطای خطاب راجگی قبول کر و مقبول
 افتاد نور و چشم صفر پادشاه زاد و محمد اعظم با شطام صوبه بهار از سر
 ترقی جان و مومبت خلعت خاصه و جہد سپر و سرچ و کلکی و دوسرا
 و پنج کرور دام انعام غراخت صاص یافتد ترپنجان بفرج داری رست
 و در پنکھ از تغیر نادغان مامور گردید و از انجان از تغیر روح انداخت
 میر توڑوک اول و مکرخان از تغیر عبدالرحیم خان و از و غه کز بر بردا
 شد سید خان از تغیر افستخار خان بفرج داری نبکشات سمرقند
 خان زمان بصوبه اری قلعہ دار طغی صفر آباد سپر معزز گردید و
 بخت شاه خان کا شغیر را سبب آورد خلعت خاصه و جہد پادشاه
 طلا و علاقہ مروراید و جبینہ مرصع و سپر با کل طلا و مادہ نیک
 و پنجرار رو سپر نقد وقت ملازمت یافت مفت قلاب طعام و
 خزان و میسنہ لالگی باورش بجانہ اش رسانید منصب سزار و

پانصد و سی و هفت هزار و شصت و شش تن که در کابل آمد
 ملازمت نمود چهار ماهه رخصت وطن خلعت یافت غایت این
 ولد سعد الله خانم از تغیر محمد حسن نجفی شاکر دیش شد فرمان صوبه
 اکبر آباد بنام حنیف خان مصوب کرز برادر غرضدار یافت محمد
 اسمعیل پسر حمله الملک سعد خان دختر امیر الامرات سید خان
 کشدانی داشت خلعت اسپ با ساز طبع محبت شد و با اعتقاد خان
 مخاطب گردید کلکی و سیه از خود آورده بود بدست مبارک گرفته
 بسطاک پسر سکوه و او نیز بر سرش بست کامیابان نفوذاری
 بهار پور از تغیر محمد ششم خان او نفوذاری میوات از تغیر ولاد خان
 مقرر شد حامد خان از تغیر سید احمد خان بصوبه اریحیه رفت
 خواجه نعمت الله نایب اوروالی بحب را چهار صد روپیه انعام یافت
 محمد قاسم متصدی رکنیه از تغیر غیاث الدین خان متصدی
 سورت شد نوکل حدیقہ امتثال و شاه زاده محمد کا بخش سعاد
 امام حسن فط کلام ملک علام غایز شدند بغایت خلعت و دو اسپ

با ساز مطلق و سبج مرصع و مالای طلاس پیر با گل مرصع و کرش
 و کمان و قربان سبای کشتن خانه زاد خان از تفسیر اله یار خان
 تها نه دار عن سر نین از تغیر الواله یار خان قلعه و ارکابل مقرر شد ^{اعظم}
 گو که که از تغیر اسیر لاهران بطم عهد و صوبه بنگال اغخت صاصت
 خلعت و حشر مرصع اسپانصد مهری با بار عطا شد غیاثی خلعت
 پیشدستی و قمر خالصه از تغیر کفاشجان در بر گردن غلمان بعد بر طری ^{مزار} دو
 هزار سوار بجال کرد و فیصل السد خان بطرفی بجالی منصب و تعینات
 بنگالانافروشت در حال مغفرت شمال همین شهره شجره سلطنت

برومند مجد و عسکرا از باغ دنیا برداشته بحدیقه محبتی شاند
 با وجود قوت حوصله حضرت را در سنج واقعۀ مکریر فرزند رشیدی
 قرار از جارفست دل پر غم و دیده پر غم شد بروج الله خان ^{خان} یامان و
 سیادت خان عبدالرحیم خان و شیخ نظام و ملا محمد یعقوب
 فرمان فت در جوار روح سوره اولیا حضرت خلیف قطب الدین ^{علیه السلام}
 بر حمت حق سپارند و روح پاک آن معنور را با تحاف حمت
 و بذل خیرات خشت نمود دارند و لاوتش سینه بکند و چهل و نه بیت
 عمرش بی شکال و دوازه از عرضه داشت پادشاهزاده محمد کبیر
 بعرض رسید پیش و تم داخل او چنینند سلطان عالی تبار سلطان
 پشکرش کوه بر حمت حق پوست خلعت نامی عطاشد چهارم دی کج
 اکبر آبادی محل علیحضرت بنهانخانه عدم فرود رفت بجستی الملک
 سرطب زخان حکمش که شجوه ششماه و منتهایه موقوف شد با
 ششماه شجوه می یافته باشند پنجم صفر معروض کرد فیض الله ^{خان}
 که تعیین بجا لاشده بود نوکری بر جنم مجدد را راکشت نهم سکندر پسر

پسر پادشاه زاده محمد اعظم سلطان می نور دیده عرضه داشت بجهان
 رسید قلعه ندرک پست میکم رجب الاول تصرف اولیای دولت در آمد
 نهم ششم رجب الاخر سلطان مسعود نجات پسر سلطان محمود
 مرحوم مسافر ملک بقاشداده واقعه اوچین بعض رسید که شنگه با
 بملارمت پادشاه زاده محمد اکبر هنگام پوشیدن خلعت بکلیان
 پادشاه زاده گفت کوی شد محمد مرد شکم خورده بنیم سرافقت چهار
 خدمتکار او پانزده نفر را کشند و کشته شد پادشاه زاده محمد اعظم
 چهار دهم جادی الاخره به تپه رسیدند و شاه عالم بهادر پست و
 پنجم دجسل کابل شدند قطب الدین خان راجه اندرسن بودند به عالم دیگر رفتند
 بعد از رحمت خان بخشی و واقعه نویسن در کن حکموا الاصادر کردید که خانجهان
 بهادر طلب حضور تا رسیدن صبح به دار ولی خان خبر داری تا مورد
 کردید مهمات انجا بصواب دید اوقت دیدیم باید
 اسد خان بالمشک فرادان و سامان شایان نهضت در کن خصیت یافت
 آغاز سال پست میکم ارشدین بعد از سلطنت عالم گری سلطان شمس

زین خان کین

ششادوسک مددگیر صبح دلاور شام ماه صیام بهر روزی شام
 از طبع فیوضات خالق انام سر بر زخورشید جلال و جمال الهی تمام
 شهر را به کجی و به سرانجامی زین خست تمام بخشیدند سیزدهم رمضان
 پادشاه زاد محمد اکبر از اوچین رسیده بجهه سانی ملازمت سعادت
 اندوکر دیدند خلعت یانمه استسین بالانند و سچ اسب حرمت
 روز راحت اندوز عید از مشرق و قنجان سایه فیض بر بابت
 مصلی افکند دند دوم شوال بدست و جشن مبارک روز یکشنبه
 سر آرای دولت شدند برکت قبول و خوشحالی شریف
 یافتگان حضور موفور السور تقسیم یافت و انشاده رفت
 محضه که برای جشن آراستگی یافته بود بردارند و بخشی الملک ضعیفان
 مخاطب شد ما جشن موقوف کردیم پیش امیر الامرا و ائمه
 و دیگر نویسمان هم بگذرانند و احکام مطاعه بدین گونه شرف نفاذ
 یافت عود و سوزن طلا و نقره که در خاص و عام می آوردند بر دارند
 و بجای دوات نقره اهل قلم دواست پشی و شک طمع به بندد مبلغ

ضوابط

الم
 الم
 الم

انعام که در خوانهای نقره می آزند در سپهرهای آورده باشند مرد
 که با چاقه شیری آزند سوزده پوشیده پانید و در خلعتخانه بجای نقره
 بوبه دار بافته کلاهیون در صورت می شده باشد و کارخانه دودی که
 که در چندی ری مقرر بود موقوف نمایند و بجای کتبه نامشروع طلا و
 نقره کتبه لاجوردی طلا نصب نمایند سوای باغ اغرا باونول
 باری باغات پادشاهی گلزار موسمی بسکیده باشند و بالاتر از چهار
 صدی یکم باغ غمارات مبادرت بکنند دوم سوال پادشاه
 محمد کا بخش عطای منصب شت هزاری و هزار سوار و توپن طوع و
 علم و شاره و سایه بان سی سراسر پانزده زنجیر نعل منظور اظهار
 عنایت کردید بجمع پادشاه زادها و امرای حضور و صو بجات
 خلعت نرستانی مرحمت کردید ابراهیم خان و از دهم سوال پوشیدن
 خلعت صوبه داری کشمیر از تغیر قوام الدینان قاست اختیار را
 محمد یار خان لد اعتقاد خان از تغیر خدمتکار خان از غدر زر کر خانه
 شد سوار خان پوشش خلعت فوج داری قنوج کردید محمد نعیم ^{اصطبل}

بخدمت بخش مکی پادشاه زاده محمد کاظم بخش اعزاز یافت و عجب بهادری
 ولد خواجہ مارپا نواسہ بسا قلیخان الی بلخ از ولایت رسید
 باغ از خلعت و چهار هزار روپہ نقد و خمر صاع معزز شد و جہ
 خدمت خان از تعزیر اعتقاد خان یافتن خدمت دار و علی جوہر دار
 رکاب انبساط بر آو و مغلخان از تعزیر روح اللہ حال احمد
 شد منور خان از تعزیر سو بہکراں ندیہ بغوجہاری را تہ محبوبہ و جلال پور
 کند و ت شتافت محمد کاظم عالمگیر نامہ نویس مارپو علی اقبالی خان
 مقرر شد آئنی پیکم تمثیرہ نجائبان الدہ سر بلند خان رو در ثواب
 عدم کشید نامہ از خان اور بحضور آور و بمرحت خلعت از تمام برآمد
 سیوم ربع الاول سید مرتضیٰ خان ساغر ملک جاوید آباد کو
 عزیز النسب کریم الحسب بود و در سیادت و شجاعت از پیشانی او
 میدرخشید پس ماہ را بیست و نین قرار و بتوزوک میشد
 بندگان حضرت پیش از حلقش نجاب و خازن پیر شمس علی استاؤ
 خان از طرف سید بعضی اراسانید آرزو داشتیم در کار پرورد

زنت رضی خان

خان دروم

بجان

جان به بازدم در دل کرده ماند و گران بنو جواپ سبکبار زند خنجر جان
 میکند ارم تخیل کار حضرت پانید بعد فوت سید اکثر نوکرانش از نصب
 منارای تا چهار پستی در سر کار و الا انحراط یافتند و همچون یاد پانیز
 در کار خانات این ملک پذیرفتند ششم

شیخ عبد الغفریر و محبت لوگده بقا آورد و روز ششم شهاب و زخان
 راقم را تبه ابلغ حکم زد آن غریز القدر فرستاد که در دست علاج
 تعصب نباشد اگر راضی باشند از یونانیان سر کار خواهند بقیتم
 از ودا و انما نید و قستی که رفتم به پور بستر و ایشیت مشغول تصنیف بود
 سر چه میگشت گردان ریشتم میجو میرا دی محمد عید عجاز و دیگران
 می نوشتند پس از شنیدن حکم بسود جواب او که واقع در استعلاج
 تعصب نیست اما مرا بر کتاب دانی این جماعه است و نیت اگر کسی
 قابل خطاب باشد بسم الله عبد الملک نام شخصی که فی الجملة بر کتاب
 دانی و حدس و تجربه و صلاح او اعتماد دارم معالجه اختیار
 کرده ام و حیات آتیه مستاعی نیت که برای بقا او ایستاد

یا باید ز غوطه خوردن نیست در آب از سر گذشت گذشت محرابین متعلا
 بجای مورخان گفت گفت بنویس نهم مطالعه قدسی آورده است
 بنامد کور فرمودند این عفت و نخواستید که در سر آمد فضلا چنین گفته یا باز
 خونی که مست از عواقب امور است تا در بارگاه کبریا چه پیش آید لطف
 خان از اشغال آمد و جماعت عسکر نوشید و اشرف خان از تغیر او بوقوع
 خانی پرداخت محمد یار خان در او غه قورخانه از تغیر امام وردی
 او فوجدار سبب از بنور و محسن خان از تغیر محمد علی خان در او چندی خانه
 شد بیست و ششم جامدی الاولی حامد خان بدرگاه و الارسیده بهوت
 خلعت تغیرت و دارو عکی خاص کی از اشغال بدر درجه اغرا پمود و
 افشار خان از تغیر او با جمیر رفت توأم الدین خان از کشته بغیر حضرت
 نظیر رسیده بنوارش خلعت سرفراز کردید عبدالرحیم خان از تغیر
 مغلخان اخیه یکی شد لطف آمد خان مور و غنزار کردید که در قلعه
 پاکلی سوار می آمده باشد و قایع نگار و کن معبر و نص داشت که در نظر
 بماند زغان کو لکنده آویزشی سخت دست و او یک فیل بزخم بان کاشد

و بعض

فیصل

و فیل سواری غنی خاندان کور خرم تنگ رسید و خدمتکاری که عقیق
خان فیل نشسته بود بر خم بان جان در باخت و آتش بان در کمر سپان
امداد آب چهار کل فروخت اندر مردم بسیاری از مخالفان بر خاک پلا
امداد و جمعی کثیر از فوج خان بکار آمدند جنگ کمان خبر لشکر گرفت ششم
ششم فی الحقیقه شاه عالم بهادر از کابل
رسید
آمد و ملازمت و الا اختصاص یافتند با تمام خلعت خاصه و جعبه
مبارک و سلاطین و الاستار و دیگر اعمالی متعینه خدمت شاه بهادر
بعناایت خلعت و جواهر مورد اغراض گردیدند و هم آداب و تقصیراتی
ادامی و کانه عیسی و سنت اضحیه قدیم رسید پست و ششم ربع الا
مقدمه تاخت سیوای چینی بر موی تن بر عرض گردید و اقمه کار سوز
نوشت مادیانی چپ سه پازانیده پای سیوای متصل سینه است
به پاره میزد و صبیحه را در بخش باز و اوج خواجه یعقوب را در زاده
صالح نقش بند می آمد خلعت اسپ با ساز مطلق و چغنه شک ششم
و چهار هزار روپیه و ماده فیل مرحمت شد بلب خان اول بدوید

سید شاه عالم بهادر
از کابل بخند

نواب قدس سره که تیه انحصال حکم صاحب تبه ادای آداب بر بعد از آن
 مسجد کبر آبادی عقد نکاح شد مهر دو لک روپه صیه سلیمان شکوه با حرم
 بهما و الدین سپه خواجه پارسا و صلت یافت و نیز بهین قهر رعایت میزد
 اغراز کردید سلطان الدین که سید محمد سجاده نشین قطب عالم
 رحمه الله برادر زاده و خویش صد الصدور رضویان وقت رحلت
 با حمد آباد با نعام خلعت داده و فیل و کنیزار و پیغمبر زر کردید و نیم
 قوام الدینان بصوبه دارچی را اسطش لاسور کامیاب شد کاشکاران
 ارتقیر حجتان بخیرت سپه و اقران مهت ساز حاصل کردید محمد
 سچا پوری از فرزندان غوث الاعظم که در اینجا باعث بار تمام بود
 بود عقبه علیه سید سلطان شش هزار روپه مطح اکرام شد و
 نیم حمادی لاولی بادشاهزاده محمد کسب بنظم صوبه ملتان شریف
 یافت خلعت خلعه و مالای مهر و ارید و کلوا ویرا پس و دوسرپا
 سارط لا و فیل تا ملایر غنائش صنیحان متعین خدمت ایشان کردید
 عبدالرحیم خان پاپ او شد از دواج محمد عظیم دختر کسیر سیکه بجای

الاول

الاول

از دو واج شانزاده محمد عظیم در آمد شصت سه هزار روپه جو ابر چو دول
طلا و یک پالکی و حج دولی با بنس نقره در وجه بهر محنت شد و روز
کشانی شانزاده بمو بست خلعت خاصه و مالای مروارید و کلکی مرصع
کردید قمرالدین لد محنت از خان خطابانی یافت شکس علوانی
چاپوری تمیبا یزده لک روپه درجه قبول گرفت عده نوینان
اخلاص نشان امیرالامرا شایسته خان ارنگالا بدرگاه کیوا بجا رسید
در خلوت شرف ملازمت از دخت خلعت فاخره و خج و تنگ
شیم مرصع مینما گلبر با علاقه و دموب ساز طلا مرصع و عطای خاصه
شیم که در دست مبارک بود در قدرا تعز القدر افزود و پیکر امیرالامرا
سی لک روپه نقد و جو امر چهار لک روپه از نظر انور گذشت از
آینه بود و روبرو مقابل که انش شد حش شد قطره قطره از آب بچکید
صندوقی میکطف آن فیل میکطف بربسته بود و فیل شوانست شید
بر صندوق با فیل کشیده بر و بموجب درخواست امیرالامرا
مومی الیمنت های متبغای بگزید های این دولت خدا داد معز و متنا

کردید که پالکی سوار تا در عنخانه می آمده باشد و بعد نوبت شاه عالم
 بهادر نوبت نواز در خان کرامی مرتبت موجب کم بدار مشاهیر عالم
 بهادر رفت و صد محپه و هزار روپیه نیاز گذرانید بعد از معافه
 متصل شد نشانند و خلعت با چهار قب و خجسته نیک ششم
 عطا نمودند ششم جادی لاولی امیر الامرا نجی مرت نظم صوبه اکبر آباد
 از تغیر سنیان خلعت شد بانعام خلعت خاصه و دور اس اس
 عربی عراقی مورد اکر ام کردید عبدالرحمن خان نجی و واقعه نویسن
 بتقصیر سیکه آنچه بهادر خان از فرز بانان محسب کل کرده بتفاوت
 و اخلو واقعه نموده از خطاب خارج طرف شد بهادر خان بعد غزل صوبه
 داری که از دکن بزرگه جهان پناه رسید بسبب بعضی زلات و
 تقصیرات عمن قلب و تصرف در تحصیل و ایصال مسکن بجز
 منصب خطاب و ضبط اموال از نقد و جنس و اسپهان فندان
 معاتب بود بفضل و رحم بادشاه جرم بخش عذر نبوش که ده لویا
 ناکرده انکاشته و نظر عنایت و قدر بخشی از بنده قدیمی خود بر داشته

حکم عازمت فرمودند یازدهم شش پسر بر سر الاخر باین دولت عظمی فایز گردید
و بدست مورسابق منصب بجای خطاب درجه پهای نجاشین و نوازش شد
و بموجب حکم عاقلخان نجاست شاه عالم حجاب در بر خلعت و خیمت
سفت نزار رو سپه یافت معروض مسجد کس کرد

اعظمیان کو که هم از معنرول بجای لا عازم صوبه بهار بود و واریم
شهر برع الاحسن در دما که با خرت سرشت تافت پادشاه مراده
محمد اعظم صوبه دار منصوب از مینه جلد بدان صوبه رهگرا شدند و
پسینخان بصوبه اری بر خشت غنیمت راند و نور احمد خان
بنیابت پادشاه مراده بحراست صوبه او دیه مورشد برادر خورد
خانم حم خان جهان با در رعایت خانه زاد نوازی از ماتم بر آورد و با و
پسرانش خلایع مرحمت گردید و بصباح خان دیگر پسران آن مرور
خلایع مصوب کر زبرد ارغزار سال یافت اموال متوفی پست و دولک
و یک لک دوازده هزار مبد منصب بطور آمد

بهار کزار خلافت شاه عالم بهادر یازدهم شعبان بنظم صوبای کن

دولت اعظم

صفت شاه عالم

دستورهای قید و بیهودت خلعت خاصه بامالانند و شمشیر با صغ
 و مالامی و اید و چغه و سه سر سپ و فیل با ساز طلا و یکک اشرفی
 اصل شش کر و دام اضافه چهار کر و دام سوی منصب مورد عطا
 گردیدند تا مزادها با اضافه مناصب عنایات جواهر و متعین فرج ایشان
 هر کدام بغایت خلایع و اسب و فیل سرفراز شدند و قوام الدین خان
 ناظم صوبه لاسور را خدمت فوجدار جمعی چون غیر ضمیمه مقرر شد را بهر جسته
 بودند یثیمه سپهران چنیت لوندیله مرخص گردید بعد فرض خود فریادرس
 در لاسور غله کران شدند و حکم شد غلور خانه پست روپیه یوسیه دیگر نیز
 مقرر نمایند از واقعه کابل سیاه قدسی رسید که والی بلخ و بخارا با هم
 منکامه منازعت کرم دارند و سردو جا کرانی غله بهر تبه السیت که هم
 از خوردن مته و دیگر محرمات خود را باز منیب دارند چهار دهم محرم ص
 والا گردید جمله الملک اسد خان از برهانپور روانه اوزک آباد شد
 جان یک که بخان یک آشنان خطاب یافت حکم شد یک شنبه
 غنایان و کفایان برای عرض مطالب دیوانی بحضور می آمده باشند

اسایش با تو دختر مرا بخش زوجه خواجه محمد صالح در پرده عدم رفت
 امیر خان صوبه دار کابل بیست و نهم شهر ربیع الآخر بحال خدمت رسید
 از واقعه جنویر معروض کردید که مفید ششم شهر ربیع الآخر اول امیر
 شروع شد بر ایوان شرق ویه که غیر تاجان نشسته بود برق افشادش
 کس ندو و دو کس بعد بتی بهوش آمدند در پاخیان بگور آسپسی رسید
 محفوظ ماند با دشمنان ده محمد اعظم نوزدهم جمادی الاخره داخل جهانگیر
 بموجب کاغذ مرسله شفیق خان دیوان بکالایسایم حقایق مجامع رسید
 که بعد از شجوه دوازده ماهه امیر الامرا یک کرور و سی دو لک روپیه
 زاید متصرف شده که شد بر ذمه امیر الامرا داخل مطالبه بنایند
 سال بیست و دوم از سنین جهان آفرین دولت الاهی ملکیری بک
 شاد و نه بجز تمامی لوح سعادت شهر رمضان تمام بركات بر منقار
 کائنات سایه فیض بر آید کثره خداوند عالمیان پرورشده جهانیان
 بتادیه طاعات و تقدیم عبادات پرداختند و با حراز مشوبات و انعام
 حسنت دین دنیا می خویش معور ساختند و هم حکم را فایده شایم صادر شد

میرغیش که بدیوانی بکال میرود سرج مرصع قمیص و پنجرار و پیه
 برای سرفراز انجمن دولت پادشاه زاده محمد عظیم بر دروز سالکده بول
 چمن بهت پادشاه زاده محمد کاخ بخش که عمر کرانی نشان بدوازده سال
 مالامروارید و سپر باکل مرصع مرحمت کردید و خواجه محمد صالح نقشبند
 بقبر نسبت با دخر شیخ میر مرحوم خلعت یافت خلعت تعزیت غیث
 الدین خان عبدالرحیم خان و عبدالرحمن خان در آن متوفی و رضی الدین
 پیر شغایت شد بهره مند رخا شرف الدین بغایت خلعت
 مائی الدوده از سوکواری آیدند ابوالمحب رخا پچا پوری از شهر سوکواری
 بقوجاری او دوه معزز شد و از انجان به پیشه را چوتان کندلیه
 برانداختن بجانه عظیمه امکان با فوجی شایسته رخصت یافت
 بهره مند خان بغایت اومست کردید و خواجه میرزا تغیر او داروغه
 فیلخانه شد غره شوال عید کاه را تهنه ادای و کانه فطر و بوی شید
 از واقعه پشاور بر عرض الارسیه عمده را جمای عظام مهنه را جبه
 جیوت مکث ششم ذوالقعدة رحمتی بر بست هم دی الحجه اواب دکانه

خان بوجبار

و انما دکان بوزان در انچه
پیش

عید اضحی و اضحیه تقدیم رسید بهر دست دکان از تعمیر لطف الله خان
 خلعت میر شیکری اجدیان یافت و محمد سنگداز خان قلعه داری خود پیشو
 وطن راجه متوفی و شیخ انور بامینی و عبدالرحیم که توانای انجام حش
 استلای الوید جهان در پامرتبه اول طرف از اخیار
 پشم و پیرا که ریاستی نور دارد و از انخاله جانب از انخیر اجیر او
 شد که مکار خان قلعه داری نوادگان بوجباری با دیگر تصدیان
 باغزار رخصت مغرور گردیدند ششم محرم خانبهان بهادر با حسنعلی
 و دیگر امرای عطشام همه جنب بط ملک راجه متوفی رخصت یا
 سیر دهم کنور کشتن سکه میره راجه رام سنگداز وطن سیده ملار
 نمود روح الله خان از تعمیر عبد الرحیم خان اخته یکی شد که در ان
 از دکن خضر شانزدهم محرم جملة الملک الله خان از دکن آمده
 در مقام کشتن بکده بشرف بساط بوس افشار یافت شروهم محرم است
 اجیر نیز اول میبلی شرف نوار گردید اول یارست روضه منوره
 قدوة الواصلین راجه معین الدین قاسم سره را وسیله ادراک عادت

نشانی نمود و بعد از آن و لشانه را بر تو در وداشراق آمد و نورانی فرمودند
 پشیم محرم موجب اظهار و کیل مهاراجه متوفی بعضی معلی
 که اردوزن و که حاکم بودند بعد رسیدن لاسور دو پسر شفا و چند
 ساعت متولد شدند شایسته خان از اکبر آباد آمد و پشیم
 محرم ملازمت نمود و پشیم محرم شاه رخ ملازم با شاهراده
 محمد اعظم عرضه داشت متضمن فتح کواستی درگاه آسمانجا آورده
 کینار روپ انعام یافت مالای مروارید نمود و یکدانه قیمت
 دو لک و سه و طره مرصع قیمت پشیم هزار روپه برای پادشاه زاده
 کورست و انفصال برد
 منقسم صفیر شاه زاده محمد

از قتل رسیده بعد از زمین مس عطا خلی خلعت بانیمه استینا
 مستعد گردیدند از واقعه قتلان مسروض کردید که غرضان صوبه دار
 مغرول تهمینه بنایست بادشاه زاده محمد اکبر انجار رسید و ضعیفان
 روانه لاسور شد سید عبداله تعلقه سوانه تهمینه ضبط اموال راجه
 متوفی رجعت شد امیر احمد بخشیش خلعت خاصه با نیمه استینا

آمدن محمد اکبر از قتلان
 خسته

و خنجر مرصع و خست اکبر آباد مورد عاطفت گردید و از انجان کج بشپه
 را چپوتیه کندیله و اندام شجانه های عطیه آن شرار با فوجی شستیه
 از حضور دستوری یافته پنجم صفر بران مکان شورش نشان تا حبس
 چند کس با چپالت استوار کرده پنجم شتا شد و یکی جان بدر برد
 شجانه کندیله و سانولیه و جسیع شجانه های آن نواحی خاک خرابی افتاد
 تهور خان بخدمت فوج داری احمد ارغیر افشار خان منتخبت شد
 و کلائی انار جنگه بگذرانیدن عرضه داشت و از نظر ایتامادها
 بساط حشمت اجازت یافتند و خواست کرده بود که پیش
 کنور جسیع که ناصیه بخت بخاکبوسی استمان کیوان نشان روشن کند
 مقیم نزد اقا محمد نعیم بر انمنائی او مامور گشت پست فوج هم
 اندر شکله ولد را و رای شکله تاخیمه او پذیره شد و بکریاس فلک
 اساس آورد و طالعش بار ملازمت و یا فتن خلعت خاصه و مالاً
 مرورید و زمره و اوربسی شکله شیم و پهنی مرصع و ماده فیل مایه
 گردن فیض السدخان از مراد آباد و مختار خان از مالو که بحضور رسید

بودند با جازت معنی رخصت انصاف یافتند اما آن اندک خان را غیر
 مقصد خان بنو جادری کو الیاء مقرر شد ^{مقیم}
 اردوی که یمن پوی از اجسیر را بخلاف متوجه کرد و بدین ریح الاول و دوم
 بنضارت قدم بهار امارت رشک بوستان ارم شد و چون
 حکمی نسبت حق طوین خدیو دین پرورش رعیت کسر مصروف
 ترویج شرایع اسلام تحریب مراسم کفر و ظلام است بدین امان
 عظام حکم قضای امضا شرف صدور یافت از غره ماه مذکور
 فرمان واجب الاذعان حسی لعیطو النجریة عن بدویم صاغرون
 و مواثیق روایات شرعیة از زمینان حضور و صوابعات خبریه بگیرند
 و بعضی از فضلاء عصر که بحلیه دیانت آراستگی دارند تشبیه
 این امر مهم مامور گردیدند اللهم وفقه لما تحب وترضی واجعل آخرته
 خیر من الاولی ^{دوازدهم} بادشاه
 محمد اکبر خانب لاهور رخصت یافته با کرام خلعت خاصه بنمیه
 و ترکش و قربان و دوسه اسب با ساز طلا و سپر و سرج مرصع و ^{مسکا}

اجبت از اجبه

بجین

صفت محمد اکبر

محمد

[illegible]

از انتقال جنون سکه تنوفی و خطاب راجعی و خلعت خاصه و شایسته
مرصع و اسب با بار طلا و قیل و علم و طوق و تاج و شایسته خویش
بکیوان ساند و بگذرانیدن پیش روی و شکر و سپه و قبول قبول
انظار عاطفت کردید سابقا بطنه بود که پادشاهان فتنه بدست خود
بر پشانی راجهای عظام می کشیدند و در عهد مبارک بر پشانی
رام سکه اسدخان موجب حکم فتنه کشیده بود این مرتبه از هم
ماند بر تلمیم فتنه بودند فرمودند عاقلان از تغییر صفیان بحدت
بخجنگی تن ممتاز شد پس پنجم جادی لاولی دارانجان بجای
و دلیعت حیات سپرد جان پادشاهان برادر و خلیل و محمد تقی و
کامیاب پسران و لشکری خویش خان مغفور خلع ماتمی می بستند
و روح اسدخان از انتقال او میر شمس و بهر دست خان از نعمت
احتم یکی و اعتماد خان از تغییر او بخشی احدیان شد از واقعه رکاب
پادشاهان برادر و محمد عظیم معروف کز پیرزده خان چاوری ملار
ایشان نمود از جناب الان خطاب رستم خان سرفروزی یافت و روان

نوشته در اینجا

دفعه

حاجی ابوالحسن
خدیجه

و خلعت و اسپ و قیل و علم و نفست را در غار سال پذیرفت چو آن راجه
جسوت سکه پنجاه کی که در دارالملک کل در گذشت پسری شد
و بعد فوت او نوکران محبت می شد راجه سونک و کنهاته داس بهای
و در پنهور و در که اس و غیر هم بدرگاه خلایق پناه عرضه داشت نمود
که دو زوجه راجه آبتن اند و پس از رسیدن متعلقانش بدار السلطه
لاهور از سرد و زوجه دو پسر تولد یافتند و نوکران مسطور حصیت ملاد
سرد و پس معروض داشتند التماس عطای منصب راج کر ذکلم که
اعلی صادر شد که سرد و پس را بدرگاه سپهر بارگاه بیارند و سرگاه
پسران بن نیز خوانند رسید بغایت منصب راج نوازش خوانند
و این گروه کوته اندیش برانگیزان شاه جهان آباد آمده در التماس
مردم مبالغه و الحاح از حد گذراستند و در همین اثنای که ازاد و پسر
به پدر تحقیر گشت و چون بمساع جاه و جلال
رسید که انظار بیکال از روشنی تفاوت فطری را در او فاسد داشت
که راه فرار سپرده سپرد و م را با سرد و مادر پیش بحد پیور برده

عصیان و طغیان باز داشته مصدر شورش و آشوب کردند شازدهم
 جمادی الاخره بر کشتن متقا و واجب الانقیاد نفاذ یافت که سر دود
 مهاراجه را که در حرمی روپنکه را تهریسیا شدند با سپر آورده و کوه
 جادمند و قولادخان کوتوال و سید حامد خان سپرد او دستان کمال
 الدین خان سپرد و لب رخاں خواجه میر که صلابت خان خطاب یافت
 با ملازمان ساله پادشاه زاده سلطان محمود و مر حوم این فریق ضال
 از یغرم و بال باز داشته نگذارند که خال خام و اندیشه نامتام
 تواند بطور آورد و اگر از راه خذلان سرشتی و بطلان پستی بخت
 و ستیزش آید شیه و کوشمال نموده بخیف کفران لغت رسانیده عبا
 و مار از نهادنی بنیادشان برآند تعیین شد با موجب فرما و
 الاذعان رنبد شته بلو از م اندرز و نصیحت از ترغیب و ترس
 پرداختند کفار نکون ساز نکو مید کرد و ارچشم از بهبود کار خود
 روز کار خود پوشیده و زبرد و پکار کوشید و جمع کثیر سرد
 عدم کشید بدار البوار شتافتند و جمعی از بندهای پادشاهی کار

حیدر خان

آمدند چون راجپوتان جهالت نشان عرصه جنگ بفرستش شکست
 کردند و دوز و زوجه را حبه را که بزی جال در معرکه قتال مجاهد
 داشتند قبل آورده سپردم را که در خانه شیر فروشی مخفی نموده بود
 همانجا که داشته با کمال سراسیمگی و فرط اضطراب مسلک فرار بکام
 او بار نمودند و لاو خان که بر حقیقت سپردم مطلع شده بود او را
 از خانه شیر فروشی آورده بحضور قدسی آورد حکم شد که بکنیزان راجه
 اسیر آمده اند بجا نیست نمودند و اقرار کردند که پسر مهاراجه است
 در محل نگهداشته خصمانت کفالت بکمران سرکار ملکه زمان
 پادشاه زاده جهان زینت النسا یکم تفویض یافت بمحمدی راج سوم
 شد و خانم کو روز دیگر زیور و اشما علی طفل بهر بنانید درین آشوب
 متاع راجه و سردورانی و دیگر راجپوتان بدست تاراجیان افتاد و
 آنچه متصدیان سرکار و الاصبط نمودند بموجب حکم داخل
 کوه مهیت المال شد لاش سردورانی و رنجور ریس راجپوتان
 سی سرسراں آنها شمار آمد و بقیه السیف الکشی که از دست دلا

کا فکس ضرب و پستی نمایان خورده پا مردی شریعت ره نور و جان بدر
 بردن کشته پست چهارم جادی لآخره مجو دیپور رسید بود بنگو
 در کا و دیگر اهل شتاق و پسر حبیب کی یکی رن تهن که بگنم و اصل شده
 دوم حیات سکه راجه جیون سکه منسوب ساخته بقضای شریعت
 از تبه رانی آغاز فتنه کرامی نمودند طاهر خان فوجدار جو دوه پور که
 در مخالفت کر تحقیق پایا یم مکر و بغض ولی و بر طرفی خطاب عالی مقام
 کردید و اندر سکه که از پچا صلی و ناقابلی نتوانست از عهده نظم و انضباط
 برآمده این فتنه فساد پر داخت طلب حضور شد پستیم رجب باغ خضر
 بقدم بهار لزوم حضارت آمد و بود فوجی شایسته بهر کردگی سربلطان
 با شتران جو دیپور از دست راجه پویه خدایان نشان تعیین یافت
 پستیم رجب بعرض الارسله که راجه که از لوکران راجه پستی
 نامعد و و فرام آورده با تهور خان فوجدار همبیر مقابل نمود و تا
 سه روز جنگ واقعی در پوست و کار از تیر و تفنگ کشته شده بسلح کشید
 مدتی امتداد داشت از طرفین پشته های کشته ها نمودار کردید دست آخر

بایتم

تهرخان معترف آرای ظفر شد و در جنگ که با انبوه نامحسور بقصر خیمه رفت
 فی الحقیقت راجه پوتان دستبرد می دید که بعد ازین کمر بستند و تار
 اکثری سرو پای خیش سربازان کی و چول نوردی خشد
 دوم ^{دوازده} شعبان محمد کلب راز لا مور آمده ملازمت نمود
 خلعت خاصه جو اشرافیت مفاد و مفت نزار و سپه جو جبهت بخانه
 ایشان سنانید چاش کتبی نورد در ^{انخلافه} تانی اردار
 در ^{انخلافه} الحیر ششم شعبان سیمیت و دوسر اوق غلظت و مال بار داده قبل
 آمده سز نش سر کشان و آراش طاعت پیشکان سربا و حج ملک
 افراشت همان روز پادشاه زاده محمد اکبر از منیر دل قصبه با کم رپت
 یافت که پیشتر با جمیر شتابانند خلعت خاصه با مالانند و مفت سربا
 مرحمت شد و متعینه رکاب ایشان مرکب ام بغایات اختصاص یافتند
 اعتماد خان بان الدین یوانی دار ^{انخلافه} و میر هدایت انجشکری
 و و اوق نویسی ^{انخلافه} تعلقه دار می عبد الله چلی پوتانی و نور الحق
 پسر قاضی عبد الوهاب بخدمت قضا و سید ابوسعید خراسانی قاضی

آمدن محمد راز لا مور
 در ^{انخلافه}

بدار و علی محمد و دیگر متصدیان بر انجام آن مرکز دولت مقرر شد
 درخص که دیدن نیز در هم امیر الامرا از تغییر و کلاهی دناوه زاده محمد غلام
 بصوبه باری بنکالکس فرار کردید و صفیخان بصوبه داری کبر آباد فرستاد
 فرامین خلایع مصحوب که زبرد داران غرار سال گرفت پستیم شعبان
 محرم خان فوجا رمیوات سرسوار سیادت کورنش دریافت پست
 نهم شعبان بعد از وقتین سعادت زیارت روضه مقدسه معین شد
 که زانیدن پنجه ار روپنه زحمات جهانگیری اوقه کنارتالاب
 اناسا که بقدر و هم اشراق لزوم عالمگیری شوق شوقی که امت
 افضال کردید آغاز سال بیستم و دولت الای کمگیری بنی
 نو و بجزی و بیاجه و قمر بختی و به سر انجامی طغرائی مشورعه و کشای و
 ناسه شهر صیام خیر آغاز فیض انصرام بسر وقت مشطاران
 و فلاح نزول تفضل شمول نمودند یوحه اکاه پادشاه عرش مبارکاه
 تمام ماه را بصدر نشینی حق پرستی خلوت آرائی دادار پرستی رو
 اتمام بخشید و امتحان بصوبه دار آله باد و عره ایناه شرف آید سانسو

از روز

محلی که دیده و دهم بخت کوکب رخ بخت یاری باوشت مراده محمد اکبر
 رخصت یافت و با نعام خلعت غلامه اسپ با ناطق لا و خوار شد کن سراج
 کلین مرد که با پادشاهت کرده رساند مورد اکر ام کردید ششم غرضه داشت
 شاه مراده محمد عظیم ^{تولد} مصمم گیسو از دختر کیرت شکوه چهار صد مهر پیش
 بنظر محمد حسن آمد مولود بنام محمد کریم مکرّم شد نهم غرضه داشت دیز خان
 رسید که قلعه منگل بدو از تصرف سیوای جنبی برآمد غره شوال جمله او
 دو کانه عید فطر مصطفی منزل اقبال کردید بنام سجان شکوه فرمان
 مضمون کشایس سیوانه غرضه ور گرفت حافظ محمد امین خان صوبه دار الحمد
 بغیر استانبول سحر جبهه شفا را راست او و همراهانش لغایات مخصوص
 کردند فاحش خان بخلعت رخصت دارا خلایفه منقرض شد تهور خان
 خلعت و کیش و گمان یک زنجیر فیلی باقیه نصب طماندل و دیگر گمان
 و اندر شکوه تبهانه داری مهجور کنهاتمه شکوه تبهانه داری موضع
 سیاه و دها مان محکم شکوه سیریه تبهانه داری قصبه پور مطح نعام
 غره ذی القعدة غرضه داشت محمد اکبر مصمم تولد
 خلعت شدند

پس در دست دادن نهصد مهر پیش از نظر انور گذشته افراط
 طبع متعده شدند و مولود نیکو سیر نام یافت توجه موجب منصور
 از احمیر با و در پیشم ذی القعدة اردوی طفر چار سوار اجمیر جانب او
 بغیر کم کوشمال را نامی بخت ناکل ره نور دستج و نصرت شد با شانه زاده محمد
 اکبر همان روز از سیریه آمده در مقام دیورانی بعبادت ملازمت
 کنیت ایثار ملک بخت موقار پادشاه زاده محمد اعظم نسیم مفضل
 سه پست و دور و لایزاله نادکام طاعت حکم قضا سمیر و در مونی فایده
 مقصد رهبری نمودن اینهمه مسافت با وجود موانع مخافت از عظام غرام
 آن پیش نوروشنان جهان چای سپهر خلافت است مردم راست
 کشار که دولت عمرانی داشتند میگویند بعد از نصف شب سوار پایکی
 میشدند و ایتراحت میکردند مصطفی کاسی لهر پیکت قاسم پیکت
 و مانند آنها سه چهار کس نبوت در جلومی آمدند بعد از نماز فجر تا دو پهلوان
 اسپ بودند هنگام فرود آمدن اکثر اوقات زیاده بر دو کس نمیرسیدند
 شباهت بهم فراموش می شدند و بدل نام اخلاص و زبان سپاس کشیدند

بقیت می آوردند و حلوان مرغ می کردند و ایندند اما در نیت سیب چکاه
 مطبوع میسر شد مگر یک روز از خانه قاضی لپور مدار برهان شکست و میوه شکست
 سوتیق بود روزی شاه زاده نام کچری زبان آوردند و همراهمان در سر راه
 پخشند و در قصه پست عمل لغوی کتره چلی آوردند اگر چه پدر و پسر کتره
 شاه نکستی کرده پسر را بخوردن اشاره فرمودند و خیره ماند و بخورد شاه
 تسلی کردند که انشا الله الزاق در دوسه روز نعمت الوش قله دین
 دولت حضرت و نعمت میسر می آید بی تقاضا میسر می آید
 این بکانه فدویت و سب بریت و چهارم قتل و زنی بخت پیدار
 شاه زاده پسر را بخت بمضبت شتراری و هزار سوار میسر شد
 و عابد خان پانه بخت بخت سلج خان سرفراز شد و یازدهم ذی الحجه که
 از ماندل کوچ شد معروض ماریابان حضور کردید که گمان انا از در
 ده باری بخت به رفتند و حافظ محمد حسین خان بعض رسانید که گمان
 بنده که بر کوه برآمدند آنطرف دره کسی نمودار نشد رانا او و سپه
 خالی کرده که بخت به مذکور مضرب سراقاقت اقبال کردید و حسن علی خان

تعاقب کافر مامور شد و از دهم ذی الحجه بادشاه نژاده محمد عظیم
 و خانمانها در دیدن او و سپور اجازت یافتند روح الله خان یکمکه تاجان
 حبه سمار نمودن چنانچه عظیمه پیش حلی را ناکه از عمارت نادره رور کار و
 باعث خرابی مال جان پرستش گران بگوینده کرده است فرستیدند
 راجبوت ماحا تور که در بختانه برای جان دادن نشسته بودند یکی از آنها بتقابل
 می برآمد چندیرامیکشت خود را بکشتن میداد بعد از آن بگری می برآمد پس
 سرپست نفرم دم بسیاری با اخلاص چپ معتبر بجا فرستادند
 و خود بقتلش تا فتنه بختانه خالی ماند پس داران و تبر داران تصاویر را
 چون در طالع میر شهاب الدین کوکب مارت و سرداری میخواست
 طالع کرد و در مریا و توطیه انگشت نیم شبی که میزند کور با جماعه قلعچیان
 دور و لشکریه بشکود قیام داشت بحضور پر نور طلبید فرمودند
 چند روزت حسنعلیخان تعاقب کافر داخل دره شده و خبری رسید
 ترا باید بروی خنجر پی بی تو قصب با جماعه ار قلعچیان را طاعت حکم
 سر کرد با وجود عدم اطلاع بر کیفیت ملک چنانچه نوشیب و فرار و تعدد

گرفته

طریق بعد مسافت مخوف راه گیران باد و بخت و زحماتی عظیم است
زمانه را سپرد و راه را بشکری خاندن برساند تا خبر گرفت و غرضه داشت آورد
بهما تقدیم بر گشت ته پس از دور و زشت بن کام بخنور رسید و بملازم
فایز کردیده بی وساطت بخشیان تسلیات اضافه دو صد کی بقصدی
و خطاب فانی سرفرازی یافت و بغایت فیل و کمان و کرش خاصه خصص
یا فقه تبه ابلاغ احکام باز در حسنعلیان فرخص گردید ابتدای پیش آمد
مومی المیه می نمود و بعد ازین پوری اقبال آنچه او را پیش آمده کمی از سیر
بموقع مثبت خواهد شد سر لب دخال میرنجبی چاری
متد کشیده چهارم ذی الحجه عالم فانی را وداع نمود آن بکراچی آخرت سزا
در نوینان عجب نظر و باطن آراستگی داشت رفیق چنین پسند و خلقت
در تار خاطر اقدس افروزم پست چهارم ذی الحجه متحان آله انوار صحت
معاودت یافت و بادشاه زاده محمد اکبر رحمت شرح لعل قیمت چهل آرد
سرفراز شده جانب اودی پور رخصت یافت و بسر کردی حسنعلیان کو
بنفسه و تعاقب مانا با سامان ثانیان مصباح فراوان تعیین یافت و سمران

ابوبنیات خلع مغرر کرده و رخصت یافتند شیخ رضی الدین سرکرده
 رفقا شریفین هم مصدر ترددات شده خطاب خانی نام برآورد و روح
 خان از امثال سربلند خان تسلیم میخشیکی نمود نام خدمت مذکور
 نشد صلاحات آن را تغییر او داروغه توپخانه و صلاح خان را تغییر او
 داروغه فیلیخانه شد توپخان خطاب با شاه طلیحان نامور که دیدار او
 در السلطنه لا مورد بعضی الارسید سید اکبر قاضی اینجا که بنابر دین
 وحدت و صلابت که در طبع او مخمور بود سرنیاز یکس فرود می
 و برخلاف وضع او سید فاضل نام شیر ذراوه بعیت بخردی
 دست دراز می داشت تاظم و کوتوال از دست و زبان او جان
 آمده بودند آخر پی جان او افتادند قاضی صدرین آشوب و فتنه بمر
 توأم الدینجان تاظم نخب رسوائی تمام جان او تاظم و نظام الد
 کوتوال از منصب بر طرف گردیدند نظام الدین لا سور پاسا رسید
 و توأم الدین خان طلب حضور شد با شاه زاده محمد اعظم از تغییر و نظم
 صوبه پنجاب عطا می طره و متکای مرصع روشن چارباش شکاری افزودند

و لطف آمدن خان بنایت صوبه داری مصدر الطاف شد و از تغییر او
 ابو نصر خان خدمت عمر صکر یافت و تو امد
 در اجیر حضور رسیده در محکمه شرعیه چشمه میکشید تا آنکه پسر سید اکبر
 مرحوم شفاعت اغزه در بار بر سر پانه سرشین بخشوده از سر قصاص طلب
 در گذشت و خان هم در همان نزدیکی رحی بجای تپا نمود و منوچهر همان کار
 گذاشت دوم محرم بند کا حضرت میدن تالاب او دی کار ساخته رانا
 تشریف فرمودند سر سه شانه و اقمه کنار تالاب حکم شد برانند و
 بعضی از رسید که حسن علیخان پست و نعم ذی الحجه از دره گذشته
 بر سر رانا تاخت او خیمه و اسباب گذاشته بدزد درین سینه
 فراوان تصرف لشکرهای آمده موجب ارزانی شد مشتم محرم حسن علیخان
 پست نفر شتر با جسیم و غیره که از رانا بدست آمد بخود آورد و معروض
 که شانه پیش علی رانا و یکصد و ششاد و دو شانه و یک و اقمه نواحی او بود
 مسامحه نمود کور خطاب بهادر عالمگیر شاهی است یاز یافت هم
 محرم خانبهادر بمو بیت خلعت و پنجره صاع و اسب با ساز طلا آورد

مراحم شده سمت مندور رخصت یافت غره صفر خدیو دین پرور بدین چهره
 تشریف برد و بحکم حکم شصت و سه شانه انجاسا شد چم صفر خانبهان
 از بهیلاور آمده در چور شرف ملازمت رسید بعنایت نیمه استین که
 از بدن مبارک بر آورده با و دادند قاست استی باز آراست مصمم
 حافظ محمد امین خان ناظم احمد آباد رخصت انصاف و عطای خلعت
 و فیل ممتاز گردید نیم صفر خانبهان بهادر طفر
 کوکهاش از تغییر و کلاهی مهین بر خلافت نجاست نظم و بجا کن
 و انعام خلعت و جود مرصع و اسپ و فیل مورد اکر ام خداوند منعم شد
 شیخ سلیمان داروغه عدالت بختاب فصاحتان مورد تفضل گردید و در
 صفر با دشتاده محمد اکبر با فوجی آراست به محافظت نواحی جنوبی
 گردید و بعطای خلعت خاصه و مالای مرورید و چیت مرصع و
 و فیل مورد مکارم شدند حسنعلیخان و شجاعخان و رضی الدین خان
 غیر هم بعنایات خلعت کامیاب گردیده با مادر شاه زاده رخصت یافتند
 حکیم شمس که همراه دستر عاودن پیاوری بارگاه والا آمده بود

بیاثر خلعت غلامی اسپ با نعل و منصفست نزاری سوار و حجاب
 شمر الدین خان تعیناتی خانبهان بجهت در برابر بخواه دست یافت
 معاودت موکب تصور بدار الخیر احمد از اودی پور چهارم صفر از او
 اعلام فرمود چنانچه اجیر بلندی که راشد عبدالمدخان بر طرفی سالانه دأ
 بمنصب دو نزاری سوار و از تغیر عبدالرسول خان تعلیه داری
 اکبر آباد در حصار غرت در آمد مگر خانبهان شنبه میفندان طرف بد منور شد
 فیصل خلعت یافت پست چهارم صفر یکمیتوش خان بهادر برای آورده و در آن
 خاص اورنگ آبادی محل که همراه پرده نشین عظمت و غنیمت پادشاه را
 زینت النساپ کم طلب فرشته بود و مخص کردید قایلینان میفرشی برادر
 ابوالفتح قایلینان توفیق قیدی الا شاکر رعایت قلم خدمت مزاجدانی
 منظور انظار تربیت رعایت شده بود بخت برکتی اورا از راه بر بلع
 بجا قدم متشکل از جارفه از منصب نزاری سوار و خدمت
 تقرب ذریعه و فافو کوی صوبه تبه با عبد الواسع دامادش سر طرف شد
 و بدو خاستن دستک یافت که بدار انخلافه برود و بعد رسیدنش نفولان

حکم رفت خانه او ضبط نماید و بوضع که از خانه برآید برآید برآید برآید برآید برآید
 از شهر بدر کند چنان عمل آمد در مدت تقریب دینیم سال دوازده کک و پیه
 سوای اجناس پس و حیوانی نوساخته ضبط شد و او بلا سوور رسید و خست را
 تیر کرد و ضایعان از تغیر او دار و غده را چکش شده پیاده زور و کام را
 با مصار و در دست است چهار چهار کامه دو اندیش خج مخدوم توشی
 پادشاه زاده محمد اعظم بعد غیم خدمت انشا غفور طالع خود را طبعی
 غراغیایات پادشاهی ازین و او بعلای منصب پانصد سی هزار و چهار صد و
 و شش و نوزاد و پیه کام دل انداخت و ده چهره و فوطه و جامه و
 و کیمیا و لباس لغت بار در بر کرد از ان باز طالعش را بر تقار منصب پانصد
 و خطاب فاضلانی و اعتلا خدمت عمده صدارت در عروج بود تا
 بکونیت فریورفت و فرسود و بجای او در خدمت پادشاه زاده شیخ عبدالو
 پس شیخ عبدالصمد خضر خانی مقرر شد و غره رجب الاول خطه انجمن خبر
 موکب معی و مرغ اکیر که دید اول پیاده بطواف و ضمیمه
 قدوة الواصفین حضرت خواجه معین الدین قدس سره سعادت اندو

باز سیه فیض پرایه بر دو تخته اقبال گشته انداخته معلمان ولد طاهر
 از دگر پنج کلبه سینه شرف اندوخته خلعت یروز و کی اول
 پوشید صلابت جان بصدور ذلتی از منصب بر طرف گردید هر چند
 از تغییر او دار و ده تو چنانه و عبد الرحیم خان از تغییر او اخته گشتی شد حیات
 ولد باقیان خطاب خان و خواجه کمال خطاب خنجر خان عبد الواحد ولد مرزا
 خطاب میر خان مادرش مذکور و کمار ولد میونسد ار خان که از منصب طرف
 شده بود و چهار خشم محمد بر بشکم خود و بر جم الغفات حکمت کمال
 روبرو بهی آورد و دهم رابع الاول وارث خان واقعه غار که یوم محله
 پادشاهنامه محمد رخامه مضاحت خنامه اوست طالب علم سودانی که
 خان کالشن می پرداخت و میخواست از دست مردم باو انداختی بگوید
 و شبها نزد مک خود جابه خواش می انداخت بزخم قلمبر کشت
 با نزد دهم رابع الاول از عرضه داشت شایع الم بهادر و مسامح
 جماع رسید که در چایو خطبه بنام نامی ملتبت می یافت و سکینه
 در زیبیم و زرافرو و بساط بوسان بار کا و جلال تسلیم سبکبار

بجای آوردند و ششم شهر ربیع الآخر پادشاه را در محفل عظمی
 حکم کنیزان استقبال شیره عظمی که بر زلفه ایشان بپاشیدند و
 او را کف آبادی محل محرم پسر ای غرت و حرمت رسانیدند بعد از
 غریب پور را خلیفه از رسیدند بر بی امانی و سبب افعلیان الی پنج
 اعشوش کشای در آن مراد باراد و ناصیه سانی بر بارگاه جهان پناه
 میرسد حکمت چهار در و پیر از خنیزان کابل و همین قدر از خوانه لامور باوید
 قلندر بی غیر بلع ملازمت نمود خلعت و خنجر و تزار و سپه نقد یافت
 حاجی شمس عیسیان از تعمیر میث بدیوانی بنگاله ما مور شد شرفیانی لغز
 دار و غم دافع و تصحیه شد حامد خان پیش پیر خیره سران سوجت چندان
 تعیین کرد محمد میرک کرز بر دار خطاب محمد میرکمان هست باز یافت
 افشار خان بخت مست و فوجداری جو پور از تعمیر شمس عیسیان سرفراز شد شمس
 بر طر فی بجالی سزای پسر سوار و فوجداری غازی پور زمانیه مغز
 کردید غنیه جادوی لاولی بده دست در خان اروغ و توپخانه که آن روی
 تالاب و منابع منزل داشت بر سایه درخت نشسته بود برق امادگان

جسته در عرض افق چند ساعت بخود ماند بهوش آمد پست یکم معروض
 کردید که خانجهان بباور کاس آباد رسیده ملازمش عالم بهادر
 و ایشان عازم عقبه بوسی شدند پست ششم جمادی الاول ششوار رسیدن
 کاسکاری پادشاه زاده محمد عظیم و سلطان پیدار بخت باغامات موفور
 مراجع گردیده استهب غزیت پساق راناس بکفغان گردانیدند و
 بخطاب او ز کفغان منصب دوتزاری منصفه سوار ستر مسری بفران
 کرد محمد امین خطاب و قلچان حاجی محمد خطاب سیرخان اغرازیافتن
 جمادی الاخره پادشاه زاده محمد عظیم بختور رسیدند و با
 محمد اکبر سوار و ملاقات نموده از چیتور روانه سوچیت بمان
 از واقعه دکن معروض استیاد های سر سلطنت کردید که سیوا
 مقهور پست چهارم ربع الاخره پست سده از سواری آمدند و
 کرمی و مرتبه خون در کرد و تبعه جهم فروفت ابوراک بانندام چاینا
 انپز فقه بود پست چهارم رجب بختور رسیده معروض داشت
 شش بخانه دستخوش خرابی گردید

خواجه محمد قلعه دار کولیا

و ششم شعبان از خصارندکی بدر رفت شروع سال است چهارم از شصت و یک
 عالمگیری مطابق سنه یک هزار و نو و یک هجری قمری و از نذر رایت صلاح و سداد
 و روز نذر شمع توفیق و رشاد و رمضان حسنه ابتدای فیض اشها چهره دل
 آراست غلغله فوز و برآفت فلاح و نجات و در زمره اسلامیان بر جایست
 قبله را باب ایقان خدیو عالمیان پاس تا دیه مرا پس از دیر پستی و در
 شهر مبارک امعمور و پر نور داشت شد خد متکذرا خان بفرانجام بخشیدگی
 و واقعه نویسی است و مگر خد متکذرا زنی است باز و هم رمضان کتیا زان
 بعالم است آیه تاخت میر عبد الله و میر نور الله و میر عطا الله
 پسرانش خلعت تعزیت یافتند عاقلان بخشی دوم خطبم صوبه ارغلا
 و عطای خلعت خاصه و حرم مرصع با علاقه مر و اید کامیاب شد
 دوم شوال غصنفرخان با چهار صد سوار و محمد شریف خوشمنزل و
 قزاقان خدمت شدند که از اجمیر تا تالاب رایج سمت در منازل
 مشخص کرده پانصد و هفتم شوال امتحان بخت بخشیدگی اول
 سرفرازی یافت خلعت و دو پته زرین بانه اشش مرسل گشت دهم شوال

دوازده لک پنجاه هزار و سیصد

اموال معتد خان دوازده لک و پنجاه هزار و سیصد و دوازده
کوالیا رنجور رسید پیش و ششم حاکم خان پیش میمندان اشتهور
میرت شتافت از همراهانش شهاب الدین خان بر حمت خلعت و ماو
فیل و دیگران بجایست خلعت خوشدل شدند روح الدخان بخدمت
بخشید و هم فرق افتخار لبس کردند و غره ذی القعدة خلعت و آب
و فیل و علم یافته بخدمت پادشاه زاده محمد اکبر رخصت شدند
بنشیند خیره سران بانه و دیدند و آنه مرخص گردید و شمار یک سال
رومی بخطاب نواز شجاع مومبت خلعت پوشیدن لباس
معارف مندر و نوارش شد و ششم القعدة محمد نهم شمر کار
پادشاه زاده محمد کا بخش با جمیع سرکار ایشان خلعت از سر کار
پادشاه زاده یافت و بخدمت پادشاه زاده محمد اکبر شتافت
صدر الدین له توام الدین خان خلعت ماتی پر مغزش را و دو
به دوریه قلعه دارچیت و رشدها استخوان فرمان قلعه دارگیل از
اشغال سید خان غرار سال یافت ششم ذی الحجه لطف الله خان کاز

لاهور بحضور پر نور رسیدند بدست اروغنی غلخانه از تغیر عبد الرحیم خان
 مورد الطاف گشت و بعد الرحیم خان که خدمت بخشیدگی سیوایم
 افزای غرتا و شد و اوست شکستیم حرمت کردید و سزاوار خان
 از تغیر او اخته بکی شد ابوالقاسم ولد قاضی عارف پیشدست نجیب
 شال یافت رحیم که در پرتی شکست را بهر سر کرد ام خلعت و دوزنار پر
 انعام یافتند از غر خان برادری کابل و نوارش شاره کوس غر
 نوخت اسپ با ساز طلاح الشهاب الدین خان شد که بخت سلج خان ببرد
 و دیو اکبر پسر دیا شخان بمحمد خان خطاب یافته از تغیر سر فغان و غنه
 و انغ و تصحیح شد سلطان چادر بخت سعادت تمام خط کلام ملک علام
 اند و خند مالار مر و ازید با آویزه یا قوت یافتند بیان مخالفت
 بادشاه و از محمد اکبر با خواسته اندران که اسد اکبر این چه اقبال سبحان اسد
 این افضالت عالم گیریتی سریرا که طرف کوه پر شکوه و موز مشقه
 الحصول بخاطر اقبال قهرمان از دوطرفه موم و ارکبد از دو اگر کو معین و اش
 کردند و بپستیاری تمول نصر خدای و فرط عون جهان بادشاهی مردم

معدوم گردد و سر جان طریست سوی این طغر مندازل شتافته و عهد پاک
 لایحل یکپاشاره سر انگشت تو جوش دران واحد کشایش با فیه مصداق
 این مقال طغور شکری روزگار مینست ثمار اورنگ آرای کشور آبل
 مربع نشین بارگاه جاه و جلال و انمود حال بر اخیال محمد اکبر باد
 که سر نوشتش اوراق جمعش شد باو عصبان زری تبر کرد و تو محبت
 بر کشکی سرخه چاقیش سجده در بودی طغیان منشی بی با و سه دو اند
 مگردانت خرد گشت انگش بود شهر یار که باشد سپید
 روزگار نه سر خام دستی که متکین بخانه زدن تیر و پستی کند
 من کاه بر هم زن بجز آن خام کن تلای پخته سخته رقم شیت پستان
 او کشید که تا دم آخر آسیمه سر کرد و بابتلار امراض موس و هوا
 ترش شین شقایق دایمی باشد پست و ششم ذی الحجه از غریض منشیان ناظر
 منظور و دیگر با خبران معروض باطوبوسان بارگاه سپهر شتابه
 کردید که پاوشانرا ده با وجود جو سر دانشش شعور بفریب راهتوران
 خانه خراب ملعون بعضی کتب بگرام خانه را دان طالع وارون کرد

نست

بنی خلاف محکم است مباراده بدعاقت کما وحت و مقابلهت از دایره
 و اطاعت بدجسته از نوکران بادشاهی با خود مواظبان از اصفاف و خطاب داده
 و بعضی را که منافق قنای پس کرده بند بر پانها ده حضرت شامشاه را بنا بر
 رافت فطری خیر اندیشی فرزند از وقوع قضیه که روه دل در بر آورده خاطر
 مکرر شد تا درک این سانحه حواله عون از دی نمودند و دفع و دفع این باز نگذاشت
 توجه فرمودند بجهت دست دادن میراثش که در شکرمورچال بند و بجا
 در هاردم کجا رو بر که چها متوصل ده تمانه توپها بر آرد بجا فاطمه امینجان
 ناظم احمد آباد و دیگر نویسنان برین مطلع رفت که پست نظر بوده
 بنجر دار حوی و دودها قدم همت است سوار دارند درین وقت که جنود
 منصوره شبیه و سوزنشن مندان سرکشان شعیب و مشرکت در کار
 سعادت بندهای اهل خدمت که جمعیت این جماعه زیاده برده نزار
 نباشد شرف حضور دارند اکثر بزبان کفرشان میگذرد و بها
 وقت خوب یافته است در چپ که کرده پست و سم ذی الحجه بمهر
 سوار شکار وقت تشریف مراجعت محله اکثر نوینان مورچال

جملة الملک اسد خان دیگران بنظیر شہامت منظر بادشاہ سلیمان فرزند آمد
 و جملة الملک مامور شد کہ سرور آخر روز ملاحظہ مورچا لہ انجی و بہا
 ویرینغ رفت وکیل بادشاہ نژادہ و وکلای شجاعخان لد بخا تجن ان
 بادشاہ قلیخان داماد عثمانیاز کہ در پیرامہ روی بدسکالی رہنما
 شدہ اند بر قلعه کہ بہ پستلی محبوبس دازند شہاب الدین خان بصر قلیخان
 کہ شہسودنک در کہ اسس و دیگر را تہوران کہ غرم رفتن کجرات
 داشتند طرف سروہی فتنہ بود ورنیولا کہ ملاعنہ بداندیشش بہیت
 مجموعی نزد بادشاہ زادہ رسیدہ رہبر تباہی ورنیول کہ اشہی
 بادشاہ نژادہ ہسیر کنان از دکاند کو فرستادہ بخریص غنایات
 و بذل عایات آرزوی آمدن واپست ہمدار و نمود دکاند کو را کہ بہ
 کثیر یا خود داشت و تالش کرد بادشاہ زادہ ہم فاصلہ در میان بود
 بہبوط بی مال اندیشی طالع یاوری رستمون کہ دید کہ خود را با
 مزیکخان دور و زبطی مسافت شصت کروہ برکاب سعادت
 رسانید و تا دوصدی کہ ام از ہما ہانش باغزار ملازم کرد

و بعلای خلعت و تحسین آفرین بمسلمانان قدم حبت و بفرمان و قیاس
 که بتدریج مرقوم خواهد شد بخشید و فرمود میرخان کهنه و اسباب
 لشکر و پادشاهزاده که داشته آمد به جنت خلعت و دو هزار روپیه نقد و
 دو صد سی پنجاه سوارش و کام شد محمد عارف برادر شهاب الدین خان
 و اضافی یافت و پیش منصب کم منصب باضافه و صلاح مصدر اکرام
 شدند پس پنج دی الحجه خدیو بداندیشان تبار سوار شده سان لشکر و
 بنظر شوکت منظر در آور و دینار رسیدن سر سوار ملی زمت نمود
 حامد خان که مابند های جو کجا متعین و یک کبک شمال در جن کما بود
 در حسن بکوندکی و خیر اندیشی او افزود و دوم محرم عرضه داشت شاه
 عالم بهج و تضرع رسیدن بالاب رانان و وسادات اندون
 مبل از دست الابد کا و کیوانجاه رسید باسد خان محمد علی خان ابو نصر
 و دیگران اطلایه سمت تالاب پیکر رفقه باز آمدند متعنا که شدت
 مرض مست علا بود و جبر است اجمیر در قلعه گذاشتند سیوم محرم بعد از
 نماز جمعه و خواندن فاتحه فاجیه در روضه معینیه شرفا نگار از اجیر آمد

روز سه شنبه
 در روز سه شنبه

بسراوقی اقبال که در موضع دیورانی سر باوج کیند و اگر ششده بود نزول
 اجلال فرموده شهاب الدین جان که بقراولی رفتیم معروض داشت که هیچ
 در مقام کرکی واره است بنا بران شب همانجا ماند بخصوص زانده بخشیان
 عظام موجودات جمعیت کاسبت دت شانزده هزار سوار بعضی رسانید
 و تبرپ افواج مستر شد کردیدند عول سزا اول قراول هزار سوار بر افغان
 و بر افغان التمش شش هزار سوار جو ایس خبر آوردند که پادشاه زاده
 مقابل قدم شکر داشتند مالسکریان دستش سراسر کیده اکثری بجا
 وقت یکدیگر نیکال الدین جان دیکران آمده بار دوی معلی سپهت بنیم
 محرم بعد ادای غازی بامداد کوشمال فتنه کمال لازم دانسته سوار خوش
 نصر وطن فرسی و پنج جریب طی فرموده موضع دوباره را محل نزول
 فتح کوب نمودند و در شامیان و قنات دور نه نشسته اخبار آمدند
 مخالف پی در پی می آید ارشاد میشد بقت ننماید آمدن دست
 بعد از نماز ظهر شاه عالم بجهاد در بلازمت اقدس گامیاب دین و دولت
 کشنده خیمه را که در دیورانی بود بموجب کم آورده قابل قدم و ماسر ف

میانموند یکپاس و دگر ی از شب که ششم حضرت بر سجاده طاعت تمام
 داشتند و شاه عالم بهادر را شرف حضور حاصل بود بعضی از سید
 که پادشاه قلیخان از شب که نرسیت اثر آمده بر در خاص و عام رسیدند
 خان داروغه غلخانه حکمتی کی تو چارو آن خون گرفته که ظاهر اراده
 فاسدی هم مضطرب خاطرش بود و در دیو و عی غلخانه رسیده در کتوف
 یراق مبالغه بسر حد لجاج رسانید لطف الله خان فقه عرض نمود میگوید
 خانه زاد من هیچگاه بی یراق نیامده ام فرمودند بایراق باید لطف الله
 خان تا بر کرد و سر اس و بی غلب آمد خواست بد زنده نکند حرام
 رنج بر پایی و همین قدم از قاتل های دروازه غلخانه بیرون گذاشت من
 جلو خاص و چلیک بر و رنجیتند از پس که چهل قد و زره ریان برداشت
 زخمها کم کار کرا قنادی زخم جگمش سانسید فتنه و ما غش خاموش کردند
 پنجم بعضی رسید که عثمان بخشی اول سپه اسلماخان بهادر قدیمی
 و الا شاهی با طحیات در نور دید نیکذات کریم الصنات خیر خوا
 کانیات بود در باب علم و منیر از سر باب و محصل او معزز باریاب بودند

و کامیاب می شدند پدر و پسر بجمع نور و روشن داشتند و قوم محمد
 بر صفت یار و کار می گذاشتند و از کار بزرگ ششم محرم قبل از و مید
 سپید به بجمع بشارت جمیع رسید محمد که از دولتیان پادشاه
 بنی صله یک و نیم کرده دایره نموده بود و نیش غبار و اطفال گذاشته
 که نیت آری نه سر که چهره را فروخت و لبر می داد
 نه سر که آینه ساز و سنگ در نمی نه سر که طرف کلج نهادند
 کلاه داری آئین سروری اند نشان انی سایه نام بر آوردن
 و بار کران ضمانت بند های خدا بر سر گرفتن کاریت که سر کلاه
 گوشه سروری کج نهاد بر صدر جهان خواندی بر آید این فرخنده
 غول نهائی کار امری پشنه دمت فساد طویت نموده که بال
 نظر طرف در خور حوصله و زور بازوی و نبوده تا اشراف ششم
 جز دامت مغرامت سودی نداشت از حضرت و نیت قلیه
 دین دولت مجور ماند صبا از شرم متولد بروی کل کرد
 که رخت غنچه او اگر دشواریت که دن ذلک یار الغیر العلیم

ایستاد های حضور قیامات مستحضر شدند و یانه شادمانی نیکو
 بنوارش آمد علیخان نسامان فرست کارخان صاحب طنبود
 در بارخان ناظر نیکو سیر و محمد اصغر پسران و صفیه النساء و زکیه النساء
 خدیجه النساء و سلیمه بانو یکم محل و دیگر تعلقاتان او را بحضور آورد و محشم خان
 پسر شیخ میر حرم و منصور خان و محمد نعیم و سید عبدالعزیز
 زندان نافرمانی خلایقه برین بوس عتبه علیه ناصیه را کشیدند و کلام
 خلعت مرحمت شد شهاب الدین خان که بتعاقب فتنه بود مردم بسیار
 از بی روان و اماندگان شامزاده قتل رسانید شاه عالم بهادر و بیجا
 محمد اکبر رخصت یافتند خان زمان و تیلج خان و اندر شکوه و آرام
 سجان شکوه و دیگران با ایشان تعیین شدند چاه نزار اشرفی شاه
 عالم بهادر و دو و لک روپیه بنامزاده مغرالدین به نزار اشرفی
 بنامزاده محمد عظیم و پنجاه نزار اشرفی بتعینه رکاب شاه عالم بهادر
 مرحمت شد و روح الله خان مامور کردید که حصارانه مذکور میر و قتم
 محرم خدیو زمان زمین و مستحضرین معاودت فرموده بعد زیارت

مرقد مطهر قدوده از باب نقین حضرت خواجہ معین الدین قدس سرہ و لاجا
اجمیر رابعہ و ہم جبار الکن شک خلد برین فرمودند ہم عرض کردیم
تہانہ دار ماندل کار آمد و قلعہ را مفسدان متصرف شدند در باب عجم
کہ با محمد اکبر رفسی فساد بودند حکمت خود بنظر و محرم در کہہ پتلی و قلعہ
در آنروز و قراخان کو الیہ و محمد حاتم ولد غضنفر خان کا کمرہ جو
باشند و قاضی خوبالد و محمد عاتل و شیخ طیب میر غلام محمد
امرومہ را کہ بر محضرات خروچ بخلیفہ وقت مقرر کردہ بودند بعد تخریب
و شلاق پسونی قلعہ کہہ پتلی فرستادند و خبر انیان حجامہ
بسیاری بخرامی حسن و شلاق رسیدند و بادشاہ زادہ زیب النساء
بیکم کہہ نوشتجات ایشان نام محمد اکبر ظاهر شد بر طرفی سالانہ چہار لاک
و ضبط اموال معاتب شد و در قلعہ سلیم کہہ محل سکونت نشد
سیر دسم محرم فخر جهان خانم دختر راجہ دار یک منصبدار بانو رابعہ
اہبت پادشاہ زادہ محمد کا بخش شرف از دواج یافت شازدہ عجم
مرقت از نک آبادی سلیمہ بانو یکم محل محمد اکبر مادکر تواع روا

دارا خلافت شدند از واقعه فوج شاه عالم بهیچ در معرض کردید که
 ایشان بجالور رسیدند و محمد اکبر با خور قلج خان افولج قصب
 پاشنه کوب میروند از نوشته واقعه بخار فوج با د شاه زاده
 محمد عظیم بوضوح پیوست که ایشان براراده شبخون آوردن باید
 دیوان ناما آگاه شده دلاور خان را بر سر آن میخواند فرست مآذنه بکجک
 پیش آمد اجل که قها ب یاریر ابد تمیخ پد رنغ خون آشامان د و نکام
 که ختین زن خود را کشته بدر رفت دختر او با چند آسامی دیگر اسیر آمدند
 قلج خان که بی اجازت پادشاه زاده بحضور آمد از ملازمت ممنوع گردید
 اول استامخان کو تو ال او را نظر بند داشت بعد از آن ارجی ارملا بجا
 شد محمد ابراهیم شجاعخان خطاب از ممراسی محمد اکبر جدا شده بخت
 شاه عالم رسید ایشان بحضور فرست مآذنه حواله استامخان شد که در
 محلات اکبری نظر بند دارد حافظ محمد امینخان عرضه داشت مسکدا
 که اول محمد اکبر بار اتوران از کوه دو کوه در ملک انما آمده غرم احمد آباد
 داشت در نیولاجو اسپس خبر رسانیدند که برادر سرون که از راج پی

گذشته بدکن رفت سزاوار خان برای مقصیری با سپهر مقید گردید و حواله
 جلال یک سکنباشی گردید و مشایع شریف غلخانه که در آن مقصیر
 با او شریک بود در بر طر فی منصب خدمت با او شریک شد معنی
 بجای اوخته یکی و سپهر است رخا را تغییر او میر تو زوک شد و مرزا محمد
 ولد مرشد قلخان شریف غلخانه یافت تا پداس مشیرت روح الله
 خان با لکشن فنی او بعلت ضامنی کنکار ام عامل خانبهان بهادر که در
 صوبه آله آباد سرگردان وادی بغی و طغیان گردیده توجیل کوتوال
 درآمد عرضه داشت خانبهان بهادر بدرگاه والار رسید که محمد اکبر
 منتقم حمادی لاولی از نواحی برما پور که شسته ملک سبهای حربی زانو
 شقی در آمد و او بمواسا و دارا پیش آمده در تعلیم خود جاد و محمد سج
 و دیگر پسران برادران و خویشان متخان بعبایات از ماتم برآمد
 اشرفخان از اشغال متخان بخدمت خشیکری اول شرف اختصاص
 یافت و کاکار خان را تغییر او واقع خان را تغییر او خانبهان پون
 و بدیع الزمان مهابتخانه که با وصف کار دانی بخش به بندگی درگاه

مدونود و رشید خان خطاب یافته از شیر او پست خالص شد بیستم محرم
 جامع الکالات میر سید محمد قوجی از دارالخلافه بحضور پر نور رسیده را
 ملاقات خدیو حاوی البرکات فرمایند یکبار روپیه و دو خوان میوه
 مرسل گشت بیست و دوم محرم شهاب الدین خان با جماعه نعمت خلع و خنجر
 کلکی یافته مرضی که دیدار بجایان پشم صفر بیست نظم صوبه اری برهانپور
 از تغیر خانبهان بعب در فرق اعتبار بلند کرد و افراسیاب خانبهان پسر
 اسلامخان از فوجداری بامونی بحضور آمد خلعت ملازمت یافت بیست
 بجای خانی و خدمت میر سامانی ملک خصلت یکم صاحب شرف
 اندوخت دهم شهر ربیع الاول فیض احمد خان خلعت و قیل یافته برادر
 رخصت انصاف حاصل کرد و غنائیان بیست فوجداری اجمیر فرار
 رایت ادعای صرف ساعی جمیده در مانش اتوران متهورا فرخت
 خان مرزا سفیر حاکم اورکنج باز دهم شهر ربیع الاول من کام ملازمت
 خلعت و کمر خنجر یافته بیستم شهر ربیع الاحمر وقت رخصت جمع
 و پنجاه روپیه و مهر خنجره مهری و روپیه صدر و سکی یافت با نوشته خان

حاکم او کجاست شمس مرصع قیمت دو هزار روپہ مصحوب او مرکلشت
 سلخ شمس الاول محمدی الج پسر جنوت سنکھ ارشاه جهان آبادستان
 معلی رسید حمید خان ولد او دود خان ابو جباری بهو چور و میر کجای ابو جبار
 دو آب جان سر و مرید خان ارتغیر شہا متخان قلعہ داری کابل و راجہ مانند
 بہمانہ داری غور سب چار و ششم شہر ربع الاخر خلایع سہرا فراری گویند
 سیف آمد میر بحر کہ بخدمت شاہ عالم بہادر رفته بود و انعام یافتہ گشتند
 پنج هزار روپہ از سر کار و الا با بہ بند و از نقدی پادشاہ زادہ شاہ زاد
 وضع نمایند شہر فغان میر بخشی و اعتماد خان بخدمت و قمرین دوا
 بلور در کمر بند کی بستند سلخ شہر ربع الاخر قلعہ خان ارجین تادیب آمد
 ملازمت نمود و شانزدہم حمادی الاخرہ خلعت اعزاز خطیم القدر
 خدمت صدارت از کشتال رضونچان در بر کرد آمدن نام خدمت
 پادشاہ زادہ محمد اعظم چون نام از ملک و مسکن رانده شد و با شاق و تاسخ
 وقوعی است کہ م رانما رانده شد از ملک و مسکن و ضرب شلاق و سوز
 از دست لشکر باین سلام و غاریان نصرت فرجام خورد و بطن خراش

وقت رضونچان
 وقت صدارت قریب
 وقت قلعہ خان

آتش دشتی بکشد کوب پیم ستور لشکر این قیامت زوزیر و وزیر
 و تاسه شش لب درخت آخر که اسب غریب طاعت او تمام شد مغری جز
 زینهار جوی و امان طبعی او را نماند بد امان استخفاف پادشاه زاده
 کریم عطا الله محمد اعظم دست عجز و ضراحت در او بخت و کد را بد
 پرکنه ماندل پور و بدست مور را عوض خبریه و سیله غنوجیه آورد و ملازمت
 پادشاه زاده را در رعیت یاری خود اندیشید و باین دست آورید و باین
 و ملک مال خود را محافظت کرد پادشاه زاده نظر رحمت بجال آن
 شکست بلانوده ملتمسات او معروض بارگاه و جلال گردانیدند و
 پادشاه جرم بخشش بنیوش از سر تصیلات او در گذشتند و خود سیله
 پادشاه زاده را برابر اکثر اندیشک خاطر مقدس مقدم داشتند و مقدم
 جادوی لاشتر را تا بر تالاب راجع منت در بدولت ملازمت
 پادشاه زاده آبرو بخشش کرم کسری بوی خوش آورد و لیکن
 و حسن عیالان بنیره شده آوردند پادشاه شرفی و شرفه اسب باز
 ملا و نفست بر پیشکش کردند و ادب بلب بندگی بجا آورد و دست

حکم نشستن امین از روی شد و بطاعتی خلعت و تمشیر مرصع و جگر با
 پهلوانان و اسب با ناطق و فیل با ساز نقره و بجالی خطاب را نا
 و منصب چهارمی بختیزار سوار معزز کرد و دیده رخصت انصاف
 یافت و بهرامیانش بکفایت خلعت و ده قبضه جگر مرصع و هلال
 را اسب مرحمت کرد و دیدار از انبجار را با نجانه شهابت ثمار و لیر خان
 رفت خان کور اقامت کوپان از طرف خود با و رسانید با رجه و
 تمشیر مرصع سپر با کل مرصع برچی بندت نه سر اسب فیل زنجیر را نا
 با رجه تقوز خنجر مرصع اورب لب مرصع باز و بند مرصع و سر اسب
 ملتحمه جگر غازی پور و دیهیم تاجه بود زنجی شده و نوزدهم جادی
 جان دوست و چهارم خان مان سپر اعظم خان اما دافغان که
 همراه شاه عالم بهادر از دکن آمده تا این مدت در رعیتانی با شانه و
 و رکاب سعادت بود و بخت صوبه داری با منور از شیراز حاکم
 مامور شده با نعام خلعت اسب با ناطق و اضافی بکثیر از سواران چهارمی
 دوازده سوار معزز کرد و دیدار جادی الاخره شاه عالم بهادر از پسران

دست ملحقان
 بفرمان امیران و بزرگان
 و از نوای کربا شده بود

کتابخانه عمومی
کتابخانه عمومی
کتابخانه عمومی

عنان انصراف آفہ بملازمت اعلیٰ کامیاب گردیدند فوت افتخار خان
ترچیان بنو جہاری حمپور ارشقال افتخار خان قفاخر حبت نظام الدین
از تغیر شکر اللہ خان فوجہاری سمہرند یافت جاسپار خان ارشقال
سیر محمد خان قلعہ داری در حصار عزت درآمد بہرہ مند خان تغیر
لطف اللہ خان یارو علی غنیانہ غراخت صاصانیت و اور تغیر ہما
الدین خان اروغہ عرصہ کمر شد فوت فیض اللہ جان از واقعہ مراد آباد
بعض والا سید فیض اللہ خان کو کہ زادہ نواب فلک احتجاج یا
جناب پادشاہ یکم از مراد آباد سی بی مراد بخواست طرہ نسبت
تقریب جناب پادشاہ تدر دان خدمت یکم صاحب داشت خجراتہ
و ازادانہ زیت و ہچکس ہرنایز فرو دین و رد خیر و موثق بود
بار باب استحقاق رعایتہا میکرد با موردنیا وی اصلا منی پرداخت و
صحبت او جز با صنایع و اب و سباع و وحوش و طیور و دام
موام نہ کہ از اقصیٰ امصار و بناہ برای اومی آوردن ذی ساخت باکہ
غرب خلقی بود آخر ہاکہ فیل پائید فیصل اورا بر میداشت و کاسی کہ

بجنوری آمد بدر بارمی آمد سرسواری سواره مجری میگردان فرایا بجا
 بنو جداری می آید آباد از اشغال خان میرور برادر ظفر یاب گردید
 چهارم رجب پادشاه زاده محمد اعظم و سلطان پرجت باقران ظفر زین
 را نام برگاه جهان پادشاه رسیده در خلوت ملازمت اقدس شد
 اندوخت شد و در دهم رجب یی محی شهر با بود خدیو شاه پور آورد
 مجرم برای حرمت ساند و او را چشم رجب پادشاه زاده
 محمد اعظم شرف تسمی است و او سیه نه بست بود و در
 مسجد خاص عام قاضی شیخ الاسلام نخل خواند و بعبیت سنته
 سنیه حضرت خیر البشر علیه الصلوٰه والسلام پانصد و هجده
 مقرر شد بیست و چهارم محاسب طوی پادشاه زاده محمد کا منجش احمد
 عرف کلیان کنور دخرام چپد عشره و یک سن که زیندار شود
 نشاط و انبساط انعقاد گرفت قاضی در مسجد خاص و عام عید
 پنجاه هزار روپیه کا منجش شهر گشت شیر محمد کوهانی بجلاب شهر
 نامدار کردید غره شعبان را عرضه داشت خابنهان بهادر بر بساط بوسان

محل دولت بطور پوست که اکثر قلعه مالی متصل قلعه متولی سکونت
 گرفته دو صد سوار شست صد پاسبان و ده با اوست بنهبانام آنها خوا
 مقرر نموده هفت گز موی بر روی سر و ده پاسبان و ده پاسبان
 شاه و ده پاسبان و ده پاسبان و ده پاسبان و ده پاسبان
 محمد عظیم شاه سدرانی نام آوری طالع یاور می شده بشاق
 یساق و کن متعین گردیدند و ده پاسبان و ده پاسبان و ده پاسبان
 بنانه ایشان رسانید و در خوابگاه تسلیمات بجا آوردند و ده پاسبان
 نیمه استین مرورید و در قیمت دو کت و ده پاسبان و ده پاسبان و ده پاسبان
 عنایت شد و شمشیر و دو سرپ عربی و عراقی و فصل کج مانک و ده پاسبان
 یوز در دیوان محنت گردید سلطان پسر بخت با پدر و الا قدر
 خلعت واسپ و لکس مرصع یافتند متعینه رکاب ایشان با افغانا
 و عنایات مخصوص گردیدند سیر دهم شعبان بحکمة الملک انداخت
 حکمت جمعیت خود همراه داده حکیم مخزن را بدار اخلافه رساند و ده پاسبان
 بهر فواد خان طلبید از نظر بگذراند راجه بهم برادران اعیانکه با

حکایت در حیدر آباد
 محمد اکبر از احمد آباد

بندگی پشانی نیاز بر در دولت سود محمد نعیم خلعت تعزیت را ناز
 براناجیه سکه پیرش ده بود آمده طارست نمود چهار هزار روپیه
 و دو سرب نوزده تمان رچه و چهار شتر باقیه بود معاف
 حکم شد قاضی مالیت مجسم از جلوس و الا عالمگیر مطابق نگهارد و
 دو سرب جامی نین بال شهر رمضان برک فال بر بنار علیان
 سایه کرامت و افضال کسروا عملار الویه همان چای از ابریمیر
 دوم شهر خجسته بهر حکم قضا نفاذ بصدور پوست سر اوق اقبال از
 بلدن احبیر جانبدار السرو بر پانچور است لار آر در و روزه
 پنجم رمضان از بلده مذکور هزاران فرحت و سرور کوچ شد
 دیورانی بفرزول شکر طفره قرار است کی باقیه ششم رمضان
 شانزده محمد عظیم بموبت خلعت خاصه سمرینه مر و اید و خنجر
 مرصع و شمشیر و اسب و قیل غر اختصاص باقیه باجمیر مرخص شدند
 حمله الملک اسد خان بهرامی ایشان مامور گشته به بطای خلعت
 خاصه و خنجر مرصع و اسب افشار اندوز شدند و اعتماد خان سپرد

و کمال الدین خان سپهسالار خان راجه بهیم و پسرش دینار پسر مدد خان
 که مرتخان شد و دیگران جنگ و جاسوس و اسیر و فیل و فیه و بغیاتی این
 فرج که اقبال بستند غیاث خان فوجدار اجمیر و سید یوسف بخاری قلعی و
 که به پست ملی خلعت رخصت مغز گشتند ششم رمضان از واقعه و الحاکم
 معروف که دید که ملکه ملی صفات جهان خیرات و حسنات جهان آرا
 بانو یکم سیوم شهرند که بر چهره در نقاب عدم کشیدند و در خلوت
 جاوید آرمیدند و در صحن روضه مقدسه اسوه اصنام شیخ نظام الدین
 اولیاء که در ایام حیات خانه آخرت عمارت فرموده بودند مدفون
 گردیدند حضرت را از پنجم واقعه شیر کلاں مهربان شفقت
 توانا خاطر مکرر گردید تا سه روز نواختن نوبت موقوف شد آنحضرت
 حجب مغفرت بکرام خصایل جو و شرافت شمایل احسان خط
 ادب اخلاق با کفا و صرف غنایات و اشتقاق با عموم برایا
 انصاف داشتند سایه فیض از سر عالمیان پاشد مایه کرم از
 دست روزگار که گردید عاقل شمیم بصدور پوست القاب آن

رحمت اشباح نواب جنت مات صاحب الزمانی می نوشته باشند و حکم
 دین دپه با آسمان جنب نیست که این دپه با کس هم جنب نیست
 بصبر و شکیبایی پرداخته و تحصیل شنودی محومه تبعه و خدمت را
 مکارم و انواع مراحم نواختند و زکیمانی پی که از منصب طرد
 رخصت که مغلطه گرفته بود و شرمسار جهان گذارند و نمودند
 شوال شمار خان خلعت خاصه ملازمت رازیب سرانجامی خود نمودند
 دیگر رحمت عصافنی شیم در اغارشش افزودند و هم معروف کردند
 که فوج اجل بر فولا و خان فوجدار شاه جهان آباد تاخت نکند سلطان
 از انتقال او خدمت نکور را ذریعه نامداری شش ساخت
 قلیچ خان بکن پست چهارم تیلیج خان بیاق دکن خورش استمال حکم
 دو اند و غایت خلعت خاصه اسپنقاره فرق اعتبارش بکیوان نهاد
 شهاب الدین خان مامور گردید که تار سیدن بهیر بخند اولی لشکر طغرا
 قیام ورز و بعضی الاریب که محمد اعظم شاه پست و ششم را برهانند
 غریت اورنگ آباد نمودند و هم ذی القعدة بان حجت بکن رسیدند

و رسول مکتب علیه براتو روز یکشنبه دوازدهم ذی القعدة رايت نظر
 پرتو سعادت بهر پانوا فکند معروض شکاه غلظت و جاه کردید شرم
 ذی القعدة اعتقاد خان با دیگر افواج قاهره بر سر راهوران ملعون که در
 میره قریب سه هزار سوار حسب شیعیه بودند تاخت آویزنی سخت و
 داد فیروزی اقبال جهانکشی بهادران حمله بای دوازده روی کار آوردند
 و پیکار پرستان از خون دشمن گلگون فیروزی بر روی نخت کشیدند
 پانصد نفر از مخالف تیره رو که سوگند عجیب مکمل برادرش و سائل
 و بهاری اس کو کله اس و دیگر عمد بای شمارش تها و زخمیان و غلام
 برخاک رسوائی افادند و بقیه نیل عارفان بر روی کشیدند پست بید
 کارزار دادند درین شکوف آویزه و لاوران کردان بسیار درجه
 شهادت یافتند و سردارترین و شریفترین دیگران کل زخم را
 بهر ایه سعادت اندوزی نمودند خان باضافه پانصدی سرعت بار
 بلند کرد و دیگر ثابت قدمان معسر که پکار بر عیالات افشار یافتند
 پست یکم بمبداسنی یک روز بهر بختاب تا چه شادمان افروخته

داروغه تو چنانچه دکن شد پست و دوم نصف النهار آتش در دو حجره مبارک
 متصل ارک قلعه برپا بنور افشا مردم بسیار ضایع شدند و در شب
 بر دایره لطف الله که نزدیک لال باغ و اگر رخت شش گشته
 شدند پست نفر خرم برداشته تنای تبارج رفت من المود و بقعه
 بخارجین نوشت که بخانه منین نداری پس بر تو گذر بر سرش و و شایخ
 بقدر انگشت پیدا بود بعد دو روز مردی که دختر زانید سر و رویه
 بینی سرخ و سفید زنده است حشعلینان از اسلام آباد آمده
 ملازمت نمود و بوعطای خلعت و قیل و اسب مغر شده پسا و دکن
 رخصت شد رضی الله عنان که بموجب حکم و الامهات خانه و
 افواج پادشاه متعلقه او سرانجام سید خلعت یافته فرخص کردید چشم
 ذی القعدة مبارک فایض الانوار قدومه شایخ کبار شرح عبدالله
 قدس سره الشریف تشریف فرمودند فاتحه فایحه خوانده از
 روح پرستوج آن برگزیده ارباب تعین استحداد مقهوری
 اعدای دین بین نمودند پست یکم رحمان علی بغیر بخارا بدرگاه سلطان

پناه رسید و در اسب پوده زوج دانه کیش و مکی طار شتر گذرانید
 بانعام خلعت پنج هفتاد روپه معزز کردین حضرت انصاف یافت
 غصه فرخان مرخص کردید که خزانة بشت کرم محمد اعظم شاه رساند شهاب الدین
 بخدمت بخت یکدی حدیان ممتاز شد صلا تاجان بجالی منصب و بخت
 دار و مخی تو چنانچه افعه بجزه بخت دکان غرامت یاز یافت پیشتم
 ذوی القعدة رسیدند ارچانده آینه بخت بانجاک استمان کوانشان جلالت
 چهارم زخمیر فیل نه راس پشنگش گذرانید و دوم محرم بانعام خلعت
 خاصه اسب بانار طلا و فیل و سپهر و مرد ممتاز شده رخصت وطن یافت
 از عرضه داشت خانجهان بهادر بعض ایشاد های سر ریاست بد
 که خان شهابت و ثمار قصبه سی واپور را تاراج نمود محمد شاه ولد محمد خان
 دارا شکوی بجابت کولگنده سفر فرار شد روح الله خان بتاخت بنکاپور
 مرخص کردید شهاب الدین خان بندهای جلو و نستج معمر و ولد دلیر خان
 با او تعیین کردید لطف الله خان از قنیه کامکار خان افعه خوا
 شد فوت عبد الرحیم بن مقیم صفیر عبد الرحیم خان نجفی سیوم باط

مستحق نور و دید مضجیع او در اورنگ آباد بمقبره پدرش اسلام خان
 کامکار خان بجای او مقرر شد و هم معروض گردید که راه توران کنه
 مانند پور را تاخت نمود و مال و متاع بسیار برداشتند و
 از بهر این که در پانپور سبک آباد غره ربع الاول اردوی کیهان پوی
 از بهر پانپور جانب اورنگ آباد نهضت نمود و دوم شانزده محمد میر
 از بهادر پوره رخصت یافتند که در بهر پانپور باشند خلعت و سبک
 و فیل مرحمت شد خان مان باظم خلعت خاصه یافته در کاب ایشان
 متعین گردید حامد خان چار بود و ملازمت نمود و نظر بضعف او بر زبان طاعت
 بیان گذشت تا حصول صحت تام در بهر پانپور باشد بالابد را از کمر مبارک
 کشوده زب دست مار او فرمودند شیخ جهان نواسه شیخ ابراهیم قلی
 و فوجدار آسیر رخصت یافت پس محمد اعظم شاه از اورنگ آباد
 در مقام کنوری رسیده شرف قدس حاصل گردید و پست و قوم
 دولتخانه اورنگ آباد بقدم سعادت آمد و گردید و لکن شوخان
 از تغیر ابو نصر خان قور بکی شد بآب پشمن و باغ فرمان باری سیر

فرمودند باغبانان از انعام عام بهره مند شدند کنور گشن سکه و ولد
 راجه رسیده سکه در خانه جنگی زخمی شده بعد دو روز دهم ششم در ربع الا
 بمبر اصلی رفت باز دهم ششم سکه پیش منصب نزاری چهار صد و
 جای پدر گرفت شمر دهم غایت آمد و ولد سعد الله خان بخطاب اعلیٰ خان
 متنازل شد حمید خان لد و او دخان که باشد و چهار می بر با نو رسیده
 بود پشم با خبرت سزار طاعت نمود پشم و تم چنبا جی زمین در کمر که
 نوک رسیده با رگاه خلاقی ناه آمد خلعت یافت کردند سکه پسر پشاک
 زمیندار کالی پشاک بسبب زربانی در وقت رخا نجان بهادر بود موجب
 حکم بحضور فرستاد و منصب له بود چهارم جادی الاولی ارقید خلاص شد
 خلعت انصارف بوطن یافت شانزدهم مایه کار علی وکیل سکندر خان
 دنیا دار چا پور خلعت و دو هزار روپیه و شیخ حسن وکیل سیدی سعید
 چا پوری خلعت و یک هزار روپیه انعام یافت فرحان کردید فیصل و آخته
 پیشکش سکندر قبول نقیاد حواله وکیل شد محمد معصوم وکیل قطب الملک
 دنیا دار کوکلند آستمانبوس خلعت مغر شد پیشکش وکیل و چهل و

چهارم راز و نپه آورده او از نظر انور گذشت پس و سیوم
 جمادی الاولی شریفان بکلی رفته بودند غنیمت نمودار شدند و حور
 غالبانه بمیان آمد کفار نابکار بسیار بدار بوار رفتند و زاهد خان
 چو آغاسی و سیف الله و حسن الله و میرهای سعید خان و مصطفی
 نیکونبدکی از کلکون نزد کی بجاک رفتند کی افغانند ^{من الموراد}
 قمرالدین خان تیر اول یکی از زخم سه تیر بندوق نیکه کاوی
 کرده آورد و بنظر گذرانید طول سه کشتش منم کرده قد و ک
 سه کرده دم یک کز سه و نیم کرده پشت و ششم روح الله خان به نیکه زیاده
 سران سمت احمد کز رخصت یافت شمشیر ز نشان محبت کردید حیاتیان
 هجدهم اولی یورش قلعه رام سیج مامور شد رخصت ^{بخت} اعظم شاه
 چار و ششم جمادی الاخره شاه ججه محمد اعظم شاه بهشت
 چار و دست سوری یافت و بیاقتن خلعت و دو سر اسب و فیل و سکا
 و کلکی و پهنوچی و اوربسی مورد موامب گردیدند شاهزاده پیدار
 بموسبت خلعت اسب و فیل و رخصت باید کرد امید را غار یافتند

محمد بن پادشاه بنای شاه پر خانه زمر در پ دست مار نو و شمس الدین
 و دو کیغیا تیان اعطای خلایع و اسب و فیصل مطح اکر ام شدند
 شریفان شیرین خان از تغیر قلج خان بغایات پادشاه جهان بر
 صدر صدارت قلم و سند و تمان نشست یسوت را و دکنی با مختار
 چهار هزار و چهار صد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد
 عبد الله و عبد الله و عبد الله و عبد الله و عبد الله و عبد الله و عبد الله و عبد الله
 پدر بخور رسیدند بغایت خلایع از سوک بر آمدند و تمان محمد بن
 غره و جب معروف با طو بوسان محفل و الا کرد و دیدت هم جادی آگاه
 پمانه حیات حافظ محمد امین خان صوبه دار احمد آباد پر شد و بدر از نای
 نیستی در شایان عده نویسنان ثبات و راستی تمام و کبر و غرور و
 حدت تام و نیک بسچی و خیر کالی پادشاه انام ششینی بود و غریب
 حافظه داشت منکام صوبه داری احمد آباد و در مدتی بسیار کم خط کلام
 مجید موفقی شد مختار خان از اشغال او و نظم صوبه احمد آباد و خان مان
 از تغیر او و سبق صوبه مالوا شد تا فشد و بموجب کم مغلان خان مان

در برهانپور اقامت کرد پیشتر خان سپه فخر خان از تغیر فرماندهان
 عثمان خان متصرف اول کی شد و او بتغیاتی بدر رفت آتشخان از تغیر سلطان
 میر تودوک مقرر شد کانهوجی دکنی خاک آستان معلی سره دیده از
 نمود بموسبت منصب چهارمی چهار سوار قدرش در همسران بکشت
 بست و چهارم شعبان بجهان بجهاد در طرف خبک کوکماش از گلشن آباد
 آمده مادران ملازمت بهار خاصیت در طراوت نصارت دیده و
 دل افزود خلعت خاصه و خنجر مرصع و چهارده قلاب الوش حرم شد
 سید منور خان کابی منعمان رخصت برهانپور یافت میر عبد الکریم
 امیر خان سر باری خواصان که پیش آورد او مرکز خاطر مضایا بود
 بخدمت داروخی جانماز خانه از تغیر عبدالفتاد سپه حافظ ابراهیم
 سعادت قرب خدمت کیمیا خاصیت اندوخت خلاص شین واقعه نکار
 روز مبارک کیش نبارش کرد ان اسوه فضلالی عصر ملا عبد الله سیکو
 که بواسطه مومی الیه شریف اسلام تحصیل سعادت نموده باین نام
 خاص اختصاص گرفته منظور نظر تربیت بشر فی ابتیاعخانه مقرر شد

آغاز سال منتهی به ششم از سید الشهدا علیه السلام
 نود و سه هجری قدم حسنت از نوم قانع بنیان و زو و بال را با کمال
 کرامت و انضال شهر رمضان مبارک کمال منظر ان احراز خیرات و سیرت را
 خوشحال ساخت خداوند مفت کشور خود بدین پرور اوقات تمام عبادت
 بپاس مرسم نیا سگری دادار پستی همورد داشتند دوم این ماه جمید
 الدخان ولد میرزا ابوسعید برادرزاده نور جهان پیکم خدمت فوجدار
 موکلی بن از اشغال گرم الله خان و ستوری یافت پسران خان متوفی بعت
 خلعت شادمان شدند نجم خلعت عنایت بنام یاقوت خان و خیر خان فوجدار
 او که دندار اچپوری حواله بجهت دست خان شد متهم خان بنان بجهت اور
 کوکله شش موست خلعت خاصه با کمر بند و اسب و فیل معر شدند بعت
 کلشن آبا و رخصت یافت جلد یورای برادر جادورای دکنی باخصیت
 بنال است مانوس معلی و مرجع خلعت روشن بنود و هم
 محمد تقی ولد دارا بنان به حسبیه بهره مند خان که خدائی داشت
 بعطای خلعت اسب و سیاه و مر و اید سر قرار شدند صالح خان ولد

اعظم خان مرحوم از تغیر شهاب الدین خان بخدمت میخشی اعدیان نامور گریه
 سید یوسف از فرزندان قوه الواصلین میر سید محمد کیسودر از رحمت
 بکابر که رخصت شده ماده فیصل انعام یافت جمع بندهای حضور و صوکت
 بر حمت خلایق بارانی آبرو حاصل کردند شاهزاده محمد معز الدین پست
 ششم از برهانپور آمد و بشرف ملازمت رسیدند خلعت حمیه
 رختنجان برادر خضر خان پنی و دوداود خان و سلیمان برادرش شاپا
 طالع ملازمت اعلی برافروختند و بر حمت خلایق عزت اندوختند سید
 مبارک خان قلعه دار دولت آباد بحضور پر نور رسید و بود خلعت
 رخت انصاف یافت لطف الدخان بخدمت دارو عکی جلوه خاص
 چکنی خاص مخصوص الطاف کردید ششم شوال شانزده محمد معز الدین
 خلعت مالای مروارید و سنگای زمره و اسپ جهان بیجا و اضاف
 نزار سوار شست نزار شش نزار سوار پیرایه افشار نمود و ششم
 خیره سیران سمت احمد که رخصت یافتند نرسنجان دوداود خان
 و خضر خان و دیگر تبعه الهذات بغایات خلایق و اسپ و فیل معر

مرخص گردیدند و قوت شریفشان شریفان صدر دوازدهم رجب حیات
 بسراپی آخرت کشید محمد عادل و محمد صالح پسرانش خلعت تحریر شد
 شیخ محمد دوم قشبی بخدمت صدارت کل خلعت اعزاز پوشید و محمد
 صالح کنبه از تغییر میرک حسین بپستی صدارت مقرر گردید و سر دوازدهم
 ترین خدمت فوجدار سی و کانیافت عزیز الله خان در روح الله
 خان بخدمت میرتوز و کی از تغییر محمد یار خان بهر فرار شد و خلاصش
 بشرفی جانناز خانه سعادت اندوخت میر بهایت الله خویش خلیفه سلطان
 بدیوانی شاه جهان آباد مرخص گردید و شکر الله خان فوجدار سی و کانیافت
 و کانیافت فوجدار سی و کانیافت ممتاز شدند محمد سیح ولد عثمان از
 قهر سلج خان بخدمت میرتوز و کی معزز شد و قوت عثمانی دوم
 و بی القعه العرضه سید عثمانیجان فوجدار اجمیر چهار و دواغ کرد و قوت
 محمد دوازدهم انیمه حمیده بانو بیگم والد روح الله خان و
 در نقاب عدم کشید عاطفت خان زادنوازی پادشاه نژاده محمد کاب
 و اشرفان میر بخشی را بجانان مومی البیه فرستاد که از ماتم برداشته آورند

خلعت آن نوین غرت قرین برادرش محبت کردید تقاری محبت
 زینت انسا بکم بموجب حکم غایت یم خانه اورا تشریف شریف دولت
 کاشانه فرمودند باز دهم دی الحجه کامیابان خدمت شیکری دکن غرض
 کردید و بفرج خان بمان بهادر خلعت یافت سید محمد شیرزاده خان
 محمد امین خان مرحوم از احمد آباد آمده ملازمت و خلعت شرف انداخت
 سبحان روی سپر ملکیتوش خان بعباد دراز دار الخلافه رسید
 ملازمت کرد و خلعت یافت ششم محرم شهاب الدین خان خدمت
 دار و علی کر زبرداران از تغیر مکرخان غایبانه سفر از کر دید رسید و علا
 بنیابت او است ماز یافت محمد علیخان خان مان بعلیه ضعف اکثر
 پامین افتاد شیشه کلاب و پد سنگ چند انار پدانه غایت شد عمارت
 قلعه شهر سپاه اورنگ آباد به تمام امتحان مقرر بود عبد القادر
 پسر امیرخان بعد از خود گرفت که میعاد چهار ماه با تمام رسانده و صفر
 جهان بگذرد و سی اورنگ آباد بار آورده ملازمت رسید و بود
 مصوب پسرش نصیرخان غرار سال یافت و حکم ملازمت نیاید

پسر در قه آقااست نماید هر طرف خبر آوار کی اگر تیر برسد تعاقب برود
 شرد هم خانجهان بهادر بیارگاه والا معروف داشت که اگر باغی ارحدود
 سببهای شقی برآمده بسوارچی هزار در ملاطمت دریای فرار افتاد حکم علی
 پیرایه نهاد گرفت که ملازمان سرکار از منصب دوزخاری کم وقت رخصت
 مترصد فاحشه خواندن نمی بوده باشند مگر آنکه حضرت دوست خیر بخت
 نجات بر دارند و قصص را بعد غزل خدمت بار خجسته متضامین
 حجم ربع الاول یادش ازاده فیروزست محمد اعظم شاه یکصد و سی و سه
 و عراقی و ترکی و کچی و صد شتر و پست شتر و فیل کوه شکوه و جو امیر شاهی
 هزار و پیه و خلعت قیمت دوزخار و شتر و پیه و ویکر و شاک قیمت
 چهار و هزار و نهصد و پیه و پشاه زاده پیدار خجسته و کیتی آرای حکم
 و خلعت و کیمع امیران تعیین ایشان علی قدر مراتبهم حواله سلاح خان شد
 و شتر شد کردید که هر یک از اماران را جدا جدا باستقبال طلبیده خلعت بداد
 بعد تقدیم آداب و شناسی بخجسته شاه والا جاه بر و دست یلمات بجای
 یازدهم بموجب حکم اقدس شاه زاده محمد کاخجسته در غلخانه قدیم دیوان

نشسته به بند های بادشاهی نوکران خود سراپا رعایت نمودند و بهر
 مامور شد که هرگاه ایشان دیوان کنند حاضر میشده باشند و این
 بماند از دواچ بادشاه زاده محمد کاظم پانزدهم روز یکشنبه بزم طرب
 ترویج پادشاه زاده محمد کاظم بخش آرزوم بانو خوشترنیک شریفات
 صفوی حسن انصاری گرفت خدمتکار خان خلعت خاصه با سیمه این مروراید
 دوز و خدمتجان جوایز قیمت دو لک و پست و شش هزار و سیصد و پنجاه پادشاه
 رسانیدند و تسلیات پنج لک و پنه نقد و دو سراسر عربی و عراقی و فیصل
 پر نور تقدیم رسید در مسجد حضور حضرت قاضی شیخ الاسلام است
 بعد از قضای یکپاس مرتبت مبارک بر سر آن خیمه یک سیریه قرار میدادند
 و مطابق حکم جمیع نویمان از دیود و عیالخانه تادیب و عیال پناه
 عظمت و عفت زینت النساء یکم دور است در رکاب پادشاه زاده پناه
 شده رسانیدند و باقران نوی سرور جشن شادمانین پادشاه اقدام یافت
 پست دوم سیمرغانه از بزرگ ثروتمان چاچا و پوریا وری طالع و سمنو
 بخت کعبه مال و قبله اعمال رسیده زنگ سخن جل تره روز کاری مستحق

ریزه‌های گلستان فلک بستان دودنادر و از غلخانه آستانه
 وقت ملازمت اشرفخان از چوڑه آمده گفت عیش آیدیه بهبودند
 بهر فراری منصب چهارمی پنج هزار سوار و علم و نفقاره و خطاب
 فتح جنگ خان انعام حمل هزار و پیه محمود و اقران کردید برادران و
 سر یک خلعت و منصب در خور پایه مایه اغرار حاصل کردید با سبک و
 روپنکه فوجدار پور و ماندل فوجدار می پرکشید بدینور نیز تغییر و
 مقرر شد ادوت نسکه سپهر ماسکه بهدوریه بعد فوت پدر خطاب
 راجگی یافت صفیخان معنر و لصبوبه دار بهار نور و دهم بگاه کیخا
 رسید چون بی شد حضور بخانه و شش هزار و پیه از خزانة صوبه
 شده از علامت مجهول ماند و معنخان بموجب حکم دریا نشانه
 بهره مند خان مقید نشاند و تا پانزدهم شهر ربیع الاخر که روز ول
 نمود حواله او بود مکرر معنخان پس از رجوعی دولت کورنش دوازدهم
 ملازمت افتخار یافت خسرو پاک چله اموال حافظ محمد امین غلام
 از احمدآباد و بجنور آورد و نهاد و گد پیه اشرفی و ابراسیمی ملک می سپهر

فیل بنادوشش پنجر اسپان چهار صد و سی دور اس تر کصید و منده
 نفر اس تر کصید و چهار ده چندی از تر شتم ده صد و ق ر سکه شصت و یک
 سرب باروت پنجاه و چهار من چهارم جادی الاولی بعض رسید که درین
 ماهه بودندی محاصره نموده تصرف شد پتم محمد شریف ایلچی والی بخارا
 در درگاه سلاطین ناه بار کور نش و خلعت یافت بخشی الملک روح الله
 از زیات کون بحضور پر نور رسید بغایت خلعت و خنجر مرصع و یک اس
 عربی سرفراز شد غزیر الله برادر او و نو از شخان رومی اگر احمان که کتی کلم
 بموسبت خلعت و فیل مور و نو از شش شد سید عبدالله بار سید عرف
 سید میان از متغنه او نو کر سر کار شاه عالم هزار شی شصت سوار
 بضابطه پادشاهی نصب یافت سید نور محمد بار سید خطاب سید خان
 نامور کردید سید مظفر ارعده های حیدر آباد که ابو الحسن قطب الملک آفرینا
 باغوائی و نام برین اتوم فائق مهمات دولتش از کم خسر دمی بایشنا
 محبوبش است به بود و حکم قضا نفاذ حاجب پادشاهی آن سید حبیب
 از دست اور بانی داده بحضور لامع النور فرستاد و نور ملازمت

با کرام خلعت خاصه و خمر صم کرم کردید و دو پسرش منصب عمده و
 خطاب اصالتان و نجابتان سرفراز گردیدند پست دوم جادی الاولی
 سرین مکمل برادر چهرت مکمل زمین را کدبه بآستمان بوس معنی فرق با
 بلند نمود قدرتش لغایت خلعت مسمی آن افروید رسید احمد را در کرم
 مغرب زمین بشروق دولت رسید پشانی طالعش با شرافات عنایا
 باوشاه خورشید فرسود کردید و بموجب خلعت و خمر صم و انعام عمار
 روپه چهره امید برافروخت مغلفان بآستین صال در جین مکمل بد مال که
 اقبال است از زوده مکمل پیر بها و مکمل کدبه رخصت بودند یافیه
 بنوارش خلعت واسپ و قیل و نقاره کو پس افتخار در اقران خواست
 و رودر شکم و لدماس مکمل بهد و ریه و سید محمد علی شیره زاده حافظ
 محمد امینان مرحوم و خواجه حبیب الدین خویش سلیمان گوه و دیگران
 خلایع واسپ و قیل یافیه با خانده کو متعین گردیدند چهارم جادی الاخر
 ایوب یکاچی کاشغر خلعت و خمر و دو هزار روپه و رخصت انصاف
 یافت خواجه عبدالرحیم کجاست پشما پور را بمور شد خلعت واسپ و مکمل زاده

مرحمت کردید سید عبدالعبدجالی خطاب غرتخان خرمند کردید و بدو
 فتح اعظم شاه تعین گشت و سید خان فستج جنگیان و دیگران مبادی
 بجا پور تعین شده بودند حکم شد تا رسیدن محمد اعظم شاه در حضور باشند
 کشور داس لک منو سرداس و رقبه داری شولا پور منور را که در دین
 الدین خان از دست جنیر آمده سعادت ملازمت رسید چهار و نیم رجب
 شانزده معزالدین از نظر آباد و شانزده محمد عظیم از برهانپور رسید
 بدولت ملازمت درجه پهای سعادت گشت شاه زاده رفیع القدر
 قطعه تعلق بخود از نظر و الا که زانید سرسبز محبت شد
 رجب که از عمر جاوید طراز شاه عالم بجهت در جمل و کم شروع شد بجهت
 طره مرصع قیمت یک لک بیست هزار و و یکصد و شصت تادرو پیر عراختصاص
 یافتند فوت ملا عبدالعبد سید ملا عبدالعظیم معروف ببارگاه و الا که دید عده
 فضلا اسوه قهر الملا عبدالعبد سید مالکوتی بجوار رحمت حق اشغال نمود و عتقا
 خدیو فضلا دوست فقرا و مهربان چهار پسر و اهلیه که فرج و مهربان
 خلایع و افراش و نظایف خوشدل فرمود آن سرآمد عفت را با کمال

فضل طرف فقر غالب بود و عقل معاش را با عقل معاد جمع داشت و بخت
 که با حسن و توانائی و فقر آشنائی بایستج چنان بودند منکام
 اقامت در اجمیر تقویض خدمت صدارت در خور ملا بجاظر معالی آورده
 فرمان شوق ترجمان بدست خط خاص بغیر تحریر آوردند و مقرب اصحت
 نجاور خان که بمناسبت محبت با گروه فضلا و فضاوت را واسطه عرض
 مطالب این مردم بود مامور گردید که از جانب خود در قیام بکارش آرد
 و ایامی ازین عین علمی بدی بعد وصول فرمان خط ملا در جواب بجا بگوید
 نوشت که زمان فراق است نه آوان تحویل شهرت در آفاق
 با مستشال حکم مطاع بحضور کرامت ظهور میرسد زیارت اسوه صفا
 بهشت نجبه ارباب حشمت حضرت خواجه معین الدین قدس سره
 و ادراک ملاقات فیض همت تحویل سعادت می نماید بند کائنات
 انجرف از ان شمار دانشوران سپید افشا و بموجب نوشته خود
 در اجمیر رسید و چند روز در حضور بوده مرا را با حرا از صحبت فرمود
 مرتبت انخطاط حاصل کرد و بعبادت زیارت مرقد مطهر قدس سره

حضرت خواجه تسعد گردیده برضای بندگان حضرت رخصت و وطن شد
 و پس رسیدن بطن عارتی در همان دیکی سفر کرین و وطن اصلی گشت
 افسانهای بستان فرکان تمام شد که تا سیل همین عقده بند بود
 اللهم اغفره مبایع شایر مجامع رسید شاه ججه محمد عظم شاه
 که از دست ام کنار دریای نیل اطلب حضور شده بودند با وجود
 برسات و کل و لا بر جانی تعجیل جریده رسیده اند و سبب قتل بار و آ
 خیمه بسیار محض همراه دارند حکم ششم صادر شد خیمه از سر کار و الا
 متصل مسجد عیدگاه استاده کنند آخر روز جنگ عظم شاه
 با قیل بعضی و الا رسید که شاه در اثنای راه که سوار اسپ می آیند نگاه
 فیل فتح جنگیان از شور پی رنج دویده نزدیک شاه رسید
 حواله او فرمودند و دیگر آمد اسپ سواری پتایی کرد از اسپ فرود
 آمده مقابل شدند شمشیر و خنجر و فیل رسانیدند درین اثنای مردم کما
 که پریشان شده بودند و جمع گشته بزخمهای منکفیل راکش شده محمد سالم
 اسلام نوکر سرکار عالی بزور سلامت طبع و سلامت لسان شهنوی

بیان این قصه ندرت اقراران گشته و از بحر شیرینی کفار در آری آبدار شاه
برکنساریا و کار آورده چندی از آن برشته تهر در آمد

سیر است فیلی چو ابر سیاه	سراپا خور آمد از پیش راه
چو ابری از برق چاکست	چو کوهی از نیل پاکست
بحیرت از و موش نظر بود	که گنجیده در سنگسای وجود
چو افند گذارش ملک عدم	نماند در و باز جانی مدم
اگر سایه او فتد بر حجاب	نشیند بروی زمین همچو آب
هر کام از بار دستش زمین	فروفتد در خود چو خطمین
چنان زور سنگش در قدم	که کاو زمین باشد شلخ حم
چو زانو زند بر زمین وقت کین	زمرکز فروز نشیند زمین
چو خرطوم را کاه بالا کند	سکندر فلک پشت فرسا کند
سینه چاه از خون حیرت فرا	که باطله خصم شاه آشناست
معلق بلائیت وشت نشان	سزاوار آن خصم صاحبقران
مکتب چون بود آن کوه تن	که شد فیلبان بر سرش کوه کن

ز جلدی باز میل عنان	کیت شهنشاهت آنچنان
که زدش بخرطوم او تکین	بر یکی که گفت آسمان آفرین
شد از خشم کاری چنان میل	که چون بایه خفت در خود
چو از پا داشت و آن میل دکن	غورش حوخرطوم شد نگون
سبک جبت از اسب صاحبان	شهرات آموز رستم دلان
که سنگ دلیر است در کارزار	نخمسپاده در افتد سوار
ولی شاه چون دید کان تیغ روز	ببر سگند خاک نخوت سنور
علم کرد شمشیر نصرت وین	ظفر گفت بر جراتش آفرین
دو خشم بپای ز قهر آنچنان	بر آن میل زد شاه صاحبان
که شد کار میل سیه دل تمام	بروستی شرم شد حرام
شهنشه عدو را چو گفت دزار	پنشه دامن ز خون شکار
دو کار میل شد محشر خاص عام	کشیدند شمشیر از نیام
ز بنیم از تعجب از بخت	میواز بر میل میسوگر خنیت
چنان پاره پاره شد اعضای	که مر پاره گشته یک خال

درواستخوان جوهر فرود شد همه جوهر استخوان زدند
 بود لطف حق باو پشایون مینست حال عدویش همین
 پادشاه زاده محمد کاخ بخش و روح الله خان مانوقت رفتند و چهار
 هزار روپیه نثار از پیشه کار و الا بردند و پانصد مهر پادشاه زاده از
 نثار گذرانیدند و خانده کور یکصد مهر و هزار روپیه از طرف خود گذرانیدند
 پادشاه زاده بعد در یکپای پس و چهار ساعت برگشتند و فرمود ای آن
 که روز ملازمت بود پادشاه زاده با جمیع نوینیان عظام تاناری
 پذیره شدند و سرکه ام علی مستدر را به نثار گذرانیدند و شاه حبیب
 حکم والا از دلیر خود شادمانه نواخت در قلعه ارک رسیدند
 و شاه زاده پدار بخت بحضور کرامت ظهور بجاوت قدس
 تارک غرت آراستند چون بیلی شاه والا جاه مرمت طلب بود
 تا مرتب شدن محلات متصل خاص و عام قدیم اجازت سکونت
 یافتند رشید خان بعضی رسانید حکمشد پنجاه و دو ملک روپیه هر
 کو هستی از امیر الامرا باز یافت شود موسمی الیه نوشته که کمی

منت ملک رو چیه شرح شده مصالح دیگر گویی بنگال بود و کشید منت
 باز یافت نمایند تو له و الا ملایر و هم در شکوی دولت شاه خورشید
 از بطن پستمار عصمت شمارا و تم که فرزند می از که هم که بعد صیه وجود
 گذاشت یکبار هم در نظر انور که شست مولود مسعود با هم جا
 نهادار و کامکار کردید حاجی شیخ خان پیر داحت و شخص جمع ملک
 جدید که خاندان تبصره اولیای دولت آورده خست شد قاضی
 فشی سیوا باراده بندگی رقم دولت بر ناصیب طالع کشید بر
 خلعت و ده هنر از روپیه منصب و نزاری که کردید حکیم حسن خان
 حکیم خدیو خطا پوشش جرم بخش همراه خزانده دار الخلافه بحضور هدایت نمود
 رسیده از جنس تشویر برآمد میز صدر الدین خطاب کتا و فوجداری
 را که صدر نشین عزت شد و از و هم شعبان را رصع و اوربسی مود
 و دوزخ فیل که قطب الملک نجایمان فرستاده بود و او بحضور
 مرسل داشت از نظر انور که شست پست و یکم یا شجانه شاه خورشید
 محمد عظم شاه واقعه قلعه مبارک خجسته بنیاد بقعه و مهادس

فراسانی گرفت پادشاهزاده بانعام یک گنشت قیمت دو صد و هشتاد
نخ و سه و جهان بیابان یکم بانعام مالای مروارید آویزه لعل قیمت
چهارده هزار و سه و گیتی آرای یکم صبیبه شاه مالای مروارید
قیمت نوزده هزار و پانصد و سه و بجا پوری محصل کرده مرصع قیمت دوازده
اغزار و استیاز حاصل نمودند و از طرف شاه پیشکش دو کلبه
نود و شش هزار و چهار صد و سه و پنجاه و نور کدشته قبول آن مایه افتخار
ایشان گردید و بنت خان بهباده در خان خطاب یافتند
نهم عرضه داشت مخلفان مغرب اطبوسان محفل معلی در آمد که آن
شاه است اطوار بر بوندی قبلی زورش کردید که تیر و تفنگ
تاسه پیر زرش داشت آخر کار در جنس که تیره روی سیاهی
پرده کرد و از رشت خود نموده عارفان را بر رخسار روزگار کشید
و از روده نسکه با جمیع خویش و دیگر بندهای پادشاهی داخل نمودند
تا سال هجرت دوم از سنین دولت قرین جلوس الای عالم گیری سلطان
نور و نور و چهارم بسم الله سورده خلاص فاتحه کتاب خلاص منما

بهال رمضان کات خستصاص تو فیض خاص منقار ق کر از مذکان
 نیاش و سپاس خالق جن ناس افکند قبله ارباب ایقان تمام ماه را در مسجد
 دو تمانه با عز از خیرات و مبرات حسن انجام بشیند رخصت عظمی
 بیاق چا پور مقیم پادشاه زاده والا جا محمد اعظم شاه موقوفیت
 و سرچ و خنجر مرصع و فیل و یکصد راس اسب و دو لک پشه بپاشند
 بیاق چا پور رخصت یافتند شاه زاده پدارتخت خلعت و سرچ
 و کلکی و خنجر و فیل نافیه پادشاه عالیقدر مرخص گردیدند سید شیرخان و
 اخلاص خان و کمال الدین خان دیگر متعینه رکاب پادشاه زاده با صفا
 عنایات مشرف شدند چهارم از عرضه داشت ابراهیم خان ناظم صوبه
 معروض است مایه سیر کرد و ن ظیر کردید که بحسب سوغی ایچان
 پیش فرقه قبت از تصرف لادن زمین در منشر شده ضمیمه محاکم
 محروسه کردید حکم ظفر توأم صادر شد بساط بوسان حضور بر نور تسلیمات
 بخارند و شاد و نایه فتح نوازش آید الشان بموجب حکم ملک محمد اعظم
 رفته محمد مادی سپهر خاخر بحضور آورد اول حواله روح الله خان

۱۲۷
 ۳۱
 ثانیاً حواله صلوات بر او باد و پست و چشم رمضان بکشند در قلعه دولت آباد
 محبوس باشند سیوم شوال مطابق بر پنج علی شیخانه دولت نشانه
 شاه عالم بجا در از اوزنک آباد باراده استیصال کوکن
 و راه و و دیگر ملک غنیمت بد مال شود و یا به طغفر فال خوانده بر آورند
 فوت دلیر خان دلیر خان افغان چاری شد یکشیده بجا وید سرا
 رفت در اکثر کارک بذاته مصدر ترددات نمایان شده قوی
 سیکل و زور مستد بود و غریب قوت اشتها و ضبط بر الویس و یوری
 طالع از ابتدای عصر تا اشتهاد داشت شطری از کیفیت فرارات
 بزرگان این موضع الوره بر کذا ردن لازمه و مه خامه اخبار بخارست
 مشت کرده از خسته بناد دوسه گروه از قلعه دولت آباد فرارات
 تمام برکات حضرت شیخ برهان الدین و شیخ زین العلی و شیخ الدین
 زنجبش و میر حسن بلوی و سید راجو پد رسید محمد کیو در از و دیگر
 عارفان خط مشی اندامه را رسم که اکثر آنها بارادت بارگاه سلطان
 اولیا برهان صنفیا حضرت نظام الحق و الدین بن اراکیک ارشاد گاه

داشتند زیارتگاه خلائق است بحکیم محمد شاه ملک جوئی پسر خلج که
 قلعه دیوگیر را وسط حاکم پنداشته دولت آباد نام کرده خواست
 دارالملک قرار دهد و سکنه دیلی با عیال اشغال فرموده غره کلم
 نیز بدان سرزمین فقه مانجا آسوده اند و از انجا مسافت کمی الوره
 نام جایست که سابقا بفرزوان اعوام در شعاب جبال نقابان محکما
 بطول یک گروه خانهای رسیع بنیان کنده اند و در تمامی اشغال
 و جدران تمثالهای گوناگون بصورت درست تراشیده با لاکوه
 سوار سینه های گوناگونی از خانهایشانی نمودار نیست در ازمنه سالی
 که کفار اشهر بران دیار دست داشتند و سمانا که بانی این بنای
 علی اختلاف الروایات آنها باشند نه جن معبد قوم باطل تسبیح بود
 الحال خرابه ایست تقسیم بنیان عبرت جایی عاقبت پشیمان جمیع
 موسوم خاصه برسات که آن کوه و صحرا از شادابی بهره و سیراب
 نمودار مانع میکرد و آفتاباری بعضی صد کر می افتد مردم تماشای
 میروند بدین سیر کامیت نظر فریب خیزد بدین تحریر مامیت است

نیاید نامه تا کجا ضمیمه اخبار سپارید نهضت مولک کلب از او
 طرف احمد غره ذی القعدة منزل کرن پوره از سایه تاجی جهانگیر
 سعادت پذیرفت آوازه شکست کوب با عادی کردید کلبانک تسلیم
 مبارکباد اولیائی دولت را فرخاک کرد محمد عظم شاه و شانزده پسر
 که حضور آمده بودند نوزدهم ذی القعدة با نعام خلعت و سرخ و قیل
 و نیچه افتخار انداخته سمت کلشن آباد رخصت یافتند پدم نایک
 زمین دار سکه ملازمت نمود بطبیعه خلعت و شمشیر و جعبه سرخ و کرد
 زمیندار علی پنده از تغیر راست که کلشن نکه مقرر شد سیوم
 قلعه خام احمد نکر ساخته و لیس خان ضرب خیام نصرت احسان کم
 قاضی شیخ الاسلام سپر قاضی عبدالوهاب را بابت عداد دولتی
 و توفیق فطری آلهی جذب در بود چهار تکبیر دامن افشاندن اعلی
 دنیوی بخواند و با وجود عنایات حضرت و تحریض عدم ترک خدمت
 قضا که حبس کین لازم الامضاست عثمان توجه از طرفی که فرمود
 نکرد اند چارناچار تجوز همان موقوف خدمت قضای اردو بسید ابوبکر

سید حبیب نبیب الاما قاضی عبدالوهاب بنفوس شد مومی الیه از
 دار الخلافه آمده ملازمت نمود و با انعام خلعت و شمشیر و جهم مرعری
 و هم ذی الحججه خلیل حاجب حاکم شهر نوبستان ملائیک پاسبان
 رسید بار کورنش و خلعت و یک هزار روپیه یافت و کلاهی زمیندار
 سری رنگ تین با پیشکش رسیدند و دو صدر روپیه مرحمت شد رسید
 او غلام معلی بادشاه مراده محمد کا بخش تحصیل شرف کرد محمد صاحب
 قاضی اورنگ آباد خدمت قضای دار الخلافه و از تغیر او محمد اکرم متی کا
 قبضای نجباغرازیاب شدند میر عبدالکیم خدمت امانت سقچه جو
 بانضمام جانان خان یافت سر ملید خان خواجه یعقوب بسرنش زباد
 سران طرف بهادر که خلعت رخصت یافت کامکار خان انصاری
 مغنیان خسته یکی شده به بیمار خود پرداخت شجاع خان سپهرم لک
 بسرنش خدمت میر آتشی و مطلب خان بریاست بخش یکی احدیان
 چهره ثروت و غرت افروختند نهم محرم روح الله خان به شمشیر غنیمت
 دریای نیرا و بهر مند خان بآشتی نصف شب فرخص گردیدند

معمر خان که دلیس خان خطاب یافته بر غنیم تاخت طغر تاخت
 طالعش بغور مرتب خلعت و فرمان طوع و علم دو سپه شتاب
 شهاب الدین خان که غنیم ملعون را تباستهای مکرر و آویشهای سخت
 مشکوب زبون نمود پانزدهم محرم غازی الدین خان به خطاب
 یافته بسر کردی گردان و بجای او ان نام بر آورد برادرش محمد عابد
 خطاب مجاهد خان محمد صادق خوستی خطاب صادق خان نامدار کرد
 و بدلیت بوندلیه و راجه ادوت سنکه و دیگر سوارانش خلعت
 و اسب فیل و اضافه علی قدر مراتب محبت کردید میباشتم
 ملازم محمد اعظم شاه عرضه داشت تولد پسر و یکزار مهر نذر بکلاه
 سلطنت آورد مولود ذی حاجه نام یافت کلاه مر و ارید و زو و چنگ
 مرصع و لری مر و ارید محبت شد و سیر نکر و مور و انعام
 و پانصد روپیه کردید خبر رسید مقهوران طرف پین آورده اند
 شب بجهه مند خان ترکش و کمان یافته فرمان نذر شدند و در صفر
 عرضه داشت خانجهان بهادر از نظر از سر گذشت که غنیم مقهور بر لب

در یاری کشتن باراده فاسد سبع آمده بود و موی المیه از سی کرده تخته
 باویش سخت مالتس قوی کنار اشترار از یاده بر شمار عرض من پند
 نمود و مال ناموس و پشخوش تالاج ساخت فرمان تحمین غول
 بنام آن عمده بهادران غراصداریافت پس نش منظر خان بختاب
 متجان نصیرخان بختاب سپه در خان و محمد شفیع بختاب
 نصیرخان و محمد بختاب منظر خان و جمال الدین خان و اما پس
 اعظم خان کو که بختاب صفدر خان کاه آرای غرت کرد
 جمله الملک اسد خان که در اجیم بود بدو سینه رسید پست و پشخوش
 الملک اشرف خان تا در غلخانه پذیره شده بملازمست آورد پست و
 منضم صفدر محمد اعظم شاه و پیدار بخت ملازمست نمودند ششم ربع الاول
 بانعام خلعت و جواهر اختصاص یافته سمت بهادر که در رخ غرت
 راندند صلاتجان از نو لکمه او مرده آمد خلعت یافت ملوک چند دیوان کلر
 اعظم شاه خلعت یافته مامور کرد و بدست زنجیر فیله که شاه را داده
 انعام شده با خود ببر و صوفی بهادر بامید بندگی از کاشغر رسیده بر

خلائق خان مجده رزیدند بانعام خلعت و خنجر بند و بارطیقا و شمشیر و نیزه
 سرشمار از زمین کنگار برداشت چهارم ربع الاحمر در دژ و خان
 در مصاف اجل کار آمد نهم سگرا سد خان بنیم شانی بخطاب عسکران
 و سید حسن پسر خان ووران بخطاب اسنخان و محمد مراد و ولد مرشد
 قلیخان بخطاب محمد مراد خان سرفراز شدند پست و چهارم خمار
 الدین خان بهادر طرف پونا و کره نمونه رخصت یافت به جهت کشت
 گمان و ده هزار روپیه و دو صد من طلا و امن امیب در کر و در
 پیرش نواسه سعد الله خانم حرم چهار صدی یکصد سوار و سوار کرد
 پست و پنجم محمد نعیم نجیبست دیوانی و ارا بخلافه مغر شدند یا تیم
 جمادی الاولی بخشی الملک روح الله خان با فوجی شایسته تبعیت کا
 شاه عالم عباد شد و مصحوب او پست نزار اشرفی و یکصد
 راس اسب و پانصد نفر شتر و پست پنجر اسب ستر برای ایشان و
 شاه زادها و امرای تبعینه خلایع و جواهر و فیل و اسب مرسل گشت
 و همان تاریخ محمد عظیم شاه و شاهزاده پیدار نخت و الاجاه بعلما

خلع و جامه و اسپان و فیلمان مخصوص گشته فرخنده ضعیف گشتن
 خدمت حراست صو حجت به بنیاد سرفراز شد بجهه مندا خان از کلان آباد
 آمده ملازمت بخدمت فیل اعزاز یافت شجاعان خطاب گشتن
 و خلعت خاصه و جعبه و علم و طوع مغرر کردیده سمت سری گشتن
 مرضی که دید یکصد و دوازده نفر نوکران بسها جری که در چتره کوه
 محبوبس بودند بیاسار سیدند محمد یار ولد دلیر خان معمولی معمر خان
 خطاب یافته نزد پدر رخصت شد ششم جادی الاخره سلطان الاجاه
 بیومیه شت مادر و پیه بهاسی کردید تولد امید بخش دوازدهم در سکی
 دولت پادشاهزاده محمد کا بخش خبر قدوم فرزند راحت آورد و خوب
 یاقوت خبر آورد خلعت یافت و پادشاهزاده خلعت بابا لاند و طره مرصع
 مرحمت کردید حاجی اسماعیل خاص نویسی که تاریخ تولد ولد محمد کا بخش
 خلعت یافت مولود با اسم امید بخش نامور شد شجاعت خید را باد
 چهره امید بر آستان خلافت بود منصب پنهانی پنهان سوار و حاکم
 شجاعان مانع عزت نمود اعتماد خان با جوجی نمایان سمت ظفر آباد

منخص کردید سپهر کمان فوجدار و آبه جالند سر فوجدار کجرات بمهر
 شرد هم شاه عالم بجهاد و از کون آمده سعادت کونش دریا
 بعطای خلعت و جواهر قیمت سه لک و نوزده هزار روپه ممتاز گردید
 و شاهراد با بطنای حشوع و جواهر سر فراز شدند روح الله خان و
 منور خان ملازمت نمودند و بهر حمت خلعت کرا اشد کردید و منعمان
 که بکوک از زده شکمه و استیصال در جی شکمه رفته بود مظفر
 بر گردیده ملازمت نمود پافتن خلعت تحسین چه افشار پسر بود حاجی
 متحاب حیدر آبادی تقدیم سجده بندگی روشن کنه ناصیه بخت کرد
 مقدم محمد جعفر پست و سیوم رجب محمد جعفر حاجب قطب الملک
 سعادت ملازمت دریافت این خرد پر بار است ماد زاده محمد امین ^{حافظ} نشت
 خان و قشکی از اکبر آباد بکابل رفت بنجاء و خان سپاه شکر د
 که بامید بندگی او را از نظر از سر بگذرانند بعد کد پشتن از نظر نصی
 از سر کار محمد اکبر یافت چون جالی از طاهری و قابلیتی نبود بدو در آن
 سرکار جا کرده اروغ فیلان نه شد پس از بنی اکبر راه حیدر آباد گرفت

بلا فکراف که چنین و چنانم با فلان امیر برادرم و با فلان از خوشایندم
 نزد ابو الحسن و پیشکارانش اعتبار حاصل کرد و خطاب علی الملک
 چشمه امست ما را خود انباشت و قوی که او خواست کسی را بجا ببرد و
 والا بفرستد دعاوی طلبه جعفر مکرورش اقامه و چارناچار انصار
 آمد و وقت ملازمت بخوار خان عرض نمود که این همانست بزرگوار که
 نثار گذشته خرافت ابو الحسن باید دید نوکر اکبر را بجا ببرد و فرستاد
 با مسود اقبال نامه آشنا بود و پیام ملاقات بملاحظه شان و شوکت و
 مالدار می نمود آن چار سوجی سریداری کشته فرستاد و چار آمده اند
 گفت شوق دیدار عزیزان آورد و جوان بدو بسیار بد کرده اند تا آنکه بعد
 دو روز کو تو ال بخت بخانه او رفت و چاره آورد و امانت و کویب او را
 با فراوان نقد تصب نمود و بعد مدتی سه صدی منصب یافت و غلام
 تعیناتی بصوبه بنگاله تافت پست و تم نواب شریافان زینت
 انسا کیم از او رنگ آباد بخجور سعادت ظهور رسیدند پادشاه را
 محمد کا بخش و سیاهان و کامکار خان با استقبال فته مجرم سرا

غرت رسانیدند که سلطان الان شایسته است ایلم شعبان پانصد و هشتاد
 تو که محمد اعظم شاه از والدین سلطان الان بنظر گذشت اینست که
 باریکاه و محلی تسلیمات بجای آوردند مولود سلطان الان شایسته نام یافت
 بیست و نهم معروف شد که دید مرزا محمد و بهارید اسحق بری که نزد قطب
 رفته بودند مرزا محمد و بهارید اسحق و قیل و اوریسی بهارید اسحق
 مرزا و بهارید اسحق و قیل و اوریسی که از آنجا آمده اند حکم میبازند
 رسید و کوچ و یکدختر و سه کنیز و سی و پنج تنی بهر عبد الرحمن قلع
 بهادر کن بنظر محمد حسن آمد خانبهان حبیب و ظفر حبیب کوکلتاس
 و ولیخان غازی الدین خان بهادر و دیگر اعیان عظام و بهادران
 باناموس و نام قلعجات را با ملک متعلقه آن که از تصرف غنیم
 نسیم حبیب تا اینست که بکوشش فراوان مساعی نمایان آورده
 و ضمیمه قلم و محروسه گردیده اگر محرم نگارین نامتفصل آن پرداز
 و قریب یکایک بجا حال بنمود نام نامی و آثار کرامی مروج قواعد و
 و اسلام قاصع بنیان بدیع و ظلام ممد و بسات عانت و بد

اغار پال مپت هم ارستند دولت لای لکری سلطان
 نود و پنج هجرت درین آوان کرامت نشان هلال زین خواجه شه
 رمضان سعادت مساجد براج برضارق عالمیان بر تو اندازند
 و طراح کردید اریکه آرای میاودین فر مانع مانعی مان زمین تمام ماه
 باز و اکر کوشه مسجی ساخته جهان و جهانیا را زیر سایه پر شید رفت
 و معدلت نور آگین دزد و دست خازان دوم این و مغنیان انشا
 خازان باقصی یه عزت صوبه دار می لیا صعد و نمود و بموخت
 و فیض و الفکار نام و از اصل و اضافی سه هنر و پانصدی
 هزار سوار درجه چای شکار کردید پنجم سیاه شکان و عظم خان خطا
 یافته از تغیر او قوش پکی شد و شامباز نام اوری را بر و از پایه
 دولت پرواز داد حاجی شیخ خان بجا است او رنگ آباد تغیر
 صفیخان او بنظم تفرخ خلافت اکر آباد از تغیر تحفه خان و او
 بنسب آله آباد از امثال سیفخان دست سوری یافته باغرا بخشی
 خدیو جهانمند ریاست آراستند محمد تقی لک دارانجان و

قوت شایان

مطلقان و دیگر اعیان محنت ارخان صوبه دار احمد آباد که برک او
 ماتم دار شده بودند نوارش با دشاخانه را د نوار بغایت خلایع از
 سوک بر آورد و بتین مکه مختار با کثر خصایص حمیده ستوده افواه و آینه
 مختار خان در اینها مستثنی و خوش بهیمه خبر بودن ممدوح بود و شرد هم
 رمضان و ز چهارشنبه قاضی ابوسعید شاه زاده مغرالدین را با
 سیده النساء یکم دختر مبارک اختر فرزند استم پسر پسر مختار خان
 در حضور حضرت و شاه عالم بهادر وقت عصر عقد بست یکبار و روز
 و خلعت از جانب ایشان تقاضی رسید فوت کفالتان معروف
 کردید که کفالتان جعفری منصب پست دوم رمضان دارالخلافه
 فوت سینخان و سینخان صوبه دار الاله آباد پست و پیم با
 حیات در نور دیدند پس از رمضان شکست دی قدوم عید بهجت بود
 سامعه افزون خلایق شد غره شوال هجرت ادای دو کانه عید فطر آب
 سواره بمصلی تشریف آوردند و امکان نزه را حسب حتمان جاه
 جلال فرمودند چهارم صلاحتان از تغییر کار مطلقان محمد پسر

بندر سورت شد و او بنو جداری احمد آبا و ممتاز کردید و خانه را در خان
 ولد متحان از تغیر صلا شجاع از و عنکی بند پای جلبو یافت صالح خان
 ولد اعظم خان گو که بخدمت فوج داری دیوانی ربلی مسخر کردید و نورالک
 پسرش خلعت همراهی مغر شد و کامیاب از تغیر او بخشی شتران را
 مقرر گشت یکنه تو شش خان بجهاد که مالانده دار شده بود و دوم
 بطلای منصب کامکار شد فوت بهرام بهرام برادر جعفر خان بهرام
 در دار الخلافه نخبه کور کردید بجهاد الملک اسد خان بعلاقه تمسیر داد
 آنروز نیمه است بین چکندور که پوشیده بودند از بدن بک برآورده
 غایت نمودند و بجهاد مستد خا از بخشی الملک اشرف خان از مام برآ
 آورد و مرمت خلعت اشک غم از دیده او پاک کرد و از دواج مغرالدین
 سبتم شوال خبر بگشاده ای شاسراده مغرالدین نش اطافرای طراک
 کردید خلعت بالادست و جواسر همین قیمت یک لک و پنجاه هزار روم
 و اسب با سارط و او فیل با سار نقره و شاسراده مرمت کردید و جواسر
 قیمت نصبت و مفت هزار روم سبیده النساء یکم غایت شد بعد

نماز مغرب شاه عالم بهادر و دیگر شاهزادگان را با شصت
 و شصت جهان‌نایب و ترتیب آراستگی دور است به چرخان نظر
 فرپ از خانه خود بدو نشانده والا آوردند حضرت سیه و مر و اید بدست
 خود بر سر آن پیدار طالع بستند و این شادی و ثواب اتمام نواب
 قدسیه زینت النساء یکم حسن سرانجام گرفت و در عمل دو پاس بود
 غرت بدو قسری حرمت و عظمت ازاده رسید پست و یکم
 غازی الدینان بعباد در بنی قلعه امیری دستوری فیض نعام
 خلعت خاصه و پنج اسب سفید از کردید قمر الدین پسرش بعبادت
 شمشیر و دیگر تیغینه بوسبت خلعت میبایستی کشند نهم ذی القعدة بحکم
 شاه یکصد اسب ترک و کوسه بصبغه مساعده مرسل گشت
 تبهانه داری سوچه و عبدالهادی خان بفرج داری کینه و مهر عثمان پسر
 نامدار خان تبهانه داری که نمونه رخصت یافتند پست و ششم
 بخشی الملک روح الله خان بعبادت خلعت و جده مر و اسب اگر ارام
 شبیه مسندان مرخص کردید قاسم خان محمد بدیع بلخی و الهام الله خان

و عبد الرحمن ملازم شاه عالم بهادر با یک هزار سوار و حیات ابد
 که از قند بار بحضور رسیده بود و دیگر ستغینه بر رعایت اضافی و خلایق
 اسب و شمشیر و خنجر شمشیر شدند و بهر کدام بدی و انکوچی مله رو و او
 ساجد و فرستاده غازی الدین خان بهباد در خلایق مرشد شاه از
 دولت افزایان نام سراج لعل با آویزه مروارید فرق افتخار آراستند
 کفایتان غم یک بخت صو بخت دکن خلعت اغرا پوشیدند
 شرف جواهر خانه خلعتان بخت و قلع کاری استیفا
 مورد تربیت و نوازش کردید و فخر بخش سلطان امید بخش
 بادشاهزاده محمد کا بخش چهارم ذی الحجه سراسی آخرت خراب بخش
 خانه ایش از تشریف شریف شرف آیین فرموده خاطر غما کا
 با صفا و دلیری ملی بخشیدند معروض علان سده جاه و
 جلال کردید زهنسکه زمیندار چانده را افواج قاهره منسوب معلوم
 نمودند چهارم ذی الحجه اهل و عیال گذاشته باد و صد سوار طرف
 کوستان کرخت اعتماد خان حمزه خان کشتن سکه داخل چانده

دیوئی

بسم الله

محمدی

پست یکم ماه فروردین است که بایست که در قصبه چانده آمده و منجاست
 بجای خود در آید مراد یک نام نوکرش است که محافظه دروازه بود بمقام
 برخاست رام شکسته زخم کاری جد بر باور ساند مردم دیگر برورید
 و کشید و مراد یک نیز روز دیگر در گذشت ششم محرم خلعت
 و فرمان و قیل از جناب علی اکبر حسن که غار سال یافت سری شکسته
 زمیندار که سه بار سال خلعت میباشند بالتون یک تمثیر زاده
 قلیچ خان از بخارا رسیده با نعام تمثیر و خنجر ساز طلا و دو هزار روپیه
 و منصب شصدهی دوصد سوار فرق غرت اخراخت عبدالقادر
 خویش منخلص خان مرحوم که قلعه کندانه از مقام میر شریع و حواله عبدالکریم
 نموده مفد محمدم برادرگاه والا رسید با نصدی یکصد سوار
 بود با ضاه صدی بجاه سوار ممتاز شد استماخان سردار یک از
 تعمیر سیاه خان باعث بار دار و غنی نواره آبرو یافت بصدی
 مظفر حمید آبادی بحاله نخلج کامکار خان درآمد خانم نور بعطای خلعت
 سرخروئی حاصل کرد اعتقاد خان که از چانده بحضور لامع المور رسید

از تغیر ملک و شش خان تورپکی شد و بطنای خلعت و فیل و اضافه با بیدی
یکصد و چوبی و سوار از اصل و اضافه و دو هزار سی چهار صد سوار علم
مسابات افراخت حیاتخان بخدمت امانت هفت چکی را بعیر میر
عبد الکریم سرفراز شد و فوت شد و سکنه خان خدمتگذار خان رخت عمره
کرد و پیشش باقی خلعت نامی رخت بر خود چمدکی پهن نمود و خدمت
دار و حکمی حلیه و منازل نزول لغت مجید و دیوانه کن را اشغال
مقرر کرد و قاضی حیدر منشی رستم خطاب خانی بر پشانی خویش
شیخ محمد دوم منشی و صد خطاب فاضل فاضلانی پیرایه مالای
شادمانی نمود حاجی اسماعیل سرآمد خوشنویسان عصر که فرایین خاص
نخط کو سرین خط اوزیب تحریری با خطاب روشن رقم خطوط
طالعندی بر تبت رسانید غره صفیر قاضی شیخ الاسلام بطول
خیر مضاف سجدگاه امام مقصد دین مصعد اسلام مکة معظمه و بدین
شرفه را و سما الله شرفه و تعظیما رخصت خواست و دو ساله
پریم نرم و در ساله آداب زیارت غایت کرد و بدو پیشه و قچه

عرضه نیاز بجناب رسالت صلی الله علیه و سلم حواله نمودی البتة که مجاز
 باب شهاب خان مطهر ریس در صند و قیچ و اگر ده خریطه بر آورده و اصل
 در شبک نماید و وزیر عتبه علیه گذارد سهرانجان در عدد انداز
 خان دستوری یافت توپ اژدها پیکر و دشمن کوب کولکنی و
 و سه ضرب توپ کوله پست آناری می چا پور بخشی الملک و ح ^{خان} الله
 رساند اعتقاد خان با ثلث خیره سران آواره سمت پاریز و سنگین
 رخصت شد رشید خان پندست و قمر خالصه جهت انقضای ^{تقدیر}
 چهاریری نمایند و رخصت یافت سپران جان مان از برهان پور بعد
 فوت پدر برکاب سعادت رسیدند بنمایات خلایع و اضافات
 کرد عثم و الم از چهره خویش پاک نمودند آتش خان طرف لکنه
 با فوج نمایان و جمعیت پانصد سوار پادشاه مراده محمد کا بخش مر
 کردید حمید الدین که است مامانان نجیبست دار و عی خاتم بند
 خانه از تغییر بد پرش شتمه طلوع آراست پست و شتم صفر معروض
 احبابی دولت کردید غازی الدین خان بعباد در باری قلعه اسیر را

آتش داده قبل اکثر سرکردهای کفار و تاراج مال و مستع و تصرف نامیدن
 و اسیرین می موافقت می نمودی اقبال پادشاه پادشاهان مصدر فتح
 نمایان رسید و علان ده رسان بجای میل پل بالا برد و بالید
 شاه محمد چادر غازی الدین خان که به تبدیل لباس از نزد خان کور
 آمد و امن پس پادشاه خلعت و دو صدر و سپهر کرد و خان مست
 دثار خطاب فیروز جنگ و عطای تقاره بر جاسدان فیروز مست
 آمده نوای نوازش در سپنجی سر بلند نمود و بتغیبه خان کور را پیش
 و کم منصب زیاده بر صدر و نجاه خلعت مرسل کردید چهارم رابع
 خانه زاد خان آوردن پستار خاص او دمی پری محل باورنگ آباد
 رفت و جمیع بندهای حضور و صو بجای بدست خلعت مرسل
 قامت عزت آراستند و تخت بخاور خان با نردستم رابع الاول تجاؤ
 خان اروغ خواصان داعی حق البیک اجابت گفت پادشاه و دان
 نظر حقوق بی ساله خدمت مصاحب از دار و دست و فرستادن
 خرد سامان پادشاه را پادشاه متاثر شدند بموجب حکم جنازه طریقت نکاح

آوردند بابت مقدس نامست نموند و قدیمی چند بشایعت برداشتن
 و بفتح فاحیه و تدفیم حیات و حیات و فرستادن بمرقدی را خلافت
 همیا کرده بود روح مغفور را چشمنو و ساختند بی اغراق و صفت خود
 ممتاز و در تهنیت اخلاق و خیر خواستی خلایق بی نیاز بود با کرمه
 و فقر او شعرا توجه منوط داشت و عمت بر کامیابی ایشان بکمال
 در مربوط نویسی و تاریخ دانی ماسری بود استیبار اشباب از مولات
 و مصنفاتش نسخه مرآت العالم باید کاریت مرغوب الوالالباب
 رحمه الله بلیکوش خان بهادر از اشغال او بجهت دست دار و غنی حواصل
 و حکیم سخنان بخت دست دار و غنی جواهر خانه و میردایت الله بدار و غنی
 آلات سرفراز شدند محراب و حجت ثبات محمد ساقی را که نشی
 دیوان آن مرحوم بود و مسودات احکام مخفی نگاشته او از نظر اصلاح
 خداوند میرسد بر پرور میکشاید که است آورده در سلب کمال
 انحراف بخشیدند و همانوقت بواسطه نگاری روز بخشنه سرفراز گردیدند
 من که باشم که در آن خاطر عاقل که نرم الطهارت که دین

خالکدش تاج سرم فوت در میان دوم شمع ربع الآخر در بارخان
 محل از در سپدر روز کار بدر بار جاوید برقرارش تافت بده قد
 بزک نشن خرموقی خیر خواه غلیظه برحق بود بهمان وضع جنازه اش
 طپند و من از بامست خود بر گزار دند و نقش را بدر انخلا فرو
 نمودند نظارت بخدمتگاه ضمیمه خدمت عرائض و دوائی خانیست
 پیش شرح نظام تعلق گرفت فوت شجاعان سردستم بجایمان
 حیدر آبادی چنانچه حیات پر کرد ملک میران پیش خلعت مصوب
 یافته چنانکه را اعتبار شد پستم روح الله خان شهبان
 نواحی بجا بر بطن خلعت خاصه و کلکی مرصع و نقاره نقره لوی
 غرت برافراخت مصوب او دو لک و پنجاه هزار روپیه و خفیه
 پر خانه الماس سرخ الماس شاه خورشید کلاه و بنواست جهان
 زین بانو یکم دوره مروارید و سنگای مرصع بشا زاده بدرت
 و سمرنی بوالاجاه و دولری مروارید نذیله و والاشان مسی و خلعت
 بسفر از خان و مستحکمان کانوجی و سونت او و غیر هم غرار

ت پست و پنجم وفادار خان سپهر معبد خان بهادر خطاب زبردست خان
 معزز شده بحاجت پنج رخصت یافت با نعام خلعت و چند سر و شمشیر
 مرصع و حبسینه و ترکش و کمان و اسب و فیل و ده هزار روپیه پانصد
 یکصد سوار اضافه رایت شروت افراشت و یک زنجیر فیل قیمت
 پانزده هزار روپیه و یک تحف نفایس مصحوب و بنقاوه خاندان
 بزرگ شان ساجاقلین خان تحت شد شفق الله که سزاوار خان خطاب
 داشت مورد معافی تقصیر شده بمیرتوزو کی دوم اعانت از یافت
 شانزده خجسته اختر از اورنگ آباد آمده پست و پنجم رجب الاخر
 احراز سعادت ملازمت نمود خلعت باز و بنده مرصع مرحمت کرد
 خواجه عبد الرحیم از حجابت برپا نمود بحضور رسید با نعام خلعت و
 فیل و پنجاه هزار روپیه بمباشی میر عبد الکیم با نعام خدمت جانان
 خانه بدار و علی نقاش خانه نقش سلو خدمتی درست کرد و راقم
 بیشتر آنکار خانه رنک عزت برد آورده جمادی الاولی
 بهادر فیروز جنگ با دراک ملازمت متحد سرباز و فیروز آمد و پست

خلعت خاصه و نسج بر صغ و نسج راس اسب و منفعت تولد عطر کلاب
 با عجم با سمر آید معروف ب ساطو بوسان بارگاه عظمت و جاه گردید
 دوم جمادی الاولی کار محاصره چچاپور شروع شد خانبهمنان بهادری طغفر ^{حکیم}
 از طرف رستراپور بمقامه محکوم و روح الدخان قاپسهم خان بمقامه
 پاوکر و مورچال و اندن آغار کرده اند زبانی سرکاره بعرض رسید
 سبتم جمادی الاولی را تهوران قلعه سیوانه را متصرف شدند پر
 ولد فیروز خان میواتی با جماعه بسیار کار آمد در کنار دریای تم بهدر
 شریزه چچاپور بجای شکر محمد اعظم شاه قدم جرات بگذاشت
 پس از اویش سخت جماعه را بکشتن داده روگردان کردید هر دوشم
 جمادی از زده محمد اکبر بادور اسل اسب بکشتن درگاه و الار سید بار
 نیافت و بموجب حکم بر دیو دمی نواب علیه رفت فوت سر ^{مردمان}
 خواجه یعقوب دست و نهم سربلند خان خواجه یعقوب بساط حیات
 در نور دیده طری از کفایت شهر و قلعه احمد نگر حجت یادگار تحسین است
 قلعه احمد نگر بر روی زمین انقضت بنا بر فرط حصانت و متانت بنا

آن کوه شکوه از تحت اثری گذشته بی اغراق اگر گویند این منج کوه را
 برای دفع لرزه زمین فرو کوفته اند چنانست درون قلعه عمارات عالیله
 باغی است بطراوت که بزیرت خانه ساختند بسیار عراست دارد
 و دو قلعه خندقی است ز رف همیشه پر آب و دهنه از پسر و نعلقه
 آورده اند شجر احمد مکر پا که روی قلعه آبادست بجنب عمارات و فرو
 آب نهر در سر خانه و کثرت آبادی مانی عظیم است هم بود و نشاندن
 که در زمان تجارت پیشگی در جاباتی سب برده میگفت احمد مکر بر تیر تپا
 دارد و حوالی شهر باغ و مرغ و بخت و بهشت باغ غریب تماشا گاهی است
 اقبال لاهر عرض و طول این مرد و باغ و کیفیت عمارت که خالی از اندرست
 میکار و باغ و مرغ و بخت و بهشت و دهنه از پسر و نعلقه دارد که دو صد و شصت
 مشت پکه باشد میانه آن حوضی است بطول و عرض ما پند و بهشت
 مشت ذرع که نوزده پکه میشود آب نهر در آن از پایان کوه پود
 آورده اند و وسط حوض عمارت بس فرسبع و بدیع و دو مرتبه یکصد و
 شصت حجره دارد و گنبدی آسمان شان سر سمری با او بر کرده تیر

که حوالی شهر باغ و مرغ و بخت و بهشت
 اقبال لاهر عرض و طول این مرد و باغ و کیفیت عمارت که خالی از اندرست
 میکار و باغ و مرغ و بخت و بهشت و دهنه از پسر و نعلقه دارد که دو صد و شصت
 مشت پکه باشد میانه آن حوضی است بطول و عرض ما پند و بهشت
 مشت ذرع که نوزده پکه میشود آب نهر در آن از پایان کوه پود
 آورده اند و وسط حوض عمارت بس فرسبع و بدیع و دو مرتبه یکصد و
 شصت حجره دارد و گنبدی آسمان شان سر سمری با او بر کرده تیر

تیر اندازان باوج آن تیر استخوان پچی مانند و باغ بهشت طول ششصد
 دوازده زرع دارد که صد پکنه خواهد بود و میان آن حوضی است پهلوی
 که آب نهد و آن نیز آمده و طشتی رقی دارد و بالفعل از کار زرقه حص
 عمارت مطبوع و حمام مصفا قابل نزول اهل صفاست بچرخ و سی قلعه
 منزلت مشهور که آنرا منجر سنیه یا منیرل سب یا میگویند در مکر کوه
 عمارات عالی اساس یافته فواره بارشع صد که پیش بقوت آبی که
 از منبع کوه میرسد خود بخود لایق قطع می دهد خاقان زمان بود و در آن
 آن کل زمین بقدر و مژد ابی لزوم رسک بوستان ارم فرمودند
 بر بنیم خرابیهای آن حکم نمودند از قلع اعلام سیروزی را تمام
 دوم جادوی لایحه کار برداران دولت ابد طراز پیشخانه طهر ش
 در روزی هر روزی اندوز و عیسی چهره مقصد فرور از احمد مکر بر آورند
 و اطراف باغ و بخش مضرب خایم آسمان آفتابم کردید چشم نمرل قدر
 نزول الای موبک معالی آسمانی با پیش ششم سید و غلان بخلاب
 سیادت خان مشهور و مسرور کردید این سید که ارامی حسب و ستاد خان

تفرقه ضلع خان
 واقع شده از نوادگان
 سواد خدیو خدای کریم
 شهبازی را حجاب شده

فیروز جنگ از ولایت با او همراه شدند و ستان غبار اسگاه رسیدند و
 طالع در سلاک بندگان گاه خلافت پناه انحراف یافت و بیایان بود
 محتاجان نواز از خضیض فخر و پاکلی بدراج امارت و بلند پایگی ارتقا نمود
 قاضی سید ابوسعید بسبب بعضی عوارض در ترک خدمت رفع مبادرت نمود
 خواجه عبداللہ قاضی محمد شریف که پیش از جلوس قاضی لشکر قیصر میری شد
 بخدمت منیع مرتبت قضا حضور لامع النور ملبت و پاکلی یافت و راجی
 عمو را ده سینه های محمد و لایق منصب و دوزاری بکنیز اسوار خلعت و
 اسپ معزز کرد و بد غرت اسد خان بخدمت قلعه داری احمد کو نامور شد
 بجمار عاقبت در آمد و مستم هم او فیروز جنگ با قامت احمد بکر
 یافت و بجهت میکمل مصحف محمد و خلعت خاصه و پست نزار رو پیر ^{نفاخر}
 بلند کرد و همراهانش با نعام خلعت و خنجر مورد اکر ام شدند و
 نهم قمر الدین خان بنی محنت از خطاب شکار خان چهره نام آوری و
 و قمر الدین پسر فیروز جنگ با فرایش خان فرقی نامداری بلند نمود
 غزه حبش شوالا پور محسن عماد طرفه مارگر دمد اعتقاد خان خطب نما

معرض شد بترک دست او بر محنت غمت خاصه و کشتن و کمان و شمشیر
قربان سرو نیست کرد و نید و عمارانش مطح رعایت خلایع و تمثیر
کشتن بیره سندان شتابان جانب حیدر آباد خرس غایت خست
مشم و حبشه عالم بهادر اسپ سوار بدر بار می آمدند شخصی شمشیر علم کرد
جانب ایشان و دید دست میکشید و دید و حکم معالی حواله کو تو ال پادشاه زاده
شد که از شش انبار عساکر فخر انبار بس کرد و پادشاه زاده و
اقبال مبدین شمره شمره نبات بلال شاه عالم بهادر و جبهه انبار
چون حکم شده بود که محمد مصوم و محمد بن نوکران حیدر آبادی بجا
دار و وی معالی قاست داند در مثل امتحان کو تو ال فرود آمد
و آنچه خود بجد را بادی نبویند و نوشتجاتی که از انبار برده اول
بخاند کو رنمایند اگر مقدمه قابل عرض داند بسامع حقایق مجامع
میرسانیده باشد و جوایس ای خبر گیری تقید داشتند چون
استیصال حیدر آبادی نزدیک رسید و نوشته را رونام
نوکرانش رسید که ایشان بزرگ اند تا حال پارس اسم بزرگداشت

میبودیم حالاکه ایشان سکنه را بایتم و ناتوان دانسته چاچور را محصور
 نموده کار بر او سنگ آورده و اجاب آمد که سواهی جمعیت موافق چاچور
 راجه بنه از طرفی باقیون از شمار افرون جبهه گویند آن سیکلیسی
 بند و ماسر در اری غیل اسدخان پلنگ جمله چهل هزار سوار است
 پیکار تعیین نمایند پس ایشان که آمد که ام طرف را مقابلت و مقابله
 خوانند کرد و آنها را پیش حویره که توالی فرود آورده اند این معنی
 خسته خاطر شود نزد یک است تدارک بطور آید خانه کورین
 نوشته بمطالعہ قدسی آورده بر زبان کهر فشان گذاشت که ما
 تعریک چنی فروش میون باز بنک نواز را موقوف بر
 وقتی داشته بودیم حالاکه ماده خروس سبک آمد جای تو
 نماید با وجود تعویق و تعقیب مهمات تسخیر چاچور مهین شعبه دوحه خلافت
 مامور گردیدند که آن سگوب را تسامصل نمایند و خان بهادر
 طفر حنک که در تها نه آمدی برسانیدن رسد بشکر شاه نگاه
 نشسته بود و حکم شد تعیین کاتب شاه زاده بوده در تقدیم سگوب

خدمتی مصدّر ظهور ساعی بنو فز کرد و دنیا بران ششم شعبان لکرا
 کو سر لجه سلطنت مباح طفر ساق حید را با داشتند غم فتح
 سبکخان کردانید خلعت خاصه و خنجر مرصع و متکا و پست و
 سه پمحت کردید شامزادها و سلاطین امرای کبار بالاعا
 خلایع و جواهر و سپاهان و فیلان اضافه مناصب تارک غرت و
 ثروت بر آسمان سودند پست و سیوم روح الله خان از چا پور آمد
 بجای بھب در فیر و جنگ رخصت احمد کردید کامکار خان از غیر
 خانه زاد خان از روعه جلو و محنت از خان از تغیر او دار روعه اصل شد
 پیش و ششم شعبان دست سوری یافت که خنجر دست ششم با علاقه لکیم
 با عظیم شاه و سمرنی مرورید و پهنی و فکل بارانی برای شامزاده
 پیدار بخت بر دوت مغفان ترشچان مغفان ناظم مالو اوست دوم
 و ترشچان فوجدار چون پور پیش و ششم از شگنای نیابد جسته بند میر عبد
 الکیم مقصود معایت شده از دار و علی جان از خانه مغرول شد
 محمد شریف خواص دور مه بجای و تحسین شرف کرد

۱۶۱
عاشق سال پخت و هم از پندیده بخت قرین عالمگیر می باشد

شش روز این ایام که است از تمام آیه هدایت پرانیه رحمت حضرت جمن
شهر رمضان اندکی نزل فی القرآن عالم را بفرقه سی و نول برکات شمول
بمنهج رشاد و سداد هدایت و ارشاد و نظر جمال و جلال مهبط اقبال و
افضال الصبیا افرای محراب عبادت و روشنی بخشی معبد طاعت
تمام ماه را خیر ساق و فیض صباح بسیر آوردند و لیا را بنوارش ^{لطفت} مهبط
و احسان فرمودند و عادی بکدارشش مورد قهر و حرمان نمودند
سکندر پری که بقوت طالع سکندری از ولایت بیارکاه خدیو سلیمانجا
آمد خاک استمان ابو سید آینه بخت را جلاد و باکر خلعت و
و خنجر مرصع و ده هزار روپیه بخشیم کردید فوت امان انداختن و
معمور خان در جنگ مول چارچاپور یان امان انداختن پسر لاله ورد خان
و فتح معمور خان پسر دلیر خان مردانه شربت و اسپن و شمشیر
و کمال دلیر خان پسر دلیر خان و فتح جنگان میان ککونه زخم را پیرانه
چهره جلادت نمودند و بخت عیانان با در عالمگیر شاهی خلعت ماتمی امان انداختن

نیت بیایان

مرسل شد در بارو شخانه فوج اعظم شاه آتش افشا و قریب پانصد نفر بمطعمه
و بند و قچی با وفارفت بیست و یکم اوج خان صوبه دار برار وید
شیرخان تغیات فوج محمد اعظم شاه بیستی هزار شد بهادر و قهرور
از احمد کز آمده سعادت ملازمت حاصل کرد و خبر دست شیرهای
از کمر کوه و قار برآورده مرحمت نمودند و ذرا آن که بهادر گذرانیدند
مبارک برداشتند میرخان دیوان سرکار محمد اعظم شاه بنیاد
صوبه داری با پور رخصت یافت چهارم شوال سکنه بی کلا
خانی و منصب سراری را سوار فرق غرت برافراخت و خطی
اصوبه داری را از اشغال ارج عاجز شدند رضی الدین خان سرریاست
نمود و لطف اند خان جقم ابلاغ بعضی احکام ارشاد و اقسام بخدمت
شاه عالم بهادر رخصت یافت و سیادشخان از تغیر او داروغه
عزیزشند و خواجه حامد ولد قلیج خان خطاب خانی و ماده فیل باقیه
ما مور کردید که خندان ملک محمد اعظم شاه در ساند سیر و سیم و سیم
قلج خان اصوبه داری خطرا باد و سیم غرمت را ند مو سبت خلعت و زره

بنیاد

محل

وفیل منبر لت اعتبارش نشاند اصالتشان و نجاستان پسران شریف
 حیدر آبادی اگر امان ناصر خان و سید حسن خان بهر ای و نما
 کشند قتلش کرامت شاه ماجر قتلش شاه عالیجاه محمد اعظم
 بعضی تقدیر همان بادشاه رسید که یکدانه کندم بعد آدم دادم و فرج
 میکشد و خوف اینکه خود نماده و نه خود میمانیم تمام شکر خط به خط
 و سر روز بر مولچار سنگاه دار و کس برق سوزست مگر
 زده و خورد آتش افروز با فوج نواحی آویرشهای سخت رو میداد
 و کل خواب خور که لازم زد کیست مرکز بومندید با جل را روز بازار
 و سر مایه عیشت از اطراف اینجا و در حسب حکم مطاع بنام بادشاه
 زب تحریر یافت که سرگاه حال برین منوالست با فوج بگاره
 بدرگاه جهانیان سپاه پانید پادشاه زاده بعد وصول حکم مجلس
 کنکاش با بعد مایه از موبل کار استند اول حسنعلینان بهادر
 عالمگیرشاهی مورد الطافات کردید که سرانجام مصمم بیاق موقوف
 بر اثنای ندهای دشمنیت میمنه چون حکم از جناب خلافت صادر

گردیده رای شما در مقام صلح و جنگ و ثواب و ذنک نرسید
 متین است بدینگونه متاعب مصائب بسیار دیده و شنیده و
 کشیده اند در نیمه چه اندیشیده اند خان مومی الیه پاسخ گزار شده
 نظر بر اصلاح لشکر و رفاه عموم تعلق مصلحت در بر خاستن سگاه
 در مهم پنج پادشاه زاده مرا بخشنید بنا بر بواست شتی تاب استقامت
 نماید کام ناکام حکم اعلی حضرت فردوس آشیان است از محاصره و
 محاربه برداشته رکازی حضور شده بود آنچه بر خلائق میگردانست
 و صاحب عالمیان حکم رسیده باز دیگران مخاطب شدند بیکسان
 مواضع رای خانشار الیه تادیب جواب نمودند بادشاه زاده فرمود
 از خود کفایت بر من شنوید محمد اعظم باد و سپهر و حکم تا جان ارد ازین مملکت
 نخواهد برخاست بعد ازین حضرت شریف می آید بجهنم نرسد
 رفتار در بودن رفیق خست مارست بیامین بیداری آن مر نشین
 چار باشن مال اندیشی بگرداری ممکن با شاق معروض داشتند
 سزاران کرامی شایسته نامی باد صلاح ما همه آنست کان

تراست صلاح آری عسرم و خرم خداوندان ناموس ملک و ملت
 قضای آسمانست این دیگر کون نمیکرد و چون مراتب غریت
 استقامت طویت پادشاهزاده بدینگونه معروفند تقدیر کرد
 کفیل زرق همانیان اعظم رحمت رحمت شایر و سم ذی القعدة بهادر
 فیروز جنگ را بالنگری کران رسیدی ارشاد فرادان که کاوزمین اگر از
 تحمل آن استوه آید شاید بگویم که جنگ افواج دریا امواج کفیل
 حکمو الاصادر شد که دانغ اسپ سیوم و چهارم منصبه ااران صدی و
 چهار صدی کاب و متعینه یاق تاساق محاف کار پر داران
 پر نور اسپان از دماغ بر آورده در سر کار و الا شریف نمانند
 پادشاه زاده بفرستند تا بر دمی که اسپان آنها تلف شده
 بطریق انعام بدست فیروز جنگ روز رخصت بهرمت خلعت و
 نوار شش ماهی و فیل جبهه برداشتن آن و چهار نشان و چهار تختی
 بردارنده آن و اعزاز اجازت قدیم بوس و مساس دست کرم پست
 بر پشت آن کرم روی دولت فرق اعتبار افشار بفرقدان بود

همراهانش نعمایات و رعایات خلع و اسب پشیل و اضافی مورد نظر
 گردیدند فیروز جنگ بر مرکب برق باد تازان خود را بجهت باد تازان
 جهانیان رسانید و بنیض احسان ضامن برق زمانیان گشت امید علایده
 خرم یافت شاه این شکرتا زه روز را به شپا فریاد غنیمت که از قلعه
 بجنگ سپردن می آمد تعیین فرمودند قضا را در رسول پور و آمده بود
 چاه پور فیروز جنگ فروکش کرده بود پیشتر از پاد و جنگی فرستاد
 پدنا یک شتی که بار سد سرباری بگویم چاه پوری فرستاده بود و آنها
 بزدی شب سنگام راه می نوردیدند شبی اینجا رسیدند و با تمام
 این که درین نزدیکی قلعه فوج چاه پوری فرود آمد و فوج و آمدند فیروز
 بوانمودن هیایان با خبر شاهض فرصت داشت تنور سپیده بخت
 بود که شام اجل بران جوگرها نمودار کرد و جان اری از ضربت مصدا
 خون آشام جان سلامت نبرد و عظیم گشت بحال غنیمت روداد به
 دو نفر منصب از فرستاده فیروز جنگ که سرهای تمامیه آورده بودند نزد
 روپه رحمت شد و فیروز جنگ یکم هزار مهری غرار سال یافت و دوم

۱۶۲ ۱۶۳
ذی القعدة اعتقاد خان تهبانه داری انیدی تا کشتار بهیمه اخلت حضرت
یافت از بهرامانش سد نور البهر بار به خطاب نیهان دیگران خلایع
واسپ فیل یافته مرخص گردیدند و متحان تهبانه داری کل مانین آید
وحید را باد رخصت شد متعینه او بهر جهت خلایع واسپ و فیل و
لقد اختصاص یافتند به پارس که کور که از سطلای خون گرفتگی در رواج
او چنین شورش انجمنه بود و ملوک چند نایب ملازم شاه عالیجاه بشه
آن خیره پسر سواری نمود و او با جمعیت بسیار مقابل شد بعد قوی
او ویرش تیر غی شمی رسیده بر خاک هلاک شد و عرضه داشت
ملوک چند محتوی این ماجرای ظفر پیر از نظر انور که شست این نادبای حضور
بر نور سلیمات مبارکباد بجا آوردند و فضایل خان که سابق ار شسته
خسیه نویسن این مقدمه بعضی واسپ ساندیده بود و رعایت اندوکیل
که عرضه داشت ملوک چند از نظر از سر گذار سید و عجب حکیم ملازم
پادشاه زاده که سر آن محند و ل حضور آورد و رعایت خلایع مباح
شدند و کشتند حرسیره سرانزد پادشاه زاده بفرستند و ملوک چند

خجالت ای یان خلعت اضافه دوصدی از صیقل و اضافه مقصدی
 سرفراز گردید فتح شهر حیدرآباد و برپوش عالم هندی لقمه عرایض
 شاه عالم بهادر و خانبهان حبس و تنگمن فتح شهر حیدرآباد متحصن
 شدن ابو الحسن قلعه کوکله و سعادت اندوکر دیدن ابراهیم پسر شکرکه
 سجع نکین است ز القات پادشاه و نیت روشن
 گشت ابراهیم پسر شکر خلیل الله خان و محمد تقی و داد و شریف الملک
 نیزه ابو الحسن دیگران بهلازمت پادشاه زاده و تجویر مناصب هر کدام مرصه
 ابو الحسن محتوی مراتب عجز و الحاح میر باشم ملازم پادشاه زاده به
 سر آسمان نظیر آورد بساط بوسان محفل معالی تلمات مبارکباد
 فتح بجا آوردند کلانک نوارش نوبت سامعه افروز اولیای دولت
 و سامعه کوب اعدای نصیب دولت گردید و حکم عرضه داشت ابو
 از نظر نکرانند مزراحم پسر حکیم فتح الله بن عم حکیم سخاوت خان
 فتح از نظر کرمت اثر گذرانید از نصرت پادشاه غازی
 گردید دل جهانیان شاد آمد بستم حساب تاریخ

شد فتح جنگ حیدر آباد بمو سبت خلعت معزز کردید پادشاه
 شاه عالم حیدر با ضافه ده هزار سی از اصل و اضافت چهل هزار سی
 سوار غراختصاص یافتند میر عبدالکریم مغرول از ونه جانانزادان
 کردید که خلعت و جواهر پادشاهان داده و شانزدها و سلاطین و
 خانبهان و ابراهیم سر لشکر و دیگر امرا و عظام متغین رکاب پادشاه را
 برد و محمد شریف شرف دیو و می الدین شریف قراولان و شیرین
 ملازم پادشاه داده و سید ابو محمد سپهر منور خان کلیان سپهر امیر
 که سر کدام کاری و دستوری یافته کجا بودند منزل مشکال چهار کروی
 حیدر آباد رسیده بودند که شش نظام حیدر آبادی از طرفی با
 زیاده بر کسیت همچو سیل ویرانه این شهر زنده خانه آباد و خوشاد
 سرخند با اینها جمعیتی نبود که مقاومت توانند کرد و از حرکت
 مدبوح چه میکشاد و سر کدام از نام برد و دست و پا مردانه زدند
 و غیر از میر عبدالکریم که زخمی شده در میدان شاد و کور کرد
 بودند و دیگران همه بهادرانه شربت و سپهر شدند و نجاتان و

محمد شیف

اصحاب خان سپران سید مظفر را که تیلج خان از طغرایا بدرقه داده
 بود بسا بقیه فرست که با مخالف داشتند پیش از پستی و آوین
 بیای کر نیز بدرقه شیخ نظام متحش شدند و مردم بسیاری که
 قافله کوپان سمره بودند لایعن شیعی عرضه تلف شدند و جواسرو
 خلایع مرسله و دیگر اسباب متاع سوداگری راه کذری تصرف
 منازع رفت پس از چهار روز میرعباس الکیم را مردم ابو الحسن از
 کوکند به سرحد شهید را باو معبر با پیشاه زاده رسانیده خود را
 یکوشیدند محمد را و خان حاجب خبردار شد و خانه خود برود و چند روز
 زخمهاش بند ملازمست پادشاه زاده نمود و احکام ارشاد و پیام که
 بکدارش بن بانی او حواله بود برگزارد و از خدمت ایشان خسته
 بانجامان بهادر که طلب حضور شده بود باستان علی رسید و دهم
 ذی الحجه محمد ابراهیم سر لشکر تجوز پادشاه و منصب شش هزار
 شش هزار سوار و خطاب مهابتجان شریف الملک سمره سوار
 سیصد سوار و محمد تقی دواد و دودناری سیصد سوار و خطاب

اعتبار خان سرخز افشار سپهر زنگار رسانیدند و سرخز
 پانزدهم می آنچه سزاوار خان با خبرت سرافقت پیشتر حجت
 خلعت نامی یافت عرضه داشت فیروز جنگ متضمن فتح و پیروزی
 چا پور از نظر والا گذشت پیشتر نمی مرد و اله سیاه و تاجان شد
 که تاجان شهابت نشان بخت بدست دوم محرم بحاکم الملک تاجان
 خلعت نامی آمد که در دار الحکومت شاد مروت کردید و حجت
 از توران حاجی محمد فرید خورشید صفت کنعان مرحوم از ایران شد
 خلعت یافتد مرزا محمد پسر حاجی قاسم نسخ نویسنده کاتب
 مصحف مجید بونکی پنهان بود بعد امت تمام بحضور آورد و دیگر از
 انعام یافت بهره مند خان بدست پنهان خلعت یافت و دیگران
 و دیگران با مومنی تعیین شدند بیا و تاجان داروغه و صحر و ضلع
 صدر دوات شکستیم حجت شد مختار خان ترکش و کمان
 یافته تبهانه بل شکستیم مخلص کردید و هم صفر خانبهان نهادند
 حیدر آباد آمده بآستانه بوس سرفراز کردید خلعت یافت حاجی و

دیگر نه دکنیان آورده خان مومنی الیه چهاردهم صفر رشید خان
 جهت بندوبست بعض محال برقن هندوستان مامور گردید
 حوالی بمبای و خان حرم واقعه دارالخلافه بسیار تبحر و محبت شد
 فرمان عنایت پشیمان بنام امیر خان به دارکابل تنصیف عظیم
 خاصه اضافه نمرانیات مرسل گشت حاتم که سابق کوکر رانا بود
 بقوجدار قوی و دهجیم سرفراز گردید برجهوکن قوام الدین خان فی جدید الاسلام
 دیندار نام بخدست شرفی جانمازخانه از تغییر اخلاص شیش و او نیز
 عراض از تغییر روشن قلم مغرور گردید فی الدین خان که بحضور آمده محبت
 فیل سربلند شده پیش پر حضرت شد و مصحوب و خلعت و شمشیر
 بدوش مرسل گردید احمد قاپلچی شریف مکه معظمه ملازمست نمود
 خلعت و دو هزار روپیه انعام یافت شاهردهم ربع الاول
 مهاشجان شریف الملک بناصیه سانی عتبه علیه فرق عبودیت
 باوج سماک رسانیدند خاند کوکر محبت خلعت خاصه و شمشیر طلا
 چهل و یک اسب و فیل و سوار و هزار روپیه و نه توله عطر و اختصاص یافت

و شریف الملک بوسیت خلعت و خنجر دست مبارک و ده هزار
 و عطر مفت توله نماز شد و پیر شریعت ایتام و غایت اعیان
 خلع سرفراز شد عبدالقادر و کنی منصب و هزاری هزار سوار
 و فیل اعزاز اندوز گردید و اجلاهی امانی و سیواهی مقهور منصب
 پنجاهاری و چهار سوار و روز ملازمت نغاره و علم و پو
 مرصع و فیل ممتاز اقران شد و صف کشان از غنچه توپخانه که از پیر
 آمده بود و حشر و فیل با فیه تا وقت رخصت معاودت یافت
 لیکن توشن خان بهب و از بی سعادت بی بر طریقی منصب خدمت
 معایت شد و از تغیر او صلاح خان پسر وزیر خان شاهمانی بک
 انور خان خدمت قرب منزلت دار و عی خالصان نور افرازی و جبه
 تما که دید بصره بان از تغیر او میر تو زو کی که خدمت بر بست
 پست شمع ریح الاحسنه خاتمان بهادر باوردن پست
 خاص اورنگ آباد محمی پیل بر بانپور رخصت شده و بغایت خرم
 با هو گتاره و علاقه مر و ارید بدست خاص که ام خصاص مور و عطا

با یکدیگر

کردید پس منی زمره دجه پرستار خاص جواله موسی الیه شد پس خانجیان
روح الله خان با هم دست پیر شدند حکم شد بعد ازین یکپس در حضور
بسیار کردند و اگر ازین حکم سرپیچید و غفلت نه کرد و فوت عبد الغفر
خان را می بخارا میر ظلال الدین از حمله ملازمان عبد الغفر خان
بخارا که بطواف مکه عظیمه عادت اندور شده را روده داشت باستان
ملایک پاسبان بدو و سما بخارا رحمت حق پیوست بجهت رسید
و بطنیه خلعت و خنجر دست طلا و کلاه زر و سپه کام و لش حاصل کرد
بدرایت الله پس تر قنجان بعد فوت پدر بحضور رسید خلعت ملای
یافت غره جادی لاوی زین العابدین از خویشان ابوالحسن سلام
سد که سپهر احترام و محبت خلعت محترم شد سر مازنا برین فتنه را
که ابوالحسن بوا نمود اطاعت و انقیاد بریده ز شاه عالم و ستاد
ایشان مصحوب بهادر علیخان بحضور فرستادند حمید الدین خان
فوجدار تین قلعه داری قندهار در حصار غرت درآمد رستم
معزول بحضور رسید حویلی حافظ محمد بن خان مرحوم واقعه دار الحکامه

بخارا

بهما تاجان مرحمت کردید سید زین العابدین تعلقه دار می فوج داری
 شود پور از اشغال سید نور خان چهره طالع منور کرد و مختار خان
 بطنانی خنجر مرصع مورد الطاف کردید به چپ پور رخصت یافت و بخت
 زمین را می یو کده و اسپهلام کرم انعام خلعت و اورب می است بخت
 یاور شد بخت افغان ملازم پادشاه زاده محمد اعظم ششم سرای سیران
 کور خنجر می فرستاده رای ایان ملوکچیت بدرگاه والا آورده خلعت
 یافت و حکم شد سرانزد پادشاه زاده بر دایما جی و ملوکجی آورده و
 سرکه ام خلعت و فیل یافتند رای ایان ملوکچیت در مقام اصلی شست
 از اشغال او بجهت سرور خان خلعت ریخت صوبه مالوایاقت
 پرستار خاص اورنگ آبادی محل از دار الخلافه آمده مشتم جادی
 الاحسن بر جرم سرای دولت و عزت رسیدند پادشاه زاده محمد
 کا بخش تاد دروازه قلعه مست دیو دسی استقبال نموده آوردند
 خانبهان بجهت در ملازمت نمود مومی الیه و پسرانش رسیدند و خا
 متعینه و خلعت یافتند و تاجان پسر کلان او بطنیه خلعت و شمشیر و فیل

و غلظت

مبارکی شسته رخصت چا لور شد جنونت شکم بود نایه خلعت و فیل ثعلب
 و فاضل ملک باور پادشاه قلینجان باغی خطاب تهور خانی مافته با
 خانده کور تعین کردیدند سید مبارک کمان قلعه دار دولت آباد
 خطاب مرتضی خانی مبارک آمد مرتضی خان برسانید چنانچه این چا لور
 مامور کردید سپهر نخل را در راهی نشی فاضلجان علاء الملک را خواجہ عبد
 الرحیم خان نصف شب بحضور هدایت ظهور آورد شرف سلام
 دریافتگی سعادت آمد و دیگری بعد آمد نامور شد رخصت بخت
 با کبر آباد نور و سیم خانجهان بهادر برای تنیپه مفندان مندوستان
 بموجبت خلعت خاصه و شیر مرغ و اسب با ساز طلا و فیل و کوه
 دام انعام معزز شسته سمت کبر آباد رخصت یافت و سبوی تمثال
 و یک سپهران و منور خان خلعت یافت با خان شہامت نشان حص
 کردیدند عبد الغیر خان قلعه دار حبیب سر ارنگهای تسی برآمد سپهر
 دراز نامی تسی رفت ابو الخیر خان خلفش حاجی او گرفت جان سپاه
 فوجدار ظفر آباد که بحضور آمده بود خلعت انصاف یافت میر حسن ولد

روح امده خان با دخترا میرخان کشته ای داشت عظیمه خطاب نامه را و خالی و خلعت
 واسپ با بنا خط لاسر بارشی دمانی و بر خورداری شد تقرب خدمت
 نظارت با تمام خان کمال تمام خان کمال خدمت نظارت
 حرم پسرانی دولت از تغیر خدمتجان منظور لظاعت بار و اعتماد کرد
 و فاضلخان نشی صد ریش از تغیر خان کور خدمت دار و علی حسن
 ضمیمه یافت بهره مستبد خان فتن تهمانه ایندی که انقیاد است محمد
 مطلب نایب او سرزمین مکرزری نهاد آمد شاه عالم بهادر
 از حیدر آباد پادشاه زاده شاه عالم بهادر است بجم جعبات
 ملازمت انداختند و بهر خدمت خلعت با کوشش سج و پوچی در
 استین افغان اغراض شدند و بیست شاه زاده و سلاطین اعطایا
 خلایع سرفراز گردیدند پادشاه از او سلخه جیب روز سال کرانه عام
 او ربی کنین لعل قیمت چهل هزار روپیه بر صدر شادمانی نشستند
 موشخان نوکر پادشاه زاده یکصد نخبه فیل بابت ابو الحسن گاه فلک
 اشتباه آورد محمد مصوم حاجب ابو الحسن خلعت ملازمت یافت

قلع خان از نظر آید و آمد و فرزند فرستاد که دیدن فرستاد
 همه مطلب از اشغال سیف خان بخدمت میرتوز و کی امتیاز گرفت
 محکم که چند اوت از وطن بکاه و الارسیه بدو بخت
 ممتاز کردید اعلازلوید طهر میر از موالات و با شریع قلع حمایت از قصر
 باطل سیزان مفرد که الحمد و المستر رسید از فیض نادر و خبوت فتح عظیمی
 قلاع مبارک با دو پیاپی بر روی فکر عالمیان گشوده اند و با سعادت چو
 نصرت فخری تصرف اقالیم نوید رسانی بر دست طبع دعا گوینان
 این دولت جاوید نشان فرود شده زبان حقایق گزار به پاس شمس
 از مآثر جهان ستمانی پادشاه عدل افراشی ظلم گاه سامعه فروز
 جهانیاست خامه و قایع نویسن بکار شطری از شایع غم در دست
 خدیو قلعه کشای و بندنیانی بخشش ممالک ستانان از انجا که
 سکندر و نیادار دکن بی حجت خضری را میر و مایورند است
 باجیات ریاست نتوانست رسید شمر کامی و دوش سر سیدی
 مسعود و عبد الرزوف و شمر زده نام سرداری بر این بکسر گذاشته

۱۳۰
۱۴۰
حسابی از او بپنداشتند و با ضرار خود سری و خود را بی با خود پانیر اعلام
نفاق می افروشتند و او هم از شهر قدم بیرون نمی توانست گذاشت
و شهیدان را هم از آنهاست جاری بد کرداری از ده میداشت و مغلوب
کافور شقاوت قرین سببهای بی دین گشته در اضرائی که از آن مقهور
پایه مسلمان میرسد سر یک بود و بود و جوی مسلمان با علم
بی راه روی می نمود و حصن حصین چپا پور را روز بد خود میداشت
و نمیدانست که با اقبال در افتاد و نرفت و با بخت در او
عرض خود در خنجر لاجرم هست و الا نمت و او را فاستان
و او را کرد و توان با عمت و نماید زردانی بر تنه این قلعه رفیع پل
مویل مسیح ایشان نمود و ذات البروج آسمان مصمم شد و زوری بود
شایخ شیخ محمد شنبه سهرندی ملاقات فیض آیت اریکه آراچی شایسته
راحت اند و خست در آشنای مکالمات از حضرت پرسید که شنیدیم
عنان تجر و الا سمست چا و معطوف میشود بر زبان کز فشان گذشت
آری ما زمره پلاطین از مراتب دنیا و فیایده که داریم تحصیل است

خواستیم از فرزندان کی چپسل کند میسر نیاید خواهیم خود برویم به چشم
 این دیوار چطور حاجت است که اندک پیش منخیزد و ایات جهانگشا دوم
 شعبان از شوال پور بد انظرف درجه پامی تسخیر کردید چهاردهم
 پادشاه زاده عالیجاه محمد اعظم شاه و شاه زاده پیدار بخت یکدیگر
 ملازمت خدیو خلک تخت فخر کونین چپسل کرده بر حمت خلایع
 سرفراز شدند بهادر خان را و انوب سنکه ولد را و کرن خلعت
 ملازمت یافتند پست یکم بهادر و فیروز جنگ روز ظهر اندک
 نزول لشکر فتح رمبر رسول پور سه کروی بجای پور ناصیه بخت را
 بسجده اندکی فروخت با نعام سی هزار روپیه ده راس اسب
 قیمت نه هزار و پانصد روپیه و فیل دشمن کوب با ساز شعله و شعله
 محسوسا مثل شده بجای شاه زاده پیدار بخت رخصت یافت
 و قواله نیال پسرش خنجر مرصع با علاقه مر و اید در کمر تحصیل غرت
 بر بست پست دوم حکم قضا تو ام به پیش بدن مولی اکر کوهر
 و زلزله افکندن اساس محصورین بر انداختن برج و پاره از عتبه

ریزی تو باندازی انباشتن خندق تحت اثری نمودار بارقه نهادن گرفت
 آثار سال های ام را پسند طغیان کنشانی عالمگیری سلطان کینه
 نمود و هفت بهری درین بام راحت فرجام شمرده گزاره فواید است
 دشمن و تنیت نگار فواید مینت شعار شهید مام برکات آثار درید
 آوازه احسان جراح مواد فاسد عصیان آنام از غور قلوب اصحاب
 اسلام و اندام مایه طغیان مطن لام در زمین زمان انداخت و
 بانسای پیرانی عالمیان عموما و نشاط افزائی کعب ارباب ایمان و
 کیتی ستان خصوص مایه داخت نوارش خننج بدست فوج داری
 قلعه داری مند سور و عطای خلعت رخصت رایت افشار افراشت
 سربانان بطیخه مرصع سرش آسمان رسید سرفراز خان و
 داود خان خلعت ملازمت یافتند ابو انجیر ولد شیخ نظام از شمر
 محمد شریف دارو علی جانماز خانه را وسیله تحویل سعادت نمود
 محرم بشرفی از تغیر دین داران را انداخت بمحمد موسی خوش انجام
 از اشغال رضی الدینان که در لظنم صوبه برار نیاید عیلتان است

رشتی النجیان

بود انماي گنگو با سپاه بعالم ديگر رفت نيابت صوبه برار مقرر شد يازدهم
 شوال ميشتي گنگو سرکش و گنگو با نيابة مورچال تعيين کردند زخمهاي گنگو را
 ولد دلير خان شد ملازمت نمود بموجب خلعت و شمشير و عصاي پير
 ششم چشمه از روشش التيام پذيرفت اعتقاد خان از احمد نكر آمده بملازمت
 افتد منفتح گردید راجه بهيم بموجب حكم از اجير رسيد و گنگو آستان
 معلى آبرو حاصل كرد پست و پنجم حضرت قدر قدرت آسمان دولت
 براي طالع دهم كه بر انگير قلعه برده بودند و آثار تسخير نمود و در پرده وقت
 بود بات قدس سوار تخت روان عيسى پشت يكران پھر توان تا
 كنار خندق شريف آوردند غريب گاهه هاي موسوي سوارى آجات
 قلعه شور و شغب بان سنگ سردادن كرمي داشت و كولهائي توبه
 چرخ آشوب از بالاي سر مبارك ميكند شت مير عبد الكريم بحدت طبع
 بدائمه مصراع يارنج شرفچي سچا پور زودي ميشود بر پارچه كاهي بكم
 نوشته از نظر از سر گذرانيد حضرت بفال نيك بر كره بر زبان
 كد فنان گذرانيد خدا كد چنين باشد و الحمد لله اقيت تاج قلعه در سما

منتهی صورت انصهرام گرفت مبارک بود فال فرخ زدن سیوم
 ذی القعدة جلال چله مجری سخن خدمت مورچال بستر خطایک برآه
 در اقران است یاز گرفت چون غازیان غاکوشن نهادن جان نامیو
 فروشش تعین از آن تشار نمکچیان بلاك خصم اجل کردار در مدت
 دو ماه و دوازده روز جمع اسباب جان ستانی اعدا می نمودند
 و ز قماشش که سعادت یاور و دولت رهبر و چند روز زندگان
 دیگریم بود امارات مرکب چشم خود معاینه نموده دست بستم استماع
 جرایم زد و به پناه ریخسار جوئی و دارالامان الامان الامان گوئی
 در آمد چهارم ذی القعدة سنه سی جلوس از رفع بر پیش طاق حصار صحران
 نشووش مستح بادشاه عالمگیر غازی نمودار کردید و پشانی نجات اقا
 وادانی این ملک و وسیع منور اطاعت خلیفه برحق منور شد اعلام
 اسلام که از دیر باز درین دیار منکوس بود بر سر سرفرازی برداشت
 در اطراف جهان ارجار اتقی و زمتق الباطل کسبند کردون بر نجات
 بمقتضای علل شمایل عذرینوشی داعیه خصم یکمدرستی اقامه نمود

عاطفت احسان خلل انضام رجال او گستر و چنان خون گزافه میان
 رفت مجرم بخشی از ورطه قهر بادشاهی نمونه نسخا الهی است نجات
 یافته کامیاب ازین بخش ملازمت پادشاه پادشاهان خوانند
 و در بار عام بجای خورفاست است و نشاء راست خلعت خاصه
 جنجمر مرغ با علاقه مر و ارید و هو کتاره قیمت منف نزار روپه کالا
 مر و ارید با آوینده زمر و قیمت بنیرده نزار روپه و کلکی مرغ و عصبای
 مرغ سه فرار کردید و خطاب سکندر خان سالانه ملک روپه طلسم و
 کرد و کلال با زخمیه برای بودن زرقی یافت و جسیع مایع معی و
 کردید سکندر پی که سکندر خان خطاب داشت باز و ادا الف مورد
 نزار افشار شد عبدالرؤف و شمره ملازمت اعلی تارک بند
 بر زمین خلعت و سرافکنندگی سودمند کرد ام معطار خلعت و شمیر
 جنجمر مرغ با علاقه مر و ارید و اسپ با ساز طلا و فیل با ساز قمر
 و منصب شش نزاری شش مر و ارید و اسپ با ساز طلا و فیل با ساز قمر
 خطاب رستم خان با شاهی و سر غرت بر آسمان دند مهابتجان و سر

الملک و شمار خان سرفراز خان و سیلج خان خجرو اسپ لطف
 خان و غصه خان علم و طبع و خف کتمان شاره و متحان شیر باز
 مرصع و ستم الدین خان خجرو مرصع باقیده و از حجاب غنایات خدیو
 دریا دل و اقوان امانل سر سبز شدند سید محمد ولد سیدی
 و عبدالباقی خانی سرزاده سرفراز خان اچلاچی روز ملازمت سر کلام
 با نعام قیل و تمنا گشتند و حسن علی خان غلجیان بهادر عالمگیر شاهی
 پیادگی شنید یافته از عالم گذشت کوی شجاعت و سپه سردار
 از اقوان میر بود و در خیر خواهی و خلاق و کفایت راست و کردار
 ضرب المثل بود پسران او محمد صمیم و خیر احمد بغایت خلایق
 لباس تغزیه برآیدند و مهاجمان بخدمت صعبه داری را را اقبال
 انصاف و ثمار معزز گردید خلعت و خود و دراک و شلوار و دودلی
 مرحمت شد و محمد صادق خلعت ثواب مومی الیه یافت و عیال
 وزارت فضل کرم خدیو بنده نواز رکن السلطنه حاکم الملک است خانرا
 بسند نشینی مرصع نماند و فادار و غمگین خانه مسند و کلاه

در وقت سوزنی کچن بر دوز برده بود و در راه رو به خلعت یافت معاف شد
 یازدهم از دو تن خانه واقع رسول پور کوچ شده متصل تالاب بیکر و می نمود
 قلعه محاذی علی پور مضرب خیام سپهر ختام گشت در سواری همان
 قلعه ارکان عمارات و ضعیف شد پناه مطح انظار بصیرت ثمار گردید
 فوت اشرف خان نهم ذی القعدة شمع محفل امارت اشرف خان بخیرشی
 فروم و کل حدقیه در پست فہمی شکست نویسی مرد و روح العدا
 از اشغال و چار بالرخ شیکری اول را روئید و دو بهر دست خان
 از تیر و خلعت آراخی شیکری دوم گردید کامکار خان از تیر بهر دست خان
 دار و غنچه خان و قاسم خان از تیر و میر تو زوک اول شد مجیدین
 و محمد باقر برادر زاده های اشرف خان مرحوم خلاء ماتی رحمت گردید
 شب نهم سکن در بحضور سعادت ظهور طلعت و از روی طوفان
 حکم نشستن فرمودند و سرچ الماس و سپر پان عنایت شد
 آداب بجا آورد و بزبان سپاس کو با گردید ریاضت
 بخندید از این تازی پشکر که شمس بجام آخر به پیش شاه نشست

روح اند خان بخدمت نظم و نسق چا پور که بلقب از الطیر بصوب جات
 عمده مسمی شده فرمان گیر کردید باضا و سوارات و سواران اصل و اصل
 چهارمی چهار سوار سوار مور و مر حسم شد غریز اند خان قلعہ داری
 محمد رسع بدیوانی و سعاد عثمان حبشیکری و آتھے بخاری و سید برائیم
 بکو توکله و فوج داری جامعیتیم بدار و علی توپخانه وزیرین العابدین
 و محمد حسن بدار و علی و امانت الدین و یحیی و ابوالبرکات قلعہ
 محمد افضل باجانب مقرر کردید ششم ذی الحجہ بکنڈر خان
 بانعام ده سزار رو پیہ طرح الثقات شد خانہ زاد خان بسمت
 مرج رخصت یافت امتحان بعباد و ولد خان بھمان بہا و خلعت نظم
 صوبہ آلہ آباد در بر کرد و دو سزار و پانصد ذی و سزار و دو سزار
 بود شتا و کاک ام انعام یافت کفایتان جاتم تہہ بند و سبک
 جدید بسمت سکھر و جعفر خویش او بدیوانی امتحال رخصت کردید خان
 بانعام فیصل بر خود بالید اخلاص کیش بخدمت پستہ سی میر
 از تغیر مار علی پک او بہ پستہ بخشی دوم معزز کردید راجہ او پیکہ

۱۳۲
 ۱۲۵

بقوه داری قلعه داری سکه ممتاز شد عبد الواحد خان جنب ملک جدید
 و قار و داو خان بصت بلعه داری می رج و قاسم خان طرف بسوا بن شینچا
 بلعه داری انجا رخصت یافتند یار و همسایه ذی الحجه شازده کس از قبله
 سکندر خان که موافق قرار داونیا کاشاکشت دست چپ آنهاست
 و محروم الار شد بودند با نعام کمید و پنجاه مهر مورد حرم گردیدند
 اجتماعه در قلعه شولاپور با اعمال و اطفال خود متوطن باشند و در جور
 هر کدام و طیفه مقرر گردید سپه دار خان سپه خا بهمان نجد مصوب دار
 اکبر آما دار لشکر مکر خان مکر شد اعتماد خان پیشه فوج و مرتما
 سببهای حربی که طرف شکل سپه آواره بود رخصت یافت و کلک
 مرصع بر خانه کلک برفرق عزت گذاشت مراجهت ریایات
 سوار دار الطفر حیا لور رسید پست دوم ذی الحجه قرین بجهت و شادمانی
 و فیروز می کامرانی عثمان کریان توجه از چا پور انعطاف یافت پست
 نجم شولاپور دولت معهور بر تو نزل شو حاکم شمول شرق انوار و رج
 و سرور گردید حکشد سکندر خان را با ساری دهنشینان بارگاه

می آورده باشند و با می مرآت و غیر حساب زیاست او را و بوی
 ساز و زخانیر و زجک بتخیر قلعه ابراهیم که از مصافات حیدر آباد حصن
 گردید خلعت خاصه و قیل م حمت شد متعین نه فوج فیروز می روح دلیر خان
 شرو و خان و حبشید خان مالوجی که رپرا و کمال الدین خان را و دلپت و
 صفت کنگان و کپشور سنکه با د اوس و سنکه و شجاع خان و آقا علی خان
 و عبدالعت در خان و جهانگیر قلچیان و صوفی خان و دوت سنکه بهدیو
 و سر برادر خان چپید و دیگر پیش منصب و کم منصب با غلام خلع و جوار
 و اسپ فیل و اضاف و خطاب و بدل اصناف اعطاف سر بخ
 دو بار بر آورده پیش و م ذی الحجه سیر قلعه شوالا پور شریف پور
 از دانی داشتند که خدا می پدار نجبت پانزدهم محرم سور که
 سر ایا پور و شامزاده پدار نجبت با دختر سعید اختر عثمان خان که حسب
 نسب او متعلق پان نیست حسن انعام یافت قاضی عبداللہ کمال خواند
 دو لک روپہ کا پین متعین شد شامزاده بنایت بی نهایت محمد
 خلعت و سر بخ لعل و اور بی مالامی مر و ارید و ملگری شمشیر و لک

و در سر اسپ و فیل باقیه شرق افشار بر آسمان و در نزد و مخد ره
 سق غت لفظه انکشته و مالای مروارید و انوت مرصع خوشدل کوه
 سازد هم علی آقا سقر شریف که معطر رخصت انصار و خلعت و خنجر
 و اسپ و سوار و پر یافت بجایه و خمر سکنه خان کلاه مرو
 و در مرشد میر عبد الکریم مرتبه ثانی بخدمت امانت معیت چو
 ممتاز گردید توبه مرکب جهانگشای لغز و ای ارشد لایحه
 بصورتی را با چون ابوالحسن سفید ابوالحسن و قبیح دنیا دار
 حیدر آباد با خواستی تیره و بختی بر گشته روز کار نظاره از
 اسارت عاقبت و ای حاکم پوشیده نمود مطر و در روز فراق
 حکومت نموده رسوم آن طایفه شقی را رواج میدهد و پیراهن رو
 مسکین پیوده کردی نادانی طایفه ایرانی غول سپاه بجای آنکه کوه
 خدالان شپوه مرکب انواع شناعیت بر ملا بودند و اسلام سوار
 و قبی میگذاشت مساجد پر و ثوب بود کنایس آباد اسپ جاب مشهور
 در و سوار بود ابواب بدعات مشوق با فراط پستی با عظمت

بنیاد

۱۴۶
شب را از روز برق نمی نهاد و مانهاک بد صحبتی و بد
نهادی بین از کفر امتیاز نمیکرد و در اصناف ایذا و اضرای
که از سبهای جنبی بحق پرستان میرسید معین و باور بود
بدین یک چشمک نارساوشیندن یک مرز به بی نوا
چه مالها که بان حربی فرستاد بروجن و چکری خود را از دست
او مامون میداشت حمیت دین باوری عبرت جهان داری
باوشاه باوشاهان پناه اسلامیان که غرت او خرابیاب ایمان
و دین نباشد خاری از خرابی کفر و بت نیاید تیغ روی زمین را
از لوث خوشت بدجویان پاک شسته چند که او بضر شمشیر
ایدا حصون متن گشوده باو بهاری در چمن غنچه مواند گشادگان
اقضا کرد که با وجود دست تیغ عالمگیری نخست با قضا می نمود
شیوه انداز و اشعار بر انگشت انست باه و ارشاد عظیمه
از گوش او بر آوردند ابواب آمد دار السلام هدایت بر روی
آن تیره روز کار کشود مکرر امثله هدایت و موغلت و سیلیم

آن خدایان قرآن عز و اصداد یافت که از اختلاف کفر و تقاوت سیما و تربیت
 فخر و مرکب بدیع و انوار نصیب بر منان پیشکاری عانت کا و فرج
 انوار مدارج مناسبتی ملاحتی انسلک مناج سرزده سیری و تبا
 اجتناب نماید تا رعایتی بکین و بقوت بی سپر مراکب کسوا
 اقبال کند و شخص او هم از شد با دخل تعرض خواری زلزل مصون
 از انجا که بخت از دست تبه کاری غنای خود خانه خود را تبارا
 لشکر یاران پیش از زاده محمد پیشم که تبه دلالت او شباهه
 اطاعت نامور شده بودند داده در آن وقت باطنای اخیل
 فریاد میبویاید و چای پوسی شیفکی مانواع خدعه و فوس خود را
 از چنگ ایشان خلاص داد و کثرت مال و عدت سپنا
 و استحکام چار دیوار حصار را پرده دیده آکاسی قصل زبال
 عذر خواستی نمود تا که زیر حکم باید نواخت فرق خراز
 بچوب دست پرون نهند چون قدم کج روی ز راه
 پست و نهم محرم از شوالا پور قصد زیارت مزار فایزالا نوار سوه

الواصلین میر سید محمد کیو در ارجمه آمد جس آن باد کلبر که بود
 فلک فرسای جهانکشت با بتنزار آمد مکر تحصیل سعادت زیارت
 مرقد شریف نموده پست نزار روپه بجاده نشینان مسکینان
 سکنه از منرویان محتاجان انعام شد فرائع آمانی آن رونامیدگان
 شادمانی شریافت پس از انقضای مفتحه اعلام فیروز علی تمام
 سمت ظفر آباد سپدر سر لشکر برداشت اردوئی مفر چار سو پست
 روز در انجا توقف کرد بانند که آن سیمت نشاء بر کشته بختی
 از خواب نپدار پراگر دو اصلا او را دولت رو آوردن ملک
 قویم هدایت و بر آمدن از تیر کے و خیم غوايت دست نداد
 کیتی پناه جهان اور بنصر ربانی تائید نیردانی دھیم صفر شنبه
 آن بد چتر ما در رکاب عدو مالی کد اشتندار سنج آن
 رکفت که برای تلف خانه دو ساله او دامیه بود کبری از بیم ترکان
 سپاه نصرت تلاش منفری خر قلعه بخمال باطلش در نیامده
 کشته از حیرت چون تصویر رو بدیوار ماند لب از خنده نمید

چشم از گریه سرش را سر از موش خالی زبان از کفش و پیکار در ایست
 که زمان تخریب او در رسید بود و خواست بآن ملک جاوده اطاعت
 و ابدای تحفایمانی تار و ساز و دانت سه باران بچل و دشت
 کشت را در وقت پری کشند مدت چه میکند شیراز
 حجت تضاد و کین شست با بجملة تمناست او در جبهه تلقی گرفت جواب
 آن خود گرفته شمشیر بود پادشاه خورشید سپاه نصرت فیروز
 قطع مراحل نمودند و منزلی حیدر آباد متروک منصور بود
 عرضه داشت عده غازیان قد و نهضیر این بجهت و فرزند
 که متخیر قلعه ابراهیم که از چاه و رخصت یافته بعد از اشباح انحصار
 متین و حیدر آباد بملازمست اعلی شتا فقه متضمن رسیدن
 بدانجا و تصرف شهر بارگاه کیوانجاه رسید معنی موجب ستم
 بنای قوت دل غرات و خانه براندازی عادی بحجت سمات کرد
 ز شش سوکت خدیو اقبال عالم که بر خیم سطوت اجلال خداوند سپهر سر
 با آنکه غنیمت پشامی باده از حد مالی مش از عدد داشت آنچه از

و سر اس خون در رک او شمش خنک کشته بماند که در عرض
 راه چطرف لشکر کاب و چه سمت خان فیروز جنگ غیر از پای قلعه
 صورت آدم بحب ال در نیامد پست چهارم ربع الاول کی وی
 قلعه مخیم عساکر نصرت ماثر گشت در زمان جلال غرضد و ریافت که
 جمیع آن و باه سر ریت را از پای قلعه که چو مور کر و مینه
 مکس و ارب پاره شکر گرد آمده اند نصرب و سی دارند ساه
 طفر نپاه حکم داور چهار کار است به فراوان کشتش و کشتش
 بشل با آدم پشته بر خاست جملگی بحال تنه و بار بار و عیال و طفل
 با سیری داده برخاستند اما درین تنه و
 آویز مردانه و حبت و غیر متهورانه که قلج خان خود را در آن کش
 بهار شرر بار تا در حصار عسکر پنج دوار جلور نیز رسیده میخواست
 همانوقت قلعه در آید و از عهده اشراع بر آید چون کارکنان قضا
 قدر خواست بگویند که چندنی ظهور این شکر کار نامه در عهده لغو
 باشد و بوقش حل این شکل برده از روی سر انجام بردارد و کله

نه نورک بشایه خان شهابت شمار رسید و غیر از لطیف خان
 که بهادرانه شریک ترو بود و دیگری بگویم هم برنید پیش
 مهمم اهیسم که عبارت از کشتن و آتشین بود و صورت نکست
 و خان تمام دل سراپا بکرا با عتضا دقت قلبی اسب سواره زانکه
 جان آبر آورده بدایره خویش آمد بموجب یرلنگ کرامت یلغ
 حبه قدر افزائی و دلنوازی فرارنده علم جاستانی و جانباری حلیه
 الملک بعیادت رفت در آنوقت جراحان از نشانه السحت
 روح شهابت پیکر استخوان زیر پامی چندند و او باست ثقات
 نشسته بی چسپس با جضار نکالت داشت و بد پیکر
 قهوه میخورد و میگفت بخیه دوز خوبی بدست آمده است چند
 معالجان بموجب حکم الاله پیر کار بردند اما دست زور قضا با الاله
 سه روز فوج اجل بر و تاخت چار دیوار زندگیش را تار و مار ساخت
 بهادر فیروز جنگ و دیکر پیران و سیمادشان بمرکز المغفور جاها
 و بنیایات خلایع و دیکر مراحم از جناب اراک ای کارم با قصبی مرا

نیکو

علی بن محمد

رسیدند چهارم شهر ربیع الآخر حاکم مورچال بردن بقره نهادند
 مرخیز از برج و باره قلعه که بر عزم غلام پنهان قلعه از آتش تپان
 شش ماهه روز لا یشیغ توب و نیک بان کار بود اعاوی روز
 بزور آتش افزونی چهل روز روشن را چون بخت خود تیره و شب را
 بسان چشم خود سپید میداشتند لکن بضیر مان چکار که از خون
 کشته شدند و اندازند کوله توب طره منقول محبوب میدادند گری
 صفکش خان عزیز کلاه مورچال پای خندق بردند و چپ کاردست
 بست که در سالها صورت می بست طرقة سر انجام دادند توها
 از دها پیکر فستج رهبر دشمن کوب جهان آشوب محاذی قلعه نصب
 بعد مات آن از در صولت نهنک مهابت ارکان قلعه از هم میر
 لکن شاه آینه که روی مقصود در آن جلوه اگر کرده مکتب قلعه
 رسانید و توب را بران بر آورد و از اتفاق وزیری کینه تیزی
 فیروز جنگ دست از کار کشیده است غمان و صلا شجاعان پای
 خلعت میر آشتی یافت او هم توانست کما موجهه تقدیم خدمت پر

کردند و از شش ماهه
 صفکش خان و وزیر جنگ
 دست

مستغنی شد سید عرجان بجای او که خدمت بربت نیم بجای از
 غفلت خود داری سپرداران کارکن نیم بر دهمه رخت بوی
 پیکار کرد و غرضان سر راه خان چله و جماعه را که بدست افتاد
 بسته بر صفت گنجاق بر طریقی منصب معایت شده محبوب گردید
 صلا بجان باز بخدمت میر آتشی منصوب شد لطف اند خان عجم
 چون خاص دیگر بند با کلی رطلب بجا فطرت دهمه مامور شد ندان
 مذکور تا سه روز میان یانی که پای قلعه میگذرد نهنگاه است
 کرد تا جمعیت دیگر رسید و غنیم را برداشتند و دهمه را قایم کردند
 بعد از دو روز غرضان سر راه خان دیگر از ابو الحسن سر پا داده
 رخصت انصراف داد و راه دهمه برآمد لکن از شدت بزرگسال این
 به وقت توقف امهال دهمه کمر بر خور و صفت گنجاق چلکاد
 که از طرف برج دیگر موز چال اندک مدت بگذرد میرساند و خلاص
 شده چنانچه میگفت از قوه بغیر آورد و محط حیدر آباد در خلایق
 ایام از نوازل آسمانی یعنی بارش طوفانی دریا بی جبر اطمینانی کرد رسید

از حوالی مقصود کردید قحط را روز بازار بهر سید ما هم زندگی تازه شد از
مشاهده حالات پشیمانان ضعیف و ناتوانان هلاکت رویت کردم
سینه چاک کردید و خود پستی خاک نالید و رنج بر سر افتاد آه و فریاد غلا
که هزاران جان ناپدید شدن غله در چار سوئی اردو در دوا از مرد و شهر
حیدرآباد متفقین زنده ماند خانه و دریا و صحرا را زمرده بود و پنجه حیات
لشکرگاه شبانه گرداگرد دو تخته پادشاهی بنابر مرد و پاشی شد
روزانه کناسان از صبح تا شام شیده و برکنار دریای انداختند
باز شب روز همان شکامه زنده از خوردن مرده انسان حیوان
اجتماعی نداشت و گروها که که نظیر کار میکرد از لاش مردگان
کوچه مانند و بود افراط باران لای قطع گوشت و پوست را کذا
و الا بعضی موا که رقیه السیف زنده بانه میبخت بعد چند ماه که
باران است و ملتهای استخوان سپیده کوچه های برف از دور
سیاهی میکرد و فصل و گرم خوش اما حال باقی ماند باشد که باران
رو بکی کند اشت طغیان یا طرف شهر از فوجی رسد بجا

سردار خان کرده کنج سید شیر نغان سپهر قدوه المشایخ میر محمد
 قوجی و پست مادی علی حصار که از فضل و شعور و دیانت بهره ور بود
 مقرر گشت و همین نیت خیر نیت کینل از اوقایمان کرانی بر طرف شد
 و از زانی خاطر خواه از زانی عالمیان کردید که ایش و شاه زاد
 محمد معظم زندان است بر کجوا از راه است صاحب بامشین و پیش
 بیکانه او در دام هستی اگر خور میانه او تیر از سر راستی
 کماز کج دید دیدگی چگونه جبت از خانه او خرد و آن کج
 پیش و آخر پیمان محمود اندیشه را اجتناب از هم صحتان و آخر
 از قرنیان بایرون از حکمت واجب اقبال و امریت
 مقارن دولت اقبال اگر رقبه اطاعت بر تبعه این بر تبعه
 مماثل در نیازند آئین خود را از دیوان فرمانفرمایی عقل دور
 اندیش سر آزند و زندان است و شمر ساری آزند با شاه
 باین جوهر فهم و فراست و دایت کیاست که در ذات کرا
 ایشان بود و دست صحبت مصاحبان با بنجار و منشیان

۱۴۱
۳۸۱
بکر دار بجائی رسانید که دست و کعبه دین و دنیا و سعادت هر دو سر از جامه
کارش کنی و بدخواستی علت جانگسای پادشاه زاده و تنفر طبعش کرد
همه سید مدتها بقوت سعت حوصله نماز میفرمودند و میخواستند
چنین مکر و سیاهی فواید در مقامات برینزدکی کارهای چالو بعضی که
پنهانی در قلعه پاهما بکند می بردند دستگیر شده بستی سر
رفتند و بعضی از زمان بخواه ایشا که مونسجان روغنه توپخانه و غیره
افغان و قشجان نجبی دوم و بند را بن بر فغان باشند شرم سوال از
لشکر حکم اخراج شد ما اینجه تیر کی مد روز کاری چرخ حروری
آخر پنی ایشا را از محفل برداشت در پیش رفت مهمات
حیدر آبا و غول فرپ خوردن از ابو الحسن بنیه دست پیدا
بر ذمه ایشان گذاشت تا رفته رفته نوشته جانی که بواسطه خضیه
نویس معرچال در قلعه کوکند میر سید بدست میروند و جنگ
افشا و دیگر امارات بی اخلاصی بر اثبات مدعا کوامی اودخان می آید
شبی از مرحله خویش بحضور آمده از نظر گذرانید و از خود رانی

ایشان مقداتی که در خور عقیدت و اخلاص نبود بر خاطر اقدس مصمم
 گردید بکشته حیاتجان برادر خود است تمام خان که بدروغی دیوانخانه
 ایشان مور بود طلبید فرمودند پادشاه زاده ابلغ حکم نماید شیخ
 نظام حیدر آبادی مشب را راده شب خون بسکوار دملاز مال در
 پیش و لشکر بفرستند که باند و طریق آن جبار مقتصد باشند
 و چون این مردم با نظر فخر خوانند رفت است تمام خان گرد خیمه
 پاسدار باشد خاند کور حکم رسانید و همچنان بعمل آمد و فردای آن
 بموجب حکم ایشان را با مغرالدین و محمد عظیم بدر مار آورده حضرت
 بدیوان نشسته بعد آمدن ساعتی شستن خطاب کردند که بعضی
 مقدمات باشد خان بهره مند خان گفته شد در پیش خیمه خانه
 با هم مطارحه نمایند سر کهس حار و ناچار رفت سلاح از کمر ایشان
 گرفته شد تا خیمه برپا شود در آنجا بودند بعد از آن بحسبه آورده حضرت
 از دیوان جاسته براه دیو دسی پرستار خاص محل سر آمدند و
 های های کویان دست به دوزخ می کشید محنت چهل ساله بجای آید

کرده انکس با تمام استامانان تیاقداران کرد و پیش نشسته و مقصد
 امانت و کسب و کار خجالت با آن عظم شازادک چشم زدن و
 حیطه ضبط آورده و نظر بفرم رسانیدند استامانان هزاری بود
 عنایت پادشاه بنده نواز اورا بخطاب سردار خان اضافه پادشاه
 و حمیدالدین پسرش را که دو صدی بود باضافه دو صدی بچاه سوا
 برنواخت در اثنای ایام مدید که از لقب دو اندن با تمام شایان
 و مال ساندین بسعی عبدالواحد خان تشریف بردن حضرت بذا
 اقدس بر حلقه خان فیروز خانبه و مدینه قدیم تعیین نمودن و بنیان
 عظام با مریور شش تمام روز سعی موفور بکار رفتن و زخمی شدن خان
 بهادر فیروز خانبه و رستم خان جان دادن بسیاری از ملائمتند
 و آخر روز فرستادن پادشاه زاده محمد کا بخش با حمله الملک استان
 و یک تسویج پیش قدم شدن مردم از بارش نمک و بان چادر
 و خورده غیر ارگشته شدن و زخمی کردن مقصد صورت نمک
 شب مرحله بسر برده اول فجر بخرانه به نگاه تشریف آوردند و

به بزرگوار
 به بزرگوار

فکرهای دیگر بسیار گرفت و درهای متعدد خرج آمد و نشان بدین
 و دولت بحر صال با غنیمت متقی شده شعبه ها انجمن و دون تمان
 حرام نمک با و پست به اوایل رونی از و یافته هم بخش مایه اندوز
 خسارت رخت بدر بوار کشیدند و بعضی بر سال غله ذخایر ناکا
 کوفین انداختند و بکثیر کفران لغت رسیدند مدت محاصره
 با متداد انجامید رای جهانکشان بران قرار گرفت که در قلعه بمانند
 از چوب و کل احداث یابد در کم مدتی چوب صحاری خاک بود
 صرف شده قلعه تیار شد و پاسبانان در واز پاش شدند
 بدست کم آمد و رفت ممنوع گردید و بر اینست که زخم خان فرزند
 جنگ التیام یافت ملازمست نمود و عطای خلعت و زره و حلقه
 خاصه عصای مرصع در اقدارش افزود و جراحات رتبه عظمه
 خلعت اندمال بخشید بهر اخوان سپههاشجان مرحوم نصیر کوکله
 فرجام برادرش خلعت ثانی یافت برادر جان سارخان بن سار
 شد خان کور از عنایات حضرت لباس جانی تازه در بر کرد و عیان

برادر صف لشکر خان و میر ابو المعالی نجفی فوج خان فریدونکین
 و سید انجان محمد حاکم و وکیل زخمیان و حسن تکران و اوطاف کلان
 حضرت بهی و توانائی داد آمدن شیخ نظام پست و ششم حب
 شیخ نظام عمده نوکران ابو الحسن که سید دار فوج پیرون کرد و میکود
 یاوری طالع و رستمونی نجبت باسلام عتبه عرش مقام آورد
 پانصد مجسم و یک هزار و پونصد کبیرانید و جمعت خطاب تبریکان
 و منصب شش هزار و پونصد سوار و خلعت خاصه و شمشیر و خنجر
 علاقه مرورید و سپهر مصع و علم و تبار و صد هزار و پونصد
 اسپ عربی و عراقی و ترکی و کچی و دورنجیر فیل مورد و مراحم کرد
 ملک منور و شیخ لاد و شیخ عبدالعزیز پسرانش و اقربای او چند
 کس خطابه های عمده و مناصب بایان میگردام از چهار هزار و یکصد
 و خلعت و نفثاره و علم و اسپان و فیلان و سرفرازی یافتند
 اسب و کهنی که از طرک نبها قلعه دار ساله بود بابت مانیوس
 منقش شد مکرمت خلعت و علم و طوع و تبار و اسپ و فیل و پست

مزار رو به روش بخش آرزوی او کردید سربند خان با در سرفراز خان
بنوایش علم و طبع و لغت را و بلند آوازه شد مکنوجی از نوکران
سربندهای تفاوت که قلعه دار سالویه بعد اشراف بر درگاه به طاع
ناصریه بخت سائید با نعام خلعت و منصب و وزیرای هزار سوار سر
سود و فوت محمد علی خان سردار جمرب محمد علی خان نمانان بنیسی
رفت خالی از سربزرگی و بستر کنشی نبود مگر که با و میر گیدریا
میکرد صلاح و تقوی و دیانت و راستی ایش کامکار خان مان
خدمت نماند ارشد و اعتماد خان را تغییر او بخدمت قرب منزلت
دار و علی غلخانه مقرر کردید اشعار خان ولد شریف الملک رحمان
مشیر و زاده ابو الحسن ملازمت اعلی یافت خلعت و منصب
سه هزار سوار و تحصیل شاهر کرد شریف خان که بخدمت
کر و رکنج اردو و تحصیل خزینه سر چهار صوبه دکن مقرر بود و حکمت
خود سیر صوبجات نماید تا مال خزینه موافق احکام سر عقید
ضبط در آید و میر عبد الکرم ضمیمه خدمات متعلقه خود خدمت

۱۸۲
کر در کتب بنیاد خانده کور پس انجام دهد و دست شریف الملک
شریف الملک پست چهارم شعبان و اسپن بنفر اختیار نمود پس
بنیاد خلع طمانیت پذیرفتند آثار سال سی و یکم از پیشین طم
قرن ملکری مطایب شکر و نور و دشت مجرب درین ایام یک
آغاز خیر انجام کل سرسبد بهار اسلام منگانه سکن خازار بدع و
ظلام شهر صیام مهینت ارتسام بقدم عبید تمام آمدن مع
افروزانام کردید برگزیده خالق زیاده بر سابق شبانه روز کمر
بهرمان پذیری و دادار پرستی بنده و بر وین پایداری سر
دین پس سینه آفت نهاده کوشان خستند بساط لوسان
مصلحت منحل را دولت تارک آرائی تقدیم تسلیمات مبارکباد
شروع قرن و م حاصل شد قرن و م منقم انیاه سوار شهب
جهان چاهجه ملاحظه مورچال و دمدنه صفی کنعان که در غرض کم
مرتبه دوم ملکده قلعه رسانیده شریف شریف ارزانی داشتند و
پاده شده تا دو ساعت ملاحظه کیفیت حصار بودند شاه حور شیده

محمد عظم شاه که برای اصلاح مفسدین دستمان پیش از چالش میم
 داشت از شولاپور بدانتخت رخصت یافته تا بر پانپور رسیده بود و دو
 نجشی الملک روح الله خان که بنظم صوبه برسم خورده دارالظفر سخالو
 است شالداشت مطابق بر لیغ قضاست لیغ دوسم این ماه بحضور
 فتح ظهور آمده و تمنا رسیدند بفرمودی شاه جوانخت امور تسخیر قلعه
 سرانجام یافتن گرفت فتح قلعه نمیشی پست و چهارم ذی القعدة
 که نجشی الملک با جمعی از بهادران مثل بهادر خان و دیگران فرصت جوان
 کرد قلعه میکشت بکاش سرانند از خان پیچا پوری که پیش از فتح
 چا پور بندی درگاه علی اختیار کرده بود و باز با بوج حسن پشته
 معتد او کشته بود از که کی متصل مورچال سابق ساک ساک
 فتح الباب ظفر شده قرین جان بفرست عالمگیری داخل قلعه شد و
 شاه سوید منصور که تبه پشت کرمی این جماعه در یابی که پای
 میکند و قیام داشت شد بر مورچال رسیده شادمانه فتح قلعه کرده
 فرمودند و نجشی الملک در حوالی آن کرانخواست بفرست

پای تو به اجازت
 قلمبیس

بی آنکه او و همراهانش حرکت ندویدند بوی نمایند دست میزدند و پیر
 آورد و بظهور حادث اندوزان شاه فتح نصیب در آورد و عبد الو
 پسر شیخ عبدالصمد جعفر خانی منشی سرکار دولتدار رباعی تاریخ کنگه
 عالی گذرانید ای شاه جهان جهان پناهی کردی شرح معجب
 از لطف آبی کردی از مصرع تاریخ شنو مرده نوایع الباقی
 ز یادش ای کردی از آنجا که رحمت فطری رافت جلی
 این نظر کرد و پای بخشایش بخشیده بی منت است نغمه بودند
 که آن خود گرفته را بخرای کردارش رسانند بلکه با جازت او را بدو
 خود آورده آخر همان روز بوالاد و تلحانه طفر کاشانه رسانند و انجمن
 زندان که اسی از مخاوی که بخاطرش میگذشت امان باقیه در حیمه
 برای او فتنه بود و جا گرفت و در ازای مهر و غضب پر تو آفتاب
 اغماض بحال تابه او تافت و بزبان پسماس کو باشد آفر
 بجاکد ری روشناس کرد منت که از سجن شانی خودم آمد
 چنین قلعه دیر کش تا باید جداوند و بخت نخبه در مدت ماه و

پشت
 نخبه

خدرو ز سحر اولیای ملک و ملت کردید طر فاین که بعضی کمال در عین
 دو قلعه که انصاح آن اصلا در اندیشه صورت نه بند و مشق شد غیر لک
 تا رخ و قوی این فتح شکوف فتح قلعه کو لکنده مبارکباد یافته مورد
 تحسین گشت چون خواهم بندی از استواری آن قلعه متین غایت
 شد و نشین آب موای آن سرزمین بخارم بنا حجتی شمس گید
 صنفه خاطر م ز نیت پذیرد در وضعه فخرم حضرت یابد کو لکنده در آینه
 ساله با نخل موسوم بود راجه اینجا دورای نام داشت بعد از و تبر
 بهمنیه در آمد پس آنکه خل در دو دمان بهمنیه افتاد سلطان قلی قلب
 الملک غلام سلطان محمود بهمنی که حصار نگور داشت تمام او بود و
 آن ناحیه شد قلعه بر کوهی واقع است که تیغش بر جوشن آسمان کار گیرد
 آسمان را در اینجا بزمین نیان پیوند بود و در پائین حصارش بود و هم
 تسخیر سحر که از قلعه شایان بزور تلاش خصر صرغم خرم این
 عالم گیر دوست نواز دشمن که از نوزید هیچ طرف شرفه ندارد
 که بعروه آن کند اندیشه تواند قد افراشت مگر کوه بود که احیاناً

صاحب قدرتی توانستی پست سخی بلند کرد و در زمان پیش از جلوس
که پادشاه آفاق تسمان این ولایت را با مال عساکر اقبال ساخته آخر
بشیمه غزنویوشی از سر جریمه عبدالله قطب الملک در کدش بود
آن صید زخم دار بجان آنکه کرا آن پیشکارا فلک باز بدین نخل گاه
سری کشد حصاری صین کردا کرد آن کوه کشیده داخل حصار
نذکور نموده خاطر مطمئن کرد و بود سر چندا و بک پا صحرای تسی ملی کرد
و یکری بجایش نرخم کاری خورد و سران صیدی کرن
نخل که حبت اگر بمل نایبند جنیش است شهر حیدر آباد و کوهی
قلعه آباد کرده محمد قلی قطب الملک است که بر پاتری بهاکتی نام شد
کشته شدتی تپ اوده بهاک مکر موسوم کرد اندید پس نام
شهرت گرفته الحال که داخل ممالک محروسه شده ضمیمه صوبجات
دکن گردیده و از ابهام حدید را آباد می نویسند آرامکاسی است
هر قطعه زمین بهشت راحت جسم آرام جان آبادی و تعمیر از
اعاطه خیال عمارات رفیعتر از پایه اندیشه رطوبت مواعد و بت

روانی چشمهاست ادبالی سیر و بر سر که نپداری کل و سبزه این بریا
 آب رنگ ز مرد و ولعت له احمد چنین ملک دلکش و لایق خرم
 و خوش تنصرت اولیای دولت در آمده از خار خوش غلوه پندیان
 لوشت تصرف کف آفتابان آمد تفضیل رو آوردن حیدر آبادان
 باستان کیوان نشان سرفراز شدن منصب مفت نزاری تا
 تا پانصدی نو کردن سروران پیشه و ران کار کاران رستم
 اگر تجر آید بی اغراق مجلد دیگر باید با بجه قطره چند بدریا پست
 پست و نهم ذی القعدة آخر برج کامرانی پادشاه زاده محمد کاخجش
 بخدمت صوبه داری برار طالع گردید ده نزاری نهار سوار بود
 پنج نزار سوار اضافه یافتند جمله الملک اسد خان خان قمر و حاکم
 با ضافه یک نزار سوار معلوم مرتبت مفت نزاری مفت نزار سوار
 شدند و مهاجرتان با ضافه نزاری هم نزار سوار عارج معارج همان
 دولت گردید پس زاده او محمد منصور تازه از ولایت رسید
 سر به خاک بوسان معالی راه نیه روشنی شمس نزار سوار مکررتجان

بناشد پانصدی سرور احسان
اعمال و خان و دوزاری کی پیر سوار بود

خطاب و نزار و پانصدی پسر سوار منصب یافت عبد الله پسر
خوانده ابو الحسن بکرم منصب چار نزاری همی نزار سوار سر است بیا
بلند کرد لطف الله جان و نزاری که پیش از سوار بود اضافه دو صد
سوار در اعزاز او افزود محمد یار خان پانصدی اضافه یا مه بدو
سیصد سوار غرت انداخت رسیدن میر محمد پسر میر محمد
پسر میر بهاء الدین در زاده قتلج خان مرحوم بکشته شد پیش
در توران یار با تمام اشاق و با نوشته خان والی اورکچ که با پدر
زن خود عبد الغزیز خان حاکم بخارا منازعت داشت باستان بوس
رسید و خاک غریبانواری رتبه را سر بر دیده غربت دیدن کردند
و شصت و شصت پادشاه عرب نواز پسر سوا بیان بک و ساز منصب
دو نزاری سوار و خطاب خانی نام بر آورد و مخلص حاکم پسر
صف کشان که بنیابت پدر خدمت دار و علی توپخانه سرانجام شد
اصالة بداند خدمت و اضافه دو صد سوار که یک نزاری سیصد سوار
شد مغرر کردید عنایت الله مشرف جوهر خانه چهار صدی پنجاه سوار بود

دو سوار و یار سطل یک چهارصدی حمل سوار بود با نرود سوار اضافی
 یافتند پشکر الله خان خویش عاقلان بخدمت فوجداری نواحی شاه
 جهان آباد ارتعیر سیدی محیی مقرر شد با نصدی نصد سوار بود و یکبار
 سوار اضافی یافت میرعبد الکیریم بخدمت داروغگی جوبانه
 مقرر گردیده بازخواستهای دلخواه نمودار و غلی نوکران پادشاه
 محمد معینم که در سرکار والادخو پاییه و مقام سرکدام نصب
 سرفرازی یافتند بطرف الله خان مقرر شد پیر مردکی خدمت خان بجای
 خدمت نظارت ارتعیر سردار خان نصارت یافت و در خان
 بخدمت داروغگی فلیخانه ارتعیر معقد خان علوم مرتب حاصل کرد
 محمد مطلب بعبایت خانی مطلب یاب گردید فتح او لکه سکه حکم
 جهان بابی و چون خاطر ممالک کشای شامش اکتی پیر از ضبط
 ولایت وسیع حیدرآباد و تصرف جمیع قلاع و فرستادن
 ناظمین ضابطان با طراف و جوانب و آمدن نوکران حیدرآباد
 باسلام عتبه جلالت تمام و سرفرازی بخشیدن تقویت روحیات

۱۲۶
۱۸۸
سرکه ام و ابرداخت بغرم رانج و بزم و اثنی تبخیر او که کمر این
پجا پور و حیدر آباد واقع است و پند نایک نام از قوم دسیده و بگو
انجام بد نام خواست پرداز و این کافیه بدست چند در نسب کهنترین اقوام
ابا عن جد سبطه نوازی کسینه داری سردون و پر سرز یاده سر
بر یاست آن سرزمین بلند داشت و قهر داری و از ده هزار سوار و
یک لک پیاده و تصرف حصون صنیه خصوص سکن چو دشمن که
بجسات مشهور زمانست سرشمسری پجا پوری حیدر آبادی منجا
و دست چپکی بستیصال و میرید بلکه این نام مسلمانان را
به پیشوائی پرستیده و سیمله و فریاد رس روز بد می شنیدند
خانم نیکام محاصره پجا پور جرات و جبارت او در فرستادن
شش هزار پیاده جنگی بار سده سرباری و کشتن جانفیه و جنگ
اکترو و راه با سرم مفصل سبق تهر آورده و پنجه آن بد کال در
حین محاصره مکرر محاصرت حیدر آبادی نموده اسباب استیصال
خود آماده ساخته بودش که عظیم اسیر کردی خانه زاد خان خلف

روح اسد خان تعین یافت که ملک اوشتا بد اگر قاید سعادت آن کم کرد
 ره را بدرگاه خواجهین حجب رکاهت نمودنی کند سی در خرابی ملک و قتل
 اسیر رعایا نماید والا کنیز اعمال نمودیده در نگارش گذار و خانه کور و
 قصه جریا کار بسته ملک اوشتا فتنه با بلای احکام قضا پام
 آن وحشی جمالت دم را از خواب بیدار کرد چون خلائق آن اولکه
 خرابی نصیب نبود و عرض مال و تلف ناشدنی با آنکه ایمان با مدینه
 نداشت بملاحظه حکم قدر توان مشاهده حشر کران الساعه آتیه
 کو یان پام رسانید که ملک با ملک الملک می سپارد و روی
 اطاعت و انقیاد بدرگاه سلاطین بنایه می آرد عرض او را عرض
 تلف میسون ماند و شخص او نشد با داحل بی پاکزد و خان کور بارشاد
 داور جهان پسر خانمان او نمود و گذاشت پرکاهی ضایع رود و
 برآوده خازادریافت و دوم صفر خستم با بطنر نه سی کوی
 قلعه تسلیم اولیای سلیمان نمود پس از پنا و کمری و دنیا جانی که با
 نماز کس نیارستی زبان دگوس سلمانی نوعی بلند آوازه شد که گوش مطلق

کوشان کردند غنایه الاسلام حق الکفر باطل میکنند کردن حقیقت
بخش دل اسلامیان گشت خان بطور بعد تعیین چارتن قلمه در صلبه و
ربط آن حیه اورا همراه گرفت بحضور ساطع النور آمد و در جلد و بی
خدمتی بعنایات لایقه امتیاز یافت پدرش در کشایش قلعہ کو لکنده
چیره دستیها نمود سپهرم در دست آوردن قلعہ سکه از و الا
دستگاهان پای کمی نیار و صایب فکری بن ماعی بخاطر آورد
در در و قلعہ بزرگ شمشیر یک قلعہ کو لکنده دیگر سکه
آتش بر سپهر فراموش نمانده آن قلعہ پدر گرفت این قلعہ سپهر
پدنا یک ایچو بود و غریبه سه روضه ای فتح قیری غنای
ز در یای حیدری بخاری شبانه سپهر و بر و سیاه
روز از هجوم آن سیاه ابر شب گشته خرس خوک را از دستش نبرد
عالم رده شود صورت بخش او پیر از دانه در طلعت که دلس انور
از کجا یافت که از ملازمست انور از مضیبه بد آری از دل
تیره ابرگاه برقی می آمد مطابق حکم اعلی دوم رجب الاول مسجد ریزی

ایشان ملک شایسته فروز گردیده و زیاده بر حاشیای ایشان
 قد استیلا میآید و بر فراخت بعد شش در یکی که بحری التزام داشت
 فاجره بکیر بنم شافت و آنچنان زندگانی کرده به پسر
 واقرباش مناصب مناسب سرفرازی یافتند و لکن سکه حکم
 نامه نصرت آباد نام یافت سز زینی است خرم و شاداب و
 سیر حاصل له الحمد از دست دد طیششان مردم نام شروع شده و ضمیمه
 ممالک محروسه گردید و قدری از بی بی لوامی را حجت پادشاه مقرر
 ولایت کرد و در اینجا و چار و دار که آن ناموس ملک ملت را
 مقتضای پیش بینی و پیش دانی ترقی جهان است جهانیان منظر نظر
 عالم آراست ازین ملک کیر می آفاق استانی راحت تن استانی
 خویشترن مرادند با وجود موافقت آب و هوای حیدر آباد و
 ولایت پشهاد خاطر قدسی منظر چنان شده که ریای عالی است
 بلا دی که نزول فیض شمول این استیلا امور جهانانی باشد عملیایه
 خاصه کافر و بی سببهای حرامی که باکرایان طریق کجرامی میکنند

آرامجا

ابو الحسن عقد موافقت و موافقات غالب و شایسته و علوی باطله بر دورا
 اعتباری و وقتی میگذشت در آرای کافر با حسب انی مکلف اعمال
 در ساعت سعد و تاریخ منیت عهد غره ششم در ربع الحشر
 سنه بی یک روز چهارشنبه شانزدهم بهمن ماه آلای پایی جهان
 تخییری عدوگیری بر سر چشم رکاب نصرت گذاشتند
 ادم شکیمت خدا و در اجانب پیاپور انعطاف بخشیدند
 بهادر و فرزند جنگ بخت اشراق قلعه ادونی از تصرف مسعود
 جشی عن کلام پدر سکندر که در اوقات اخلال دولت آنجا
 اختیار مهاجرت گشته باضا خبر اده طریق کفران نعمت سپرده
 جز نامی از حکومت باو نگذاشته بود و عمده خزاین و ثغران
 و امتعه گزیده و جواهر نفیسه با خود برداشته در قلعه مذکور حصن
 جت مایه مورشد پست پنجرار سوار جبار با آن شهامت و ثار
 متعین گردید و شاه کواکب پناه به استیصال سنبهای
 ماک رخصت یافتند و چهل هزار سوار آزمون بکار در رکاب ظفر

محمد اعظم شاه مورد
 اهتمام انعام و انواع ارشاد

ایا بایشان بعین یافت آفتاب ذات اقدس و شخص مقدس
آن سر کرده آفرینش چنانچه چشم شهید کور عرصه ظفر آباد سپرد را
به پر تواندازی انوار عظمت و جلال رشت آسمانی پرنده فرمود و
کنار تالاب کشتهانه آب آبرویابی از ورودش فیض آموذ در یاد
بر خود افزود در نیتقام ابو الحسن که از شهید را با غیر از دست
یک گروه محمد مکر در پانزده ساله حکومت مفرک زین نشده و
سواری سرزده برود شوار بود التماس کوششینی نمود حکم شد
جانب پارخان اورا بدولت آباد رساند و کار پر دازان است
خور و خواب که ناکزیر تن پروران دنیا آباد دین خراسان
همیاد از نذر برای سرانجام ضروریات نجاه نزار رو سپه الله
او مقرر کردید می بخشایش خداوند کناه آفر که خون گرفته را
آسایش پرورش و هجر ایم اورا بذیل غنوم پوش
ماجرم و کینه کنیم اولطف و کرم سر کس خیزی که لایق او گشت
تالاب مذکور را در جبهه کشن مسالعه نیست سر که برکت از بند شالی

نشیند از غم خوشتن بپایند خوبی آب و مواد سیج جابته از انجا
 نیاید بکشت زار با دران چشمه سار فیض عین نخت از جندان سرسبز
 کشا و زان منت از اینکشت نکمال تخم فشانند چندین سال در برون
 فوت خواجه یعقوب میرین پسر لاسوه الاکابر خواجه محمد یعقوب
 جوپاری از کاروانی سرار خاست و بر جوپار جنت نشست جنت
 براعات رتبه سنجی در حق آنفرج غنایات مفرط داشت و شایسته
 رعایتها مبدول فرموده نقش او را روانه ولایت نمودند که در فرار
 اسلافش مدفون گردید و بعد سه مقام ازین مقام تر نشاندند که علی
 جناح اشتهاض کشود سیوم جادی الاولی سواد کلبر که بور و در
 آموزد ریت ارم گرفت بزینارت مرقد شریف قدوة الواصلین
 میر سید محمد کیسودار رحمه الله ثواب اندوختند و جلیاب نکستی
 سده آن مکان خیر از سر نشان انداختند و پس از هفت روز
 توقف علم توجه بدار الطفر سجا پور برافراشته شد پست دوم
 ماه مذکور آن شهر که بروردند از ناخداوندی و ادبی داشتند

میفرستد

بنزول آهادی شمول ملک معمره و ملها پادشاه عالم آزار شک امصار
 اطراف و افکار گردید از سر صفت ساکنان فقر او کوشه شینا
 که بسبب فقر کی شهر و نواحی باقی مرست احتیاج رسید بود
 از انجالت برآمدند و جمعیت دلخواه رسیدند و زمره و عانی دیا
 عمر و دولت مرسم بند ناسور و خستگان نواحش بی برکان آتینی ناز
 و نواهی رخسار شکر را غازه شب روز می سرودند
 خدایا بر جنت نظر کرده که این سایه بر خلق گسترده
 بهشتی و خست اینخت که در سایه ایشل هین که دیم رخت
 وین نام نیست در جام سرایه سیر و قایه صیر بلال رضا
 حیات سیر عالمیا از اسبوح سیر استنوح آغاز سال و
 عالم کیست که این چنین خلافت علیا مطالبی شده
 نو و نه بجز خیر داد و ابوابش و سرور بر روی امید ایل شد
 پیکر شجانه قضا و قدر فیض داد و دشمن پادشاه جهان ناه
 عالم را آیین نوبت بند و بر سر نه استیلائی نمونه قهر و غضب الهی

غار پدوتی و مقهور می سینه دشمنان شکستند در نیت قلاع
 نامحسوس که با قبال پروال خدیو عدو مال و حسن و دود و دیان عینیت
 سکال از تصرف اشقیار بد مال بر آید و اگر بکار قضیه مل فوجات
 سر که ام رخس قلم نیز جوانی کند عرصه تحریر تنگیدان کرد و در نیم فتن
 رام جات چون سر انجام یافتن مهم را جارا م جات حرامی مفید
 بسر کردی شاه زاده جوان طالع محمد پدار بخت و است تمام خا بن
 بهادر ظفر جنگ و دیگر بهادران پروردگار معطیات و قالیع آ
 و مساعی و ترددات نمایان بکار زرقه و کشت و کوشش فراوان
 بیان آمده و مبالغ معتدضج شده بخار ششم از ان لازم و ملاحظه
 نویسی است پست از عراض منہیان آن عسکر فیروزی اثر بعض
 پادشاه مہر افروز رسید که شقی عربی با پر دهم رمضان بزخم تیرند
 خنجر مقرر کردید و آن نواحی از فساد شقاوت نهاد و کند کفر ناپاک کشند
 و کرو با کرده خلاقی بزبان محمدت و نیایشگری مژمه سر اگر دید
 خدای خواہست که بر عالمی بنیاد بفضل خویش ترا پادشاه عالم کرد

سید شوال

نوزدهم ذی القعدة سران شیر و سر برگاه آوردند و در سردار
 که باشدت سرداری و سردار پسر کنی که در سرداری و کلاهما
 خان تیره طغر جید آبادی که خدای داشت بغایت خلعت و آب
 و سیهره قیمت ده هزار و پیه سبب انشا طار است خانسانانی
 اعظم و خان برادرزاده علاء الملک فاضل خان بخدمت خانسانانی کلا
 جهاندار از تغیر کامکار خان اضافه پانصدی یکصد سوار از اصل و اضافه
 دو هزار چارصد سوار و عصای کلکی ششم ممتاز و مرزا مغرب
 موسویان خدمت و قدر داری تن بجای او خلعت اغراز و بر کرجا
 عبد الرحیم خان بخدمت پوتانی از تغیر محسن خان آباد غرت
 کردید و معتمد خان بجای او دار و علی داغ و تصحیح یافت اعتقاد خان
 بسبب فوت مسکوحه دختر امیر الامرا شاست خان اعطای خلعت
 و خنجر از ماتم برآمد ابو الحسن را بادی صبه داشت اویدن بجای
 از دواج سکندر چا پوری آمد دومین بعد نجات محمد سر قدوه
 مشایخ شیخ محمد نقشبند و سندی پوست غیاث خان پسر طبع الملک

بکرم

خطاب

اسدخان با سیوین که خدائی داشت عطیه خلعت و اسب و قیل
 اسب و سیه در اعزازش افزود و مخلصان میرانش را و در آب
 دریای کشتناب شهر چا پور رخصت یافت خنجر مرحمت شد فضلعلی
 مرشد قلی خان مستدیی فرائش خانی و خدمت واقعه بخاری کهری
 دیوان اعلیٰ سرفراز گردید وقت مرحمت خطاب بر زبان مبارک
 گذشت پرسید بر نام خانی میخواهد یا خطاب مومی الیه بجا خواهد
 مرشد قلیخان اخیار کرد فرمودند من با وید من قربان علی
 باین دان بگویند علی گذاشته قلی میشود فضلعلیخان سپهر
 تحریر صرف و یکو مناسب این مقام پادشاه محمد آقامیرزا دی
 از روشناسان التماس نظر انور گردانید و دو خانه را از حطاطم
 مجید فرایع حاصل کرد و اندامید و ازند در حضور سعادت ظهور
 باستماع شرف اندوزند بمقری حکم شد شب منکام سپارد
 چون حاضر شدند و آنمقرب عرض نمود پس آن فلاکس حاضر اند
 نام را فاضل کمیسرید متعجب شد و گفت فلاکس است فرمودند آری

اگر شما را باور نمی آید نام مرد و بر سید رفت و پرسید و عرض نمود
 نام کی حسن علی و دیگری حسین علی و نمودند من پدر و مادر قربان علی
 مند و ستانیا را باین نام چه مناسبت با غرض شوم صحبتی رضنه
 سبت ملا می شوند راه راست گذاشت که کج میخراشد اللهم نهان
 نومه العافلین نواب عصمت و عظمی قباب مه الدنایکم فرمود
 اختلافه اجازت یافتند لطف الله خان مامور گردید که ایشان را بر سر
 سردار خان اروغ فیلخانه خلعت یکصد سوار اضافه یا قه از اصل و
 اضافه هزار و پانصد می پند سوار شد فوت قاضی ابو سعید سید ابوب
 قاضی معزول اردو رحلت کرد نظام الدین فاضل الدین سرلش
 خلع ماتمی یافتند کوچه کرد تحصیل خطاب امان الله خان ملشخان شیر
 خان صفش کنعان نخدمت غرضم را از تعمیر سیادت خان مامور و القات
 گردید فوت دولت افزا شاه زاده دولت افزا از زندان بد
 فانی برآمده نجات سراجی بودانی جا گرفت و بر طبق اشاره و الا
 مقبره علی عادل چپ پوری مضجع یافت غایت الله شرف و جلاله

۱۵۲
 ۱۹۴
 بدست خاندان سینه سرکار نواب تهر شتاب تیره احتجاب
 زینت انسا یکم مطرح انظار ترست شد لشکر خان سپه سید جهان
 شاهجهانی که منور خان خطاب داشت بجز است چا پور در دارالامان
 جمعیت محصور کردید حمید الدین سپه سردار خان ارتعیر در بدست
 دارو علی فیلیخانه منظور نظر پیش آمدند پانصدی و صدی اضافی
 احوال خامه شمع شاه تبرقیم در استان قوستانی که بمیان اقبال
 جهانستان پادشاه زاده کرده و در آن وفیر و زنجبخت
 تو اما ز او سپت داده می پردازد که پادشاه زاده بعد خست از
 که یکس سحر اساست شنبه سنبهای شقی غمان توجه بانقش قلع
 بلکانو که از قلاع حصینه توابع ولایت چا پور است معطوف
 داشته در اندک مدت بروان کردن مورچال و صد ماتنجانه
 برق کار بر محصورین تنگ نمودند آن گروه بی سامان از دشت
 و توان که ملی مسلک ناقب سبشی شش که فقه خرد سالی را که در پیش
 از طرف چا پور می حاکم بود و پیش ازین میچندی فوت شده بسردار

بلکانو

سطح است

خود برداشته بودند عاقبت کار پس از شهادت که پیشین را رسائی خود
 و غم را بر جای شکر یان آفاکث امان حواستند و قاطعه بضاعت
 مشوح شده اعظم که نام یافت و آن طفل تو بوسط حرم شام و لاجه
 باست ملام سده سینه میبایستی که بغایت منصبی خور میباشند
 و بسبب سیدن نام جهانی شاه و حضور جمعیت رسیدند
 فتح ادره و بهادر و رجب که بجای قلعہ دونی است فعال شد
 اولاً نام سعود غلام بدست انجام را به پیام انحراف در زمره قولار و کاه
 خاقین پناه را میری کرد و ثانیاً بملاحظه پیرامه روی آن بر زبان
 دست نهیب تالان دراز کرده و پس از آیدان او که را نمودار
 کف دپت ساخت و بنوختن باری و کشتن اجل که قهائی که از قلعہ
 قدم جرات بیرون میکند و پیش بدین مورچال و شوش
 ربودن متحصن مان بسبر داد و بخت تفنگ عدشال غرضه که
 بران بی سرمایه و دانش ندیده مور نمود آخر الامر آن بهبوده کوش
 از در غر و اضطراب در آمده بعد اظهار تمسائی که هر کوز ضعیف است

۱۹۵
بسان حاکم روح خفته که حصاری تن میگرد و پس از دیدن تقدیر
تشدید شرح میشود بر دست قلعه کشایان شرم سوال شکوه
از قلعه برآمد و چنان حصین حصین فلک آیین با مضامینات و توابع از لگو
حکومت آن پاک پاک کردید و باصت یاز که نام بر آورد
فتح ادنی نموده پادشاه وین پناه تاریخ سال کشایش ثبت شد
بعد رسیدن عرضه داشت خان فرزند جنگ حامل آن میسایان
بنایت خلعت قد اغرا آراستند شادمانه فتح بنوارش آمد و
حضور منور السرور با جازت تقدیم آداب مبارکباد مورد نوازش
شدند از آنجا که سرطیس و عاصی بدرگاه غفور بی انبار بارش و این
منظر اتم نجشایش المصداق تخلص با خلاق امید میسایان و کرد
آن روی ماه را که زور بر صحن وی خود سپید میداشت و
طلب حضور نمود و بطلای خطاب خانی و منصب مفت نزاری
مفت نزار سوار و فوج داری جاگیر داری را داد و آباد در امتثال او سر
روئی بخشیدند و حکم شد تا که باشد در فوج خان فرزند جنگ باشد و

پسران او با شش مدایج عظیمه مرتعی گردیدند و خانفیر و جنگ پسران
 تصرف ساز و سامان قلعه و صلب و ربط و نواحی پنجم صفر سنه
 مذکور بتلیم استمان کرم بنیان جبهه اندای عزت شده در اراحت
 شایان مورد حرم نمایان گردید و اعماد و خان خانسانان
 فاضلان طبع فضل شد حسین پسر اماتشان بختاب پدر
 ناموری اندوخت کشتار در حدوث مملکت جان بای ما تو
 کیش از دارالطفرح پور مشیر ملک سبها خان فیر و جنگ
 که بعد از فتح امتیاز کده بر کاب سعادت رسیده بود و چدر
 باریاب حضور بوده باستیصال کافر خسران مال خصت یافت
 و رای جهان آرا بران قرار گرفت که موکب ظفر لوباست نظام
 عساکر و الا اشتهاض با بطنه در ربع الاول سنه سی و دو
 این کضت مقرر شد و باربر و ار که پیر کنات دور دست رفته
 طلب حضور گردید در خلال ایام شصت صف شهر محرم الحرام
 اختلالی باستیلاعی دشته طاعون و با جانگذائی ناسوتیان گردید

خلاف عادت مزاج زمانیان بشورش و آشوب گرایید رسم شما
 برخاست زمانه بسوگنشت آفت اجل خواست تخم انسانیکسر
 از مزرعه دنیا براندازد صرصر فاخته لیل حیات جهانیان کیو پله از
 زمین بکند ثنوان گفت قیامت کبری بروی روز آمد قیامتی
 گذشت که اصاغرو اکابر را از رسول جان برآید زمین مصیبت
 گشت برسم روز کار راست خیزی شد بعالم آشکار دانه در غل
 و کشتان بدید می شد پت و مد سوسنی طاری گشت تا اثری بدید پت
 اطباء مرتب نیکو دید و از پنجاه نیز کسی نماند که بحال خود در مانده و
 اسیمه سرو تماشائی عالم دیگر کردید کم کسی باشد که دور و گشتی بخش
 از طوطی و رطبه اجل سلامت برآید اکثر خانواده ها در دور و دور سه روز
 عریق بحر نیستی گردید و سر که نامی از نیستی داشت و آسپی
 بتوابع او هم رسیده از مشاهده اموال و اخطار خود در امنیت
 می نداشت کاش این مقدمه تقیسنی می حالت اختیار بخاطر خط
 می داشت با بکلمه سچ کمال دیگر می نمی رداخت آوار نفسی نفسی

بلند بود نیم جانان دست ارکار و بار دنیوی برداشته ساعته فتمته
 اشتهار مرک منکشیید ند پرستار خاص قدیم انجمنست با اخلاص
 اورنگ آبادی محل و محمدی راج پسر مهاراجه جیونت سنگ که در محل
 پرورش یافته بعد از نوزده سالگی و منصب عمده رسیده بود و در
 فاضلخان صدر و فاضلخان صدر و جمعی دیگر از عهد پادشاهت
 آخرت برزید و او واسطه الناس و احاد از مسلم و مشرک که بنایان
 تعداد کردن تواند تخمیناً از لک هم کم نباشد بقبرگاه اصلی شناسند
 بسیار برآماده دماغی شده چشم و زبان و گوش از کار فرست
 در اعلی چشم زخم زخم چشم به پا در فیروز جنگ رسیده از حالت
 ادانی که گفت و شنید القصة تاریخ نویسان پاستمانی تفصیل
 خسرو شراز بیچ عصر نوشته اند که من منزل فرمایان زندگانی من
 سرچ مرچ را که تا دو ماه امتداد داشت ندیده و نشنیده از اتفاقات
 قیامت بود یا شور و با بود تاریخ این دایمیه کبری است
 پادشاه متوکل موفق میگردید درین مملکت بادل قوی و غنیمت را

تماشائی کارخانه قضا و قدر بوده تا رخ مرقومه الصدر از دران طبع
 برآمدند سگر پنجش هم آن فرین که پس از مشقه التهاب و شتعال
 آن نایره جانور اظفار پذیرفت حضرت بنصر ربانی و نماید آسمانی تا
 منزل الکوج طی مراحل نمودند و چون از ارچشم خانقیر ورجک در
 نظر معالجین صورت به شدن نداشت شاه خورشید کلاه با
 لشکری آخبر شمار جانب اول که غنیمت خصت یا قند و تسکین
 سینه شاد است اما بسیار سیدان محکم میر ملکات تاثیر کی ارشت
 قادر اندازان قضا بر هفت جان کیشان سذ شانسیت ارشتی کردار
 ایشان اخلو غصه شرری بدم زنی دمه کار کفان قدر بخانه
 سوزی اختر سوخت های که شعله ور کرد و آتشی است پنهان در
 کانون سینه خلاف خزینه انیان تر نشان رس تقریر و اخلو طرح
 ریز تحریر در تبیین این مقال از لب سوفا را اخبار و زبان نایه اشعار
 بدین تیره سر بر بیس نژد که در عمان ایام طفر فرجام که اردو
 کیهان بوی هبه سر انجام بعضی مهمام در مفتام مذکور متوقف بود

کوشش فرید بیوش جهان جهانیان بست ماع لطیفه غنی که از دیر باد
 آن بود کامیاب نشاند عزو کو پس شاد دانه فتحی که اسلامیان کوشش
 بر او ز نسوج آن بود آتشک دژ افلاک کرد غلغله کلبانک
 دعای دین دولت پادشاه ملک ملت عدو بند قدر صولت باختر
 ذکر و پان بجهت آمیخت میان معیت احسان جلیو کیهان بشمار
 امن و امان ساندید نه فروخت بلین بند افق و صحرای کوم کاوش
 سبهای شقی زور خسر پرتقال بی زوال پادشاه دشمن مال
 اسیر شکران اسلام شد تبیین این انسان نصرت و فرحت
 نشان آگه شینخ نظام حیدر آبادی مخاطب متفرخان که از فزون
 سپاسیکری جگر داری نصیب افی داشته و بدین صنف پان
 و خوشان منصب پست پنهاری پست میکنار سوار مقابل
 ازین از چا پور کجایش قلعه پر ناله که در تصرف غنیم عاقبت جیم
 بود مامور شدن بود با قضا و واعی موشیاری خبر داری میس
 با آوردن اخبار کافر مقرر داشت ناگهان خبر واقعی و رسانیدند کن

ص
 بحر اواز

بی بهره از جوهر شعور بنابر تراسی ما قوام سر کی نسبت خوشی نیما
 دارد و از راه سیری قطعه کمیلند رسیده بعد در و مدار می نطایفه
 و وار پذیرد و خنق خاطر از ذخیره انقلعه در سنگینیه نام جانی که شکار تکیه او
 کب کل عمارات و باغات عالیه بنا کدشته آمده بساط نشاط
 است متعالی در دکان شجاعت نشان از کولاپور که تا اینجا چهل و یکروز
 بود و عقبات و درمائی که سیما جان جهان کرد بر بساط خاک
 چنان صعب مولناک کم نشان داده اند حایل در راه نمکخوار کی خدو
 حقیقی پست از جان برداشته و خیر باد عم کشته با معدود از فیض
 ناموس پست ایلیغار کرد و هر چند جاسوسان بکشتن بخت خبر کردند
 که فوج مغول رسید آن پست داده سفاست و غرور با یار و برادران
 تن آنها برداشت و بر زبان بطالت پیا می گذرانند چنان
 دیوانه شده اند فوج مغول در پنجاه میتواند رسیده تا آنکه خان مهت
 دمار پس از تحمل فراوان محن و مشاق سبعت برق نمک باد و سرت
 او رسید آنظر و دلعین با عتضا و چهار پنج هزار سوار دکنی نیره گرا

سینه زدن و دایه

حمله آوردند قضا را از نصرت تقدیر تیری بکس رسید و باندک نزد
 خرد آن خرباد با طریق فرار برگزید و آن روباه سریت در سوراخ
 حیوایی کبک کس خرید و دانست کس او را ندید منہیان خبر تحقیق نداشت
 که آن باطل ستیزه خوی در آمده خان بجاقب کریم پناه پیر و احیای
 کرد و در و اخلاص خان خلف او با جمعی بجهاد در آن روز نیند و در آن
 آن کمینہ را که میخندی بکینہ پروازی چرخ سفلہ نواز سر ریاست
 بلند داشت با کبک کس مبروشیر آن مدبر بی تدبیر بستم را و ناپاک
 بی پر موکشان با پی فیل سوار خان آورد دست منج کس از عهد باش با آن
 و دستران او اسیر آمدند و این خبر بخت اثر در مقام اکلج که از آن
 باز با سعد کر مشهور زمان کردید بمابع شبایر مجامع رسید و جمعی که
 پس سر دار خان شجمن آمد و اشاره علی صادر شد که پیش خان شجمن
 آن وحشی دست بهالت را بدام اغلال و سلاسل در آورد و خانی
 تدا پر صامیه از آن ملک برآمد و با قبال عالم کمر محکم را عوان انصاف
 کافروست و پاشو است زو چشم جادوی لاوولی که از اسعد کر کوچ

شده بهادر کج مخیم فرمود بدو برگاه آورد و همان جلال که نمونه غیرت قرار
 بر کالست بتجرب اسلام و حمیت در صحنه در شد که آن مجبوس نندان
 غواصیت و ناکامی را از دور و کرسی لشکرگاه تحفه کلاه نموده و در فضای
 لباس منمکنه پوشانده و تغذیات متنوعه مغذی ساخته شتر سواران
 کو بان و غیره زنان بار و در آورند تا اسلحه را از بدن حالت
 جان فراید و بی دنیا را جان بر آید شب که صبا رخ برگاه آوردند چنانچه
 شب برات بود که سیچکس را ذوق تماشا خواب بر دور و روز
 روز عیدیک بر ناو سپهر را تفریح چنین مسرت شادی سپهر آمد الفصه آن
 قابل تشهیر قتل سزا را کرد تمام اردو بر آورد و دست کی انجمن دیوان عام
 بفرستد حضرت آراستگی داشت بحضور آوردند حکم قضا امضا
 نفاذ گرفت که بزدان مکافاتش بیدمان مان حضرت ارتخت
 فرو داده گوشه فالین بکست به بادای سجدات شکر سرنایز زمین تبال
 آوردند و دست دعا برگاه سپهر آهسته اعمال بر آورده آنال
 بر آوردند و سحاب تماشا کارخانه تقدیر بخش آمد قطرات عبرت از

دیده عاقبت دیده در این کوه کوه بر آسمان برین منور
 از تواضع سرش زمین چون آن یکیش است عهد سابقا قدر حمایم
 منظر آینه شناخته مرتبه از حضور باید بد که خوشی و به از نزد دلیر خا
 مغفور بر راه خدرو احتیال کر نخته همان شب چشم آن بی بصیرت
 از پنهانی مایوس گردید روز دوم زبان مکیدت ترجان کب کل از گویا
 انهم مکیدون کید او اکید کید اتمل الکافرون امهلم رویا بجان
 عتده که در نظر عادت پرستان حصار اقبال افتتاح بگردش کشیده
 بود بطرقة پیمینت حق طوبیت پادشاه اسلام نوعی کثایش یافت که
 در ماندگان غفلت آفان دانی را سر رشته حل معضلات بدست آمد
 معنی الله غالب علی امره و الراح خواطر شان صورت ارتسام گرفت
 کجا سنبها و تکلن بود در حصن آسمان سای را سیری و کجا در کفر کفران نعمتین
 و رسوائی و اسیری اجل راه سرگرد و افتاد پیش اشکان
 سوی ام فاصیلد خوشی سرخند بلاغت بجان توانیخ متعدد
 بنظر سعادت اندوزان بارگاه کد رانده مورد العلامت شدند لیکن مصرع

نعت

روزی از دست مال نشد
 ماه و یکبار نامش را
 در زلف حصار از این کرد
 در چوینی سان چاییدار
 معصیت
 مرشدات

۱۹۰
۵۰۰
بازن فرزند نبها شد اسیر گذرانیده غنایت الله وکیل محمد ابراهیم
چون طرف وقوع دار و منظور و مستبول طبع خاص و عام گردید و بغایت
مخصوص شد و خان منصور در جلدوی این خدمت نمایان بختاب خان بمان
فتح جنگ انعام بجاه نزار رو سپهر و خلعت خاصه فاخره و اسپ
بازین ساز مرصع و فیل با ساز طبل و خنجر مرصع و دو سوپ با پردلر
و اضافه سواران از اصل و اضافه مفت نزاری هفت نزار سوار
بخج رین بود و سپهرانش خلاص خان بختاب خان عالم و خلعت اضافه
سواران از اصل و اضافه چهار می خنجر سوار و شیخ میران بختاب
منور خان و شیخ عبد الله بختاب اختصاصان نامور شدند و
احترامان دیگر اقربا و رفقا شایسته یک بختای خلعت و منجاب
سرافرازی یافتند و چون افتاد مشرک بگیش جنم نصیب برابر
و بال و نکالی که از قتل و اسیر سلمانان و نهب و غارت اسلام بر
اقرار او رجحان داشت و اعتبار باب شرع و ملت و صواب دید
اصحاب دین و دولت سگرم آنخر بی قاطع الطریق لازم آمد بعد

وصول موبک ظفر زول پست و حکیم جادی الاولی سینه می دو بکوره کافو
 مسمی بفتح آبا و پست نهم شه کور بواسطت تنغ کافو کش با کبک کت تا جبه
 سمر اشع و بدک اسفل فرورفت م کافو چه جنبی رفت تا رخ شد راقم و
 این کلیم خیر انجام را تهر مقدمه که طغرای نشور پیدار خجسته خدیو افغانی است و
 عنوان جریده حق اکاسی است تمام صدق سراسر صفایت ریحان
 میداد که پیش از آنکه حرفی از اسر بنهار السنه و افواه نبود و انهمی از
 ممشعات نیمه پورانی صبح روی خورشید پشانی نتیجه الکجد
 فتح محمد از فرزندان اسوه اهل رار میرسد محمد کسود از رحمه الله که غم در
 سپاسگیری گذرانده در وطن خود احسن آما و کلمه که منروی بود
 و بندگان حضرت باقه قضای نازی که با سلاف کرام و توبه که با جلائ
 انیطافیه عظام دارند سیدید الله خلف رشید سید را که آثار فقر
 و صلاح از نیایش میاید و بجا نشین اکابر سراسر است سجاده نشین
 روضه خرد مقرر فرموده سیورغال جدید حاصل سومی انعامات
 و افروحه رحمت نموده اندیش که ظفر اثر رسیده بملاقات پادشاه

در پیش دوست راحت انداخته پان نمود که فقیر به نیت مشاهدات
 حال کافر مواجبه روضه منوره سید که مراقب می نشست شبی معاینه
 نمود که بعضی از راه که بطواف اماکن خیر مطاف دارد قطع راه میکند
 و عبور بحال دشوار گزار افتاده جمعی باو رخصت میکنند و از من می پرسند
 که ما میروی ظهار داعیه نمودم گفت خودی از مدت ها درین حال جا گرفته تو هم در
 گرفتن آن با پیاسی باش بعد صبح فقیر را بخاطر رسید که بکسر رود
 و تا تمام کار کا فر بد فرجام شریک غرات باشد این حرف گرفت
 طرف باعث تفویج خاطر مطهر شده سید مورد اغراز و اکرام خود
 ده روز گذشته بود مقصد دلخواه عالمیان از محکم غیب بنظر ظهور
 آمد و سنان و زهر رسید سید را طلبید باصناف دلبری مدد و خج شکیل
 نموده رخصت مراجعت دادند و در تادیبه سکر این فتح ده هزار پرتو
 نذر روضه متبرکه که برای پست تحقین خدمه فرستادند اللهم انصر من نصر
 دین محمد و اخذ من خذل دین محمد پست یکم جادی الاحسنه از کافران
 جهه ملاحظه قلعه اسلام آباد و عرف چاکنه شریف بودند پاشاه زاده

سرشماری

شکوف

محمد اعظم شاه که پسر و پسر از ان دایره داشتند بدانجا رسیده شرف داشت
 اقدس یافتند و همان روز بعد رخصت ایشان مراجعت واقع شده و دولتی
 مرا اقبال گردید از وقایع ظفر شایع این پال فرخی اشتهال و سکندر
 ناسر داران رشتی و وزیر پنهانی را مایه بنم ماوی است شیخ انصاری
 اکبر کافر بے را که برادر کوچک بنماست در قید او بود و بعد بنم
 پیوستنش کافران خان نشان ببرداری برداشتند و او در رایتی
 تقدیر است علالی بهر سانید پیش از تسخیر اسیری که ذوالفقار خان کار صفا
 بر مصوران شک آورده بود و زمره با سبب حق کیان بصورت ناشناخته
 از قلعه کرخیت و خط سر رشته شک نام را از کدشتن ناموس خود
 برادر و پدر و جدی وجود قیم مراعات نکرد به بین آن بی حیثیت
 که مرکز نخواهد دید و نهی یک نخی تن آسانی گزیند خوشی تن را از ان
 فرزند بکدار و سختی چون این جبار عسکریض نهیان ثبوت
 پوست حکم مطاع لازم الاتباع بنام عبداللہ خان بابر که چندین بار
 بخشی الملک روح اللہ خان شکام طلب او مجید آباد و بعد از ان اصالتاً

کوتاهه
مغوله

ناظم چارچوب بود و بموجب حکم با شراع و قلعه رصین از مضافات پناه
که امثال بسته داشت غرض در یافت که کراه عاقبت تباہ اگر
بدانطرف سرآوارگی کشد دستگیر نماید جو اسیرین خبر محقق بنمایند
که مدتی مغوله کریں کین می بود در نیولا قریب سیصد نفر که قلاوه
سرداری با گردن اکثری از آنهاست بر و گرد آمده اند و از چند کوه
این محال گذشته در حد زمین اریانی ناکام رانی بدمنور در آمده است
خانم کور اشراع قلاع را موقوف بوقتی داشته اول حسن علی سپه
کلاخ در ابدانضوب کیسل نمود و خود پاشنه کوب سه شب و
روز ایستاد نموده در خد زمین مداری ده خرس متصل قلعه بنجان کرده
و جبر استقله او که در کنار دریا رتم بهدر واقع است و آن طریق
بجریان می این پناه بسته در جزیره فرو آمده بود شب کاجم
کرو خد لان شپره رسید و مصمصام فلک اشقام بخون جانانجام
رنگین کرد و اجل گرفتار بقعه جنم فرو رفتند و جمیع ناسراران
شل شدند و را و وایملو جی برادر ستا و بجزی و مانیا کهور پرده

و پ صد نفر دست میگیرند و دورای کریم پادان شورش و او ملاسل
 چه باشد چهره و جامه با افزا کند آشتی نوعی بدر رفت که یکسال اطلاق
 هر چند آن شهادت نامرصد حسن چندی منی ندارد شد کس بدست
 پشت که در اسیر کردن ششی از و اعراض بوقوع آمده و همچنین در
 ماده ماده حسن مضنه پیدا شد که پنهان داشت و گذاشت در خبر
 اول که دست میگیرند حمید الدین نامور شده بود و بجنور پارد و بود
 خبر ثانی حکم والا غر نفاذ یافت اساری در قلعه ارک پچا پور مجوس
 باشند و جان نشا رخاں جمعیت فی فراوان بخت تعلیم زمیندار
 ماده حسن نامزد شد و ستای پسر متادان نام باخانده کورو
 مطلبان شریزه خان متا و متحای غالبانه نمود و آخر هم را
 ناکامانی بر گرفتند جریمه نام پشکشی معتمد انفصال گرفت و این که
 نام او چند بی صفتی دوران فرور ماند از دست برد و لشکر بای قضاوا
 مضمون ماند از نواد اینست که منند و را و و بهی و دیگر چند نفر از اسرا
 مذکور از چنان مجلسی که عقل در رفتن بخر ساخت با مجا فغان با و بخت کرد

بعد معروض علی تقیہ شمس و نذر زندی حضور رسید پاسا رسید
و لشکر خان از تعمیر عبداللہ خان ناظم شدہ بود و وجیہ الدین خان سپہ سالار
ارک فوجدار خان کو تو ال کبی منصب معاتب کردیدند آغاز سال
سی و سوم از پنجمین خلافت ابدستہ از عالمگیر
مطابق سہ یکم از یکصد و چہرہ برید ہلال
فال شہر رمضان کلہا تک بر قدم زمان زو ارا لکرات جہان مہر
کافہ مشطرا ن رسید و صدای شہرہ پنج و فلاح و ندای نوید اہتہاج
و اریاح بار باب اذعان و انشا و در داد اسوہ مومنین و متعین بنو
زمان و زمین بوضع کی خلاق اورامی پرستند پر تش پرور کار خود
استغال زرید و نخی کہ بر ایما پاسداری احکام او میکنند بمعیت
سینہ اقدام نمود و تمام شہر فیض بھر را باین و تیرہ سعادت و خیر
حسن انجام بخشیدہ طوائف نام را بنبدال الصناف و اعطاف
کامیاب مار باریں کردانید حاجی شیع خان بقر داری تری از
تغیر موسوئیان اوراق پریشانی خود جمع نمود و دومین از تعمیر

بخدمت دیوانی دکن در سرمای غرت خود افزون جمیع بندهای حضور و
 صو بجات خلایع بارانی در محنت شد ابو الخیر خان سپهر عبدالغفر خان
 بخدمت قلعه داری را بکده جمعیت در بست حاصل کرد و محتاجان
 از تغیر مخلصان بخدمت میرآشتی پده شادمانی برافروخت و او
 از تغیر محمد یار خان بخدمت عرض کرد ریافت منظور نظر کرم میر عبد
 الکرم بجایزه نیکو خدمتی کرد و کمی کج گه فراوانی و از زانی برابر قحط و عکاس
 حیدر آبا و نمود فاشش کرد و در والابارگاه است ملزم مجری کرد و
 بخلاب قنصخان مورد الثقات شایان امثال و اقوان بنام و
 نمایان لایق تربیت حمید الدین ولد سردار خان بخلاب خانی کام
 اندوخته مرخص کرد و دید که محمد خجسته اختر سپهر پادشاه زاده محمد معظم را
 از حجب تهنیت و بحضور لامع النور پارد کامکار خان با جماعه آریه
 مامور شد که خادمان محل محمد معظم را بشاه جهان آباد رسانند
 مبارک اسد ولد اراد تجمان اعظم خان بفرجاری سلام آباد
 چاکنه و کمال الدین ولد اسلام خان و الاشاسی تعلبه داری آنجا تفر

شدند اخلاص کیش بخدایت و آتفه نویسی کچری خان سامان از تغییر سرف
 شال است یاز بر سر بست و بعد از یک صلا بجان التماس رسیدن
 بکعبه حضور پر نور نمود از تغییر او اعتما و خان بخدست دیوانی و موجود
 بند مبارک سورت طر فی از صورت جمعیت بر بست جان نثار خان
 ابوالمکارم بطن حاجی شمر بادست نه ساز شیم مغر کردیده به بطن غنیمت
 رخصت یافت و م شوال بخشی الملک روح الله خان با شراع قلعه
 را بچو را از تصرف کفره مقهور ما مور شد شمار خان تسلیمات نیابت
 بجا آورد فتح راسیری و محبت خطاب افکار خان با اعتقاد پیش از
 دستگیر شدن بنمای اعتقاد خان که بتبخی قلعه راسیری موطن و محرم
 شقاوت آثار رخصت شده بود باز در محرم این سال ظهر آشتال قلعه
 مذکور بتصرف اولیای دولت در آور و جمیع ناموس آن بانی
 و نام از مادران و زنان و دختران پیران و ورامای مطرود و بر
 آن مردود و با سیری آ مذد جمله الملک عرضه داشت پسر همین
 فتح سرک از نظر ایستاد های سیر خلافت مصیر گذرانید بعبایت

خلعت خاصه و حقیقه مرصع بر کلبک آتاقه عزت برفرق نبذی گذاشت
 شادمانه فستج بلند آوازه شد و جمیع نوینیان عظام بادای سلیمان
 مبارکباد و کدزاندن پیشکش مجاز کردیدند عبدالرحیم خان پوتات
 مامور شد که قلعه را میری زرقه بظاموال بدال نماید پت جمصر
 اعتقاد خان تحسین سعادت است ملام عتبه فلک اهتمام نموده در
 جلد و حی حسن خدمت باضافه دات سوار از اصل و اضافه سه هزار
 دوشتر سوار خلعت واسپ و فیل و ترکش مرصع و کمان و سی هزار پت
 نقد و خطاب ذوالفقار خان بجب در اغراز و استیاز اندوخت حکم
 خدیو غریب پرور عاجز نواز صادر شد که مادر سبها زن سیواو
 دیگر متعلقان آنجنم ماوی را در کلال با جیمهای بل کنجایش آنها متب
 نموده باغراز و استرام فرود آورند و متصل مثل حله الملک مثل ما
 رانی مقرر شد که خدمت قبیع او در آن مکان منبر و دی آمده باشند و
 سرکدام سالانه در خور مغرر کردیدند سامو پنه ساله کلاک سبها
 بسر فزاری منصب مفت مرانی مفت مرار سوار و خطاب راجی و

خلعت و جد سر مرصع و اور بنی و اسب و فیل و شاره و عسل و لوی عرب
 دزمره راجهای عمده بر فراخت بدن شبکه و او و سون مکه برادران
 خرد او منصب و عواطف در خور مطمح نوازش شده حکم شدند و مادر
 و جن خود باشند و برای سرکار که ام تصدیان پادشاهی تعیین کردند
 که بزر انجام امور خانه آنها پر دارند قمر الدین خان سپه خان فرزند جنک
 بحضور آمده بود جد سر مرصع و خلعت رخصت انصاف یافته با ضامن
 پانصدی دوصد سوار و دویست و پانصدی و سوار سوار شدند و چون
 پیش و ششم مضرب خشی الملک روح الله خان قلعه را بچو که فیروز مکر
 نام یافت خانه را و خان سپهش از اصل و اضافی منصب بگذارد
 پانصدی ششصد سوار تمنا شدند و ششم ربع الاول اردو
 معلی از کوره کاوشم دار الطفر حاکم و لوی جغت و ششم ربع الاخر
 سینه مذکور همه اثبات قامت فهای آن مصر جمعیت مورد لکین
 متفرک دید بعد هر ور پانزده روز و ششم جادی لاولی موضع
 بدی مضرب خیام اقبال شد خشی الملک بهره مند خان لرب

نیز به نام
 خشی الملک
 خلعت و فایان

در یابی کشناراجی ایره فلکشان بکمان نزه اختیار کرد پس بدین طبع آمدن
 آمده باعث انشراح خاطر گردید و نماند که بر حجت انکشته الماس رسد و
 غرت بر روی مارت افزود و مدت دو ماه آن مستزل و نیکل
 مخیم عکس فیروزی اثر بود و وزیر دیوان عدالت عالیه صلابتجان میر تونزوک
 اول شخصی از نظر انور گذرانید که الما پس میکند از ولایت دور دست
 بنگاله باراده مرید شدن رسیده ام امیدوارم بدو خود در ستم تبسم شده
 دست بچسب فیض ده فرستد و سپهر چرن طلا و نقره بنجامد کورداو
 که باو بدو بگوید از ما فیضی نقد بردارد این است خان باورسانید و با
 پریشان کرد و خود را بر یازد خان فریاد بر داشت غرق می شود
 بموجب کشناروان از میان دریا گرفته آوردند حضرت طرف درون
 رو آورده بسردار خان فرمودند شخصی از بنگاله آمده و خیال باطل در سرش
 سحیده منجا پد مرید من شود چه با کند ما وی ترک بند سی حج است
 لندی بوری دیندی که ری تلج اورانزد میان محمد فرخ سهرندی بزر
 بگویند مرید کنند و کلنی نیز بر سرش گذارند کفی با نده شهید که در

مسیح شیخی حقیری غیر ازین پادشاه که در جلاب پادشاهی ویشی میبود
 ندی پادشاهیست پادشاه درین تبه باشد که تربت میدی نماید و او را
 بر تبه رساند اما با قدرت آسمان سیری خصلت او خاکساری با سران
 ناز برک نوای صاحب نیازی سنده شاه شمس که درین سلطنتش
 صورت خوابی و سیرت درویشا سازد و چه هم جادی اولی سنه
 سی سده از غرض اخبار نویسان معروض بارگاه سلطنت گردید که
 سنه نهم سلطنت و صولت شاه زاده قوی طالع محمد پدارنجت از
 کفار شقاوت و ثمار مشرغ شد و بنوعی که زنیان اوبار بدار و بار و اصل کرد
 نوزدهم شعبان اردوی جهان روز از بدی کوچ کرده موضع
 کلکله نزول اجلال نمود اما شخان دیوان را از لطف نخبست و قدر داری
 تن از تغییر حاجی شمس خان افراد جمعیت خود فراموش آورد ابوالمکارم
 بجای او مقرر گردید و خواجه عبدالرحیم خان پومات از اشغال محمد
 خدمت دار و علی دانغ و تصحیح یافت به پادشاه زاده عالیجاه محمد شاه
 خلعت و سرچ و بشتان زاده پدارنجت خلعت و کرش و کمان مرصع

مسح شیخی

خطاب در بدو

واسپ و فیل و سپهر و فرمان کرامت عنوان خطاب بهادر عز
 ار سال یافت بپادشاه مزاده محمد معظم خیر کلاب بود و من عروق شک
 غایت شد ادوت شکله از وطن رسیده بر درگاه والایه سیه کرد
 باین خلع و خطاب را بجای در اقران سرسبز وازی برداشت خانبان
 بهادر ظفر حبیب کوکلتاش بنظم صوبه آله آباد و ستمخان پسرش نصوبه
 اوده کور کپور علم انقیاد حکم مطاع افراشته شد عبدالعبد خان بوجدار
 نامدیر از تغییر سزاوار خان نام بر آورد و سردار خان بوجدار بی و از ده کور
 لشکر امن مقرر شد چهار صد سوار اضافه یافت معروض پیشگاه والا
 کردید صفدر خان پسر اعظم خان گوگله در فوجداری کوالیار بر کدستی تان خود
 تیر بند و قتل او را از تر دو باز داشت شاه زاده خجسته اختر احمد
 داروغه قلیخانه اخجسته بنیاد بر کاب سادات آورد و شرف ملازمت
 میسر آمد و حکم شد نزد پدر باشد و حمید الدین خان چون اقبال فریه از نظر
 منظور گذرانید باضافه سی سوار منظور نظرش آمد که در دهان نوشته
 منتهیان بعضی والا رسید ستمخان شززه که طرف قلعه ساراجست و سر

و فوجداری

مامور بود و مفسدان آن فضل را بر او بخشیدند آویزه دیری ماند آخر شره غلو
 کردید و عیال اطفال بسیاری رفت غایب سال سی چهارم از جلوس
 طایر عالم گیر بی خبر از حضور این وقت دور از وقت زمانیکه اهل انصاف
 اللههم انک علی ما بالینین الایمان است کلماته و السلام خواندند و آواره
 سر و شادی نوی آبادی از چرخ شیر کذرانیدند پادشاه شد
 کلاه با شغال فضا سانی لازمی و معتدی پرداختند و جهان با باری است
 و کامرانی رسک کلزارم ساختند خوجه خد متکار خان را تغیر خوجه خان
 بخد مت اعتماد و رتبت نظارت و دار و علی جواهد خانه بایه اعتبار
 بهرسانید و خوجه خد مت خان تولیت روضه مقدسه اعلی حضرت فردوس اشیا را
 گوشه انزوا و از فرط فدویت آنجناب ضوان آب شهای متبعاد است باین
 سعادت فایز گردید و حکم خدیو قدردان صادر شد که کارپردازان هر
 صوبه و هزار روپیه اقامت کویمان بخانه بزرگ رسانند لطف الله جان
 سمت تهانه کنایون خصیت یافت شیخ ابوالکلام تهانه داری و چنانچه
 مقرر شد احمد آقا ایلچی قصیر روم و پدر پی سفیر والی بخارا و عبد الرحیم پستاد

حاکم کاشغری صاحب عقیدت بسجده درگاه آسمان زمین نورانی باشند
 و نیازنامه و تحف و هدایای مرسله صدر کزینان محبت و داد از نظر والا گذار
 و امن آمل هر کدام با همراهان در خور رتبت و مقام روز ملازمت و
 ایام آقامت و سنگام رخصت با صنایع دشمن بخشش از خلایق
 و جواسر و اسب و فیل و نفوذ و مقدره مالال کردید و نوا در و تنوفاست
 ارم مانند و جواسر و اجناس نفیسه کران منند با جواب صحایف
 مسند نشینان خلاص اتحاد اتحاد یافت و حمید الدین خان بسایند
 خزانه بفرج پادشاه اندوه عالیجاه محمد اعظم شاه فرمان پذیر شد میرالدین
 نقیبه داری مرتضی آباد مرج در حصن عاقبت آمد جان نثار خان به غنیمت
 و انعام خلعت و فیل سربلندی حاصل کرد و دیا شخان پسر ادا شخان
 دیوانی صوبجات دکن از اشتغال موسویان مرغ نشست خانم حرم
 از نجیبای ایران بحسب شرافت موسوی نسب باعث مبارجاتی ده
 فضل و پسر عسوی حسب علم معقولات یکانه و در فن شعر ممتاز زاده
 بود و بهادری بنو از خان سلف بودن با جدی و دوران عذر شتاب داشت

رکن حسن بصری عمده اخلاصندان حمله الملک اسدخان زو ضم
 با مثال حکم مطاع به شپ غنیم عاقبت و خیم آواره از وی کشتی
 که حسن خدمت محکم رست بغایت میکل مصنف مجید با خانه مصنف
 و خلعت خاصه واسپ پانصد مهری فرق اعن از و افشار بر
 آسمان سود و عهد پای منعمینه با انواع عنایات و رعایات خلایع
 و جواهر و تمشیر و اسپ و فیل سرفراز گردیدند و دیگران عموماً در جز
 حالت خلایع یافتند و لشکریان در و عجمه از خانه از اشغال خود چنان
 و فاضیمه خدمات سابقه بقبول خدمت تقرب رست بدانه
 ابر و حاصل کرد و محمد منعم از تغییر و خدمت امانت مفت چوکی را
 ذریع تحصیل امتیاز بدست آورد چهارم جادی الاخره سه و چهارم
 از کلکله موسوم قطب آباد الویه جهان فرساست به چهارم کوچ نمود
 بیرون قلعه دار انظم محاذی و از ره رسول پور طرح آفامد و قلعه
 و این مرتبه چهارست که سواد دار الظفر محط دایره اقبال میکرد و
 خانه چهارم در بصیرت داری پست دوم رجب خان جهان به در از تغییر و کلاهی

طرف پنجمی نعم این شهر کرامت بهر اختر سپهر خلافت پادشاه
 محمد کا بخش باصلاح مفاسد و کله خنچی استیصال غم و بیم که
 در انست عباد آلوده ناکامی میگرد و رخصت یافتند اضافه چهار
 سه هزار سوار از اسب و اضافه پست نزاری نژاده هزار سوار
 چهره آرزوی ایشان افروخت و عطای خلعت با سرچ و شمشیر و
 خنجر و شمشیر و سپر و کله و باک و مرصع و پست سراسیمه با ساز
 مینا و طلا و فیل با ساز نقره و دو لک روپیه نقد و امان آمال ایشان
 دولت تالامال شدن اندوخت متعینه رکاب ثروت انساب
 نجفی الملک بهر همنده خان و دیگر عهد با و متصدیان سرکار بغایات
 جو اسیر و خلع و اسپان و اخیال و بی امید بر افروختند و دین دار
 زمیندار اسلام کده بغایت منصب نزاری نژاد سوار و خلعت و
 اسب و فیل و خطاب راجگی رخصت و طین بر اقوان تفویض
 فتح سوکر از عرضه داشت راجه بشن که که با کلیه طلا و برکاه
 و علی ارسال داشته بود معروض باریابان بباط غرت گردید که

کدی سوکر سیوم رمضان بندیت کفارت نخاص کدی وید و عاصیان
 پامال خرابی کشته بزوایانی کاهی در شدند دوم پشوال حمید الدین خان
 به شب یغیم جهم طرف سکر رخصت یافت خیمه مصرع مرشد عثمان خان
 میرتش سبزش خیره سران سمت رای بانغ و سوکیری مامور بانعام
 خلعت و فیل مسرور کردید غازی الدین خان بجای در فیر و جنگ و
 چمن تیغ خان پیشش عطا ای ارسال داده فیل اعزاز اندو کردیدند
 لطف الله خان ارتغیر صلا تاجان بخدمت داروغی بندهای گنج
 مورد الطاف شد مخلصان تور یکی و خانه زاد خان پسر روح الله خان
 و جان نثار خان هر کدام از اصل و اضافه منصب نزاری
 سوار کام دل اندو خند صلا تاجان از اصل و اضافه دوسر از و پاشی
 نزار و دوسر سوار و سید سیف خان نور بهر از اصل و اضافه نزار
 پانصدی مفسد سوار و محمد یار خان از اصل و اضافه نزار و پانصدی
 چار صد سوار و خد متکار خان نزاری و صد سوار با تقار المراج کامیابی
 رسیدند لطف الله خان بوقوع زلزلی از منصب نزار و پانصدی نزار

۱۰۰
 ۲۱۰
 سوار بر طرف شد تا پس در کارهای بنده خیرین سعادت بخاری پادشاه را
 محمد معظم از گرفتاری ندان دیشب با فتنه پارتی علم و شرف پاری مد
 در عفو ان عیب اجازت نبود که ایشان پسران موسی سر مبارک ششماه
 بر نیالت گذشت تا طرحد متخان بابت علیحضرت که نظر تقدم خدمت جرات
 حرف داشت درین مقوله مبالغه از حد برد آن زمان اجازت اصلاح د
 داد و بعد ده تا که ثورت غضب کم کم شکست و فراخ دستخوش شفت
 غریزی مرا را ادعیه با توره حواله سردار خان محافظ می شد که با آن
 ثانی بویسن زندانی برساند و بگوید باین مرد است تعالیه اشته باشد
 تا شفت آفرین مهر کستر دل را متوجه خلاص او گرداند و او را از زنج
 مفارقت مابرهاند و ضمن این حرف ناد لطیفه منظومیت که خاند کو بر صحن
 رسانید که در کد اشترن اختیار حضرت فرمودند بلی لکن حضرت ملک
 الملک بامر حکمت ما را فرمانفرمای ربع پس کون گردانید و سر جابر
 خالمی بر مطن لومی ظلم میرود امیدوار باشد که تظلم ما بخواند
 و بداد خواهد رسید برین شخص بعوارض دنیا و می از دست ظلم زخمه و

وقت در رسید که خلاص کنیم منجرب بدرگاه و اداریت پس
 باید داشت از آن قطع امید کند و بجا نماند و اگر نماند مارا کریگاه کجاست
 از آنجا که نزد مصلحت بجان قضا و قدر مقرر بود که انوار آن مهر عظمت
 برافاق خواهد یافت و اورنگ سلطنت بوجود با سواد روش خواهد یافت
 توجه خاطر خودی که ملذذ است جمع بیع الصفات بدان کرانید آینه
 آسمان مجد و اعانت از حقایق بخوری و است لایزاید و پرتواند
 اشرفات فیض منقارق خلایق و ارمیسر آید با حسیاط و احتمات تمام
 که نه کسی عرض حال آن همپا را لام روحانی نکرد و تدبیر و ترتیب لحت
 فرمود آری اثر صحبت پاکان بود کسیر حیات چون مواراه بدل
 یافت نفس سیکر و در مرتبه بجا نماند کور روزی که از مصیبت ام بدی
 کوچ شد حکم مرحمتیم صادر کردید سرگاه حضرت از سرگاه سوار شوند
 خیمه دو تخته با فرش آینه که مرتب است ایستاده باشد ایشان از
 جای قامت بدان مکان بسیار زد و همه اکنه بنامید و سر جاسا
 بنشانند تا جمع حواس و احوال را از کسب انبساط و تفریح تغیر ذالیه مناسب

سرگرم دست بهم ده چپن بعل آمد پادشاه زاده بجای فطر فرمودند مرادید
 می ناید تشنه دیدار را از سیرا مکن چه سیری ^{نور} نور ^{الذکر} الذکر ^{مستقیم} مستقیم ^{تاریقه} تاریقه
 و فیکه خبر حلت نواب بانی والده پادشاه زاده از دار الخلافه رسید
 از سرچ و لواحقان خاص تا اقامتگاه ایشان سراجچه است ماده کرده و کوچیک
 درست نموده خود با نواب قدسیه زینت النساء یکم تشریف آوردند
 و مراپسم تعزیت بجا آمد بعد ازین بدلی چهارم ذی القعدة شرف
 ملازمت قبله دین و دولت کعبه ملک ملت حاصل کردید پادشاه زاده
 مامور گردیدند که نازک در خدمت حضرت میگردانده باشند و سرگاه
 حضرت برای دای نماز جمعه بجامع سوار شوند ایشان را در مسجد دو تخته
 هبه اقدام صلوة جمعه پازند و همچنین گاه هبه تخصیص ترکیمه خاطر و تصفیة
 موجب حکم بجام واقع قلعه تشریف می بردند گاه بسیر باغ و تالاب
 شاه آباد که از مسجد شات بند کا حضرت است کسب نشاط ادراک
 انبساط می نمودند با جمله شده شده رافع حجاب شد خوجه دولت محلی مامور
 که متعلقان پادشاه زاده را از دار الخلافه بخنور موفور اسپر و سپارد

اختصاص

دراری بجز دولت و رفعت محمد مغالدین محمد عظیم هر کدام منصبی نداشت
دو هزار سوار کامیاب گشتند و محمد رفیع القدر منصب مفت نزاری نزار
سوار القدر رفیع رسیدند محمد خست از خرابای خلعت فرج اندوز گردیدند
و در دیوان عام بتسلیم این غنایات پذیرفتند حمید الدیخان بغایت خلعت
وفیل بلند مرتبه شد بخشی الملک روح الله خان چهارم ذی القعدة بمسکین
سکه خلعت رخصت پوشید و متغیه او مورد مراحم گردیدند تهور خان الله
صلا تاجان سبزواری فوج محمد کاخ بخش تعیین شد اصل ششصدی
اضافه یکصدی پنجاه سوار لطف الله خان بعد بر طریقی بحال شد صفت گنجی
تبع و خدم با پادشاه زاده محمد معظّم را بعد رسیدن از دارالخلافه بخدمت
محمّد پور نور آورد از نوشته منتهیان معروض بارگاه والا کتوب
میت و یکم محرم حمله الملک اسد خان در کعبه ملازمت پادشاه
محمد کاخ بخش نمود و پنجم شهر ربیع الاخر پادشاه زاده حمله الملک بخشی
من آثار الادبار مقسم در مسجد جامع آشفته سری پریشان وضعی بشیر
از خلاف کشیده طرف حضرت دوید قولار دستگیر گردند حواله

صلا تاجان

صلاحیان شد سیر و هم در سواری شکار پادشاه زاده محمد اعظم شاه شاهر
 پیدار بخت دولت ملازمت اهدا حاصل نمودند و در تمام سواری سر
 سمراسی داشتند و همانجا بر کف دست طرف حضرت آباد سکھ منحصراً کردند
 بخشی الملک بجهه مستخان خان که از فرج پادشاه زاده محمد کا بخش طلب
 بجنوب ریور رسید به پسم ملازمت اعلی شرف اندوخت مصمم بجا
 الماولی در جلد وی کشتایش قلعه نزل ذوالفقار خان بجهه در اراصل و
 اضافه منصب چهارماری و هزار و پانصد سوار بر فلک افشار عروج نمود
 نوزدهم شعبان سلاطین رفعت قرین اغرا الدین و اغرا الدین سپران
 شانزدهم محمد اغرا الدین محمد کریم و فرخ شیر سپران شانزدهم محمد
 ملازمت اهدا شرف اندوختند با فراش بومیه و عنایات الیه
 و خلایع و جواهر هر چه پشاد می افروختند بتهانی آمدن بقطب آباد
 بیست و ششم شعبان اردوی کیهان پوی زوار الطیر با تبر از آمد و
 موضع قطب آباد را قریب بتهانی بر توپخانه ایچ اقبال نوزانی کرد و تادمت
 درین مرکز امنیت برای دای صلوحت جمعات واعیایا و بان مصر جامع

اندوختی خرد

رفت می شد رشید خان قمر و ارجا صبه برای کرد آوری مال و شخص جمع
 بعضی اصوات حیدر آباد مایه و کرد و دلفی بعضی بنیاد صبه و بعضی بنیاد
 نظر تربت غنایت است مونی امیه و اقصیه نویس که پیر خانی نامانی
 بنیاد خان کور و خطاب خانی و اضافیه صدی از صیل و اضافیه
 مشتی صدی پنجاه سوار سرفرازی یافت خوش مراد خان سردار خان
 دیر خانی نه را و معتمد جهان گذرانزا و دلایع کرد در خیر خواستی و نعمت
 و خدمت خلق باطن و باطن مراد وقت داشت خالی از درد و طلب
 محبت فقر نبود حمید الدین خان پیرش که بنا بر ظهور آثار شد مطرح
 غنایت است بخت کوه توالی از اشتغال بد پر کفر و مانبری است
 من اثر السعادت خدیو دیندار حق گزار مسجدی که هتبه ادای صلوة جمعه
 و جلوس اعکاف متصل دیو این خاص عمارت می شد تشریف آوردند
 و احراز الثواب چند سنک بدست مبارک برداشته پای
 کار آوردند آثار سال ششم مطابق آنکه از کیهان رسیده است بدین دولت
 اکبر عالمگیری درین شکام که ملک بجاست انبساط عام شهر است

شصدی

و دیگر چندات

ایام

بد تمام امید بد این فیض نهایت عید صیام برکات انجام عتقاد آری
 و نوید در رسید خداوند جهان با دشاه خدیو حیات زرد بیا کلین میانی
 از جناب خلق و شوق را یک کمر سانی خلاقین افروزند و دوم انیا شاهر
 محمد معزالدین پیش آه واره سران بهت اسعد مکرخص کردید و انعام
 خلعت با بالابند و سرچ و پست یکد اسل و فیل و اضافه نزاری
 نزار سوار ده نزاری سه پزار سوار از جناب کرم منعام دو توپا
 خوشش را مقضی المرام و شاد کام گردانید شاهراده رفیع القدر
 با اضافه نزاریات مشت نزاری شیه بهر هفت انوار است کمی یافتند
 بیاوری طالع شاهراده محمد حبه اختر منصب هفت نزاریات نزار
 انوار افروختگی گرفت آتش خان بخدمت حراست حبه بنیاد القبر
 معمور خان جبه جمعیت خوشش روشن کرد و او بخدمت فوجدار ای لکه
 سرانامزد شد اولین نزار و پانصدی ششصد سوار بود سیصد
 و دوین نزاری پانصد سوار بود چهارصد سوار اضافه یافت مجاهد خان
 پسر سید مرتضی خان که سابق طاه خان بخدمت فوجدار میوات و

منعام بالکسر
 مرد کثیر الانعام

آنکه با پند چو از سه هزار و پانصد سوار نامور گردید عبد الزان
 لاری حیدر آبادی بخیرت فوجاری کوکن فوج را میر می اضافه
 سوار چهار هزار فیات چهار هزار سوار و انعام سپ و فیل و شاره منقش
 پست یکم شوال مناکشت زاده محمد عظیم صاحب بیه کر میر روح الله
 پسر خلیل الله خان جن التیام گرفت اجاب و لت ایشان یافتن حج
 منفده هزار و بار و نوبست هزار و اسپ ساز مرصع و فیل و اضافه
 هزار فیات ده هزار فی و هزار سوار از والایان خداوند اعز از بخش کم
 فرما سرور اما گردیدند منجه الاما جید محمد و سید جعفر کجراتی ساجدینا
 روضه قطب عالم و شاه عالم روح الله و جها از احمد آباد بملازمت
 اقدس رسیده بدستور مقرر مرکز امام خلعت و فیل و مدد خرج منقده
 مراجعت یافتند غزه ذی القعدة یرلغ معی بنام متجان پسر خانمان
 بهادر طر حنب نام صوبه آله آباد صادر شد خود را بحضور کرامت ظهور
 رساند بزرگ امید خان پسر سید الامران نام صوبه بهار از تغییر و طعم
 آله آباد و ظفر خان پسر میر الامران نیز از تغییر و فوجاری سرکار چون پور

کرد خدای عظیم

۱۶۲
۳/۲
مرتقی مدایج اغرا کرش شد ممالک مدار روح اسد خلدن از چار موج نهنگ که
سپیدی آبدخیز حق بخت کی کردی قطره بود بد ریاسوت در لب
اقاب در حسب سابق همه باب اکثر اخلاق نیک تندپ دا
و بر فیض سانی خلاقیت میکا شست از این کیم سپهر خاله زاده حضرت و
سجدت شعور حسن خلاص متصف بود منار قش بنجس انجار خاطر متصف
خدیو مهربان دلگرا نی کرد خدش خبش او کی از امارات عهد بخشیده
شدن او با احتمال غالب اینست که منظر اتم رحمت رحمن در جمیع ضعات
برگزیده نیروان مبتلا و کعبه کیهان آخرین دم عیادتش شد ندو عا
منفعت در حق آنسا فرمودند اثار حالت اختصار خوانند چه
بنار رفته باشد در جهان نازیک که بوقت جان سپردن بسیر رسیده باشد
خانه زادخان خلف رشید و منظور آئین و باضافه پانصدی سوار
دو هزاری همپا رسوا شدند و از تغیر مخلصان بخدمت قورچی عز
اختصاص یافته مورد مرجم پکیان کردید بهره مند خان ارشاد
مرجوم بعد خدمت میختریکری سرفراز و باضافه پانصدی سوار

چهارماری دوزار سوار ممتاز گردید و فلان خان از شیر و نجیب مست بخشیدگی
 و اضافی نقدی دوزار و پانصدی مقصد سوار چپ را قیام برافروخت
 غریب الله خان برادر خان مغفور زنده سوار و پانصدی شصت سوار
 فوت عبدالرحیم خان و حاجه عبدالرحیم خان سیر خبان قلم برداشت میر
 اما شخان اما شخان از اشتغال و بر فرشت مو تانی قدم گذاشت
 من عیادت الله و عنایت الله خان از غیر او بحکم و الامت بر
 تمشیت مهمام دیوانی تن کاشت و با فزایش کسیدی پست سوار
 منصب مقصدی شتا و سوار مورد عنایت گردید و همان نزدیکی
 خدمت دیوانی صرف خاص صمیمه یافت و بعلای اضافی سوار
 دیگر فرق مهابات فراخت فوت صلاحی لصله شخان ارشاد
 بیماری رخصت دار انخلا فخواست و بعد قطع چند مر حله از منزل
 برخاست درین مدت اکثر میخواند خود در قهیم و کنج فراری قلم
 تا بار دوش کس نشود استخوان ما در معاملات راست و درست و
 در رضا جوئی خداوند چاکب و حبت بود محمد بدیع بنی بعد بر طری سوار

مفید سوار بجال شد و هم حکم رفتیم مروه خیابان شفت و پرو
 نوازی کردید که پادشاه ازاده محمد معظم در عداکگاه اده شرف مجری
 و نشستن در حضور موفور السور می انداخته باشند و سکار خان
 غره محرم با ضافه پانصدی چپ سوار و پانصدی یکصد و پنجاه سوار
 منظور نظر غرت کردید طالع محمد یار خان پافتن اضافه پانصدی
 و دوازده چپ پانصدی سوار یا وری کرد که خان متعینه فوج محمد کاش
 تبهانه داری چپ مقرر شده با ضافه پانصدی یکصد سوار سوار
 پانصدی مفید سوار مقرر شد میر حسین شرف کرز بر دارا بن باله
 رخصت یافت که خادمان محل شاه زاده محمد حسن الدین انجمن سوار
 محمد چهل فرستاده حاکم خرموت برخصت معاودت و انعام
 و دوازده روپیه تمنا کردید پست و سیوم صفر شاهراده رفیع
 القدر و خجسته اختر معزز کردید که همراه پدر عالیت در برابری ظاهر
 در مسجد آمده باشند لطف اسد خان و اصالتان تبهانه اسد خان
 شدند و دوازده سوار بابت کمی شاه زاده رفیع القدر بجال شدند و سوار

بنیابت خدسکار خان قطارت سرکار پادشاه مراده محمد معظم مقرر گردید
ادب مکمل رسیدار اند و همه تعینات فوج خان فیروز جنگ بخدمت و جد
ایرج و اضافه پانصدی پانصد سوار و هشت اری هزار و پانصد سوار
الاهل معزز شد عبدالحی شریف فراشخانه بعرض بابا بوسان حضور
احسان ظهور رسانید موافق حکم دایره دولت پادشاه زاده باین
و لکشمین تب شده بخدمتکار خان محمد الرحیم خان خداگان شد
در سوار عالی حاضر شده پادشاه زاده را بدو تسرار رسانند غره سهریج
کمال الدین خان فوجدار مند و نسیان در جلد وی استیصال
سرکیشان آن نواحی باضافه پانصدی پانصد سوار بمنزلت و نزاری
نزار سوار رسید اعتماد خان پسر امیر الامرا مرحوم ناظم صوبه اکبر آباد
بفوجداری نواحی اضافه دو صد سوار نزار و پانصد کهنزار و دو صد
معزز گردید ذوالفقار خان بهادر نوالا مرتب چهار نزاری
سه نزار سوار عروج نمود خدا بنده خان پسر امیر الامرا
مرحوم فوجدار بجهت معزز شد نه صدی چهار صد سوار و دو صدی اضافت

یافت ابوالمجد خان خایوری سردار سی هزار سوار بود و پانصد سوار اضافه
 در تحت شمس خان سردار سی هزار و پانصد سوار نصب داشت
 صد سوار بابت کمی کمال کرد و محمد الدین خان افسال توانا بطور کمال
 هزار سی شصت سوار بود و اضافه و صد سوار محسود و امثال امیران و هم
 جماعتی الاخره شاهراده محمد عظیم با تمام شصت عدد و حیره و جامه و پیر
 و فوطه و نیمه استین و بالابند کسوت عنایت در بر کرد و مذکور شد
 انور خان داروغه خواصان حریم علم الدین وزیر خان شاه جهان فی سبط
 حیات محمد بحر طاهر در سبط خیری مذکور شد
 مشفقان داروغه ابدار خاوه چهاردهم سبب از انتقال او
 بخدمت مذکور و اضافه صدی پنجاه سوار بر تبه هزار سی کیصد و پنجاه سوار
 مرتعی گردید و در تقرب فرج داری محسود و امثال شاهراده شمس
 معروض گردید که ذوالفقار خان به سبب کثرت عدده که شش
 استقامت نمیشود استوار کرد و از مورچال قلعه خجی نقاب صید و دوازده
 گروه برجسته آمده قبل ازین مدتی از غایض منیان خبر رسید که در

محاصره قلعه بر ذوالفقار خان عظیم شوم هجوم آورده و رسیدند
 که یک برسد کارش از شدت باسانی رسید فرمان آید تمام ملک
 که در نند پال قامت داشت عرصه دریافت که جلد خود را بگویند
 پیرسان چون از موی الیه در زد و شتابان تعاد رفته بود فرمان
 دیگر در عدالتگاه و دستخط خاص زب تحریر میگرفت از اوقات
 محروان و خجسته و تاق حاضر بود می شنید بعضا بنحان میرنشی
 خطاب که ایشان خود را عاشق پیر میگید حالا که برو عرصه شکست
 در زد و رسیدن تساهل و تراخی دارند و بزبان حال میگویند
 که بت ملک الموت من نهستی ام من کی بیزال محنتی
 مدعی شدن و در دعوی صادق شدن بگو و از بیکه من ارض نیست ظالم
 جمله الملک کجای خود گفته بود که تا حال با کار می فرموده اند اگر مود
 شویم مردم خواهند دید که یک چیم می باشد و این حرف بسمع او
 رسید و داند که در قافلنجان و از غم کسانجا مخاطب شنید که
 تمام شد چه شکست مرد و بر کار و مذکورش خورده و دیگر وجود

کتر کاتب

که ترکی تمام شد و این مصراع در آن زمان مندرج شد آغاز سال سی
 و هفتم است یعنی دولت و دولت علی قرین جلوس عالم کبری
 مطابق سنه یک هزار یکصد و چهار هجری در آن زمان نصارت
 توانان که آپاری معدلت و انصاف نو ازنده زیر دستان
 عرصه روزگار را ز شک بهار دارد و از رو و فیض امود رمضان بر کانیان
 همه شرح اسلامیان در چمن صنوم غنچه مانند عید شکفت
 و خن و خاشاک جور و اعتساف مشرکان بر اسرار خیابان نافرین شاه
 پادشاهان تقدیم مراتب الهی عبادات پر خند و امضا ز طوکاف
 رعایا و بر ایثار بشمول الطاف و اعطاف مهر و مهر و خند
 پادشاهان زاده عالیجاه محمد اعظم شاه را که مرض استعفا عارض شده
 پالکی آمینه از حضور مرحمت ظهور مرسل شد تا اوقات سواری خطاب
 تمام می آمده باشند ضابطه حکم معطل بصدور پوت که سواری
 کسی پاکلی با و از سر کار و الاعنایت شده و مکرری از پادشاهان زاده و
 مشاهیر زاده و امرا پاکلی سوار در کلال با رنیا بعد چند جمعی بمکه اسد خان

111

حمله الملک عثمان توجه را انعطاف دادند بعد وصول ملک بکلی بکلی
 لازم الانقیاد غنم نفاذ یافت که ایشان بایطه الملک بکوکلی و انصار
 بهادر نصر جنگ که محاصره قلمه چندی دارد و از هجوم غنم بیم فرسین
 از قوه کار بر او شکریان شوارست متوجه شوند یا دشمنان را ده بقوت
 جوانی و فریب خوش آمد دوستی عدم توجه با تجمیع حرف مردم حساب
 تجربه آخرین از اول سوار می آید که مسافت بعید منزل منزل قطع
 میشد و درین صحن سیر و شکار هم بود سوار اسب را در میر قدسیده
 تقریبات لکخته چرب نرمی ضایعی طر مشد زاده چسب کرده روانه
 حضور گرامت ظهور کردید و حمله الملک با صفت قوی و شستوری ^{ملاحظه}
 رعایت ادب بوده تصدیق و اندامی ساخت دگرانی را بر خود هموار کرده
 اسب سوار تمام منزل بخار ناخوشی در دل می آمد لکن چون کره شکوه
 دانه گلشت زمین لغت و حسن کار و مخالفت غرامت و نداشت
 کینه درون داران شومندی می گرفت و بواسطت بداندیشان
 سرکرانی و ناخشنودی طرفین شکامه گرمی داشت تا عسکر عالی نوا

چندی پسیدان نصر تحکیم را ستم اتصال بجای آورده سعادت ملا
 حاصل کرد و پادشاه زاده بدیوان شهنشاه جلالت و نصر تحکیم و سرور خان
 مجازت نشستن با قید و سید لشکر خان سپید خاچنجان باریکه نظر حکیم
 نصر تحکیم متوقع بود و خلافت توقع بطور آمد و رنجیده از دیوان آمد
 و باز رفت این مقدمه را مردم پادشاه زاده بجای پدرو سپید با و با
 نمودند و ایمان بی توجیهی پادشاه زاده خاطر نشین و گردن اسباب بخش
 و بد کمالی مردم جمع شد و این ملت در سپید ماعی و آشفگی پادشاه
 کرم خا فرود درین آسایه سلطت بعضی نهاد عاقبت نیدیش را با
 جهنمی قلعه نشین مرسلات مخفی در میان آمد و مخالفان یکیش را بنسوخ چین
 دواعی مقصود دل جان میرشد و کان فتنه انگیزی چالپوسی و اگر
 و اغوا و اغوار را روز بازار پدید آمد نصر تحکیم از سر وادی خبردار که
 هزار روپیه بومیه بجاسوسان و ن قلعه سپید پدیرین راز و نیاز
 واقعی یافته پدرو سپید کیفیت بنجاب خلافت معروض داشتند و
 بدخواست مجازت مجاز گردیدند که را و دلپست بودند و نیکو پاد
 شاه زاده

شب روز حلقه در باشد و بی رخصت جمله الملک سوار می دیوان آمد و
 شد مردم بکانه نشود آرزو گیسو بر ملا افتاد از اخبار متواریان و
 قلعه رو محشور دید که پادشاه زاده بعیت عدم موافقت با جمیع الملک و
 نصر بجنگ و موافقت نوکران اینک خود در شب تا غم مرتن
 قلعه دارند و پیر و سپهر با سیلای رعب بر اس از جانب ملک
 الناس تهر و در دمه بار و ساسی لشکر کشش نمودند و باقی
 نیکمان چکی و داور کسیر بر در پادشاه زاده محکمه مشورت
 یک که تمانه داران دور قلعه را طلب نمودند و دفعه واحده که او را
 از دور قلعه برخواست غنیمت طلوع شده با تونزوک جمعیت خویش متعالیه
 بر آمد سر طرف جنگ پیوست جمله الملک را در بنگاه محی فطرت پادشاه زاده
 و نصر بجنگ در مورچال فکر برداشت تن توپهای کلان و دیگر مصالح قلعه
 گیری نه چنان شش آمد که کوک تمانه داران توانند کرد و مرتن سر
 خود توانست رسید و الا غرضه تلف کرد دید سمعیل خان که تمانه دار
 عمن که عقب قلعه تمانه داشت بجنگ استقامت کرد چون

هجوم کفار بسیار بود و دود و دود کوه کوه استای شقاوت آماختی شد
 برداشته بر زمین می چرخیدیم ساج کردید نصر بجای برداشتن
 بجای کرد و توپهای کلان را میخ زده از کار انداخت و خود بقوت دل
 جمعیت موجود بر ترتیب داده همه اشیا را همراه برداشت و
 به بنگاه رسانید در این ضمن شیم چیم از اطراف خاطر جمع نموده فرغان
 و شادان و نازان و نازان با یک یک سوار و پیاده بر دو رکضه
 رسید بنگاه ازین مکان دو گروه فاصیله دار و دیوار قلعیه
 گروه شومی کافران از حد گذشت و مسلمانان را مرکب حاضر آمد درین
 وقت بانجان بهادر جمیع سرداران زیاد بر دو سوار سوار بودند
 کتیه بر عون نصر بخش حقیقی و تصور سپهر و شجاعتی نموده باقیه طایفه
 معرکه آرا کردید و پیکار پرستان حمله ای مرد از ما بروی کار آمدند و
 خردی قوی است و او قریب سه هزار نفر از پیاده زیر سم تسور
 غازیان اسلام جان داد و سیصد سوار بر خاک هلاک افتاد خان بهادر
 فیصل سوار تی در قلعه راند حصار یان در بستند درین ستیزه و آویز نگذار

۱۲۰
۳۲۰
پادشاه حرب به بنجم رفت بنیروی اقبال جهاکت امهادان سخ
دو دستی دند و از خون دشمن کلکونه فیروندی بر پره و نجبت کشید
مخالف تیره رو نیل عارف را بر روی روزگار خود کشید
بمیدان ادا از اسباب پندار مخالفان بکذا را سپ موده که کشته
در قلعه غریزند و دشمنان قصر و اسلامیان کردید و قریب چهار صد
و چهار فیل از جانب جویان نصر تندی ضرب کوله و رنورک بکار آمد
و همین دست در کار طلبان از منصبدار جلو و فرق دیگر بعدادت دست
رسیدند و کم کسی ماند که زخمی بر نداشت بعون غنایت آتی قریب
چهارم پستی ترک خان بهادر آخر روز به بنگاه رسید و جمله الملک
دید چون بر مشورت پادشاه سرزاده و صلاح اندیشان ایشان گوی و
حاصل شده بود که سرگاه پدر و پسر بپایند بزدان کینه اعمال در آید
سرد و سوار شده بدو تنجانه پادشاه سرزاده که استامخانه درآمد و پس
مکنوار کی و حسیر اندیشی پروم شد مرشد زاده را با اختیار خود در آفرید
و فردای آن خان بهادر اکابر و اصاغر لشکر اتلی و دلاسا داده برجا

خبر و اسب بخلعت و انعام نقد خوشدل گردانید و با عنینیم بارها جنگ
نموده مصدق دست و جات کردید چون علی مفسود الاثر شد سپاه را توانا
است قناعت نماید با منازع صلح کند و در میان آورده کوچ کرده ملک
پادشاهی آمده توقف نمود درین اثنا احکام مطاعه متضمن رسانید
پادشاه زاده بحضور مصوب محمدخان صادر شد جمله الملک بکرا
درگاه معنی کردید و بجهاد در بعد مرد و چهار ماه باز برگشته قلعہ محاصره
کرد و کار بر محصورین تنگ نمود مقدمات تسخیر قلعہ و بدر قلعہ را
تسبی با شای حربی بجایش مردم قوم قلم خواهد کردید پست شوال
پادشاه زاده محمد کا بخش از پنج برکات غنایت و حمایت شاه
در پناه صیانت و حمایت اله بحضور ساطع النور رسیده در محله
دولت تاوی بوساطت نواب قدسیه زینت النساء یکم مبارزت
حیات خاصیت قبله و کعبه دین دولت پشانی سعادت نورانی نمودند
نزدیکه از محصر و تار یکبار روپیه از نظر انور گذشت و از
الانقیاد و بفا و پوست سرخ جوامه بهرامیری که مرحت شده بخبر مبارک

یکشنبه روز دیگر نه بند و بر جان کشتا کند از خود و دیگران زرد و سرخ
 که از سره آنکه از بیم و کشتاید زبان جریه تسلیم او پست گیم دی گیم
 خاجنجان بحب در طر حجاب کو کشتا نشناطم مغزول دار السلطه لاسول
 سجد قدسی آستان ناصیه بندگی آراست همچنان بهادر پیش صوبه دار
 آله آباد باستلام عتبه و الامقام تحویل عزت خود در خواست و
 مامور کردید متعلقان شاه زاده محمد مغر الدین از و ایشان پیرنالا را
 حمید الدینخان تپه غنیمتیم رفته بود شازده هم صفر بابت مانوس
 جبهه آراشد سابقین سپه و کتده می است و عزت بخشی بدان قضا کرد
 که اندرون می است موده باشد غنایت اند خان بهر پ تعزیت ملا
 محمد طاکتر خالوی او بود با نعام بالانید شال در عسکران سر بلند
 پشم شهر رابع الاول عمده الملک خان جهان بحب در بعض
 است مادی های سریر عزت نظیر رسانید که متجاوزا باستان متهم
 تا سه روز مقابله قایم ماند بعد شش و کوشش بسیار کافر صحرایی منقلب
 و خاند کور منصور کردید راجه انوپ شکم فوجدار می قلعه داری نصر آباد

بکند و در انداز خان قلعہ داری است یا ز کین ادونی و سزاوار خان
 قلعہ داری محمد آباد سپرد و معمور خان بقو جباری پسر کوسکو کانو مقدر
 بعلانی لغام اضافه در خور معزز گردیدند و ساینده ایلیجه و بخص
 صحت حضور بادشاه زاده عالیجاه که بسبب عرض مرض طلب حضور
 موفور السور شده بودند دوم ششم ربیع الاول شانزده محمد
 بهادر و شانزده محمد والا جا بهلازمت ملزم الصحی شفا دل جان
 و چون سنور صحت کلی حاصل شده و حضرت خود میخواست منعال
 و بیمار دار باشند در خیمه که میان کلال با متصل دیوان خاص نزول
 ایشان مرتب گردیده و ایوان و دو حجب بر برای محافظت تعمیر شده
 منزل یافتند محمد والا جا به شازدهم منصب بخت نزاری و سزاوار
 عطای علم و لغت را که کوس افشار طلب آواره نمودند خازن مال و جنگ
 از معینه فوج بادشاه زاده بهلازمت والا سر تقاضی ملک سود حکیم
 که از حضور شرفتم مهور حبه مداوا و فضا یلجان میر نادمی پیشه برای
 تسلیه داران خدمت پادشاه زاده فرست بودند در رکاب ایشان معاود

۱۹۲
۲۲۲
منو و نار غلامت معنی یافتند حضرت سرروز که تبه بدین دین نمرده
نیز فتنه و خود و نواب قدس نیه نیت النساء کم بابا دشته زاده طعام بریزان
منجور دنده و بخاطر داشت ایشان اقصای شفت تا انقضای مدت علت
سر دو کس را بر همان طعام گفتا بود له الحمد و الله شانی مطلق میاسن تو جهات حق
و لیسعت قبله دین دولت از جهان مرض نایل پادشاه زاده را نجات
و حیات بخشید محمد سالم اسلم از نوکران ایشان بخاطر عقیقت تارخ
صحت رستم زود شفا شد دعا می پادشاه بود با مسامح شایه
مجامع نیز رسید و موجب خوشدلی حضرت و تحسین بابی تاج باب
کردید چنهم جادوی لاولی قرین فرحت و مسرت پادشاه زاده در
دیو انخاص آمده بحضور آمدش نشسته و غبار که درت را خاطر معطل
حکیم الملک که در معالجه بدینضا و کار سیحانموده با ضافه نزاری ذات
از اصل و اضافه چهار نزاری شده بر اقران سر آمد شاه عالیجا که فیت
آزار خود چنهن باین مغیر بودند حکیم معصوم خان سه سال پیش از حدوث
استقامت شاه کنا تیه و به بنجام صراحت میبخت که من آثار و علامات

استقامت داشته بیکم و بعد مقدار در خط صحت و دفع مرض کوشش
 اگر غذا بدو و احتراز از پهنی را می نمودن این مرض بعمل آید خاطر جمع
 کوشش کربانم کردم بعد از موت او بدو سال در حوالی سدم که متوجه
 حسی شدم این از حادث شد سر قدر حکیم شمس و حکیم محمد رضا
 حکیم محمد امین باو بی بل چندین روز انداز شدت میکرد تا بجای رسید که
 دوره استنین دیک بهما لکه رسیدگی میکرد و دوره پاچه پاچه
 یک کزوشش که رسید بود آنچه لازم بر منیر بود بعمل می آمد بجای
 آب عرق کاسنی با دیان غلبه می خورد و حکما این را که
 نقش داشت یکفقد باو نشان داده پهنی میکنند شبی همه مردم باو کوش
 مترصد ترکیدن پوست بودند بکم و محمد پیدار بخت کوشی آرای و بخت النساء
 و چندی از حرما دور بکنک باله زده بودند و من بین النوم و البیظه بودم
 که طرف پارو بر شخصی زانی که محاسن شهر نشین جو گندم بود ظاهر شد و نزدیک
 است ماده زبان فصیح فرمود که تا حال هیچ زرقه تو به نفعی مکن حق
 تعالی شفای اجل که است خواهد فرمود گفتم صبر سینه که ارشاد شود و بگویم

دست الله تعالى رجوع خواهم کرد چنانچه فرموده ان بزرگ صورت و محبت
 توبه کردم و طمانیت قلب محسوس شد و ان رخ را از نظر غایب گشت یکم
 مردم را آگاه کردم و ثبات صحت ادم همان لحظه محتاج بول شدم و در کشته
 و دوشنت کلان دفع شد و آنرا تحیف دفع محسوس گشت مردم بمعلوم
 شدند و یک حکم قاضی مطلق ظهور کرده بود که بگویم بر من معلوم گشت که ایشان
 که بودند و چه نام داشتند اما از روز دوم از ادوئی که از آنجا چل کرده بود
 شرح عبد الرحمن در ویش نوشت که امروز سه گری از شب گذشته
 امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه در رضی الله عنه فرمود
 ان شب توبه و ادم و شفای او را از خدا تعالی مسئلت کردم و غمی حاصل
 خواهد شد اصلا و سواس نکند بعد از صحبت نوکران من مثل مصطفی کا و دیگران
 انما الیت خود را با قدر می شناسند از نقد فقر و مساکین داوود و میرزا
 العابدین دوازده هزار روپیه استخوان داد و دایجان بعد از غسل صحت
 مایک مقه جسن کرده بصرف پانزده هزار روپیه ضیافت مردم میکرد
 یکم مبلغ شصت هزار روپیه پنج اشرف که برای معلی بطریق نظر و ستاد

تاملات
 در وقت حضور مردم در وقت
 شام

و مسلح یک لک پست نزار رو پیه بستحان مکه مخطمه و مدینه و متوره و طبرستان
از سرکار مرسل گشت و شامزاده با زربای معتد با ل استحاق رسانیدند و قوی
حکیم الملک و قضایایان از حضور محبت ظهور رسیدند اما که هیچ بر روی
و بر دستار بود حکیم معجون الذهب ادا خوردن آن در نمی طاعت شد و بعضی
باکی نیست الحال با لکیم بر طرف میشود و از انجا روانه حضور شد حکیم
نزار اشرفی خلعت و قیل و ادا و بعضیایان بر عیالها نمودم استی منور جان
پیشتر جنگ با ضاده با پصدی درجه سه هزار و پانصدی و نزار سوار
طی کرد و علیم و انجان حیدر ابا و ی تقیدیم عاقبت فخر رفته بود و از او شد
و غایب از منصب چهارم از سوار دل شاد و جمله الملک که از حجبی گشته
مطابق حکم در نصرت آباد سکندر توقف داشت پست و حکیم
جمادی الاولی موجب طلب بدرگاه معلی رسید از مقدمه مکرم و رت
اینرا بدشامزاده محمد کا بخش و ایام بسیار بخاطرش جا داشت ملازمت
وقت رسیدنش سلامگاه تلقین که بحجب دار و علی خواصان چوب
تحت مبارک بخت ایستاده بودند خواند مصرع در غوغا و قیامت که

در انتقام گشت حضرت دیرگز و بخش فرمودند بوقت خواندند
 نظر توجه سومی آن عده نوینیان کجاست که کلمه قدس فرمودند و سرور
 از خاک محبت برداشته سپیدار خان پیر کوکلتاش طغر حبیب که از
 انتقال بر برگ امید خان ناظم الدار بوده بود و جدار می جو پور سیاه
 سوار می دو هزار و پانصد سوار بود و پانصد سوار و یک کرو
 و اعم انعام محمد شاد خان را و خان که بر ایداری سمت کرده بودند
 بود و پست دوم جادی الاخره بحضور ریور رسید تا مراد پدید آید
 بتبیین غنیمت و رجم رخصت شد و در دست ماسی با علاقه مردان قیمت در هزار و
 محبت شریف حاج حبیب و پسران اقرباش و دیگران بعضیاتی مامور گردید
 ببطا و خلایع و اضافات منصب و جو امر و سپه قیل و متبار گردیدند و پست
 شماره ده محمد مغالدین محاصره بناله گذشت بحضور لامع النور آمدند و خلوت با
 استیذان الاکابر شد و شمار خان بخدمت میرانشی اشرط طالع بر آورد
 نواز شهنشاهی و می بخدمت حراست چکمه مراد آباد و بر مراد دل و دست
 یافتند و از سادات باره لوکر و الاسر کار و امان آمدند و کوکرت معتبر شاه

[illegible]

و هفت طعن می بوده در برابر حرف موافق شرع چنین جواب داده اند
 بگویند سر قدر اینها باشد جمع شده بپایند و عکسند که از سادات است
 که در خاص حکمی و خاص جلوب و جلوب قدیم و جلوب خاص اند همه بر طرف
 و از خیمه پیش دروازه غنایان که می نشینند بکنار بر دارند و
 مرو که تواند دم زد و سیفان و سید خان و مثل اینان از روستا
 بخانه صاحب اقدار آن مقرب خریدند و هزار زبان سکینه میزدند
 باری تمام مغضوب بر طرف بودند بعد مدتی بشتیغ و الکاس
 و الحاح کمال شدند نفوس در کلو سوختند پس انوسی ادب پستند در
 روزها خون گرفته چند قریب پست نفر از ملازمان شاهزاده مغرور
 با فضل علخان توان سر کار ایشان نمایم پیش آمده از او با
 کار پر خاشاک چینی رسانیدند که سر کس از راه نصیحت پند بر سر
 گوش غفلت آنها کردید خبر نصیحت جوابی نشنید چون غمی بر
 کردید و در همین نزدیکی قریب سادات نفرت افراختی خاطر مقدس
 بود حکم قضا امضا صادر شد که حمید الدین خان فقه انجاء را پادشاه اعمال

در کشتن از هند چون بخاند کور بر سر آهنا رفتند سوار نگزیدند و خود را بر آتش
 سوزان نمودند با طپ پروانه معلوم اگر هزاران جمع شوند نیکوشت
 شوند اما آن چند نفر بعد از آخرت نفر سر کاه برین هزار نفر حمله آوردند
 پای استقامت همه از جا میرفت و خبر فرار مالا ایلاق امری بخاطر
 نیکوشت درین اثنا از هجوم و غوغاییل سوار خانی بکعبه در حرم و
 از معرکه بدر آمد و تا یک گروه طرف کعبه داشتند و بوجوهای کلان
 که در آن غنای بسیار میکنند بنظر خان آمد همین که فعل از برابر گذشت
 خود را جمع نموده از حوض برآمد و بران نشست مردم تعجب
 فیل نموده آوردند و خان سواری میکرد و در المعبره که حاضر کرد و آخر
 آن جان بسا داد و با بانش کرده خود سوختند و با جمل در سینه
 شریعتی بیستم طغیان جلوس عالم گیر میطلبند و یکصد مجروح
 صلیح با فخر سنات سواد شام خیرات ماه رمضان المبارک از
 منظر افق بروی سلامیاں آبرو مشبطنه ان نمود و ابواب جهان
 جهان شادی متفحصان و مصلوب لزوم کشود روح کالبه عدل و داد

۲۳۶
معنی لفظ صلاح و سداد بعبادت رب العباد و شب و روز سعادت اندوخته
نمودند و بیاختصاص خیرات و ثوابات خرمی و خوشی و نوبی و بهر ذری
شامل حال گرامت اشتهال خویش فرمودند و فوت شایسته کار نوشته
منشیان معروضه و لا کردید امیرالامراستایسته خان ناظم الکرباب
واعی حق البیک اجابت گفت محاسن اخلاق و محامد شمایل انعمه
امرای عالیشان چه باشد که کلبانک جو دو احسان او عرصه افاق محیط
آثار خیر امتیاز پس را باطو حیر که لکها بصرف آن رفقه در دوره
چار دانک مند و ستان از و بسیار یادگارست از اشغال انزیر
صالح خان پسر اعظم خان که که خطاب سابق بر پدر اینچنان محاط شده
از فوجداری کو الیاری با عظم مرتبت صاحب صوبگی اکبر آباد افغان
حاصل کرد بخشی الملک بجهت منده خان چهارم نزاری و وزیر او
پانصد سوار بود و مقدم فی الحجه باضافه نزاری بر درجه نزاری
اعلا گرفت ذوالفقار خان بجهت در چهار نزاری سه نزار سوار
بود باضافه نزاری و ات بوالامنزلت چهار نزاری صعود کرد بخشی الملک

مخلصان دوزخ را و پانصدی ششصد سوار بود باضافه پانصدی صد
 سوار بفرست سه هزاری مفصل سوار عروج نمود و فاضل خان خانان
 پاشن پانصدی الاپایه دوزخ را و پانصدی پانصد سوار بالابراست و ششم
 اسماعیل خان که هاند و عیشیم ربای باقیه بحضور رسید برادرسی از ایندی تا
 بود هزاری اضافی یافت خانه زاد خان بخدست دار و بند های کوچکی
 ممتاز کردید عسکر خان حیدر آبادی بخدست نظم صوبه اوده تعیین
 کردید راجه بهیم خجاری بمقر اصلی شتافت اعتقاد خان ابوالمعالی
 پسران امیر لاما و مرید سردیوان سرکار آنغور ششم جامادی الاول
 بحضور پر نور رسید و خلایق مائمی یافتند اخلاص کشید بعد انفصال بعض
 قضایا که ارضی و بچین فته بود بآستانه بوس رسید فوت بزرگ
 امید خان ششم رجب بزرگ امید خان نظم صوبه بهار از دنیا طلع
 امید کرد اعتقاد خان و ابوالمعالی بغایت خلایق از ماتم برادر برآمدند
 و مختار خان نظم صوبه اکبر آباد از تغیر و بصوبه استیازست
 و فدای خان بصوبه اری بجزار از اشغال او رسته امید محکم فته

پانصدی پانصد سوار
 پانصدی پانصد سوار

خانه را و خان از تغییر چارخان بخدمت میرانشی همه پیش آمد برافروخت
 و دو هزار و پانصدی بود پانصدی اضافی یافت حکم کرد مستقیم
 اصداریافت بختیان عظام منصب تابنده کوکب عظمی و شامرو
 محمد عظیم چهلزار چهلپنجاه و لعل سیاه نمائید و حضور لامع النور
 و صو بجات فرمان رفت که سنود مطرو و سوای راجپوت یرق نه بندند
 و بر فیل و پاکلی و اسپ عربی و عراقی سوار شوند پست و ششم شعبان از
 قطب آباد کوچ شده مرتبه پنجم نواحی دارالظفر جانب کورس پورو
 و افضل پور مضرب سزا و قات اقبال گردید و حال بنی و سیم نوی
 جدول عالمگیری مطابق کنگره و یکصد و شصت و شش رنپ فلک زینت
 ماه رمضان برکات ضمیمه مانند ماه رویان ماه رویان بن سیمین
 ناز باهر مفت ازین سبب وقت مشطران و تدم و آن خوشخرام
 و نشین جلوه کرد و دید روشن افزای آراکیم دنیا و دین نبوایش
 اجبائی و لیت و کدانش اصدای ملت اشتغال و زریذ و مدار
 سعادت و معارج مشروبات نور دیدن ایام صیام را بدین

پست و ششم

که برین پوری لیاقت اقامت ندارد و درین نواحی بدلت خیر
 و احسان منتفی گردانیدند و جان جهان بعباد و نظر حکم روزی
 در عدالتگاه اقبال چینی خورد و در آن نظر آنور گذرانید و گفت آقا
 حضرت موسی است علی نبینا و علیه الصلوة و السلام حضرت
 کجاست این انداخته شاه زاده محمد مغرالدین و محمد عظیم دادند و
 سطر نقشی مانا بحد در گردن آن مر قوم بود شانرا دها کشید پس این
 عبرانی خواهد بود و بهادر طور حرف دریا فقه گفت عبرانی میرانی
 نمیدانم کسی فروخت همچو نشان او حضرت فرمودند اینها حجت
 خبیث بدینت از آنجا خوش همه خیر فلما غریب از هم دور
 السه و افواه مذکور است چون این محادثة را تمی و اسطه شنید
 پادکار نوشت از مذهب کرامت نسیم عنایت وزید که ناظر قد
 کارخان مصحوب خوجه منظور خلعت خاصه بمنزل قطب فلک
 عزت پادشاه زاده محمد معظم رسانید در تسبیح خانه تقدیم
 تسلیات فرق سرفروزی بر آسمان سودند و با حضرت در دیوان

عدالت آمده و کاه شکر خوانده اجازت قدمبوس یافتند نشانی
 کمرت نشانی ایشان را بر سر دهن شرق انوار فیض نمودند و بعد
 تا دیه آداب انعام سرج الماس قیمت یک لک روپیه و شمشیر و سر
 و دو اسب سوارین با و طلا و فیل با ساز نقره و تملایا یافت که نبل
 دولت بر وند خوانده خان پسر میرالامرا بعد فوت پدر از فوجهای
 بهراج سیده سنیه رسید و خلعت ماتمی یافت حمید الدین خان یکصد
 سوار اضافه یافته رتبه یاب نزار و پانصدی پانصد سوار شد چون
 خلافت همیشه بر دست راست می نشست و در ایام انزوای ایشان
 شاه عالیجاه باین مرتبت مرقی شده بودند از طرف مهین بوم معروض
 گردید که در روز عید حکم خداوند اغرا بخشش است حکمش پیش از سوار
 بعیدگاه رفته طرف دست راست خواست نشست موجب حکم عمل
 آوردند و قلمی سواری زینیه رسید ایشان پیش رفته بحر می قدمبوس
 مغرر کردند حضرت بعد معاشقه دست چپ ایشان بدست راست
 مبارک گرفته بمصلی شریف آوردند و در این صورت پیش مهین بوم بر دست

راست واقع شد و بجزرت چپان شد شاه عالیجاه که نصیب آمد
 و شمشیر خاصه بدست داشت شد بعد که آشتن بحضور ایشان راه میازوی
 نموده خواستند فرجه بهم رسانند و دست راست ایشان نشیند نگاه حضرت
 باین طرف افتاد بدست راست و امن عالیجاه کرشمه جانب چپ
 آوردند و دیگر از هر طرف تقدیم و تاخیر بعد ادا ای صلوٰه که خطیب
 منبر آمد بجز در گرفتن نام مبارک دست عالیجاه کرشمه راست
 و بمهین پور اشاره رخصت سواری شد ایشان از دروازه سوم
 با سپران رفتند و حضرت از دروازه دوم برآمدند زکریا علیه السلام
 صفیه النساء دختران محمد اکبر که بموجب حکم حضور رسیده بودند
 وصلت اینها باشانرا در ضیاع القدر و محمد خجسته اختر مقرر شد
 رخصت معظم جانب اکبر آباد مهین پور سلطنت نور جدقه اہلبیت
 پادشاهانرا در محمد معظّم خیم شوال سنه سی و نہ روز چہارم
 تسبیح خانہ آمدہ تقدیم آداب تسلیمات خلعت رخصت
 اکبر آباد کہ مصحوب خوجہ منظور بدولتخانه ایشان برده بودند

گشت شد و با حضرت در دیوان عدالت تشریف آورده بدولت
 قدسوس علی سرافشار بر فلک سودند و حضرت تعظیم بوسیدن
 کمرت از زانی نور جبهه آرزوی اقبال افزودند و فاخته خوانده
 پادشاه زاده را رخصت نمودند محمد رفیع القدر و حجت الشجره
 ایشان خست یافتند و محمد مغرالدین و محمد عظیم را در رکاب
 نصرت نصاب بخدمت شد مامور گردیدند که پادشاه زاده را
 تا دایره برسانند انتهای الموضع فلک سائر از نواح دارالطنین
 موضع بر زمین پوری مسی با تمام پوری مشتم شوال از نورس پوری
 لشکر خفر بکشد نازل بکار دیده مفصل شد مذکور عرصه موضع بر زمین
 پوری لب دریا بهیم از پرتو سنجی همانکجا مشرق انوار گردید و
 بموجب حکم جمیع پادشاه زاده و شاهزاده ها و نو میانیان تسلیات
 مبارکباد و ورود مسعود بدین مکان مسرت نشان بجا آوردند در اثنا
 رسیدن و تلخانه از سر خمیه شاه عالیجاه عبور افتاد دوره
 دایره بسیار کلان بنظر آمد حکم مطاع بصدور پوس بجز

کشتن نماید و احاطه خیمه ایشان بیاورد بر احاطه خیمه الاشامی پس از
 جلوس نباشد از صبی که میگردید روح الله خان نه شانزده محمد عظیم
 پسر متولد شد پانصد مهر نذر از نظر کشت مولود روح القدس
 نام یافت پست و دوم محرم از دختربیک اختر محنت ارخان
 بجانه شاهزاده پدارنجبت بهادر پیری بعالم وجود فرامید
 شاه عالیجاه در حضور مولود سرور بادای تسلیات مسرور
 و پانصد مهر نذر گذرانیدند نور سیده بصیرت زنجبت موسوم کرد
 پست و دوم صفر محمد نضر الدین و محمد عظیم منکام خصیصه انجمن
 اکبر آباد نجیبست شاه عالیجاه رفند سرکه ام خلعت بالانبد
 استبدین و طره و مالای مروارید و فیل یافت و صلت خدا بدو
 با صبیحه حمله الملک مقرر شد خلعت یافت ذوالقار خان بهادر
 از اصل و اضافت تحبب میل مرتبت چهارمی چهار هزار سوار و
 غرت از فلک زرنگار بدر بر دنجشی الملک بجهت خان و
 شرف نمرت چهارسی هزار سوار بلا شرط پایه اندوز غرت آمد

قاسم خان اوونی بود و خواست خاصه خانه زاد خان و دیگران را میرساند
خاطر خواه کند اسباب نامان را از خیم کرناکلی بآستانه محال نماید و نظر
طللا و ثمره و سین و چوپن و چینی سر نوع از قلعه برآورده و رور دوم
با پیشخانه خود و دیگر اماره باصافه سه گروه فرستاد و غنیمت از آمدن
پیشخانه خبردار شده جمیع خود را بر سه توپ قیمت کرد و جوتی رای
خارت پیشخانه و کروسی ای متقابله شکریان و جمعی علیجه و ترب
داشت جوتی را که بر پیشخانه فرستاده بود چهار کروی و زبر برآمده و
و بسیاری را کشید و خستند و آنچه بود بغارت بردند و نگاه
این خبر بجان مومی الیه رسید خانه زاد خان از خواب بیدار گردید
خود متقابله تاخت میگروه و زرقه بود و فوج غنیمت که متقابله مستعد بود
منواری کردید و جنگ پیشرو شد خانه زاد خان که از خواب بیدار
میکرد و این خبر می شنود بهیر و بنه گاه و احوال و احوال خیم
ما بجا که آشته جلد می شتابد از این کاله پیاده بند و قی طرف
اشقیایا تضحی بود و جمیع سواران نیز بی اشتهای عظیم محاربه واقع شدند و مردم

بسیار از طرفین گشته شدند و با وجود ثبات و استقامت سپاه
 سرداران و کشتن و خشن را با بخت لای غنیمت مکیدم راه عقب گفتم
 و در قرار و خلل راه نمی یافت در این اثنا جوی که کافور شقی علیحد میسازد
 و بر بنه گاه و بهیر که عتب کده اشته بود در نخت و همه را لغارت
 تنغ و تاراج داد چون این خبر بم در عین که می جدال و قتال بخانه زاد خان
 قاپسرخان رسید لرزل در بنای ثبات اینها راه یافت با هم
 کنگاشک که زندجانی که شپخانه رفته بود قلعچه دو دمنیری است و شش او
 مالتابی بدانجا خود را باید رسانید یک کر و سه ده جنگش شام سر
 تالاب رسیدند در آنوقت غنیمت انجماعه را خلع العذار گذاشت و
 طرفی دایره زد مردم با دشمنی که در قلعچه بودند راه درآمد بر اینها بستند
 خائسار الیها و دیگران حاضر که همراه داشتند با دیگران قیمت کرد
 خوردند و تمامت سپاه جز بآب تالاب خوردن دم بر نیاوردند
 نام گاه و دانه برای اسپان و فیلان که می تواند گرفت همین شب بوده
 برگرفت غنیمت روی ماه که دوشش ایشان را در گرفت لشکریان نیز که

و جان فدائی محکم بتقابل ایت مادن امانه روز نموداری شد و
 جنگ نیکو تا چند نزار پاده از جانب یو چیت ملکر که از دست
 قاسم خاں خشن ندان بود قایم یافته نجات رسید چهارم روز
 سپیده صبح ندیده بود که پاده کاله ده چند سابق روی صحرا و
 سیاه خود سیاه نمود و جنگ شروع شد چون صبح توپخانه
 اکثر بغارت رفته و آنچه همراه بود حین شروع شده چند ساعت تک
 پائی پائی موی نموده بروز سیاه عجز نشد و از طرف کافر
 شنی چون مکرک لشکر بارش داشت مردم بسیار می انجامید صبح
 تلف کردند باقی ماند با از چهار طرف راه پرون شد بر خود بسته
 دیده کام ناکام برورد داخل قلعه شدند ثقات که در آن قیامت
 بذاته حاضر و مصدر کار بودند می گفتند که سیوم حصه سپاه چکی در
 پیشخانه و در راه و سه تالاب علف تنعید رفع کفار اشرار شدند غنیم
 قلعه را از اطراف محاصره کرد و خاطر جمع نمود که اینها از کربس کجی
 مرد روز داخل شدند و پلحه از ذخیره آنجا نان عوار و باجریه با صاع و

اکابر کلهم جمعین کاه چهر نو و کشته بد و آب رسید روز دوم نادم
 نان نه با سپاس ازین مردی در مان جان اگر رود کورود
 قاسم و قاسم خان چون تریاکی مغرط بود و زندگیش با متعلق شدن
 تریاک موجب هلاک او گردید و روششم جان چاند از سپرد و اورد
 غنیمت جانی بدر برد و او با شتهار این خبر دلیر تر شد و محصورین بدل حکایت
 پر دلان و جگر داران هر چند کشته کردند کی کشیدن باین خرابی مردن چنان
 بیکر تبه خود را بر کافران نیم شهادت نصایم یافتند نصیب در وجود
 مجانب است از عذاب مقارنت بصواب و ساقی قبول نکرد
 و ازین که اکثری بکشتن می کردند و اسپان هم می کرد مانند کاه می خورد
 و غنیمت یک برج را از بنیاد بر انداخت و آوازه گیر و دار از طرا
 در انداخت خانه را و خان کام به پناه پناه جوی رفت و صلح برین
 قرار یافت که نقد و حبس و جاسر و اسپان و فیلان قاسم خان تنها
 بدست و میت لک روپیه دیگر و سپهر با کشتن بنشیند و معتمد و حساب
 دار خانه او اول باشد چنین بعمل آید و ستمنا کشته فرستاد که مردم

بی وسواس از قلعه برآید و پیش دروازه دوشب قامت میزند سر
 خیز می آید بوی مزاحمت نیست از لشکر ما سر به خوانند خرم نمایند لشکر
 پادشاهی بعد سیزده روز از قلعه برآمد مردم غنیمت از کیطرف نان
 و از کیطرف آب بردم میدادند دوشب بر دروازه قلعه بودند
 روز سوم خانه زاد خان را شهابه رفقه غنیمت روانه بارگاه والا کردند
 حمید الدین خان بجا در که از حضور در دست محمد خان از حیدرآباد کوچ
 محصورین دستور یافته بودند متصل ادوئی می شدند و موسمی السیما
 از طرف غنیمت و پوشاک نقد امداد ضروری مانع نموند و در حد امداد
 خان قلعه دار از زیاده بر حالت خود در امداد کوشید و ما محتاج زیاده
 احتیاج از خانه سرکدام و اطراف مجانب جمع آمد غنیمت که پس از حصول
 چنین غنیمت روانه خرابه خود شده بود خواست با امتحان بجا در که
 از راه کم جمعیت با وجود صد و حکم شپه غنیمت حبیم در سواتین فروکش
 کرده بود آویزشی نماید فوت امتحان بجا در خان بهادر که زیاده
 از یکصد سوار همراه داشت بر سر کافوشی رسید نزدیک بود که کفرید

کردار در کنارش کند که یک ناکاه تیر بند و ق بر جگرش خورد و
 همان ساعت جان با ملک الملک سپرد و فیلیان خواسته بود و برگرداند
 باقی یک سپهر دار خان رسید و فیلیان گفت خان زنده است
 فیلیان پیش آن که غنیمت را بر می آید و مقابله کرد و خوب است اما
 بی سردار تا کجا باید قلعه زد یک بود در آن آمد و فوج غنیمت هم پر ایام
 تاراج داد و دست لچه را چند روز محاصره کرد و این حرکت را بی نفع و
 برخاسته رفت و باقی یک فرصت باقیته بجهت آمد حکم شد
 خانه زاده خان بنظم صوبه فرستاد و صفت کجایان لغو جباری و مامور
 و سید اصالت قلعہ داری رشنه پور و محمد مراد خان لغو جبار
 دو حد و کوره بروند و دیگر شکر بار دوی علی پوست خدو حد
 خانه جان بجهت در و دیگر سپهرش را بجای نامی خان شهید از نامش آفرید
 و حکمت دل آویز است لیکن مرهم دل حسته او شدند و چند کمره
 بدست خاص است اختصاص آن عمده الملک غنایت فرموده بر
 زبان کهنه نشان گذرانند و تیت با بجای آن همین مخوریم و باقی یک

پانصدی منصب یافت لطف نامه خان بخدمت اخته سکی ارتغیر ضعیف کنان
 و بخدمت دار و علی خاص کوچکی ارتغیر خانه را و خان سرفرازی یافت احلا
 کیش امین خزیه صوبه پیدار بخت امانت و فوجدهی برکنه اندو را ارتغیر
 محمد کاظم مقرر شد چهار صدی نچاه سوار بود و صد سوار اضافیه یافت
 شاه عالیجاه بطرف بهادر کده و زرخ غزیت را بزد خلعت با نیمه
 استبدین بالانبد و سگانی مرد و کین لعل مرحمت شد شش سواره و الاچا
 بغایت خلعت و اوربسی جهان بیب نونیکم با بغام کلو آویر لعل شمول
 گردیدند تفتشان در او غوغا احسان از اصل و اضافیه منصب سوار و
 پانصدی و صد سوار اخلا نمود و محمود قزان کردید شروع حیل از
 اقبال انو پس عالم گیریتی بکهر او و یکصد و هشتاد و دین زمان
 تو امان آب یاری میسوزنات خالق الاحسان اول بقدر و مصلحت
 از بار خواطر دین باوران را مانع مانع سگافند و آخر در چمن صوم غمخیز
 بصدد آب و تاب کل افشان محافل خدا پرستان گردانند خاقان دین
 عالم پناه خدیو شریعت کثر خداگاه تبریت نهال خدا پرستی و رعیت

پاسداری قنبر طیب و دوخته خرمی و سوسن یاری ریاض دین و دنیا فی
 خویشتر خرم و زیان نمودن غره رمضان هجته نکاه داشت صوم
 و ادای جمعه و نشتن اعتکاف و تقدیم صلواته عید سلام بوی بی تو
 غنان توجه معطوف داشتند و تمام ماه باده عبادات و اذکار
 حسنات در آن مکان بسر آمد سلطان محیی السله پسر شاه زاده
 محمد کاخ بخش ملازمت نمود پسر فزاری یومیه سرور افروای اجای خود
 کردید شیر افکنان پسر شاه وردیخان بفوج داری و راز اصل و نام
 بنصب هزار و پانصدی یک هزار و سیصد سوار درجه پهای عتبت باشد
 ارسلانخان هزار پسر بود پانصدی اضافه یافت تیر
 پانصدی اضافه دو صد سوار و دویست و دویست سوار شد
 عفت اسدخان پانصدی اضافه یافت بر تبه دویست و دویست سوار
 رسید بخشی الملک مخلصان دیوان صایب محتوی بر یک لک
 میت بخط صایب از نظر خدیومه دانه انداخت در دانه گذار
 چون اکثر اشعار آن منتخب گردیده روز کارش تمام کردند و فواید

مستحسن افتاد و مدتها غزلی که مطلع و بیت الغزل و تخلص انیت مذکور
 معشوق و صاحب طبعان تبت میگردید و خم چو کرد و
 افراشته می میدرفت پل برین آب چو شد ساخت می باید رفت
 سرچه در کار بود ساختش خود سازیت کوشو کار جهان ساخته
 می میدرفت این سفر چو سفرهای کر صایب نیست ز خستنی
 ز خود انداخت می میدرفت ترشچان که به شنبه تقاضای سیرت کوه
 نهاد و یوزقه بود ملازمت نمود پاشن خلعت غرتش افزو و عقد داد
 خال پسر امیر الامرا مرحوم بخدمت فوجاری سلام آباد از شیراز
 بنشیند که بنای دولتش می نمود و سیر و سیرم شانه را در
 القدر و حجت که خرم کردام هزار سوار اضافه یافتند را چند تمانه
 کتا یون از اچسل و اضافه دوزناری هزار و پانصد سوار و
 سرفراز شد و دندی و آورده ترشچان منصب هزار و پانصدی
 تمانه داری کوه محسادیو اغرازیافت راجه کلیمان شکم
 زنفیدار هبد او که تبه سی استمان رسیده بود و فرخص کرد و پیش

چهار صد سوار بود و صدی و صد سوار اضافه یافت خداوند جان
 بخت می بخشید که اول احدیان از تغییر مرید خان کامیاب شد
 معروف بطل بوسان جلال کردید کرامی کوهر بحر افضال پادشاه را
 محمد معظم پست دوم ذی الحججه بموجب حکم محکم سمیت دارالامان
 ملتان سوار رخس غزیت کردیدند ارادت خان بن ارادشجان
 بن ارادشجان اعظم خان مسمی مبارک الله بخت فوج داری و
 حجت بناد و از اصل و اضافه بنصب مفصدی هزار سوار بایست
 صعود نمود حمید الدین خان بعباد که تبرک استای شقاوت کرا و
 برداشتن محاصره کدی دو و میری قه بود بحضور پرنور رسیده
 مورد تحسین و آفرین گردید بختاب بهادر غرامتیا زیافت و بالتم
 رستم لجان و دیگر متعینه باضافه های درخور سرفراز گردیدند
 شجاع عثمان محمد پیک ناطق احمد آباد و اعراب نبرکت چهارماری
 چهار هزار سوار دست داد و قوت عاقلان بعرض محض رسید
 عاقلان ناطق صوبه اراکخانه سفر کرین عالم عقبه کردید بقهر و ازاد

و استغنا و استقامت مزاج آشنا بود بمختصر نوکری میکرد با
 امثال سنگبرانه نیز سیت مهاجران ابراهیم که بخدمت نظم صوبه
 دار اساطنه لاسور سر فرازی یافت از جناب خلافت در خوا
 نمود که بتفرج قلعه و عمارات دولتمخانه داران خلفه فرج اندوز حسب
 احکام پیرانی متمسک و بنام خان حسدی المیه بخارش پذیرفت و بخوا
 نوشت که او را بسبب بعضی موانع خواهیم طلبید اول حیدر آباد
 نه در این عرض است که عمارات پادشاهی را بنظر سیر و تماشا
 دیگر ابواب جمیع اماکن ته این که دست زد و نکرد و دمسد و دمسیدند
 و اکثراً نفروشن نیست تماشائی قابل این که برای او تفضیه یابد
 و فرش بایک کرد دیگر در ملاقات سلوکی که از من متوقع باشد توقع نخوا
 آمد پس بزرگواران او و جمیع وجوه رجحان دار و بعد رسیدنش
 بداران خلفه و پیام این مقصد نطلبید و بحرف صوت از او کرد
 تا آنکه او عازم مقصد گردید و خود در دامن هم نظر بقدم دست
 و تدین اخلاص خود را می و خود آرائی او انماض منفرمود و بدو

خدمات عمده با وجود الهی نمودن خالی از کمال ظاهر نبوده و از بی تخیل و
 دیوانی و ششوی اردو در حل و قیقات ششوی مولانا روم خود را یکجا
 میدانست خیر و موثق و کریم الصفات بود محمد یار خان که از حضور
 پر نور بدار الخلافه رسیده به پیکاری میگذرانند از اقبال او
 مربع نشین سند صوبه اری شد و نزار و پانصدی نزار و پانصد
 سوار بود پانصدی پانصد سوار اضافی یافت صد الدین خان
 نزار و پانصدی پانصدی اضافی یافت که صدر غرت برآمد
 که تار خان پسر کیه تار خان بخدمت فوجداری احمد آباد کوره
 متعلقه صوبه آله آباد از تغیر عبد الصمد خان بهت رسید متور خان
 پسر صلا بنجان فوجداری سمحان پور تاسافت سر سال متعینه فوج
 لطف الله خان قلعه داری فوجداری نصرت آباد سکر از تغیر فوج
 خان بهت رسید که دید خان عالم ولد خان مان متعینه جنگ اصل شد
 چهار نزار سوار اضافی نزار سوار و منور خان بدار و چهار نزار و نزار
 سوار اضافی پانصد سوار متعینه الله خان و نزاری پانصد سوار اضافی

دو صد سوار خانه زاد خان که بنظم صوبه طهر آباد مامور شده بود پیش
 دولت بسجود و الاعتساب بنور نمود و سر و سار چهل و یکم حصه
 یکصد و شصت هجری بدر آسمان فیض صدر دیوانه در رمضان مبارک
 سکونت میسیر درین کام شاد کامی پام دور از ضرر و
 از پرده اخفا برآمد و بر سر دوش مسکین سایه حنات کسود
 پیرایه فیوضات بستان پادشاه جهان پناه برای تدیعیات
 از اسلامپور عیصر صده شوال پور راجور و مسعود نورانی فرمودند
 شکر بکات بهر انفرخی و شادمانی زین تمام بخشیده دو کانه
 عید فطر تقدیم رسانیده مراجعت به بنه کاه نمودند پادشاه را
 محمد کاجش و حمله الملک و دیگر اکابر و اصاغر که در بنه کاه بود
 شرف ملازمت و گذرانیدن پیشکش مفر کردیدند بخشی الملک
 مخلصان بقرب تولد پسر پیش لاتی گذرانید مولود با حسن
 نامور کردید عبد الرحیم پسر فاضلان خان نامان از دار الخلاء
 رسید پدرش چند پارچه خنی خطائی خوشش از نظر گذرانیده

ضمیمه
 بالغه کردند

تحسین کنایه میانه دیوان حسن و ل صوبه بکالبدت
 شیدستی قمر خالصه از امثال رشیده خان سرفراز گردیده به ایام
 پسر غایت الله خان شیدستی تن بخدمت میر سانی نواب
 قدسیه زینت النساء بکم از تغییر بدست در شد بجان و در
 پسر ملکین خان حب در نذر تولد پسر که زانید مولود در چمن و روی
 نام یافت فاضل خان از خدمت خانامانی پیشین از تغییر ابوصبر خان
 از تغییر مکرر خان بصوبه داری دار السلطه لامور بنظم صوبه کشته غیر از
 اندوخت خانه زاد خان بطلب روح الله خان نامور کشته
 بخدمت خانامانی کلاه اغراز بر سر عتبار گذاشت ابوصبر
 خان از تغییر مکرر خان بصوبه داری دار السلطه لامور کشته شد
 و خانه کور طلب حضور شد خداینده خان بخدمت پوتانی رکاب
 سعادت مورد و مرآسم کردید سروپ سنمه پسر راجه ابوبکر
 پیش در رخصت یافت مفضل بنی پسر سوار بود و سید اصف
 یافت مطلبان و وجیه الدین خان شیدستی غنیمت لیمت ایند پور

خان
 نامی
 خان

یافتند چنانچه پسر خان بهادر پسر خان فیروز جنگ از پدر آرزو کی
 بهر ساندۀ احرام طوف قدسی آشیان بست چون نزدیک لشکر
 معلی رسید پس از توقف یکگاه باریاب ملازمت معلی کرد و بدین خلاص
 کیش با غراز خدمت پیشدستی و جاسد خان خانسانان امثال مید
 گرفت شانه را ده پیدار بخت بهادر مامور گردیدند که نزد شاه عالیجا
 بهادر کن بروند خلعت اسپ عربی با سارطلام حبت شد
 مطلبخان هزارچی پسر صد سوار بود پانصدی صد سوار اضافی
 اتماخان اله یار نام بنیاسبت جد و تیار و استمام از تعظیم
 خان اخته پسر شد تهور خان پسر صلاتجان از خدمت فوجی
 سهار پور تغیر شده بحضور آمد بخدمت داروغلی قورخانه سرفراز شد
 شاهزاده محمد عظیم بنظم عمده صوبه بنگاله و فوجداری کوچ بهار از
 تغیر ابراهیم خان شرف امثال حکم دریافتند و ابراهیم خان
 از تغیر پسر بهادر خان بصوبه داری آله آباد و وزیر دست نشان
 فوجداری پور تمهار گردیدند و سوار گرامت ظهور مرسل

خلع بارانی ببادشامزادهاوسلاطین و امرای عظام و اکابر و
اصحاب حضور و صیحات مرحمت گردید و عقد خان پسر لشکر خان
شاهجهانی بمراسم صوبه برپا نمود از تغییر غیاثخان پسر سعدخان
مرحوم مندر شد و القار یک پسر در یک کرز بردار شد آمد
از مشرفی اصطلح مشرفی دیوان خاص تی کرد و قشقان غیاثخان
بعثت اکثر قوت زرد است یاز یافته اسمعیلخان کهما بخت
فوجدار ی سلام که ده عرف امیری از تغییر عبدالرزاق خان لاری میسر
و او بنو جدار کی کس عادیانی متعین کرد و در ساخته آمدن سیل طوفان
زا در دریای سیمر از بدایع و قایع که بموج ارون دریای حوادث
زای بی آب و دلابی چرخ آتش بهار طوفان سحاب آزمون
جایمان نمود از سراب توقع پوست مرتبه ثانی سنج طوفان
نوح صبح روز عاشورا در دریای بهیر است ارکثرت بارانها
دور دست سیلی حیرت افراچی بفرساجرگاه موش بسد
که خاکباز از مشاهده مول و صفت آن جان باد میرفت احدی رها

امین سیل

نبود که بجای طوفان تیز تواند نمود ساعه فاعه جوش و خروش و تلخی و شندی
 در اندید و بود اگر نگاه گوشه چشمی کسی جانب او می افتاد و ترسانان
 زیر لبی میخواندند و جلد را امسال فکاری عجیب ستانده است
 در زنجیر و کف بر لب مکر دیوانه است از جیب در که وصله
 سی کرده که معکس شاه عالیجابه بود کنجهای و چوب بهی که دو کار
 جمع کرده بودند پریشان باشد و روان می آمد و اکثر دنیا
 که تیزی سیل از پنج و بن برداشته بود انسان و حیوان رو
 دریا بر همه سوار دوان دوان بپارده و از محبوس شدن کرد و
 میرفتند و اضداد متفق شده کرب و موشش و شک و خروش یکدیگر را
 بر جان دها لرزان دم برنی آوردند و میکنند شدند بعد از پهن شدن
 آب و فرو گرفتن صحاری مثل حله الملک اسد خان و مخلصان و
 دیگران که اکثر و بیشتر آن کنار دریا منازل مرغوبه و لیس پهن
 مسکنها گران شده بودند بم سیل خرابی رفت صاحبان کماکان
 کشتی ز سوار اقامت خیران خود را کنار سلامت رسانیدند

و دیگر از مال جان مرده شور برده دریا برد شد و لب خلق
 بجز کندان صفت است تا دلی نقش بر آب روان صفت شسته
 کوه که سلطنت خانه والا سکوه و خیمه شاه عالیجاه و پادشاه مراده
 محمد کا بخش و دیگر اغنیایا و غریبان پادشاه و چند کز کاشان ارغ
 داشت در آشتاد سه روز چهار کز خالی ماند سوار به شب و روز
 معدوم میامید آشتند و دریای معارف آبی قلزم حقایق آکاسی نجیب
 فیض نوال خداوند ذوالجلال فرغ حبس قنصر بر زمین آسمانی
 که نصف شب سیوم بحر رحمت کریم آبرو بخش خوش آداب و
 بکمی گذشت خلاقی از زندان میتد الما را شد من قید ^{خلاص} اندید
 یافتند و کلیم نوشیدی از غرقاب زندگی بر آوردند مرخشد ^{نوا}
 محیط معرفت و ساحل نشینان لجه حقیقت خوانند
 بنشین لب جوئی کدر عمر به کین چکایت ز جهان گذران مایس
 اما کنشید السلام علی من اتلک الصراط السدید و ت خمار
 بهار چون آزار خا نمان بعباد و طرف جنب آشتاد داشت

وقت معاودت از شوال پور به بنگاه شانزده پسم جادی الاولی خایه را
 بعد و هم شرف از موم شرق انوار فرمودند موم المیه صاحب فراس بود
 از تبر شوانت برخاست حضرت بر نشاند شد و اوزار را
 گریست که گشت مو نم غرت قد مبوس دریافت و آرزو می و ظاهر
 کرد که میجو اتم در معرکه جان نثار شوم و بکار حضرت پیام بر زبان
 خدیو قدر دان گذشت تمام عمر در راه بندگی و اخلاص جان نثار بود
 مکر درین امر آرزوی باقی است ز می اخلاص پند می بنده و ز قی
 بخشی خداوند نوزدهم ماه مذکور داعی حق الکلیات گفت امیری بود
 عالیشان ستجمع مراتب برواحسان سپه سردار ممالک مدار
 محفل اوشانی عالی داشت جز او کم کسی حرف میزد آنچه میخواست خود
 می گفت دیگر از اجزای غم جوانی نبود زیاده کوئی خوش نداشت
 و پشت در مجلس او نظم و نثر و شمشیر و جاسر و اسب و فیل و ادویه
 مشتی بود بکارهای دست بسته و مقدمات شجاعت بایسته
 آن سرکرده شجانه الله در تنغی از پانست که بندی هم از آن

تخریب آید پشم جادی الاخره خستبرج کامکاری پشانه زاده
 محمد کا بخش با نظام صوبه براز خوشدل که دیدند اصل میت مراد
 مفت نزار سوار اضافه مرحمت شد سوار سوار میرک حیدر دیوان سوار
 بنیاد رخصت یافت چون جمله الملک را بسبب مرض در دست خط می
 بود نظر کارروائی خلایق حکم محکم بنفاذ پوست که عنایت انداخت
 نیابتاً دست خط می نموده باشد مستحق قلعه چینی جمله الملک اسدخان
 عرضه داشت ذوالشمار خان بهباد در نصر محکم از نظر خوش منظر
 که زانید و از فحوائی نصرت آهای آن عرض بارگاه غلط و بیجا کرد
 که درین ایام ظفر اشظام غازیان دین مجاهدان اسلام بکل قوت
 کار ساز مطلق جل جلاله تقدم و لیس و دلاوری بر فراز حصار فلک
 اساس خنچی که بر جبال شامخه بنایافته و بر سایر قلاع اقطاع و اصلا
 که نامت دارا بجهد و بغزنی ارشاع و فواوانی آلات نبرد
 و قلعه دارسی است تفوق برتری اردو بر آمده لوای غلبه و استیلا
 و عدم تسلط است علما بر افراخته جمعی کثیر و جمعی غفیر از کفار و فریقا

بر خاک هلاک انداخته و رامای مطرود محصور تباه که این قلعه رفیع است
 ماسن پناه انگاشته بغرور پندار پایدار در انجا اقامت ناکامی و بد
 سرانجامی داشت از مشاهده صولت و سطوت جنود فیرومنه استماع
 غریب و شش چو شش نصرت پیوند مغلوب رعب خوف گردیده حکم
 و زمره چاک شسته عیال و اطفال و اموال و اطفال را در قلعه گذاشته
 با هزاران خواری و پیروی بکشتنای مکتوب فتنه آتیه فرار بیای
 ادب بر سپرد و بفضل و احسان بی پایان و سبحانه و تعالیم شمع
 آن حصین که شملت بر منف قلعه حصین جبر و قهر آشوب شد
 در حیطه ضبط و تصرف و لایای دولت قاهره در آمد و چهار
 روزه و سه سپه و دود و دستر کافر بد اختر و متعلقان یاران یاوران
 آن گشتنی ماسور گردیدند و صد قلعه دیگر که عبارت از ملک کرکست
 با چندین بنا در فرنگ ضمیمه ممالک محروسه گردید زمینداران برز و
 پرش و شور طعه اطاعت در گوش شید و پیشگاه لای و بواسطت
 خان بعباد و عقبه عرش تبار ساله اسپتند در جلد و جی مت

۲۵۱
 حجه الملک با ضافه سرار سوار مفت سراری مفت سرار سوار و نصر تکب
 با ضافه هست سرار سوار چهار می محض سرار سوار فرق مباحات ^{زادگار} تکب
 رسانیدند را و دلیت متعنه خان نصر تکب که درین میان محض ^{شاه}
 بسیار کشیده اصل و سرار و با نصدی سرار و سید سوار بود
 با نصدی و سید سوار اضافه یافت و قلعه منصوبه تبسمیه نصر تکب
 امتیاز پذیرفت اعتقاد خان که از تعمیر شمار خان بنظم ^{امیر} حکام
 اکبر آباد مامور گردیده با نصدی سوار مشروط بلاشت و طشده حکام
 نشان کوسل امتیاز نواخت و سیادتان سیادت خان ^{صنی}
 و با از گذرگاه عالم بقاخر امید به خطاب پدر مخاطب شد
 و او و اقربار دیگر بغایت خلعت نامی اضافه خواشندل گردیدند
 داروغی دیوان خاص از اشغال آن مرحوم بروج احمد خان ضمیمه ^{کلیه}
 مقرر گردید و خلعت خدمت صدارت قاضی عبدالعزیز
 آغاز سال مبارک سال ^{کلیه} و دو مطالب ^{کلیه} و یکصد ^{کلیه}
 کلید ابواب فتوحات امید اصحاب فیوضات یعنی ماه رمضان

فنا بعالم

تمام برکات درین روز کارسخت روز باز در پیچه فوز و نجات ارباب
 حاجات در رسید پاژشاه حق گاه را باقصی مطلب حق پرستی حق
 رسائی رسانید بدست و سالکدشت ته شوالا پور مضرب خیام و الیگر
 و شهر برکت بھر معجور طاعت عبادات حسن امت تمام یافت و
 دو کانه عید فطر تقدیم آمد و جهانیا ز کام دل حاصل شد شانه اود
 سید ارجنت بهادر از بهادر کده طلب حضور شده در دیوکانو منیر لدا
 نجاشی الملک بھر منت مدخان منصور خان میر توزوک پذیره شده
 بحضور آوردن پیش از بر آمدن دیوان مسجد سعادت ملازمت حاصل شد
 و بابت پر نالار حضرت یافتند و با نعام خلعت با بر سر و سر لعل
 زرد و پونجی مرصع و اسپ فیل مسرور گردیدند و متغینه فوج همگان
 بغایات لایقه مورد احترام شدند بهاکو نجاره که سابقانستان
 معلی رسیده پنجاهاری چهار سوار سوار منصب داشت پس از
 متقی شدن غنیمت رحیم باز بجو و عتبه علیه ناصیه آرا شده بقبا
 منصب سابق و خلعت و اسپ فیل ممتاز گردید این که مادر که

نو میدی میت صد بار اگر تو یه گشتی باز آفت قاضی عبد
 قاضی عبد البرض فایح چهار پد رو دزد محمد اکرم از مفتیان معرو
 دار الحکومه که قضای تجبیه پیدا داشت بخدمت قضای اردوی
 معالی طلب حضور سعادت بمنور شد و غایت اند خان نامور کردید که چون
 دفتر صدارت جزوی از دفتر دیوانست تأیید شدن دیگری خدمت
 مذکور بنیابت سر برآه نماید نهصدی مقادیر سوار بود و بطحا اضا و صد
 سی سوار همب طغایت پیکران شد و بمقتضای شفقت برورده نوازی
 و محبت خدا و توفیق فرمان شوق عنوان بنام شیخ الاسلام ^{بنام} شمس
 بخدمت حسامت رتبت که بعد است قضای شغل قضا و معاونت
 از سفر حجاز بنه مکتوبه بحضور پر نور نیامده در احمد آباد بود مصحح
 نور الحق برادرش صادر کردید مرکز خاطر تعدیس بود که بعد از
 بحضور اگر شغل صدارت اختیار کند با و منقوض کرد و دوست شیخ الاسلام
 آن عزیز اراده داشت که بطوف کعبه کرام احرام بندد و در میان
 ایام مرض اشتداد گرفت و طریقی مجاذبش که پان کیر بود و حیدر

رب اغفره حکم والا بنام محمد امین خان غاصدار یافت که همه تعدیم
 این خدمت عهده از تعیناتی فوج خان فیروز جنگ مبارکاه علی بن
 ارشد خان ابو العلا خویشانشان که از تعیناتی کابل مجبور رسید
 بود و از اشغال کفایتان بخدمت دیوانی حاصه سرعرت برافراخت
 و پیشتر معروض بساط بوسان بارگاه والا کردید که امیر خان بنام
 دارالملک کابل پست و پیشتر شوال جهان گذران و ادع کرد امیر
 بود تمام خرد خالیشان عهده فدویان کاروان خداوند پرست افلاک
 نشان کارهای دست بسته بود و نظم و نسق ضو به برنجورده کابل در نگاه
 قدر شناسی قدر افزائی خدیو قدردان جنسی نایه اعتبار داشت و
 از این که پیشتر خاله زاده حضرت و بنا بر شیت خدمات شایان داشت
 کریم الصفات او در عهد والا نمایان بود و رفتن او موجب تأثر خاطر
 رفتن محمد معظم کابل فرمان گرامت عنوان بنام مهدین پور خلافت
 متضمن نصرت نمودن خبر داری صوبه کابل و سرحد قبیله نچاه
 نزار و روه غار سال یافت آمدن بخدمت پست می افکند در

را تهور طلبد اختر پسر محمد اکبر را که زمان آوارگی او در ملک را تهور
 متولد شده و سن کلام بر آمدن از آنجا که داشته رفقه و راجه پوتان نظر
 بشورش و آئینش کما میبایست میکردند دست آویز عجب ایم
 نموده باست شفاعت شجاع عثمان ناظم صوبه احمد آباد بحضور مرت
 ظهور آورد وقت ملازمت دست بسته آمد حاکم بنداز و برد
 و بعلطای جده مرصع خلعت و منصب سه هزار ری و هزار و
 پانصد سوار محمود آفران کردید بلند اختر در خلوت تحصیل سعادت
 ملازمت نموده بغایت خلعت و سرچ و مقرر شدن ایره او در
 کلال بار مور و شفقت شد ابو الفتح خان پسر خانبهان مرحوم
 بتقریب کشدانی خلعت و اسب و رخصت دارا خلافت یافت
 یکنه خان پسر متحان اسلام خان خدمت بخش یکرئی و قایم کار
 فوج شانه مراده پیدار بخت بخت در مقرر کردید باضافه صدی دو
 سوار هزار ری ششصد سوار شد چشمتی لیج خان بهادر تیره پنه
 مسلمان با کوری سمت بجا بود بر پرداخته باست مانبوس رسید

ست وادفیه بواسطت منعم خان بسجود قدسی آستان چمن را گرد
 بمصیبتش هزاری چهار سوار و طوغ و شاره علم است مبارک
 بخشی الملک مختصان اصل و اضافده هزار و دوصد سوار
 تر قنجان میرانش که برای برداشتن چهار فی غنیم طرف برابر رخصت شد
 دو هزار و پانصدی هزار و دوصد سوار و روح الله خان نمانان منصب
 غرامت مبارک انداخته محشم خان پسر خیمه جوم بعد بر طرفی منصب
 دو هزار و سوار بحال شد چمن تلج خان بهادر شهبه عظیم
 کوه رخصت شد بغایت که خنجر کندگی حکم است بدایت کیش بهو لاکه
 جدید الاسلام پسر چیمه تلج بدست و قایع نخاری کل بعد جیم اصل
 شدن پدرش دست و پای تر شد را نگار بست فضلعلیخان مرشد
 قلیخان بدست دیوانی صوبه ملتان است مبارک یافت ملا ابوالعلا
 در حجت بنیاد بشرط تدیس و ضمه والده پشاه عالیجاه میکروپه
 یومیه داشت باید اوطالع در سلک منصب داران دکنی منحوظ شده باسم
 فضیلت کارش بنایه روشناسی و شیکری اول پادشاه مراده

محمد کا بخش دیوانی چاپور رسیدہ درایتان خطاب یافت گفت
 طبع موزونی ہم دارم از موشیاری موشی تخلص میگردمید این
 خان بہادر کہ برای ہندام شجائہ و مہمتیں مسجد بہت چاپور فرستہ بود
 مطابق حکم مصدر نیکو خدمتی شدہ بحضور آمد مورخ حسین کی دید و بخت
 تقرب مرتبت دار و علی غلجائہ غرخت صاص یافت عسکر خان
 حیدر آبادی از تغیر و کلاہی دشاہ زادہ محمد کا بخش بصوبہ اری برای
 نام بر آورد محمد امین خان بحضور ساطع النور رسیدہ یافتن خدمت
 جلیہ صدارت کل مندوستان تحصیل سعادت کرد و بانعام
 زمر و مینہ کار و نقرہ نقش سرفرازی درست نشاند قضای محمد اکرم
 محمد اکرم از حبتہ بنیاد برکاب برکات اشباب رسیدہ در محکمہ
 قبائلیہ خدمت قضای رودی معلی نام خود سبیل نمود سبتہ اللہ عرب
 از حیدر آباد جنس دشاہی آوردہ از نظر انور کد راند از انجملہ نہایت
 بود بخط عبداللہ طباخ جلد اول آن لبر کار رسیدہ بود و حضرت
 خواہان جلد ثانی بودند یکہ نچر فیل و پچاسی اضافہ و تہرار روپیہ جلد و

سہادت محمد اکرم

قلب الدین غیر بخار با است بانبوس الاچره سعادت افروخت بطلک
 خلعت و ده هزار روپیه و یک مهر و دو صد مهر و یک روپیه و دو صد
 روز ملازمت و روز رخصت ماده فیل و پانزده هزار روپیه مائیه رشت
 اندوخت زبردستان ناظم صوبه اوده از اصل و اضافت منصب
 سه هزار و یک صد سوار ممتاز کردید فتح الله خان کشت
 نواح پرینده مامور شده بالغام خلعت و خنجر مینا کار مغز کشت
 رسیدن تیر ساقوت خوابه سرور ابرعل رشت رسیدن کردار با
 تر تفریر و تفصیل این اجمال از لب سوفا را اخبار بدین تیره سر بر نیز
 خوجه یاقوت ناظر پادشاه سزاده محمد کا بخش از راست اعتقادی
 دولتشو انسی کاه حرف درستی درستی که بعضی ایشان میرساند سر
 بود در حب بعضی او باشند باریاب خدمت پادشاه سزاده نخل
 ناستان از راه حق دشمنی و باطل دوستی خواستند تیر بملو
 نشین خود را در سینه اخلاص خرینه اش نشانند قضا را تیر و هم جا
 الاخره شب نکام که از دو تن خانه پادشاه سزاده غرم خانه خود را

بداندیشی تبه رانی در اثنای راه با شهاب قابو تیر دوز بانده پره راجا
 او انداخت چون حیاشش باقی بود حارس جان آنجاستان را
 از کشتن پرده شکر باز داشت دست او را سپرش ساخت و الا
 آن آتش باره اگر بر آیین خور دی و دوازدها دشش بر آوردی اگر
 آن زبان افی خود را بر شکم زدی رکماشش نقش روی مصرع
 کرد شمت تو نیست که میان قوی ترست بعد از آنکه این خبر به
 انصاف مجامع پادشاه ظلم گاه رسید با قضای پرورده نواز
 بنده پروری که میزار پرورده خویشین چو تیر تو دارد بهر
 فرن برای جهان آرای سویت اقصا بر تقص و تقشش این تهمینه
 قرار گرفت و حکم مطاع صادر شد که شهنه اردوی الایچکس از
 جماعه داران عمده نوکر پادشاه زاده را میت نماید و دست
 سعی بتیقیزن برکشاید که تو ال چهار کس که از رضا طبع
 پای خود دست میکش آمدند بدست آورده معروض داشت که که
 پادشاه زاده خیال خیره سری اردو حکمشد خواجه محمد بخشی پادشاه

اورا بحضور پیر و نجیبی مذکور اورا بحر فہما چرب نرم ساختہ بخود
 قریب دو تھانہ پادشاهی آوردہ بود کہ باغوائی چند ہی از رنو دغود
 بازگشت او چند نخبش ناسازگشت خواجہ محمد معروض باریا بان حضور
 نمود فی آید تہیہ سرتابی می نماید حکشد پادشاه زادہ اورا از لکڑی متفق
 بد کہ کند پادشاه زادہ نزد خود طلبیدہ دو صد اشرفی و خیمہ و با
 بردار رعایت نمودہ رخصت کرد و بد و بر فتنش دگر ان شدہ نمود
 از دریا عجرہ شدہ بود بندگان حضرت پادشاه زادہ پیام فرمود
 کہ اورا با خود پارید و ازین جراتی کہ کردہ است شطاع نمایند پادشاه
 اورا طلبیدہ شدہ با خود بدربار آوردند بعد معروض فرمان رفت کہ
 خود بحضور پانید و اورا در دیوان خاص بکند از پادشاه زادہ کشتہ
 ماوین بچا مجری میس کنیم بالابتد خود را وانمودہ در کمر ہم بند کران
 بتند پس از عرض این ادا ہار ناخوش حکشد در عدالتکاہ بنشیند
 بعد از ان نجیبی الملک مخلص خان بموجب حکم ابلاغ مقدمات
 ارشاد آیات نمود چون مانہ در آنوقت توفیق اندرز پذیرای ایشان

۱۵۵۷
و اگر قه بود و سخن خیر نشنیدند بحمد الدین خان بهادر فرمان شد که آن چنین را
از ایشان جدا کند و پادشاه را در آن حالت کتار خود را آورد و نزد خان کوه
دست ایشان گرفته خواست بگیرد و زنجی بخان بند کور رسید و پادشاه
در کنار حمایت از دی محفوظ ماندند و بر سر آن پس قرین آمد آنچه آمد از
عرض این حالت حکم شد خیمه متصل جو اسر خانه بر پا نموده پادشاه را در بغل
تا دیب در آن مکان کنیز نشان نگاه دارند و گو که را بنزدان مکافات
برند و پادشاه را زاده از منصب بر طرف شدند اموال اسباب و اثاثه
و گو که دولت همه بصل ببطور آمد بموجب حکم نوکران عهد ایشان
از نظر انور گذشت و خلایع یافته به بندگی سرکار جهاندار غرض
یافتند آن سرسناورین ایام ظفر فرجام بحسن صرامت و شهادت
غازی الدین خان بعباد در فیروز جنگ سرستای تیره روزگار
بدست انجام بدرگاه خدیو اولیا نواز اعدا بر انداز رسید و بقبر طلال
در امصار عمده ممالک دکن بطور شهیر گردید و نبذی از حالات شیعی
در اکثر مقام تجر آمده بقیه نیست که بعد از واقعه دود میری شهادت

متحان محب در خواست طرف خجی آورده کرد حکم تعاقب و بنام محمد
 خان بهادر رسید مومی المیه رفاقت روح الله خان که از اقبال
 حکم را کار بست و جلد رسیده آویشی با و نمود و چند فیل با بست قلعه
 مستخلص کرد و ثانیانجان مذکور حکم رسید که شانه را ده بد بخت
 تعاقب آن گمراه مامور دیده اند بعضی تعیین را که از فوج او تعیین کتاب
 ایشان شده اند که داشته خود بخود سپاید با شانه را ده نیز آن برشته
 بخت را آویشهای قوی و داد و در مرتبه سلامت بدر رفت و در
 اثنای قطع مسافت خجی آن شقی را با و سنا جادو کن که را مای طعوز از خجی
 نبار بر منازعت قدیم تعاقب افتاد غالب آمد امرت را و برادر زن
 ملکوتی که ریشی میار و سنا بود زنده گرفت پای فیل انداخت
 و را را دست میگیر نمود و و سنا جانی بدر برد فردای آن دست بسته
 حضور را اما استیاد که من همان بنده ام که سناخی ازین راه و
 شد که سناخواستید و سنا را روکش من کنید و با عانت او خود را خجی
 رسانید حالا به خدمتی که بفرمایید تقدیم میسرانم و او را خلاص کرده

ماگو مایارا

عنه
برای نخستین

نعمت علی قلی خان
خبر می دهی در این باب

بجای رسانید و در مقابلۀ با ذوالفقار خان مجبور و احتیال و گرفتاری
وزیرین در اغراض پادشاهان و محمد کاخش و بر غرضی مقدمات
تسخیر قلعه و دستگیری کردن اسماعیل خان که با شریک غالب بود تا
قلعه پیش تو شد و بارها از قلعه بدر شده جانب ستار را بجهت
و سنا که در اینجا بود رسید و مقابلت رود این مرتبه زمانه دو
حسین هر دو دست از یاوران و کشید و زمانه دوبار در رسید
مغلوب گردید و شکست فاش خورده بجال تباه با چندی از هم
گرنجیه و زرمین مدارنی ناگویی خصم و پناه با تو برد او بدست
با او پیش آمده در خانه خود جاداد لکن زنش که برادر او را گشته بود
بشور و برادر دیگر خود باعث شد که زنده نباید گذاشت تا که
هر چند بدلداری او را رخصت کرد اما برادر زن او دست
از او برداشت و در تعاقب فرصت جو میرفت در خلال این ایام
حکم تعاقب آن سیه روز کار بنام خان فیروز جنگ رسید
و سوی جمعیت همراهی جمعیت معینه شانه زاده و حمید الدین خان آن

ان طریقه پند

عمده نوینان تعیین گشته مطلقان سبزه اولی مامور بود بابت سماع
اخبار بر سر اورسید علی اختلاف الروایات دستگیر خاں سها
نشان شده بجهنم رفت یار دست همان مدعی گشته شد و سر شمر
بدست لشکریان خانیفر و زحک افتاد و بدرگاه والا فرستاد
بر نشانی مور بآست مکی حرم در زنجیر فل مست کفایت یار
و در جلد وی نیکو خدمتی عنایات عامه علاوه تحسین و آفرین
آن منظور نظر اقبال گردید و مطلقان هم باضافه پانصدی سرفرا
بلند کرد شروع سال عام قبال چهل سیوم از طریقی عالمگیری
نیز در چاه اهل راز دستگاه اصحاب نیاز یعنی ماه رمضان کجا
درین اوان نوی عنوان سبر وقت جهانیان سایه سمیت پرا
افکند پادشاه دین ناپه خدیو حق آگاه از بنه گاه تبه تقدیم صلوة
جمعات و اعیاد و اعتکاف شولا پور را منظر اشرفات جمال
کمال فرمودند منصور خان مامور گردید که محل پادشاه نژاده محمد کاتب
از بنه گاه پار و همور خان از اشغال اشرف خان بخدمت فوجدار

کمال

۲۲۸
۲۰
کز نامت سرفراز شد حمید الدین بختیار در از اشغال محرم خان خوش
علیر و خانانی خدمت دار و علی جوهر خانه دوم یافت رستم بیگان
چرخ از اقربای رستم خان بهادر شاه جهانی که تازه آمده در ملک
نبد با اخراط یافته بود و بعلقه داری منگل سیده ارتغیر بی خان مقرر گردید
حکم راف شیم در باره مادرش مراده محمد کا بخش صا در شد که نماز در
مسجد واقع دو تن خانه حسن باری نماز عصر همراه حضرت میخوانده باشند
محمد امین نایب سر برادر خان کو تو ال مامور شد که میرک حسین دیوان پاپ
معزول بادشاه زاده بهالغی کلی از مال بادشاهی متصرف شده آنچه
دیوانیان نوشته دهند در چتره نشاند و بوصول رسانند
ای آنکه کی دست طبع کرده از پل بسته که بگری از آروغی
راقم بان عزیز آشنا بود با کمال اخلاق حمیده انصاف داشت اما
سلطنت قدیم خدمات نداشت یکی ز جمله غلطهای در جهان مشهور
مثل دوسه عشره که نام آنها گرای نوشتن نمکند با اختلاف اتباع
بوصف کار کردی و دیانت خوش نش بودند این هم باین نام دلی

میکرد آخر پرده از روی کار برافتاد در نیابت صوبه بلقان
 ناخلف و اشنا میان پورنی سرایا ملت و زند صهران حاکم
 دپت وزیر بان و گیرنده پیشکاران پاک پشت و تمان که
 آن عزیز حلقه محبت اینها در گوش داشت و او را غافل و بکار نداشت
 دیده مال با پادشاه و با پادشاه زاده خوردند و دست آخر او را
 تا کو توالی چتره رسانیدند و خود با جلد با و طمان رسیدند و این
 دست و دپان آب کش در میدان تنیدستی با لب میج ندارد
 قد کشید با بجمه بزرگان احسان توان مثل مخلصان و مخلصان
 و غایت آمد خان رحم بحال سید غریب نموده امداد نمودند
 و در جناب امدتس هم با اتفاق کلمه انخیز کشید تا از بند پاری
 یافت اما باز کمزربست تا بر مرکب مرکب نشست بموجب حکم
 خدا بنده خان بخاطرت بنگاه رفت و جمله الملک تهمه ادای
 صلوة عمید بحضور آمد و ما و شانه زاده محمد کامبخش روز عید
 سوار اسپ در رکاب سعادت مسرت اندوز بودند و پیشکشها از

نظر معتمد گذشت کامیابی مشطرا غنایت و رعایت صورت
 سبب سلطان بنده آخر تسلیمات مبارکجا و عید شرف انحصار
 یافت روح السدخان بعد تغییر دار و نمکی دیوان خاص با ضامه فرستاد
 اصل دونه را و پانصدی اضافی پانصدی هدایت السد پسر غنایت
 خان نذر تولد سپهر کرد را نید منصور خان دار و نمک توپخانه دکن
 بعضی سنانید که محمد یوسف خان برادرش قلعه دار مکر شخص را
 که در آن نواحی اکبر باغی خود را و انموده بود دست میکر نمود
 بحضور فرستاده حکم شد حواله حمید الدین خان بحسب درختان
 بیست و نهم شوال با پادشاه زاده محمد کا بخش در خیمه که بمقام صله
 یک جریب بیرون کلالی بار مرتب شده بود و شریف بر دین پ
 ششم فی القعه فرستاده های را نا امر نمکه ناخصیه
 بسجده قدسی آستان روشن نمودند یک فیل و دو اسب و نیمه
 شمشیر و نه با جامه چرمی پیشکش آوردند کامکار خان و راجه
 ولد روپ نسکه دونه را و پانصدی بودند سر که ام پانصد

اضافہ یافتہ عبدالرحیم خان برادر خان فیروز جنگ نزاری کو
 باضافہ پانصدی سرافزاری یافتہ دھسم ذی الحجہ پادشاہ کو
 محمد کا بخشش ازاد و رفت سواری الالبید کاہ رفت و آمد
 و پست و نهم بعد رطنی تلیمات بجالی نصب پست سرکار
 بقیدیم رسانیدند ششم محرم چن و تلج خاں حبس در است
 کو تہ بعد تنپ غنم لیم بدر کاہ والا رسید نظر سہ فرازی حکم
 شد بخشی الملک مخلصان تا در قلعه اسلامپوری است قبیل
 نموده ملازمت آورد و پانصدی دو صد سوار اضافہ یافتہ
 سہ ہزار و پانصدی سہ ہزار سوار غنم و ج کر دست
 دوم محمد ابراہیم ولد نجاشان مرحوم کہ خان عالم خطاب داشت
 بعد خلاصی از حبس غاپانہ منصب سہ نزاری دو ہزار سوار
 و خدمت فوجداری جون پور سر فرار شد اندر شکم و بہادر
 شکم کہ سپران رانالاج شکم کہ اولین منصب دو ہزار سوار
 دو مین نزاری پانصد سوار منتشر و معتبر کردیدند محمد امین خان حبس شہ

۲۱۰
 ۲۵۰
 خان فیروز جنگ معروض است مادی های سریر عرش نظیر نمود که کوه تخت
 زمیندار اسلام که از غلبه افواج اسلام آواره دشت ادبار کرد
 و اسلام کن تبصره اولیای دولت درآمد ملت با خیر جلی را که
 در نواحی آله آباد پسر شجاع و انموده بود که زبرد ار بکوالیار رساند
 رسید به قلعه دار آور و بتفری سپاه شک مریم که شجاعت
 خان ملتجهان فرستاده بود و از نظر گذشت چون خا که از خود
 و بخانه کور شد با و بنویسد که ظروف ارستم سپاه و رکابی سخته
 برفت بدو می لیه ظروف مع شنی زاید تخت و حوض و چوکی گیت
 و شک فرش سیار با سلوب اندام در نهایت ضفا سخته
 فرستاده و بدولت منظور شدن شک رتبه جواسر یافت
 و حید خان پیره جگمای مشهور بجهان داری غور بند مقرر شد
 شصت و شش سوار بود چهار صدی چهار صد سوار اضاف
 یافت و او غلبه که بدرگاه والار سیده بود و بفرست
 بر کشته بجی از لشکر کز تخت تره پنهان میراث با سید خان

و شکر الله خان کاشغری دیگران نصحت شدند که تعاقب نمود
 بپادشاه رسانند حاجی خانم مشیره خانجهان بهادر بعد فوت
 برادر از دار الخلافه بحضور آمد جوهر چهار روپه و نیمه استمین و
 دو شاله و دو هزار روپه نقد مرحمت شد نصیر خان پسر
 خانجهان نصدی پسر سوار بود و صدی ابوالفتح خان کهن پسر
 مصدی سید سوار یکصد یکصد سوار اضافه یافتند ضیاء الله
 پسر غنایت الله خان بابت تولد پسر پیشکش در خور کد را بپد
 مختص خان عمده التجار ایران محمد تقی را بملازمست مقدس
 رسانید مصحف مجید و لبت کمری غوری وزیر لبت پست و لبت
 تها و عطر فتنه پیشکش آورد روح الله خان با روغلی جلوه
 تغیر ذوالفقار خان بعباد مغرر کردید و سیاه دشان از
 تغیر عبدالرحمن خان با روغلی عرصکر سوار شد نزاری دو صد
 سوار بود پانصدی اضافه یافت صفتکشان بخدمت و کالت
 مهین چون خلافت مقرر شد حکم والاغرا صادر یافت که سیر و

سلطنت

نسکه ولد انوپست که متعلقان را مای شقاوت کرار از نزد و
 خان مجبور سپارد و متعلقان سیوای جنمی که در شل حقه الملک می
 حمید الدین بجب درازانجا آورده نزدیک راجه سامودر کلالبا
 کمندار و خط الدخان پس سعد الدخان ناظم صوبه تهسا و فوجدار
 سیوستان حسب الامر شاه زاده محمد مغر الدین و ونراری
 مقصد سوار بود و صد سوار اضافه یافت حمید الدخان بهادر
 و ونراری کنیزار و چهار صد سوار بود و غنایت اضافه
 با پندی شد ملشخان هزار و پانصدی و صد سوار بود با اضافه
 صد سوار مورد الثقات کردید شیخ سعد الدار خدمت شرفی
 خواصان تغیر شد مسود اوراق ممینت و ثاق بدان خدمت ضمیمه
 خدمات سابق غرضت خاص یافت خان نصر بجک بملار
 والا پست سعاد یا بخت خلعت واسپ و قیل و خنجر مرصع مورد
 مرحوم شد غم حضرت دین با بخت خلاص قلاع کافر عاقبت بهانه
 غنیمت مرصع و بخت مصلحت حجاب قضا و قدر نظام عالم را بار بخت

رای جهان را می طلعلیل تنی نایب بیل قادر مطلق ازین راه و روش
 که در میر کوش گونی و در حرکتش رکبتی تعبه رقه عالمگیر
 پیر اعد و بند کشورش پس از اقامت چهار ساله در اسلام پور
 که خلائق در عهد امن و امان آسایش یافتند و با انواع عطف و
 احسان آرایش کردند با آنکه در نیت هم افواج بحر امواج
 فیه باغیه را فرصت نفس کشیدن داده لطمه خوار قیل و اسیر گردانیدند
 بنا بر افتاد دل الهام متقابل و شبارت اگر عرفا حاصل
 امضا را به پیر ملک گیر خواست بغیریت ثواب یمیت غرا و جهاد
 که ربط ساعه خیر من عباد و ستیمن شیه بقول منجر صادق و ایت
 قدم جهان بخشی در رکاب یک اکتیسی نور و کد ارد و او که و
 قلاع کافر حربه پامال پس همند اقبال نماید حکم بجهاد
 بدین گونه زنم نفاذ گرفت که کرد اگر و قلمچه رصیه کلید
 و کج کرد دایره دولت پیش ازین بای احداث یافته بود
 خامی که دور آن دو نیم کرده بساحت در آمد عمارت نمایند

و این کار که افتاد رسالتی تمامیت میکرد در عرض باز دوز
 بعضی صاحب استقامان سر بر راه کار ترتیب یافت و نواب قدس
 زینت النساء هم و والدین پادشاه زاده با دیگر خدمه محل و
 خلایق را در آن بنگاه امن آراستگاه گذاشته و جمله الملک مدار
 المهام اسد خان را با تعیین نه که بایستی بجا است مقرر فرمودند
 پنجم جمادی الاولی روزی به روزی آئین سعادت قریب
 بسان افتاب که بر بسات آسمان بجهان کردی بر آید بی طین
 بهمانگیری بر آید اگر رستم روزنامه زول و رکوب جمیع نزل
 مضبوط کند پای رخش قلم کنده نماید با جمله در عیت روز قطع
 مراحل فرموده سواد مفضل ابا و عرف مرج را مضرب خیام عادل
 نمودند و تنگنای حسیب آن بلده بجلالت کامیابی بدل شد
 پادشاه زاده عالیجاه محمد اعظم شاه که از پیدکانو طلب حضور
 بر نور شده بودند از آن طرف رسیده همین منزل خیر منزل
 به تحصیل سعادت قدس بوسه سر بخرج برین سودند و با صناف

عنایات و الطاف و نوازش مافتن خلعت خاصه و دهم کی
 واسپ با سارمینا کار ابواب سرور بر روی دولت خوش
 کشوند چون از اخبار منسیان متحقق شد که رامای شعی طرف بر آوار
 دشت ادبار گردیده شاهزاده و الایبار محمد پسر نجب نامور گزیده
 که بجا خود را در مرتضی آباد گذاشته تجماعی اوشت تماند و سها
 دمار روح المدخان با نعام خلعت و شیر و حمید الدین جان بهادر
 بعلای خلعت و کتار سر سپهر دوار بر آورده فرمان پذیر شدند که
 از پرناله کن تا شمار ده که زیر سم تور فلک زور آوند
 و نام و نشانی از آبادی مگذارند در آشنای ملی مراحل که نواحی
 پرکنه کر محط دایره فرمالک جهان داور شد معروض گردید تها
 پادشاهی در اینجا آباد بود غنیمت و خیم چون حال خود شرح
 ساخته و مسجدی از مستحاثات پشینان واقعست بسان
 دل کافران چپ ران مانده مسافت دو کر و ده بدان طرف قطع
 و مسجد را بقدم فیض لزوم بر نور فرموده دو کانه شکر ادا نمود

و بمعمور داشتن آن مکان حسیر نیاپان آبادی تمانه مذکور فرمان
 رعایای مندراری بابان و انعام و تسلی یافتند و آباد شدند و جمعی
 بجر است حال آنها مامور گردیدند از آنجا تمانه و دیگر مسوری نام که مقر
 لشکر باین اسپلاست مندر لکاه خود یوسلاطین غلام شد و تعایش
 بسافت سه کوه خلخال جبال حصین قلعه متین واقع است نسبت که
 نام در تصرف غنیمت بدست انجام بجهانت و رصانت مشهور آفاق سیر
 صحرائی فتحش بر برد اندیشه شاق زنی یوری بخت پادشاه کرد و
 تخت که بر طرف روی توجه آرد اقبال بستانقبال آید و کوه
 آسین باشد بآفتاب قدش بوم کرد و فرمان قضا جریان بآفتاب
 نفاذ گرفت که تربتخان میرانش بالای آن کوه فلک شکوه جم
 شباطین بر آید خانه مذکور در دور و زکار و دوسال پیش بر دوم
 توپخانه را برید و دیوار قلعه رسانید و توپ آتشبار محادی
 بر آورده مستعد دشمن سوزی شد کفا قلعه نشین از توپ اندازی
 نمی است مانند و باتشباری بروی خود بر باد میدادند بعد

این خبر مطابق حکم مطاع دولتخانه سر در یای کشما که با پی قلعه
 شباوت کروی می رود بر پاشد و بر زبان حق بیان گذشت
 که پیش نهاد صمت ما ازین حرکت بابرکت جز غزای امری نیست ^{ایده} مصدا
 و رسوله صباح بقصد یورشش با در کاب سمند اقبال باید
 گذشت و علم توجه بقبل کفار ایشان را افراشت از نزول دولتخانه
 آسمان آستان ماین نزدیکی و وصول خبر بهیت اشکر باطل تنیز
 اگر کوه بود شکست آری ترا زوی که فیروزی کرمی است
 دانستم که کوه طاقت دشمن کرد دیگری منبذ و همانروز
 فرما یز نهما رجلی برداشته و عرض ناموس خود بدر برین
 غنیمت انگاشتند از اینجا که پیشگاه خداوند عاجز پناه
 که ما من عجز است حکم بخائش شیم شرف صدور یافت که
 محصلان بی سلاح بدر روند و عرصه تلفت منع بدر مع کردند
 شب منکام رو سیاهان فرصت بدر رفتن را حصار یافتند
 و سحرگاهان روز مبارک کیشنبه دوازدهم جمادی الاخره شد

ند کور آفتاب تنخیر از مطلع آن کوه برآمد و قلعه بناموری کلید
 فتح برافرازد آمد دفین و ذخایر بسیار و اسلحه شمار بصره
 متصدیان سرکار عالم دار آمد شاد دانه شادی بلند آوازه
 کردید مبارکباد زمینیان که این فتح فتح الباب فتوحات است
 بکوش آسمانیان رسید غازیان بعطای پیکران امتیاز یافتند
 تاریخ کوچی کفر شکست بعزّه انعام بی اندازه از مغاره احتیاج
 سر کوه غنای آورده چهارم حمادی الاحسنه بعرض مقدس شد
 که شاه زاده محمد پسر بخت را بارامای مقهور آنطرف دریا
 زبده است باده واقع شد جنگ عظیم در پیوست خان عالم و
 سرفراز خان مصدر ترودات نمایان شدند مطر و بحال تپاه
 بنه و بار بصره غازیان داده نیل فرار بر روکش شدند
 و دیگر کار طلبان بر سال عطایای پیکران مغرور و متحر کردند
 و خان بجهاد در نصر بخت بتغیاتی رکاب شان زاده مامور
 کردید که آن منکوب مغلوب سر طرف سر بر آرد شپه نپه کرده و

فساد افروشانند و نفر ملازم محمد اکبر عرضه داشت متضمن عضو
 جرایم و حسنه و قچه عطر از قند یار بدرگاه و الارسانید خلعت
 و فرمان مصوب فرستاد با بنام محمد اکبر صادر شد که تا بستر
 خود از سازد عضو جرایم صورت نمی بندد بعد از این که داخل ملک
 پادشاهی خواهد شد فرمان عنایت عنوان صوبه داری بنگاله و
 دیگر مرآسم و الا بنام او غرض صادر خواهد یافت چهارم
 اما شجاع تصدی بندر سورت منفی شد و یا شجاع برادر
 کلان حاجی اولس کرانداخت سیف الدین خان صفوی قلعه
 داری شولا پور در حصن عافیت در آمد لطف احمد خان مجتهد
 نظم صوبه پور استیاز یافت و دونهار و پالضدی بنگاله و
 صد سوار بود باضافه پالضدی شمس سوار همیظ لطف خان
 و بنواختن نوبت مشروط صوبه داری ملکت آوازه کرد و دیگر
 کیفیت فتح حصار پنج آباد استار و غنائس گرونی اقبال خد
 و شمس بدقله کشار ضمیر خورشید نظیر اختر شمسان دقیقه

۵۵۵
رس روشنت که آرا نیده آسمان بچشم زینت دهنده زن
بردم برافرازنده کوه بگردون قاری یار بزرگ حصار بستان
در طالع مصر صومعی سینتی و کمالی برکتی و اقبال تعبیه فرموده
که بدان ذریعه نیعه از امثال و اقوان سر استیاز تواند بلند کرد
مفضل محل امنیت که سر آمد حصون حصین پستمار نام که
پشته کوی قوه الطهر سپهر و اقصی و سر آن کوه شیر پاش
و بخش از ثری در گذشته به بالای سرش زار جندی
آبده ستاره و طبعی بر پشت وی آسمان نمود
چون بر شتری جلی کبودی و فونی الواقع آسمانی است این
ستاره بران تابان جهانیت جهانیان در دراز او پنهان
حیران نقش از احاطه حیل افزون بخش از چار دیوار
میان سر و پا و صف حصار پیشگان سربلک در پان
رصاصش خانه امکان لنگ خورشید فرستاده در
ناصیه نخت خویش لامع داشت که آفتاب عالم تاب یعنی

عالمگیر خدیو فتح نصیب ظفر نصاب با شراعش از تصرف عظیم حم
 همچو شهاب شهاب ثابت غمان بکیران برق جولان توجه بصوب
 او معطوف داشتند پست و خیم حادی الاخره سحر چهل و
 پای قلعه بفاصله نهم کرده خیم فلک کند لان پادشاه جهان سر
 بخرج کیوان بر آورد و طرف دیگرش دایره کنی وسعت پادشاه
 زاده زمانیان محمد اعظم شاه قرار گرفت و جنود امواج محمد
 بسان مایع عظیم حوالی آنرا محیط شد بموجب حکم قضا امضا
 تر پشیمان میر آتش بابت بعد و قلعه گیر می نمود و سوزی نور چال و
 ساخت بهادران جهان کرد و عالم نورد و در چپ در روز ناکرش
 رسیده دامن سحر کتایش میان جان محکم بستند و توپهای
 از در مهابت نهنگ صولت بالا بردند بی مسب الفه اواز ز سر
 که از شش دل مرغ خالی میسازد و آتش جهان سوزش آینه
 بهرام را چون موم میسوزد که از دلکن این بصورت نمودار و دیوار
 همه کوه است بار شمع سی که که بالای آتشش که زمر درو پیش

دیوار نیت که در ارکانش نزل راه یابد معنی چون است
 کافو حربی بجمع اسباب است حکام از تو پخانه و ذخیره و فرونی
 آب که چشمهای جاری عین موسم تابستان دارد و مردم کار
 که نقد جان را بر طبق ناسرکی و تبه کاری بردست داشتند معدوم
 میا بود و شب و روز بان و تفک و حقه و چادر و شک و متوال
 متوالی رسید و افواج نامعدوم و سپرونی برسد میر نیت و
 کاه که در پوشش است که وسی که عیش مایه جان ارمیانت
 میوخت و چند بار از نهایت شوخی و خیر کی نزدیک بار دوز
 ماشین نیز یافت و خاک ادا بار و فرار بر سر خود ریخت و
 کرانی غله و کاه بمرتبگی کمال رسید در نظر ظاهر میان اسباب
 پرست الفلاح آن در کر و عقد استماع بود و پادشاه موش
 مویده المجاهدی پس از آن بهمان دل قوی و غم نرم راسخ
 از یک آرای کار فرمائی بودند تا آنکه بفاصله سیزده فرسخ از
 دیوار حصار دهمه مقابل برج برپا شد در صرف مصاحف نام

در سی چهل گروسی مانند و از طرف پادشاه زاده ملک جاده نیز
مورچال نمای قلعه دید و معینا حکم شد که نقابان سحر بردارینان
قلعه ذات البروج ملک برانداز پیر و ن لقب دست کشایدار در
سمان مدینه در عرض چند روز میت و چهارگز سنخا را که
نامش رحبت خالی نمودند و با این قوم سپاده ماولیه که در قلعه کیری
ید طولی دارند و هزار نفر حکمت در فرخ حاضر آمدند و یک ملک
سی شش هزار روپیه سه ساله طلب شکری با آنها محبت شد و اسباب
بر آمدن بر قلعه از زمین و مال و جامه حاجی پیرین سمانت
از سی طالب از سر در مطلوب جوید تا از کدام در راه بر او کشاند
دست اگر در کمر اسیر دل زده بی تکلف میان
دامن منزل زده و چون در نظر کارکنان تمهید نیلیمه سباب
منفید قلعه کیری نبود ترشچان از پای سمان مدینه که بار نقاشی
چهارگز ساخت بود زینیه روان کرد و چه مصالح که از کجا
و خریطه های ت و کر با س که از کم یابی روپیه چهارگز می بهم

نمیرسیده سیمه صحرایا بصرف رفت خاکریز نموده شیش گزی دیوار قلعه
 رساند و بر بالای آن نیهای چوبی گذاشت لکن شیش رفت کار
 خرابین نشد که خانه کور بر دهنده سابق رکبکس را آورده بود و
 محصورین سراز دیوار قلعه نمی توانستند بر آورد و مجال نبود
 زدن نداشتند و زیر دیوار پنهان نشسته سنگ میزدند و
 مقصد یورش که بهادران دیوار را آیند صورت نمی بست
 حکم فرمانفرما صادر شد که جلالت نصاب فتح الله خان
 با پشتیبانی روح الله خان مورچالی دگر از طرف دروازه
 قلعه روان کند پنجم سوال سینه چهل و چهار خانه کور مددکار
 صابیه شجاعت جنگی در عرض یکماه مورچال بر روی قلعه رساند
 و ترهتجان تبارک ست فکرهای خویش که در کار نیه بردن
 نموده طاقی در شکم کعبین قلعه خرم نموده از طرفی چهارده کزوار طر
 ده کزبدر از ای دیوار خالی ساخت در میان محصورین بهادرانی که
 در آن طاق چوبی میدادند پرده شیش نبود لکن از طرفین بچکس آن

یک ذرع زمین انیتوانست پای حرات نمود قرار برین داد که همه
جوف پراز باروت نموده دیوار را براندازد تاراه و اشود و
اهل یورش در قلعه سهولت در آیند حکم ملک رواروانی یافت که
سوامی سوار و سپاده توپخانه و خاص حوکی و الکوس افغان و لکهد و دیگر
متعینه سایر و جماعه غنیمتی و کرناکی که شب و روز در اینجا حاضر
می بودند بخشی الملک مخلصان و حمید الدیخان بهسا در با چند
نزار سوار از شاهان فرصت دارند تا بعد سر دادن لقب که نقد
جافروشان قلعه در آیند آنها کوک نمایند صبح خم دی
سال مذکور که شام جان ربای عالمی بود اولافیتله را که آتش
دادند دیوار درون قلعه افتاد و جماعتی کثیر از قلعه شینان
سوختند و بکمال آن که این دیوار هم طرف درون خواهد رفت
مردم منتهض یورش را خبر کردند که خود را عقب کشیدند قلع را
آتش داد و دیوار همین طرف افتاد و برین خیمه نزار نفر مستعد
کوسهای سنگ خاک ریخت و جماعه که دزیر مغارهای کلینانه

جاساخته در قابو نشسته بودند و بجا متاثر تیار یافتند و ازین قیامت
زلزله زمین آفت خزینه بر لزل در آمد اکثری در خاک تحت اثری
نمودار هلاک چهار است تا فرو رفته و اعضای شان از هم پاشید
بالجمله قریب دو هزار مجسمه در کار آمد فی پکار بکار آمد و چند
راه وسیع مردم دو خود بخود داشتند و در آن حشر و نشر چند نفر
از پادشاه بالایی دیوار دویدند و فریاد میسر دند که پانصد و پنجاه
کمی نیست لکن از مردم عقب بیدار این حالت و استیلا ترس
و مخالفت کیت که پای تهور و جسک داری درین اده گذارد و کار
از انظار ام افتاد کرده و نا کرده با خاک یکسان شد تا آنکه بعد از
چند ساعت فرصت از دست رفته محصورین چون دیدند که قفسی
از آن طرف نمودار نیست بالایی دیوار بر آمده جای گرم را کمتر
و قایم تر کردند و آتش تند و قی زنی برافروختند چون دمه
نیز از هم رنجیت بود و در یکله افتاده و کار پر دازان دست
از کار برداشته متقابل که می تواند شد در چنین وقتی بایستی

شخص بعد پس بادشاه را فرستاد دل سراپا بگوشه پست اینها گم شد
تا بر پشته های کشته ها برآمده داخل قلعه می شدند آری بی کار و فنا
کارهاست و اتیر و بی پای سر دارد دل دلاوران همچو اعضا
اگر اینها صد هزار زندگی امداد یکی در شمار یکی نه و اگر آن یکصد
در آید با سعادت این صد هزار محتاج نیست و درین شکی نیست
افقانی باید آنگه سوز از چرخ تو شب نکر در روز
ازین بود که اعلی حضرت خاقانی بقضای شش منی و پیشانی
حکم فرموده بودند که در کوه خیمه برپا شود تا خود و پادشاه زانو
بدانجا تشریف برند و بذات احد تسبیح صدی کار فرمائی شوند
چون تقدیر خواسته بود کار خود پیش برده تدبیر جمع مدبران
بر این آمد که حضرت را بلجاج و الحاح مانع آمدند از روز جمعه
تیار بود اما بعد بر هضم خوردن کار رفتن چه سود آن قدر
انظر مستح و طفر بادل قوی و غنیمت رانج و جگر آسمان و
حاصله دریا و وفار کوه مکرر بر زبان حق بیان میکنند

یاکیشنی گشت معهم فافوز فوز اعطیما و بان دل پای واد پیام
 استقامت ارتسام فرستادند که چرا خود را مغلوب و ائمه و
 اضطراب ساخته اید از غنیمت شما دستبردنی مده فکری کرده بود
 پیش زفت نه آخرتفی می افستد جماعه در خواب غفلت هلاک
 میشود و همدان و ز شجاعت شعارید مدبر فراز خان و مباحی
 جمعیت نجفی الملک بهره مند خازن احکمش که رفقه بر فاقه تپان
 مرحله را قایم دارند و ارثان بعضی از زمین فرو رفته که بسوز
 آنها توانستند رسید مریدها و زخمیها را بر آورند و بسوزند
 رسانیدند و دیگران بزبان حال گفتند و جان سپردند
 پی کم گشتگی ساره ماست بال عشا کلید چاره ماست
 و اتمه عجمه ائمه پادهای هبلیه که از فرو رفتن برادران و فرزندان
 و یاران خویش پیدل شده بودند و از میر آتش جگر سوختگی داشتند
 چون دیدند که بر آورده اند از زیر کوه و سنگ و خاک منعقد
 و سوختن در وین بآیین آنحضرت واجب مرحله را که سرابا از جو

مرتب بود همان شب نهر آتش دادند و این آتش مفت شبانه روز
 مشتعل بود و آن همه آب از کجا که آن صحرای آتش افروز نشاند
 جمع نمیشد و بعضی سلیکین فرصت بر آوردن آنها نداشتند بود و کمیر
 سوختند ز آتش کدن دنیا که دوست و دشمن را در آن از لب فغا
 جمال نیست و سیحکس را در بوالعجب هم آن یارای مقال نه
 این مرحله که چه دلنشین است . مشدار که بادش آتشین است
 این نوین جد کار با سید مان و هم جان که بند هارا در حضرت
 پادشاهان می باشد در گشایش قلعه مساعی چند کار برد
 که و هم تصور کنند اما العبد ید بر و الله لیت در سبجان شرف
 کاری طالع پسر امد اکبر قلاویری بخت جاوید بهار پادشاه
 پادشاهان مالک رقاب خواقین زمان که در مدت شش
 پنج ساله خلافت سر طرف و می اقبال گذاشت عالم عالم
 اقصی جهان جهان مقاصد انبی بقبال شتافت
 پست و پسم رمضان ششم چهل و چهار منیان دولت خبر رسانند

۵۶۰
رامای شقی که طرف برادر او را در دشت فرار و آوار بود و بخواب
خود شن ناکام برگردیده پنجم شتافت و ششم سوال شد که
بعضی استادهای یغریت مایه رسید که پسر خاله او را که
نام سرداران سرداری خود برداشته بودند باید پرتیمی کرد از
دید این تانید غیب و مدد لارپ و مهابت اقبال و مخافتیست
پرس نام صاحب ارخانه کافرا از قلعه پری مفت کرد و سی سال
بر آمده بواسطت روح الله خان بامید عفو مأمور روی نیاید
بدرگاه همان پناه بمانند سرفراز آورد و سوبهان بمانند
که خالی از بجزه و شکاری و شجاری نبود چون دید که دیگران
در التجا کردن و کار خود پیش بردن سبقت خواهند نمود و
قلعه از طرف مورچال ترمچان متشدد که بالصف برج افتاده و
جمعیت بسیاری بآدکولهای توب کرک بجلی و پمروت رفته
خصوصاً مکات صلب را که برشته کوه عقب مورچال بادشا
زاده سرکوب برآورده اند غارات قلعه منهدم میسازد و چها

صد کس آتش لب سوخته و فتح اسد خان نور چال کوه قرار بر در
 رسانیده بنواهد یک ضربت نچه آمین و از راه بر کند و یکصد
 پای فلک کلین دیوار قلعه بر اندازد غیر از روی آینهال بر در جهان
 پادشاه آوردن مغری از خسته می کمال لاحق حال مال خوش
 ندید میانجی تضرع و سپاه جوئی را در خدمت فلک رتبت یافته
 بجای محمد اعظم شاه فرستاد و آن نظر پرورد رحمت از دی
 رحم بر جان خدش را مخلوق از ذکر و انانیت قلعه بند نموده
 در پیشگاه خداوندی کارگاه نموده لطف است شمع آن
 خون گرفته نمودند و شکر داد و ار جان بخش جهان تسمان که
 مملکت شاه جیشدشان قبول اقران شد و حکم بنجائش شیم کرد
 صد و ریافت محصوران در رمضان امان از قلعه بدر و نندیدیم
 ذی القعدة نه مذکور اعلام فیروزی رستم بر برج و پاره
 قلعه کفر مقام بر آید و شادمانه تهنیت و نوید آسنگ فروه افلاک
 کرد کمالش نکرست ماره بود بی نور باقیاس انوار پر تواند از نظر

تسخیر پادشاه فلک قدر خورشید شد اقبالش من ویرانه بود دست
 بوم نژادان بدولت انضامش در محاکم محروسه معموری آبادی
 نام برآورده جهانیان بزبان استجابت بیان بغرض خدیو زمان
 جهان کشای آفاق استمان عدو بند دشمن نواز دنیا کام دین
 سرفراز رسانیدند ای وی تو بر فرق عالم افروزه ^{مبارک}
 هفتاب شب و شماره روز ^{ای} چشم تو در دم نطفان
 برق افکن چرخ من شماره ^{ای} بقلع قلاع کفار دست ^{در آواز} استیلا
 و در قمع او کلهای مجاز بارایت منصورت نصرت حق انباز بادو
 چون بواسطت پادشاه زاده عالچاه خورشید کلاه کشایش
 شماره ابواب فرج بر روی عالمیان گشوده بنام قلعه عظم
 نزد صیما اندوزان پیش مرتبه نسیه اعظم گرفت روز دوم
 پادشاه زاده سو بهار دست و کردن سبه بهلا زمت ^{ای}
 آوردند حکم شد بنده از و بردارند و فرق زراعتش را به بندگی
 درگاه کیوانجه بر فرازند بتسلیمات منصب پنج سناری ^{سوار} دوسر

و خلعت و کتار و اسب و فیل و طوغ و علم و نقاره و انعام بیت هزار
 رومیه بر اقران امثال خود تفوق جست و بزبان نیایش گوید که
 ریاض شکر بخندد ازین نه اسیر که نقش سجده ام آخر کوی ساه
 چون کشتایش قلعه از ابتدای بیت و چشم جادی الاخره سه
 چهل و سه لغایت بیستم ذی القعدة سه چهل و چهار در فرصت چهار ماه
 و شش ماه روز صورت گرفته و خامه و قانع نگار بجز بر مقدمات تسخیر
 متوجه بوده حالا سوانح دیگر نیز که درین فرصت بوقوع پیوسته
 بر سپیل اجمال می نگار و بیت و ششم جادی الاخره چهار صد و بیست و
 که حمله الملک بابت پیشکش فتح کلید فتح از بنه گاه مرسله است
 بنظر انوار از سر گذشت بخشی الملک مخلصان پاوشه نژاده محمود کاشانی
 به موجب حکم بخدمت شاه عالیجاه بر دو آورده و بالتام پس شاه حکم
 که ایشان وقت دیوان نیز می آمده باشند شیخ فرید الدین
 حمید خان بختاب خانی سرفراز کردید چهار دهم رجب شانزده
 محمد پدار بخت بهادر از شبیه رامای شقی بر کشته مبارک

شهادت

معلى سعادت اندوختند بهادر نصر محكم شرف ملازمت حاصل
 گرد و بعلمايى سپهران غراختصاص يافت پست و پست و پست
 كه است تمامان خطاب داشت براى تلمايه رفته بود و بفاصله كروى
 از اردوى معلى غنيم نمودار شد آويزه قوى دست داد و
 با سپه و يك سپه خايجان مرحوم درجه شهادت يافت و بسيار
 بكار آمدند و زخمى شدند خدمت از انتقال آن شهيد محمد الدين
 بهادر دست در شد خلعت خاصه با كم رنگاى مرصع مرحمت كرد
 معروض است ما دهاى حضور كرديد كه محمد امين خان را بفاصله
 يك و نيم كروه از لشكر طمرنگ با غنيم آويزش است اگر كوه
 برسد ميتواند فقيه با غنيم را برداشت حكيم محمد الدين خايجان بهادر
 كو كم نايده بخشي الملك بهره مند خان و حميد الدين خان
 بهادر كه با آوردن رسد طرف كتيون رفته بودند و جرا
 غنيم نمودار شد زده و برداشته رسد فراوان بار دوى
 معلى رسانيدند و بعد ملازمت مورد تحسين و آفرين شدند

بجهت دست خاں بعلطای سگای ز مرد و حمید الدین خان با تمام سر
 در بخت فرق مباحات افراشته را چندی تهنه دار کتایون اصل
 و اضافه دو همنه راری نه هزار سوار ممتاز شد پست شعبان
 همین روز خلافت از تغییر ابراهیم خان بنظم و نسق صوبه دار سلطه
 لاسور مطرح غنایات پکران کرد دیدند شمشیر و خنجر و سپر و کلاه
 کمان و قربان به بلبند اختر مروت شد در خلوت تسلیمات
 بجا آورد آغاز ^{مطابق} سال چهارم است پس طفت عالمگیری بود
 در این وقت که زمان را بوجو فیض آموذ پایه
 افزای تخت پادشاهی بر اذمنه ساله افشارست و زمینیا
 بدولت معدلت و کائناتی اوسایه اعبت بهار بر فلک زرنگار
 منظر انوار مبارکی و بهی منظره آثار الصوملی و اناجری
 به عین نایه صیام برکات اقبال بود و مسعود طرب افرا
 و سینت نجشای عالم و عالمیان کردید نسیم صحتمان طلی
 الهی ریاض سعادت را سر و سبزی و جوار حنات و احرا بهار

شهرک است بجز را معمر و آتش شد و سائیه اعلام جود و احسان بر
معارف کافه انام افزاشتند فاضلخان باظم صوبه کشمیر مامور گرد
که بنیابت مهین بخرچلفت بنظم و نسق صوبه دار اسپطه لاسکو
پردازد و نزار و پانصدی هزار و دوصد سوار بود باضافه
پانصدی دوصد سوار اعیان یافت بچی سنگه بومی انپراز
اشغال بد پرتطاب راجه بینک و برادرش نام بچی سنگه
شد نزاری شتصد سوار بود بغایت پانصدی هزار و دوصد
پایه اعتبار او افزایش گرفت چن قسطنطین خاں بهادر بچا
پانصدی کی چهار نزاری سه هزار سوار طلب در وقت کردید
شهر سال بوندیه قلعه داری اعظم تارا در حصار غرت در آمد
چهاردهم ذی القعدة بفرقه دوم پادشاه اسلام پناه به
اعتبار حصار حصانت مدار از سپهر دوار گذشت در مسجد
قدیم از مستحذات ولایت بهمنیه که بحکم والاسعید کار شده
بود دو کانه شکر تقدیم رسید کلبانک دعای دین دولت

ناموس ملک و ملت سامعه فروز سلیمان شد بیان انشراح
چون عالم گیر ملک کشت خاطر از کشتا دو بست قلعه اعظم تاروا پر
و قلعه دار و فوجدار مقرر ساختند خواستند بر لی کده را لکه
مال خوش اقبال فرمانید فتح الدخان فرمان پذیر کردید منتظا
بشما بد و مجاهده پرداختن سر کردن تابی طاعی بر تابد حال
مسطور همان روز قلعہ رسید و برچی را که از قلعہ زیر آن و آن
مطرح نظر مورچال دوانی نمود و کار پیش بر دین که امثال بر
و کار پر داز آن تبعیت حکم محکم مصالح قلعہ گیری را که برای اش
قلعه تمار امینا کرده بودند طرقة پای قلعه پر لی رسانیدند
پست دوم ذی القعدة خدیو آفاق کیس در سه روز آن
مسافت قطع فرموده ساحش پس وی دروازه قلعه را مضر
خیام هلك احشام نمودند دایره هلك شان پادشاه را
جهان پیش دولتمخانه پادشاهی قرار گرفت روح الدخان میر

مقرر کردید و چشمتی بلیج خان بجا در مردم شامی و دیگران
 اضلاع کوه متلع را بدوره چند کرده مرکزوار در میان گرفته
 اگرستاره میگفت قله ام آسمان فرساست پرلی می گفت
 تیغ برچون او کار فرماست اگرستاره گفتی آسمان شسته
 کوه منت پرلی گفتی آسمان باینه سگوه منت با کله خان
 از زانت و رصانتش جانی بر نداشته در مورچال بر دن
 و تو چسای عدا و از برق اسب از بفلک نشسته سر کوش بر
 آوردن کارستانی بروی کار آورده که انچه سالها در سرانج
 سر آمدی روزها سامان داد لکن چو نویسم از فرونی باران
 و کمی غله و کاه که از تصور نگار مهتابش خیمه مجر و جنگ گشته
 در نظر طراز شد ایدش قامت خانه بار یک نالی کردید بر سیاه
 روزی وزان شبان چون سنگ تیمان جاری بود و از دست
 پادشاهانه باب داد و در ناله وزاری کس نمکینان
 سپوده آب با کجا میروی ای خانه خراب الله العظیم

نسخه
 خطی

مقاسات
شوریدن دل

دریاها و دریاها رسیدن رسد از اطراف قحط را روز بار بار بود عیش
از زانی را و عده روز شش بار بنام برست تمامت و استقلال
خدیو و پیشین حال که خطره ازین متاعب مقاسات بر خاطر نموده لطفت
و قهر محیی و محبت موجودات خطور نمیکرد و بدلدی و زور پاش
دل و لا و ران بست می آورد و دست زور شن بر مقاصیر
استیلا میداد تا آنکه خاندن کور مورچال را برین پکی بسیار
و طویل سرازیر که از طرفی با ارتفاع پانزده کز و از طرفی ده کز
در چپ واقع است رسانید اما برآمدن بر این شک بسیار دشوار
و اگر این شک بدست آید گرفت قلع بسیار آسان است و منضم
ذی الحجه چند روزه طرفی که ده کز است گذاشت و بهادران را
برآمدن منضم بود تا باطل پستیزان بر آنها هجوم آوردند و خود
از زنیه و دیگر که نهانی طلب کرده بود با جاعه از پر دلال بر
برآمد و اعا دی را در آن میدان که تا در چپ قلع است و
بزرگ ضرب شمشیر گرفت کفار تا ب مصارعت و مصادمت

نیاورده بدریچ دودیدند و مغولان پاشنه کوب رسیدند چون
 مرکز خاطر خان که گور نبود که در قلعه در آید و منخواست بران شک
 بر آید و مردم را قایم کنند و توطی بالا بر آورده دیوار بر اندازد
 درین وقت بذات خود متوجه شد که از زیر پستوارهای چوب کا
 بالا گرفته پناه جاسازد و درین شکامه زد و خورد سه چهار نفر از غول
 و یک نفر هلیه با کنار در دریچ درآمدند و دیگران هم این قصد
 داشتند قضا را بنده و قی مغلی رسید هلیه دل بای داده قمی
 که نجات که دیگر از ارم با خود آمیخت درین فرصت کنار دریچ را
 منصبوط ساخته و از مالای دیوار طوفان بند و قی حقه
 ریزی برانگیخت و برای چسبن رو و باروتی را که در راه در قلعه
 تپه کرده بودند آتش دادند فقیر الله خان پسر زاده فتح الله
 و شصت متشاکس دیگر جان دادند و مردم بسیاری زخمی شدند
 بقیه مردم شک بالا رو به سبب پناهی که از سه طرف بزن
 کا است نتوانستند ایستاد و فرود آمدند و جای قدم برآید

کردند لکن از دیدار این ست برد آتش کجا کفار افتاد و دوزخها
 برآمد صبح آن دو کس را که با آنها بقعه در رفته بودند از دروازه
 طرف لشکر پادشاهی راه برآمد دادند و فریاد الا مان الا مان
 برآوردند خداوندی جناب پادشاه را در دار الا مان گرفتند
 و بزاران ضراعت و ابتهال نامید است شفاعت جبهه بودند از آنجا
 که امور ملک گیری برای نرین آن نظر کرده صواب دید این دو کار ساز
 منقض است و عیال مقبول بموجب حکم قضا امضا مردم پادشاه را
 سیوم محرم الحرام محصورین بی ریاق و سلاح و مال و متاع از قلعه
 بدر کردند و آن دار الا پس سلام که بخیله بردار یهای سیومی
 از تصرف چا پور بیهار رفته دار الحرب گشته بود و جانی
 و زریق باطل شد مساجد قدیم آبادی گرفت کنایس حدیذ را بی
 پذیرفت و قلعه مذکور بناسبت این که در سنه یک هزار و سی و پنج
 مستحقات ابراهیم عادل خاست او بر سر خیز و ساخته لفظ نورس
 مثل نام کتاب نورس ملاطوری نام شد نورس ابراهیم و نام

مصدق

نورس اطلاق یافت و از اعداد و اضرارند تاج این شمع
 مبین میشود و نصف کتب جانب سال که حالا قلم طبل حیل نمید
 بر سر لی که غریت آن دارد یعنی بعد کشایش نورس تار الو
 کتی بخواست طرف بهوسا که و لبندی که را شود سرچند
 بر آمدن از چپین بجان مقاسات نشان براغتیا و غرابا
 لشکر غنیت بود اما از این که سبب حوادث زمینی و آسمانی
 نام بار بردار از میدان اردوی وسیع الفضا نوحی کم شده
 بود که کوچه‌های نام بردار برداری که در آن سبزین
 بهم میرسد بخوف این که جای شترش سخره خوانند گرفت چو شتر
 که دامن کوه که متش مکشاید زانوی بطاقتی بر زمین زدند
 عجز خوانند که در نضر بر آسمان بر کردش کرایه فروکش کرد
 در ان مقام رانده فراخ عیشی اندیشیده بودند و محمل بار محشای
 جانفرسای کوچ نمیتوانستند شد لکن از آنجا که رای جهان بر
 مشکل کشا متکفل آسایش بریاست و اگر میخواهند تنفسی

از آن هلاک جابر میخواست یازدهم محرم علم معاودت افتاد
 شد و کام ناکام خانه بدوشان اثاث الپت بر خرویس بار کردند
 یک کج دو مفتام می شد تا تالان دکان میانی بهرش
 خود را تواند رسانید اکثر شرکایان مسافت پنج کرده در سه
 منزل قطع نموده سر در یای کشنار رسیدند امواج غضب
 افواج جان ربائی در اوصاف کشیده سفینه چرخ و هلال از ملک
 روی ساحل ندیده کرم روان وادی پریشان کردی و چند
 روز از غمره دریای جان فرسای فارغ شده هزاران منون فدا
 خود را بسایه کدی و دیگر مواضع جواب رسانند و نوزدهم
 صفر ساحت بهوسان کده مضرب خیام اقبال کجی خان
 شد باران بمنزل خویش رفت یاران بقرارگاه جمعیت آمدند
 شور دریاها و ناله ها فرو نشست جهانیان کسب عافیت و
 آرام برخواستند پادشاهان را ده حجه رخصت یافتند که ملک
 جمعیت خاندن شتافته در دارالسرور بر پا نمود آقا کرامت

تا شکر کاب ایشان برآید و همچنین اکثر عساکر حاکم حال باطل
 و نواحی آباد ملک قدیم دستوری یافت و بنواب صوبجات
 فرمان رفت که لشکریانی آن روز پر کاب فیروزی بهرستند شاه
 پداربخت که با افواج متعینه بجا است بنده گاه قیام داشتند طلب
 حضور سعادت ظهور شدند و بعد ملازمت والا بطریق منطلاحه تشریف
 قلعه پر نالامرخص گردیدند و سوی فوج همراهی ذوالفقار خان بهادر
 نصر جنگ در کاب ایشان تعین شد و بعد از چندی ترشچان ایشان
 نیز غنائی تمثال حکم رفتن آنصوب معطوف داشت زول خواص
 چون یکی نیت خیر نیت نظر رفت روف بی ضنت مصروف ایشان
 کافه انام است خاطر فیض مظاہر ملهم گردید که خواص پور از این که
 قرب یک روزه راه به بنه گاه دارد و لشکر کاب را در صورت
 اقامت آن مکان نیندر فاده دست خواهد داد و دست و شمشیر
 ربیع الاول سنه مذکور زمام غرمت اردوی معلی بدست
 منعطف شد و بعد وصول در ان مقام فی الواقع خلایق را بسبب کوشش

ارزانی غله و کاه و اکثر محتاج جمعیت فراهم آمد و مستعدی دعا
 از دیاد مرامت دولت و استحكام قوايم سلطنت پادشاه دشتا
 نمونه مرحوم حضرت رحم شونده باز آمد رنگ بابر روی ما
 باز آمد آب مادر جوی ما از اینجا که زمانه غدار آبی زیر کاه دارد
 میخواهد آبی بر روی کار زمانیان نیار و نمیکند از دیو دمی با نبط
 انجور مشغول کاه را نی خودست کو عالمی آب بر د
 دنیا سگت کشتی بحر حوادث در کشتی سگت کسی از سگت
 دریای بی آب که نام قلب آن سیراب سیرابست و اکثر امرايان
 و لشکر باین مثل دست راست و پیش و سر و کنار و سوسو حظه
 داشتند و گمان آن نبود که غیر موسم قطره آبی تا قیام قیامت
 در آن خواهد دوید مصداق فارالتش نور سر بر روی شب سب
 ششم شهر ربيع الآخر بارانی بالا دست میبارد و آبها
 جبال رو بدان میکند از مردم در خواب غفلت غنوده
 مستی عاقبت نبی موش از سرشان بوده بیک ناکاه چشم

طوفان در میان

۵۶۱
برسم زده اند و سر از بستر بر کرده چرمی پسند از سر حلق
آب طغیان نموده است در صحرای پهن شده خاکیان آبی گشته
خیام جانی کرده از اینان حیوان عالمی بغیر قاب تیشی
فرورفته باقی ماند با بقیدت الماء اشد من قید الحید
در افتاده اگر بقیه از شب می بود طغیان یاده بر چارنج کری نور
میکشد قفسی جان نمیشد مضیحل بآلار باب سپیده صبح
و ماند جانی تازه در قالب مرد و مایه احمد الله دی
احیاناً بعد ما اما شا خوانده نشان خانه های خود می بستند و
نمی یافتند از مال و متاع دست بسته ناله زنان مرسوم می نشاند
طرفه این که در بعضی مشکی که پرشته های بلند و دور دست
فرود آمده بودند سرگزین شده اند که چه شد سپاس ناشهای
کار ساز عاقبت خیر بخارا که در دو تن خانه پادشاهی بر تپه رفیعی
بر پا بود آسبسی ازین حادثه بگردش برنمید از حیثیم
دولت بروی تو باز ما سر سپهر فزازان کردن فرار غم از

کردن ناپسندت مباد ز دوران گیتی کردت مباد
چون بعضی سوانح از ابتدای سکنه چهل و چهار تحریر نموده و ارتباط
سرشته از مسمات و قایع نگاریت نامتهای شعبان سکنه
مذکور بنگارش می پردازد ذوالفقار خان بهادر نصر جنگ که
به پیشه کافر خیزه سر و سنا جادون نامور شده بود ملعون شی را
مالش سبزداده بقعه علیه رسید و با ذوالدخان دولت و رزم
سنگه و سمرانیان دیگر مور و آفرین محمدت خلع و جواهر و
اضافهای عشرت از قرین کردید شامزاده محمد مغزالدین ناظم صوم
عنان جلدوی استخلاص قلعه و با دسزار تصرف زمین دار
نابکار و وکره و دهنراری هزار سوار اضافه یافته از سابق
حال دوازده هزار سی شش هزار سوار دوا سیه عرامتیار
چاپل کردند و شاهزاده محمد عظیم ناظم بنگاله هزار سوار بت
کمی یافتند خط امده خان ناظم تهناد و نزاری دوسزار سوار بود
باتمام پس شامزاده با پانصد نفر یافت و فاضل خان فاضل خان ناظم

کشمیر که نیابت صوبه داری لاهور قبول کرده درخواست آمدن
 حضور ساطع النور نمود مشروط نیابت دو صد سوار کم و قلم منظر
 شد در انسانی قطع راه که ببر مایه پور رسید رخت بپوشید
 صاحب کمال و مذهب و موفرت تیم احوال بود غایت الله
 مامور کردید جایگزین سوار بپادشاه زاده محمد بخش شاه
 بدهد بیا داشت مجد و مزاج هم نشود خدا ندهد خاں پوتانی بظلم
 صوبه محمد آباد پدر از تغیر عسکر خاں اضافه پانصدی پانصد سوار فر
 اعتبار بلند کرد و فضا بلخان میرغشی و داروغه کتبخانه بجای او
 خدمت پوتانی را بیت الشرف آمد خود ساخت غایت الله خاں
 بخدمت دیوانی شاه زاده پدار بخت بخت پدار شد بعرض والا
 رسید که بنود در ایام قید طعام نمی خورند از این است که راجه
 سامو بسببهای طعام شیرینی و میوه و کپوان میخور و حمید الله خا
 با و پیام رسانید که شما در قید نیستید در خانه خود نشسته اید طعام
 میخورده باشید نواب علیه العالیه زینت النساء کم از بنگاه طلب

حضور شده بودند و پسم جادی الاولی بسواری میگذشت
داخل دولت میراشدند پادشاه زاده محمد کا بخش و سلطان
بلند استر با استقبال سعادت اندوخته بودند فدایان خود
بهار را فوج داری تربیت و درجه نیکو مقرر شد و دونه را و
پانصدی دوهزار و پانصد سوار بود پانصدی شرط
اضافه یافت و چون بلیا پسر خان حاکم کاشغر فوت شد و حل
در بند و بست آن او که راه یافت از سلطنتان پسر شاه
ابن عجم خان متوفی که به بندگی پادشاه پادشاهان
سفر از دست میترشد کردید که بوطن بشتابید و بر ملک
دست یابد سر دار خان از تعیین نمایان رکاب مهین بود
سلطنت بکرمک او اجازت یافت صدر الدین محمد خان
از تغیر معتقد خان بخدمت صوبه داری خاندین اضافه
پانصد سوار دوهزار و دویست سوار بر صدر غربت آمد
صفت کنعان از تغیر او قورچی و بخشی احدیانش از رفاه رایات

خورشید شجاع با شراع قلعه پلانشانز دهم رجب سنه پهل و چهار اردو
 کیهان بوی طرف قصبه مرتضی آباد مرج ما تیر از آمد دوم
 شعبان منزل مذکور بفرزول ارفع آراستگی یافت
 نجفی الملک مخلصان بن صفشکنان بن قوام الدین خان ^{ایران} صدر
 برادرزاده خلیفه سلطان مشهور با مراض شدید مبتلا شد
 چهارم شعبان جبار پدر و دمنود و در روضه زین العرفاسید
 شمس الدین واقع قصبه مذکور مدفون گردید نجابت ذاتی پاک
 کجی جمع داشت استغنا و آزادی جلی او بود مکرر در حق او
 بر زبان کهنه نثار رفت که ما خلیفه سلطان جوان اریم روح
 اند خان از اشغال او بحدیست بخشیدگی دوم سر بلند شد
 رایت خورشید شجاع با شراع قلعه پلانشانز دهم رجب سنه پهل و چهار اردو
 حیات یوان سعادت شهر لاهور عظم رمضان المبارک لایم که غار سال اول
 مکرر و دو دوازده جری قصبه مذکور محل توقف گردید و بعد از انقضای
 این سیوم سوال علم توجه بانتراع قلعه مرتوم و قلعه پهل که در واقع

نوشته شده است

نوشته شده است
نوشته شده است

متصل آن که سدر ثقیل بگردون می سایید و در حصان
 و سنان کم از پر نالانی میساید و فراشته شده دهم ماه مذکور
 در ظاهر پیش دروازه آن حصا چرخ آثار بر دریا می گیرند
 قلعه توب رس می کند و منزل موکب جاده و جلال پادشاه
 عدو بند دشمن مال شد و سوار و زرق اندوز را قلم و قانع دو
 از دیوان حضرت لسان الغیب تفاعل مستیاج نمودین
 آفتاب مطلب طلوع از مطلع افاضتش سر زده دلی که پادشاه
 نهایت و جام جسم دارد و زخامی که دمی کم شود و چشم دارد
 در واقع این خاتم سعادت نقش همیشه بنام سلاطین اسلام
 سکه زد بود و سیوا و جنبی از حکام عادلانیه اشراج نمود بعد
 از آنکه تمام او لکه دکن از لوث شرکت کفره و فتنه پاک شد
 بحسن تردد پادشاه زاده عالچاه محمد اعظم شاه بدست
 تصرف غلامان پادشاه سلیمان مکان رسیده بود و کافر
 بجه غفریت نژاد حسن زاده خدیعت نهاد و سبهای شعی آنرا

سبب کافر محاسبه ای محافظان و غفلت و بچگری قلعه دار که
چندی متصرف شده و الحمد لله علی نصره الاسلام باز تغییر
اولیای دولت در آمد القصد خان نصر بجنگ رخصت یافت
که هر طرف دزدان سرآوار کی برآزند بیای جلالت در
اثر آنها پیش تافته سرازیرن شان بر دار دشاوه زاده والا
تبار و دیگر عسا که جز از پیش آمده و بعضی از حبس و ستمی کما
ظفر آموذمرخص کردیدند که خیمهای خود را نظرف قلعه زنند و لشکر
دریا موج دور هر دو قلعه را که مفت کرده بساحت در آمد
محیط کردید با تمام تر متجان مولچار کوه قرار در پیش وی پا
کذاشت و توپهای صاعقه باراجل کردار در اعاوی خوتن
سرگرم شد در کم مدتی پنج برج قلعه زیاده بر نصف از هم
رنجست و این نوین جد کار در شکافتن زمین خارا زار و
دواندن کوه که در مسار کار نامه روی کار آورد که کوه چه لغز
و تعجب در چشم نظار کیان دود قریب چند جریب زیرین

مجوف کرده را سی بر آورد که سه جوان سبیل متصل بهم متوالی افتاد
 توانند رفت و بقاصد هر چند کام نشینی که پست نفر کاری در آن
 توانند نشست طح انداخت و هر طرف غرما که مینماید
 و روشنی آفتاب نباید مرتب ساخت و درین اماکن مردم
 تو چنانچه را نشانند که بضر بند و ق محصور از آن گذارند سر از دیوار
 بر آرند و این کوچه را زیر برجی که مضرب توپ بود در نیاید
 بنیادش آنقدر خالی کرد که جمعی از بجا در آن در آن چوکی
 میدادند و آسپی از حقه و متواله غنیمت با نهان میرسد آخر
 کار این کوچه از زیر مضیل دیوار پیش برده درون قلعه شد
 لکن ازین که در پیش رفت کار توقف مائی بود و موسم بارش
 دست و کرپان رسید و این سرزمین بسبب بدر سنگ
 و حایل بودن چندین دریای عسیر العبور و تصدیع رسید
 رسد قابل چپا و فی جهان دیگر یعنی شکر ظفر مقرر بود فتح انداخت
 که برای جبر است یکهای همراهان خودش بخت نه پیدا جمع آباد

رفقه و درین اثنا مجبور رسید و مامور شد که از طرف دیگر
 شاهزاده بگریزد و کی ایشان دستهای منعجان مورچال تمام
 استقلال دوم روان گشت آن فرمان نیز در عرض
 یکماه زمین شک آکین کوه فلک سکو را سهله تر خاک بریده
 کوچ پای دیوار رساند که عسل کوه چه بند تعل شد و قاس
 پس کوچ پیشین تخریر محصورین سرد و حصار هم با تیش فرو ری
 پیکار خان و مانجیو خشد و بروز بد خود میساختند اما چون
 بامعان نظر شیرین کاریهای این فرما دفنان تپان
 کارزار و تر دستیهای ارغنون نوازان تفت جان بکار
 مشاوه کردند و ملاحظه حال بد مال خویش کردند که از
 یک طرف تربچان میخواهد زمین اعتضاد و دولشان
 بفلک بر کند و از طرف دیگر فتح اسد خان فلک
 اعتماد مکنش شان بر زمین نزد محمد مراد خان بامبرهان
 خود و حواجه محمد بخشی لشکر پادشاهزاده والا که محمد بخشی

میخواستند برج و باره پون که در آباد و دسند و لشکر محاصره
 فرصت فرار بر آنها نماند و این پادشاه عالم که گریست که
 بملاحظه اشتداد برسات و نزول دیگر حادثات و در غم
 خورشید خل را نهی میابد و این لشکر گریست که تا کار خود نماند
 از پای کار بر نمیخیزد مگر داند عشق از کاوشش الماس و جی
 دهم شیر ماه عید باشد نام جو یار را بمقتضای قدس
 قلوبهم الرعب بر آلاء عرض و ناموس خود سر اسید
 غیر از ملازمت رنفری ندیدند و بواسطت ترش جان بر نهی
 جوی در امانت خاصای پادشاه سراده و شاه سراده و دید
 و این دو منظر تر حرم رجم بجان چپ بن هزار خون گریست
 منوچه حبس ضراعت بر پیکاه تشفیع با شاه جهان نظام
 عالم مطیع سودند و الحمد لله که عظمی این و آیه رحمت
 در شان بخشش انطانیه محرم قبول نزول شد و بر یک
 حارس بجان مال امان یافته رخصت بدر یافتن یافت

و غره شمس المهرم این ناظره طنفر از پرده قی بر منصفه
فعل جلوه کر آمد و این دو جگر کوشت یعنی چون کده و پر نالابت
نام برداری انضمام ممالک محروسه پادشاه اسلام نپاه
قره العین سلامیان و سخته العین شرکان شد قلعه پر نالاما
اعظم شاه تعالی نه مویست مینع که آسمان اندیشه را بگو
کر دسر کردیدش در سراقده و نه ملازمت رینع که اگر انکو
خیال خواهد بیکر عمرش سپر برانوشیند از کمر نقیده غلام
سرازریر دیوارش نتواند بلند کرد که چنچ اگر نزار
دور سخته برداری زند نورسن تار بر زمین بوس استماش
شواند رسید بنارم سبکدستی تنخیر پادشاه عالم گیر را
که این عفا اگر قاف نشین کمال اوج بود بیک قصد جهان
تاز او را در خنض بی نشانی فرو دآورده با وازه مسخر
کردن نامش باز بنشان بر آورد و اگر این سر آمد ثابت
سپهر اعلی چمک استماع دست رس بر کان عالم امکان

پیش
ریش

میرد یکجا دوی جسم کند ملک بند اورا باز میں کیران در که
 اسفل سوید داده دیگر باره بنام تصرف خویش همچو پادشاه
 سیار کانش جبر جمیع کواکب سری بخشید و از آستان
 که بنام نبی شاه درک بر همه قلاع نام آورش کرد انید اللهم
 ابد نصره و استوارزه حالا خامه و قالیع نویسن
 بعض مقدمات سابق لاتی این سال مبارک فال مکرر اید
 شریزه خان تسلیم دارارک کابل بخدمت نیابت صوبه
 از تغیر ناصر خان مقرر شد و خاند کور یکی منصب پانصد شی سوار
 معاتب کردید صدر الدین محمد خان صفوی با افزایش لفظ
 مرزا غرت افراشد بعضی والار رسید که غازی الدین
 بهادر فیروز جنگ مطابق حکم و الا بحراپت بنگاه رسید
 چس تیلاج خان بهادر بسبب آزدکی از پدر جدا شده
 جانب حخته نیاد رفت فوت جان پسران جان پسران
 نبی مختار ناظم حیدر آباد جان پسران شد نظم آن صوبه

۲۰۷
۲۰۷
عمده بولکای پادشاه زاده محمد کا بخش تعلق گرفت رسیدگان
پسر خان متوفی فیایت مستدر کردیده نزاری پانصد سوار
بود پانصدی پانصد سوار اضافه یافت یولپارس خان
بحراست بنه گاه مرتضی آباد مستدر کردیده نزاری و پانصد
پانصد سوار بود با اضافه پانصدی یکصد سوار ممت از شد داود
خان نایب نصر تحکیم بفرجاری کرناکت پچا پور نیز منصوب
شد چون سبب ثبت نرگه سواری مبارک حبه ادای دو کانه
عید فطر موقوف شد پادشاه زاده محمد کا بخش پسران و
سلطان ملین اختر تقدیم تسلیات مبارک با و اغوار صل
نمودند حکم بجای لفظ نذر آنچه پادشاه چهره ادا بگذرانند
نیاز و آنچه امرا یان بگذرانند نثار می نوشته باشند
قطب الدین الچی توران که از حضور رخصت مراجعت یافته
بود بکابل رسیده در خدمت مهین پور خلافت استعلا
بندگی درگاه نمود بمنصب نزاری دو صد سوار مقرر شد

میت و یکم ذی القعدة در صحن دیوان خاص برقی افتاد که
 ابدار خانه را آسیب رسید و رفت مردم دیگر در ضمان
 عافیت مضمون نماند پادشاه زادها و سلاطین و امرای حضور
 و صوبجات با ارسال جوهر تصدق بسیار گاه جهان پناه
 محتسب مل مسرت نمودند و نوشت خط الله خط الله خاں پسر
 خرد سعد الله خاں مغفور صوبه دار تتهجا امر حله زندگانی
 طی کرد در پسران خانم مرحوم خالی از جوهر نبود خانه را
 خان پسر سعید خان بهباد در شاه جهانی با التماس شایسته
 مغرالدین بنظم صوبه مذکور و فوج جاری سیوت مان بنصب
 کرد و بخطاب سعید خان اغراز یاب گشته دو هزار سی هزار
 سوار بود با قصدی شصت سوار اضافه یافت و قشقش خان
 بشمول غنایت خدیو خانه زاد پر و بخطاب خانه زاد خان
 بخت یاور کردید اسمعیل خان که با فوج جاری سی هزار
 معین شد اصل پنجاه سی چهار هزار سوار اضافه سوار

عمر خان

قشقم خان کدیشخ میرد و سزای ذات بجال شده بود سزار
 سوار بابت کمی دیگر یافت حمید الدین خان بجهاد و رعایت
 خلعت و کمر ستکا و تربتجان میرانش با نعام خلعت و سرج
 اغزاز اندوختند خیر اندیش خان کنبه فوجدار آما و افت
 لک دام انعام و فوجداری و هامونی نینر یافت حسن
 قلیج خان بهادر بخدمت فوجداری کرناکت بجاو پورار تغیر
 معمر خان مستر کردید چهارگانه سوار بود شصت صد
 اضافه اندوخت فوت شجاعخان از سوانج صوبه احمد آباد
 بعرض معلی رسید شجاعخان محمد پیک ناظم احمد آباد و پتم
 محرم جهان گذرانزا و داع کرد و ناصیه قبائل طرود و
 داشت که از پست پانکی تا عسروج با قصبی مراتب
 امارت غایبانه تحصیل مراتب دولت نمودنش را
 و درستی و سپاسگیری عملداری در پیشگاه خداوند قدر دان
 درست داشت و سپاسگاه بفرشی در نیثا و با کمر اخلاق

که به تصف بود مردم صوبه به بن کونی یاد می کنند بل بکرامتش
 متعرفند و بر فرازش فایده خوان ارشد خان دیوان خالصه بود
 سفر رفت میزدن غایت استخوان یوانی تن و غایت استخوان ضمیمه
 دیوانی تن از اقبال و نجابت مذکور عزت زکر و دیدن راز و پند
 در نگاه سوار بود باضافه صد سوار تحویل اعزاز نمود جمله
 اسد خان که از بنه کاه طلب حضور موفور السرور شده بود
 چهارم شهر ربیع الآخر بملازمت استعاده یافت
 خان از چا پور معزول شده بنظم صوبه حجت بنیاد و اضافه
 پانصد سوار سه چندی داری و دوزار و پانصد سوار مورد الطاف
 کردید ابو نصر خان شایسته خان به کالی منصب دوزار و
 پانصدی هزار سوار و خدمت صوبه داری مالوا از تغیر محاربان
 و اضافه پانصدی هزار و پانصد سوار شایسته اعزاز
 کردید فرمان مرحمت عشوان از پیشگاه کرمت بنام شاه
 عالیجاه که بحکم مطاع در صوبه مالوا در قصبه دهار چاهو

تعیین
 نظام حیدر آباد

شبیخ
سبح

داشتند صادر کردید که تبه نظم و نسق صوبه احمد آباد نهضت
نمائید و قایم نگار اقبال چون از کارش اجمال مقدمات تمام
سال فراغ حاصل کرد در تمیق توجه رایات جهانگشا از
نبی شاه درک جانب کنایون اشهب خامه را منعطف میسازد
که از شمس صاوی که مده نام که منقح و از انجا که طرح زیر قضا
فلک را مصلحت آسایش عالمیان متحرک ساخته و زمین را
تبدیل آرایش جهانیان ساکن گردانیده مهبط اسرار
خدائی منظر انوار یکسانی زمین بر آسمان و زمین فرما
فرمای شش جهت خداوند مفت اقلیم را گاه از راه پیش
دانی برای تربیت رعایا که میفرماید گاه از روی شش منی
جهت ترتیب مقاصد برایا امر بکون میکند پادشاه
پادشاهان که بچندی باراده انشراح قلعه پر نالادر سواد
آن اقامت داشتند بصواب دید انشراح خلایق سمیت
کنایون که در آن مکان سیر علف بسیار آذوقه حتم

خدا آرام یابد و پسم با وازه موکب ظفر کوکب قلاع وردان کند
و نماند کسیر و خیدن و نیدن از دست کفار پست خالص کرد و توجیه
فرمودند و بان غریت ثواب تمیت دوم شهر محرم الحرام الحرام
سپهر چرم قامت اعتلا بر افراخت و بر آرنده آمل
نقد حصول تارب در دامن روز کار عالمگیر کشور است
فتح امد خان که در جلد و حی حسن خدمات بخطاب بهادری
کردن اعتبار بر افراخته دارد و مامور کرد دید که منتقل باشند
و سرزاده سری رباب کفران بدست یاری تیغ کاوش
بر دارد آنجلادت آیین شش شتافته که کوه نشینان چها
قلعه راز و جمعی از غنیمت اطمینان مصام خون آشام نمود
و موافقی بی شمار و بندی بسیار بدست آورد از دید
بر داین زور بازوی دشمن کوکب از پی رسیدن موکب
قیامت آشوب حصار یان وردان کده جان بدر بردن
غنیمت دانستند دهم شهر مذکور قلعه خالی گذاشته آواز

۲۲۴
دشت اوار شدند و چنین حصار حصین بکصدت صوب جان
قدر توان با پادشاه دوران چون کونجی سم تسور بهادران
آسمان زور افکند و بنیاست اسمی که خان بهادر محمد
نام دارد صادق کن ناشنشت شد جهان خداوند است
منعم آتش طاهر قلعه را که گروی کنایون واقع است
باراده جانانی منجم سادات اقبال فرمودند و از انجا خال
بها در را بان شکر می کران سپرداری بخشی الملک بهر دهند
خال تبخیر نادگیر و چندین و وندن رخصت نمودند در دوازده
روز قلعه دار ناندگیر رحیم جان خود نموده آن مهالک
دار را وید و کلید بنجان بهادر سپرد و قلعه بدولت الله
نام آوران تبخیرش نام گیر نام گرفت و از انجا لشکر اسلام
باستخلاص چندین وندن که بمشاح و پشت و جهره شهر
آرامت پایی در رکاب غنیمت گذاشت اولاحصار چند
محصور کرد و در کم فرصتی حصار بیان امان خواستند

ثانیاً قلع و ندن که در مرتبت شمار چهارمین و در مرتبت اعتبار
 اولین است بدایره احاطه شکر بیان حمیت تو امان در آمد
 چهار پهلوشینان آن چار دیوار چرخ آثار خود را زنده
 چار موج خط و منحنی از زینهار جوی راه چاره نیافت چهار دم
 جمادی الاولی ناچار چهار کامه بدر رفتند سرخند نام این
 متانت نظام در برابر این مستلح که سر یکی هم در استوار
 و پایداری خاز و نماهاری بر رخساره روزگار خود کشیده
 دارد ثبت می شود اما جایی که و ندن در مراتب فوقیت و
 مرتبت آسمان با یکی خود را بست باید پست ما را و پر نالا چار چارگو
 کند آشته زبان با ثبات دعا و می حقه او میکشاید چنین
 ضراعت و استکانت در مقام کردن فرازی او بجهت و
 مکانت بر زمین در گاه فلک جانش میباید بنارم شکر می بخت
 عالم گیر جهانکش بر چهار دانگ مند و ستیای فرمان فرما
 تابع شمس سنیه حضرت خیر الوری محب چهار یار با صفا که

سن

چنین چهار قلعه که شاید دوران برای زیب چهار ابرو خوش
 بر کزین و بدولت اساسه و کوکبه اش رچار باش بی پروائی از
 حدوث حوادث برآسوده نه در چهار ماه بلکه نظر باده غیب و عت
 افتاح لاریب در چهار روز متخیر آمده تا چارچین امکان سحاب
 فصل هر چهار فصل بهارست و چار ارکان ناستیان بطاب
 فیض چار طاق نشین اعتبار چهار تار دوست نوازی دشمن
 کد از این چهار گوشه آرای جهان ستانی سامعه افروز چهار گوشه
 ساکنان آفاق باد در خلال این ایام حله الملک ملار المها مسد
 خان بموجب حکم مطاع از بنه گاه باسلام عقبه فلک احرام
 شرف اندوخت غازی لدینخان بجا در فیر و زجنگ از بار
 رسیده بجا است بنه گاه قیام نمود مکر مخان بنه وی
 منطف بشوق طوف کعبه عالمیان از دار الخلافه آمده و بدین
 سعادت فانی گردید بعد مروجین در روز شمول مراجع غن
 مراجعت بکوشه انزو و انافت که از شمس است آیات تفسیر کعبه

الختاف

و میان قانع دیگر قلم در بیان کیفیت کمیلنا برداشتن
نه طفلانه بازیست که مرکز مژگان بانی لب بدعوی کشاید علم
در میدان حقیقت آن برافراشته جان بازیست سرتهی مایه
ممت کی از عهد چمن نقد از دست دادل برآید پایمرد
سلم می ناقص بکبره چرخ اشیرشوان برآمد بدستیار می کند
ست پج تردد مرتقی شرفات آن شواند شد بر معارج مدعا
صعود کسی رارسد که چون قلم سر بازی نماید مانند اندیشه
رسان فلک تازی کند ای سودا این حدیث سکوف انبشی
معنی و حرف بسم الداین کوی این میدان تاجه دار
از حدت طبع و طلاق لسان قلعه کمیلنا لفظ دشواری را
معنی شخص اراده تحسیر قهر ناز امتنی کوه خاک نشین آستانه
جانش آسمان کوه آستین جامه خامه دستکاش تصور
امکان در انتراعش مانند اخراج امواد فاسده فرمده
نهایت اشکال صدق آسانی از اشعاعش همچو اتناج اشکال

غیر متجه محل خورشید غم آسمان سیران امان سعی بر کمز داز
 حنیض معاکم شش سری بر نیاورد مدت عمر زمین نبردان
 سر آمد مرحله از مراحل کریم باشن توانستند بسراورد خیل
 سپهر تاز باراده بالا بر آمدنش چرخ چهار دسرا و بسک آمد
 و هم بسبک پرواز خواست دورش را محیط کرد دکار
 مکروه مبتک آمد لکن از اینجا که سر در بسته را کثایش و محنت را
 آسایش و مهربانی را تفسیری مرمری را تفسیر است و حلال
 مشکلات کشف معضلات تعالی درک اوصاف عن اذیان
 المخلوقات ذات تسبیح الصفات پادشاهان عالم کبریتی
 نوروان آفاق تسخیر تاجداران کشور قوت و برتری تخت نشینان
 خطه سطوت و سرور یابدین همه عقده کشای اختفایر کیه
 آرای ظهور گردانیده و دست قضا پوست این منظر شواهد
 و آثار لطف و مهر خود را بر اذن مخلوقات چسبیده ساخته که در
 سر مکان عقده لایخسل باشد باشاره ناخن چرخ فلان

برکشانید و سر زمان طلسمی لایکشت در نظر آید با سعاد را
 زین و فکر حکمت آفرین چپ و حقیقت آنرا از نقاب تعصیب آید
 اگر خیال اشکال شک راه قاصدان آمال کرد و بی وقت
 و احوال بضرر بیشه حکم قاطع بردارند و اگر تراکم اشباح افشا
 راه برترودین بآرب بشوراند بجدت تبسه نفاذ امر بخ و
 بن آوردنش واجب شمارند و اگر عقیبات دشوار گزار
 مقاسات پیش آید هموار کردن آنرا بعضی پیش پا افتاده و
 و اگر بتا بعد شرق و غرب حایل حصول مقاصد شود بسرعت سیر
 اقبال در دمی آفتاب مهشال طی ارض نمایند تا خلائق در
 ظل ظلیل رافت شان از تاب حوادث بر آساید و مناف
 کردن کشان بسم سمند مو اکب همت شان بفرساید بنا
 شامنه کشور جلالت آتش زدن و دود ضلالت قانع خا برین
 شمر که وطن لایم جاوید بحسب رریاض شرع و اسلام همان
 پرور جهان بنان با پشاه عالم که آفاق کسا باستفتاح آن

بعلک ساتوجه مشهور بودند و باین راه ملبند و قصد ارجند
 شازده هم جادوی لاجورد شش پهل و پنج رایات طغر عصا
 از طاهر حصار صادق کن با تیر از آوردند و در قطع دو از ده
 مرحله ساحت ملک پور مضرب سراسر اوقات اجلال گردید و بسبب
 عیسای عبور بودن طرق و مسالک ازین مکان تا انبه کما ت و
 برداشتن جواجر و عقوبات مفت روز و توقف واقع شد
 و شازده پیدار بخت بهادر که سن کام معاودت از نبی
 شاه درک بگذرانیدن موسم برسات سمت موکیری کوکاک
 و آن حدود درخت یافته در کم مدت چندین قلعه از دست کفار
 مستخلص نموده بودند بفرمان واجب الاذعان بالیکر خود
 از راه بورکانو ملاحظه قلعه کهنلما سری کشیده و تصبات و
 و باری سوخته در همین منزل بلامت خاقان اعظم شرف
 اندوختند بسبب باران هموسم درین مکان باد لچپ چند
 روز با انواع تعب سر آمد تا بواسطه شتج اسد خاں بهادر

مرده رسان صاف شدن معبر بر در آمد و این چهار کر و منه نشا
 که او از ده و شواری خلائق را در مغاک تملکه انداخته بود باستان
 که قیاس باور بخند می سپردند و اردوی معلی با آن جهان حال
 و اقبال لغز اغبال گزاره نمودش از دوشم شهر رجبت شهر کور
 و امن کوسی که بوسعت فضا و رفعت زمین صلاحیت ممکن بود
 ظفرین داشت قرارگاه لشکر امنیست قرار یافت
 از اینجا که یلنامه و نیمکره است و بدین سبب که درین نواح
 غیر از دوسه مرتبه عبور افواج معدوده پادشاهی با چنین
 لشکری بسامان و حشری کران که عرصه مفت اقلیم رکنی
 آن تنگی کند بر سیه و تارک نخوت سکنه این اطراف
 جوافه را کبطن فرمال یا مال ذلال شده پان کیفیت
 اخطار و ممالک آن منتهون از نیروی تفرست یعنی
 در سه اسیر راه این کومسار پشهای دشوار گزار و جنگل
 انبوه خار دار واقع شده که آفتاب جهل کرد را از دور بازش

آن مجال چنگ زد نیت و اشجار بلند تنومندش بسان کنار
سرا و بار از سر سوار واره دارد و شاخه نوعی جسم باقیه شده
که مور از آن بشواری کدزد و اگر پس کی می دارد و پاده بصوت
میرود جربا و سخا که مانند دل غنیم از سبب رود این چنین عظیم کج
حیرت فرورفته جبال چون استخوان سگدل پای جرات در زمین
شاهوت فرورده خان بهب در مامور کردید که این عوالم و حیوان
از پیش راه بردار و سعی و استقام آن فرمان پذیر پلداران سراپا
تلاش تبرداران سردشمن ترشش سنگ ترسان خار خراش
در عرض بکشته دستکاری نمودند و کاری از پیش بردند که پای
عقل بسنگ دشت خور و در خارزار تحیر فروماند اگر کوه پیش آمد
که لعین المنوشش نباد رفت و اگر شیب و فراز سدا کرد دید حکم
بساطید کرد و اگر اشجار هلک توایم در راه است و مانند چمن
خانک از پافا و آمار و امید جعل لکم الارض باطل است و کلا
منها بلافجا جانم و دار شد تا آنکه بعد آراستگی جاد و هموار که

صد سوار برابریم سبوت رودخان بجا و در هر روز سر
 خیابان آن باغ سیجاسری کشید از سر بریدن اعدا و
 جگر شکافتن اشقیای سبزه می رود و لاله میکاشت و خارها
 و فراغت بگیر از پیش پای سالکان طریق مطاوعت برداشت
 سیوم شعبان المکرم بغایت ترکش خاصه دشمنان را فرمان
 سر و نیعت نموده رخصت یافت که چو شش فتح الهی شود
 بسر کردی حبه الملك و ادر اللهام اسد خان و رفاقت حمید الله
 خان بجا و در منعم خان و اخلاص خان و راجه بینکیر
 و مسلک محاصره قلعه سپهر نیا و تقدم انصاری و سپهر و حبه
 الملك ششم ماه مذکور مرحمت و الاخطاب امیر الامرا و
 قبضه خنجر مرصع و انعام چهار هند را شرفی و استیلا
 قد مبوس سرفراز شده رخصت یافت و خان بجا و
 خصم سوز سمار و زعفران و زرباشلیقی اقبال عالم گیر و قلعه
 هدایت پر و مرشد دستگیر تحیه بر حکم و ان جند نالهم الغالبون

نموده پیش از دمیدن سپیده صبح با حمید الدین خان بهادر
و منعم خان چند یک سوار سرازول در دره داحل شدند و چون
کنار و خاست و تار پرشته سرکوب قلعه که خان بهادر
جای بر آوردن توپ مطرح نظر داشت دیوار و بر بهار محکم گشته
و حصار روز بدو است به پیش قدمی قائم شده منتظر خان و
مان سوزی خود نشسته بودند پیش وی آنها که داشته و حمید
الدین خان بهادر را بجا فطرت کمین گاه ضلع چپ ایستاده
کرده خود طرف ضلع راست شتافته فیه اولین روز
آنها را بباد مکتین خاموش نموده بذاته در انجاءه پیرون
از شمار با سیزده چهارده تن تهن فن یک ناکاه
همچون خم ثابت بر سر شیا طین رسید و سر را از اجبا آن
زیاده سران آواره مانند کده از پیاده برداشت و
پشته را از گشته دو پشته نمود و خراب ادبار از دید این د
غیب و تمانید لاری بی دست پاشده کاتنم حمر مستغرة

پایه
بدون خروج و رفتی
که از اسان سرا
ماند و پشت و پیاده
و حفظ و اسان آنجا بکسر

فرت من قسوره چاره خبر فرارند و سر اسیر خود را
 از بالای کربوهای انداختند و استند جانب قلعه بگزیدند
 خان بجای پیشتر از سوار شدن خود خبر ایراند از آن
 تنبیه عادی سوختن فرستاده بود که بر راه قلعه افت
 و رزند در آن طرف هم اشتعال آن غضب امیر راه گیر
 بر خود بسته دیدند ناچار بجنگه که بخت در زیر درخت
 بوته پنهان شدند درین اثنا که افواج پادشاهی دیگر از پی
 و مردم منتشر شده اگر اشتیاق از نین دستگیری آورند
 خان بهادر شکما در کمرشان بسته در مغاک پلاک می افتاد
 بعد و قلع چپس منسج نمایان که معنی ناشناسان و عنده
 منسج الغیب لا یعلمها الا هو میدانستند در مدت ها دفع و رفع
 این مانع عظیم صورت خواهد بست و بفرار قبایل عالم کبر در
 چند ساعت چهره کشای متصوّد شد بر همان بسته نبات
 قدم و زردین علم معرکه منسج اندیشید و خیم اقبال

۲۸۳
در آن طغفرسکان بر پا کرد آتش روز این مرده بسامع شایر
مجامع رسید خان بها در با ضافه دو صد سوار و علم و جگر
مرصع و حمید الدین خان بهب در بعلای کنار و منعم خان نغما
اسب عربی با ساز مطلقا که اسب سواری او بکار آمدن بود و عینا
اکوش خاصه سرفراز گردیدند و یکمست نمایان اضا و عموم
برادری خان بهب در استیاز اند و خت و شب را
بقایم کردن مورچال زنده داشته روز دوم شبته دیگر را
که از انجا درون قلعه تیر بند و ق رس است بدست آورد و بهی
اتشش دم کوه ستوده را بر پشتهای سر کوب بر آورد و تا به
خانها و اعمار خانه نشینان بسوزد بر اندازد و شروع در کوچ
مستف دواندن نموده طرح دارستی در باغ جهاد بخت
که سرهای مخالفان بجای خوشتهای ناک آویخت و در کم مدتی
کارستانی درین کار بطور آورد که در مرالی مور میادین
اسب تازی پیدانوده برای پادشاه سلیمان فروکش محشر

اثر بزم تعج آراست تا آنکه پست و دوم ماه مذکور حضرت
 بشا به کارنامه بجا در و ملاحظه حصار پسر شریف آورد
 و پیش آوردن مورچال ترغیب فرمودند و به پست گری
 لشکر پیش رفتن کار پیش از پیش از منزل برخاسته
 میدان را که از قلعه نیم کرده فاصله دارد پست و پنجم ماه
 مذکور مضرب دایره اردو نمودند غرض مضرب گشت مال
 که آغاز سال مبارک کمال چهل و شش ماهی است و یکصد و نود و هجرت
 شاه زاده محمد پسر بخت بهادر که گشت نواح سبک گاه و آنخذ
 رخصت یافته بودند مامور گردیدند که بازگشته اطراف
 بنی شاه در کمنزل گرفتند محمد امین خان بجا در صدر الصدور
 باضافه دو صد سوار و عطای علم رایت امتیاز افزاخته
 مرخص شد که از کتلت انبه کلمات بنگلو کس فرود آمده ستر
 کفر آکین را تا دروازه آن سمت قلعه کمیلنا ریریم سوار
 یلان قیامت زور آورد و راه در آمد و برآمد بر محصورین قلعه

۲۸۷
سعد و نماید و تر قنجان بوجوب حکم بر دره انبه که است پ
و محمد امینان جلنا عالیها سا فلها خانان پر کانت قوتیا
آن نواح را با تشنه نب و تالان سوخت و بندی و مو
اندوخته بانداد کوکبی در وازه پرداخت حالا خانه
و قایع کنار باین در زده که خان بجا در توپ و خرابی
بیا میردی مت کوچه تا سر عشار حایل ریونی قلعه بردارین
سم از توپ و تفنگ لایق قطع سردادن روز و شب نمی شود
و جان سر نوع اشخاص کارکن اجل رسیدگان کوچه سلامت
میر بودند و بها در بادل قوی و غم خرم در کار بود و
جانهای موافق و مخالف را به نیم جوی حسد یادار نه غنیم که
از در وازه قلعه پوشیده کوچه آورده بر ریونی بدافعه
می نشست چون دید که آن شهسوار دها بهاسته مقابل
رسیده و نیخواهد بر زمین سوار شود سر از موشن خالی کرد
و از حیرت رو بدیوار ماند و آسته آسته میخواند

این گیت سواره که بلای می آید صد خانه بر انداخته در خانه زین است
ناکام زینهار که از میان غار بر آورده تا زمین سطح زیر دیوار بر
باندیشه باطل خانه آبادی خود خراب نمود بهادر زینهار گنج
ترقیب داده بر بالای آن دها بهاست بهای قدم پیش
پیش قدمان میرفت الحال موقع آنست که شطری از نیکانها
محمد امین خان بهباد در معرض تحریر آرد آن جدکار که باند او گنج
دروازه رخصت یافت بود بهامردی مت کوه ماچال آسمان
دنبال بانی سر نموده بیای کار کشیدند که پشته فلک پستی محاذ
دروازه حصانت آوازه شرف ریونی واقع است رسید کرده
شفاوت پژوه بالای آن دیوارهای سنگین بسته و خندهای پیش
حایل کرده راه پراهه روی بروی خود کتوده بودند با بکله بدنی
پرده صعوبت نقاب چمن پیش رفت کار بود تا پانزدهم
شوال حشم با بخیر و الاقبال حسیه باد جان گفته با بهادر
جان بناموس ده نام خریدار بران پشته آمد و آن ضرب

او بار را تا ریونی زده و رانده اندرون دیوار بر آور دو بگوشت
 و کشتن از گشتها پشته مانند دار کرد و راه بر قطعه شینان میدو
 نموده بروی وزیر کار نظیر بابان اسلام فتح البابی نمود حضرت
 بشنیدن این کار نامه پردلی خانده کور را بخطاب استیاضا
 بهادر چی انعام و سوپ و ارسال خلعت و فرمان سفر فرار نمود
 و دیگر همایان جانفشان او را با ضافه مناصب و شمشیر و کمر و خیل و
 اسب و خلع در اقران سر بلند می بخشیدند چون نظر ثواب
 اثر پادشاه معارک آراسی ممالک کبر در دید عوالت امور از همه
 دیده و ران دور بین است آنچه خداوندان نظم و بغور در پاد
 او در بادی النظم می میند و آنچه صاحبان غم بجاوش بدن
 پی نبرند او در اول قدم سزاران مرحله می سپرد راسی شکلات
 صل فرما بران قرار گرفت که شش سزاده پیدار بخت بهادر از بی
 شاه در ک رسیده فرق فرقد سارین بوس بر افراشتند
 و بالکتر می راسی خود و راجه حبیب که محافظ مورچال مفتاح انداخت

بهادر و چند هزار پاد و فرستاده یا قوتخان مقصدی دند
 راجپوری قنبر قلعه از طرف کوکئی دروازه علم اطاعت حکم
 بر او داشتند و به پیش بردن مورچال و برانداختن برج باره
 بمصادم توپهای صاعقه بارش شروع نمودند محمد امین خان بهادر
 بسبب عرض مرض طلب حضور شد سرچند تن اسد خان بهادر
 از طرف خود بشیر یگانی فرهاد برگره سنگین تر از دل
 معشوق دها بهاسته تا کمر برج رسانید و کوه چای غریت
 ظفر تمیت از سر در دوانید لکن سبزه بر شک نزد
 چه کنه بارانرا هیچ نحو صورت پیش رفت کار مد نظر نبود
 و با وجود دما دم زدن کولهای توپ بشیر دهان و کرک
 بجلی که کرکی بکوه رسد کرد از بنیادش برآورد و چند
 از آن برج نیفتاد و غنیمت توانا و توالی از متواله صد می
 و دو صد منی ریختن دپت نمی کشید و چند شب پروان آمد
 بر مرحله ریخت و خان بهادر بدانه بدافعه آوخت رور

خود در دها به بستن باغ و دوران کار میکردن یکی از بالا برنخته
 چهار طسوج عریض میرسد خوردن می کشد خان از صدست آن
 که بر سرش منجور و میغلطد و سبغ راسی غلطان غلطان میرود
 تالاب کجاوه افتاده بودند غلطیدن و سبب رتی کشیدن
 می شود کرد و دیگر اعضا سخت خسته شد و بعد بیکاه که از سبب
 بی الحجه تاب بزخاستن بد کرد مرتبه بکارست اعلی آمده و
 بغایت سرخ خاصه سر بلند شده باز سر کار رفت درین
 فکر بود غلط انداز از طریق دیگر بویزش غاید که خلال احوال
 بحسن ساعی شانزاده ظفر استقبال ریونی قلعه که فی الحقیقه تسخیر
 کینا عبارت از دست دهم ذی الحجه گرفته شد درین پیش
 کارهای دست سببه از راجه و مردم او بوقوع آمد با الحجه فتحی که
 مقامات فتوحات فراوان حصون حصینه تواند بود و بتاسید خدا
 جهان و اقبال خدیو کجیبان از مملکت غیب منبضه ظهور آمد از
 سنگت این سد عنینم رحم اگر بکثرت یا حوج و ما حوج بودنک

تفرقه در جمعیت او افتاد و اگر قلعه درست حکام قلعه ذات البرک
آسمان بود از سم پاشید زمانه انگشت یعجب بدانان که زنی
طالع صاحب مان سپهر با جد چشم حیرت نگران که خبی انحراف
این فرمان شاه زاده بعلای سرج مرصع سرفراز شدند و
راجه با ضافه با پند می و هنر زاری و هنر اسوار و دیگر کار
با ضافه و عنایات نمایان کامیاب گردیدند اسد الله سپهر
سین اسد خان که در مر حله فسخ کام میرفت و اخبار
می آورد بکبریت خطاب بدش فرخ کام گردید امر عالی
شاه زاده صادر کرد دید نو پها پیش برند و دیوار قلعه را که در
رصانت و بلندی سختی که هج دیوار طرف فتح اسد خان
بها درست بر اندازند اما چه نویسم از آتش عنانی آب
خانه خراب که قطره زنان دو اسپه تازان چنان فرجام
جله و چپان رسید و از بی روی چشم ناکشوده و سربازان
ده ده روز و پست پست روز یک میدان میدیدند با

این همه کارکنان مرد و مورچال بچو باد صرصر در تردد
بودند و چنانچه ارغیم باکی نداشتند از آن شوخ دیده هم
حسابی برهنیداشتن و فتح اسدخان با عدم تهیه یورش و امن
و باها و برهم خوردگی کارهاست و داد که اگر پروا نماید کرد
یک مرتبه ببال با دهنک برق بر دیواری می برآید پرس ام
بدست انجام چون این همه تسو جیات خانه براندازی مشاهده
کرد برهمنان برای در خواست بعضی از ملتمسات و تقاض
قلعه بخیرت و کلای شاهزاده فتح نصیب و مستاد و چند
روز طریق پام آوری و پیام بری بواسطت بخشی الملک
روح اسدخان و فضایلینان پوتات که از حضور پر نور فیر
در میان بود آخرت سبج التماسی غیر ازین بدرجهت بول جا
گرفت که خود با محصوران جان بدر برد و نوز دسم محرم
نشانهای شاهزاده و بخشی الملک بدست خویش برآورد
قلعه برآورد و دست و دوم در پرده شب تاریک بدرشد و

بکرم پادشاه کریم رحیم نسیم مزارحم حال او نکردید صد
 جارا حتی در سق الباطل مشک فروه آسمان کرد کا فوج
 بشنیدن وعده حق با مومنان یعنی حق علیا نصر المومنین
 بزین فرورفت سرخند خنوران تاریخ این فتح سپید
 بشایر مجامع رسانیدند لکن الفاطمی ساختن فتح شد
 قلعه که یلنا بخاطر نخته سجان درجه قبول گرفت و حضرت
 در قرات قرآن مجید الحمد لله الذی سخر لنا هذا بقا قول
 گرفته حصار را سخر لنا موسوم گردانیدند منتظران لطیفه
 فتح کلبا ملک الحمد لله الذی سخر لنا سخر لنا بکوشش حمله عرش
 رسانیدند جدا کوه وزین این سرزمین که جز بجزیر و کل
 اثری پیدایش و تماشایان ایزدی صنایع را عظیم است
 این که و دشت بوستان سرائی بسزانه در حشم ندارد
 که نفعی از و نتوان دید کلی ندارد که در کاخ و باغ بوی مضمی از و
 نتوان شمید سردانه درین پهن دشت از شمار و عقایق حرا

از کوه وزین

۲۸۸
انصار خیر مر خالی از و در دست گیری دل آویز با بخت
بیدار و طالع جاوید بهار پادشاه روزگار را نازم که
حضرت آفرید کار این صنایع و بدایع را برای تفریح آن
نخبه و دایع آفریده و از کل تا خار محکوم حکم آن بجاست
سزاگر دانیده است و خشم شهزاد کور پادشاه منصف منصف
از راه مورچال فتح ابد خاں بهباد در بدین قلعه
تشریف فرمودند ضابطان با مصاحی ثابته قلعه دار
نامزد شد در استواری بیرون و حصار که شش پست
همین حسن بناست پس لکن از درون باعتبار
عمارات و بساطین حیاض مزین بر قلاع دیگر ندارد و
قابل دیکچینی نیست چون قلعه سرحدیت و ملک عظم
بالاکمات و پائین کمات تملک کن بسبب تسخیرش ضمیمه
ممالک محروسه شده و پادشاهان را سزاواران مصلحت
در ضمن امری مضرت کشایش آزاد و تنخواهان از فوجا

عظیمه شمارند روز دیگر شاه زاده را در افراط این انبساط
 بانعام یک رک روپوشا ط اندوز گردانیده برای چهار
 طرف سوگیری برای باغ رخصت دادند و فتح الله خان
 بهادر را بانعام جعبه مرصع و افراش در خطاب بلفظ
 عالمگیر شاهی قیام بخشیدند بخشی الملک روح الله خان
 و حمید الدین خان بجهاد در یک بطای دو صد سوار
 است و از افروخته مقرب حضرت خانه زاده خان که دو
 هزار و چهار صد سوار بود باضافه پانصدی و عظامی قتل
 فرق بهایات بک سوار سو دهنم خان بدر و علی فلیخانه واضافه
 ذات و سوار هزار و سیصد سوار سرفراز شده بامنعمان
 امثال سمیری حبیب عبید الله خان برادر خواجه طهماسب
 قدیمی و الاشاعره مغزول قلعه دار اکبر آباد بسبب بعض
 عوارض از منصب دو هزار و سوار سوار بر طرف شد میر
 ابوالوفای پره صنیاء الدین خان مرحوم برادر کلان زاد

خان از اشغال قدیم انخدمت فسخ محمد قول ضمیمه مات
 سابق بتجلیل سعادت خدمت داروعلی جانماز خان
 درجه اعزاز نمود و جو حسن کتاب آداب و لطافت
 فهم و طرافت شعور که در طبع جودت یاورا و مضمر بود
 در حضرت خداوند جوهر شناس قدر افرا بکم مدتی جلوه ظهور
 نمود حسرتی از شعله ادراک او طرف وقوع سر می کشید که عرض
 داشت پادشاه زاده محمد معظّم بهادر شاه بخاطر فرار نظر
 انور گذشت و چون رفر معلوم نمی شد حضرت بیاض
 خاص میرند کور حواله نمودند فرمودند که دوسه رفر با واضح
 آن نوشته گذاشته ایم آنرا با این بنجیده استنباط
 مطلب نماید میرند کور بیاوری وقت نظر و سرعت فکر نمود
 مسوره مسطوره را از پرده کمون بر فراز استخراج
 آورده مضمون عرضه داشت مفصل نوشته از نظر تقدس
 وجهه خردمندان قبله استعدان گذرانند بدرجه استخوان

قرین شد و نقش استعدادش بر کرسی نشست و در جلد و
 یکصد و نوزدهم و پانصد و سی و هفتم و اضافت پست سوار
 که چهار صد و سی سوار شد بر پایه غرت برآمد و پشت کارش
 در ترقی بود و عنبر شوال فرخنده فال استاد های پایه
 سر ریاست مصلحت مصیر باد ای نیلغات عید فطر غرت و مست
 حاصل نمودند چون امیرالامراکلی داشت حکم عیادت
 ششم غرض دور یافت که از طرف اندرون دیوان عدالت که
 الحال موجب حکم آزاد دیوان مظلومی نویسنده برادر
 آمده در کتفه تفاوت یکدفع از زین حجره بنشیند و آواز
 تفاخرش در زمین بر زمان بر خیزد تا سه روز نشست
 بار بست و در قدیم استاد غایت اند خان لغایت
 فیل بلند مرتبه کردید مختار خان ناظم الکسبه آباد
 اصل دو هزار سی مائصدی بود پانصدی اضافه جماعت
 تربتجان میرانش اصل سه هزار سی و هشتاد و پانصد سوار

بود پانصدی اضافه یافت دیا شنان تصدی سورت بعایت
اضافه پانصدی دوهزار و یکصد و پنجاه سوار شدند پادشاه
و سلاطین تسلیمات مبارک با دعدی بجا آوردند و در آن
شهر مع الاحمد سرپردها تا خیمه آثار مبارک ایستاد
شد حضرت بدولت زیارت و سمانجاشب نده داشتند
سعادت نمودند و ضابطه بقری مقدمه پانصدی سوار آمدن شخصی کلاک
معروض کردید حکم شد بخرامیر الامرا و بجهه مسند خان و
روح الله خان و خانه زاد خان و حمید الدین خان بجهت
سپاس پانصدی سوار نمی آمده باشد عزیز الله خان قورچی از
تغیر نزار خان قلعه دار قند بار شدند و پانصدی تصد
سوار بود اضافه دوهصد سوار شاه راده پدار بخت بخرات
خجسته بنیاد مامور شدند و لطف الله خان ناظم انجا بصوبه
داری برآر نیابت خان قورچی جنگ دستوری یافت و بدو
نارسیده صحبتش با فرشته جان برار افتاد و با او بایر

نیت لطف جان

رحمت زار شتافت باوصاف فضل و کمال و شجاعت که مکر
 مصدر کارهای نمایان شد اتصاف داشت و اکثر عمر خود را
 عهده حضور پر نور و سپیداری افواج بیرون تمشیت میداد
 رب اغفره فوت بهمن خان بیست و پنجم جادی ال آخره
 بجهت خدمت خان میرنجش برادرزاده جعفر خان خوشش الام
 بازار فالج و ودیعت حیات سپرد بموجب یرلغ کر امب تلغ
 پادشاهزاده محمد کا بخشش امیر الامرا از ماتم برداشته
 بحضور محنت ظهور آور دند بکلمات تسلی آیات دلجته
 آن عهده مخلصان را مرسم بستند و بر محنت خلعت خاصه سرج
 مرصع از ماتم برآوردند خان فرحوم اسپری بود باوقاف
 و حیا و عکس مبارک محضر پاک طینت و نشین رحمه الله
 انصار خان بهادر نصر بخش از انتقال انفرحوم بخدمت میر
 بخشیکری فرق مبارکات افزاخت خدا بنده خان ارتغیر
 چس قلیح خان بفرج جادی کر نامک پچا پور بدست سوری

بحال شد محمد یار خان ناطق در آن خلافت بفرجی مراد آباد
 و اضافه پانصدی پانصد سوار اصل و اضافه سه هزار و
 پانصدی سه هزار سوار و عطای نقاره کوس عتبار و اقتضا
 نواخت از منعم خان چون رسیدن بکوبک محمد امین خان پناه
 رفته بود بکمی دوی پناه سوار و تغییر خدمت فیلیانه معاش
 شد و حمید الدین خان بجا در بخدمت مذکور مقرر گردید و در
 پانصدی شصت و پنجاه سوار بود و پانصدی و صد و پنجاه سوار
 اضافه یافت محرمانه طفر با آنکه خدمات متعدده داشت
 و نوشتن احکام مخفی ضروریه مامور بود بخدمت انشا انظار
 نیز مجاز گردید و از تغییر او واقعه کاری بجا بجا محمد حسن پسر
 مقرر شد و در زب لسان حکم از واقعه دار آن خلافت معروض گردید
 که نواب الله قلیاب زب لسان بکم رود در نقاب رحمت
 الهی کشید و در دولتمردی مغفرت ناست ناستی آراش
 کزید خاقان جهان را از مفارقت فرزند بجا بجا بپوند دل غم

اند و دیده اسکت نمود کردید و از بپاقتی اختیار نمی
 ناچار بمصابت ساختند احکام قدسیه بنام سید امجد خا
 و شیخ عطار الله و حافظ خا در بذل خیرات و صدقات
 و عمارت مضیج آن قدسی ذات که در باغ سی منارهای روضه
 نواب جنت مآب صاحب الزمانی قرار یافت غرض در یافتن
 رباطی دو در دارد این دیر خاک دوری در کوه در
 در خاک نیاید کسی زان در اینجا منتهی از که این بر
 نگردد باز بیان معاودت رایات نصرت سات از سحر لایها و
 و بعضی قانع گریخت و چشم محرم اعلام معاودت بفرجی و غیره
 بغیرت ناحیه بها در که بر افراشته شده از کشت بارش
 لای قطع کتی را که اردو می علی در ایام خشکی چند روز قطع
 کرده بود و قیاس باید کرد که درین موسم در چه مدت
 پی سپر کند از نوع بار بردار شتر قلم بکلام عظیم الی الابل
 کیف خلقت خورده که اگر تا بهیج اجل فی سم انجیاط عمرش

و خاکند و قوت و قامت عروج بن غرق یابد و موسی نزاران
 عصا بر سر و صورتش نهد چنگاه قدم درین راه خواهد گذاشت
 کا و کجرات رفت خر بخر اسان شتافت فیل بدوش بباد
 غرور تن و توش از میستی پوشش شده در تحمل بار کران
 اردو قدم زد و کجک تو بچ زمانه آفت ز خورده که چو حسد
 و حل فرو ماند آخر کار آسمان هم تحمل بار امانت نباشد
 شد قرعه بنام انسان ظلم و جبر افتاد و کشید از کج کشید
 احمال و افعال تمام عالم را فرود ران سر بار می آوردند
 این که تو کوئی که همه مردمند و بیشتر کاه و شمر
 بی دمنده دولتمندان در بهشت آسایش آسوده
 سرخ خود را زیر کتک کولین اقامتگاه بود در سانیدند
 بسبب نارسیدن کار خانات موکب ظفر کوکب مقصود
 کردید حکم شد بجای سحر ناپس پازند بعد مفت روز
 نثاره کوچ منزل پیش بنوارش آمد ناله که درین منزل بود

سواری حضرت را راه داد و دو هزار الفبسه و بردن خلایق
 کشاد مدتی درین مکان فروکش شد سرکه بغرقاب نداشت
 رفت سرکه بزور شمت آمد چون به بنزل دیگر آوازه
 کوسن نم زده بر خاست همان ناله پیش آمد طرفه خدا
 بدو برداری که پیشخانه پادشاهی دیگر پیشخانه داران اول
 بجلیه خواند ثانیاً بطریق پیرامه روی نوعی اسب پیرو
 دو اند که همه را در صحرائی در ماند کی نشاند اصحاب الفضل
 بنهار ساجت و احاج مال مغضوب را از دستش خلاص نمود
 و دیگران طریق افسوس دست بسزد کی پیوند آخر
 الاثر تفاوت یک کرده حضرت راه چپ زده بلکه پور
 آمدند درین بنزل ناله بجزوی سدره شد که ناله کس سرگز
 نمی شنود بفرایغ خاطر شب و روز پادرازمی غنود و
 درین شور محشر غله رو به سیری بود کاه و سیمه غلط و در
 تیر باران بژش بر هفت جان پشویان کارگر طعن دستان

با خبر صفت اب تهری فرماییم و بهایم و بشیر خلایق اسباب
 تفرقه و انانیت را بی سر کرده بحجیت روزگار میکند از این
 و بر سخت جانی خود بقیهها داشتند روزی مظفر نام منصبت از
 خاص جلوس در سواری مجری کرد و بعد و رود بدو تخته فیض آمد
 حمید الدین خان بحسب در بشف خطاب معزز گردید و کلام
 نام پرستاری بود قدیم الخدمت صبیحه را پرورش کرده
 در از دواج مظفر که امروز در سواری بنظیر آمد داده بود
 ریش سفید کرده شما این بیت راست دلارامی که داری دل
 در و بند و در چشم از همه عالم فرو بند و این صرا
 که گمانه شوی که گمانه شوی تا بکلم حلی نویساند برینکه
 پرچین نموده پارید خانم کور در چند روز حکم اقدس کار
 بست و از نظر انور گذرانید بر زبان که نشان رفت حواله
 مظفر نمایند که بدار الخلافه رفقه این پارچه شمشک را بر قبر
 دلارام مرحومه نصب نماید یا قصد رومی در وجه انعام باو

مرحمت شد و حکم سلطان بنام منصدیان دارالخلافه صادر کرد
 که طلب یکساله او از حسن زاده صوبه مذکور بخواه و مندر پس از
 مرور دو سال که برکات سعادت رسید طلب تمام و کمال
 و پنجاهی اضافی یافت و قدیمان خود را سپهرای قدر و انبغی داشت
 نوزدهم صفر پادشاه فلک فضل سوار از ناله گذشته
 بفاصله یک گروه حسیه آسمان خرگاه زدند در حجره عدالت
 جای نشستن یافتند پادشاه زاده و دیگر دنیا داران زاده
 خانهای خود و مجال استماعی نبود حضرت کوه تحمل دریا
 حوصله اکثر بزرگان خیر بیان می آوردند ابر کی میبارد
 باد کی می وزد مردم چراغ اسبابی داده اند و بخواب
 و لکن بلوکم نشیمن الخوف و الخجوع و نقص من الاموال
 و الانفس و الثمرات و بقیة الصابرین الذین اذا اصابهم
 مصیبة قالوا ان الله وانا اليه راجعون تسلی بخش
 می شدند باری بعد چندین روز تاریکی اندوز درین منزل

۵۹۲
سحر که حسد و خاور علم بر کوساران ده بدست حمت
شاد می آمد و اران ده یعنی قهرمان مفت اقلیم خاقان
عرش دسیم آفتاب مهتاب ماچه لوافی فیض پر اجرت
روزگار خسته حالان یافت نیم جانهای پر مرده افشوده
کل کانیات تازگی یافت ممکنان بزبان حال کلبا کلب
عیش مقال می سرودند در یاب که صبح عیش رخ نمود
خورشید در نور بدل گشت نیکو بپنددم که پشانی صبح
در سجده خورشید غبارالود دوازدهم شهر ربیع الاول که
اردوی محنت نور و چارده گروه مسافت در یکماه و مفده
روز قطع نموده پای قلعه نبی شاه درک رسید باز بهمان
دف خورشید در نوازش آمد روزی طلبان آخار پازو
کردند کانه حرص و ولع کرمی گرفت موای دل سردی
از سر برد شد بار بر دار از اطراف دوید بارها از سر و گردن
خلایق برداشت به نفست از درهاست این کی مرده است

از غم بی آلتی افسرده است مردم پس نمانده هم بجای که گمناید
 لنگان لنگان میرسیند و میکشند چون پای به هم میبند
 روان شوی شاید که رفت رفته با عدبان شوی بماند
 شهر ندکور سرزمین بره نونزل لویه عالییه فراسمانی گرفت
 پس از توقف یکماه و شش روز پست چهارم شهر ریح الاخر
 رایات زمین پای فلک فرسا با فرخوردی و حشمت خمیدی
 بغیرت ناحیت بهادر که در استر از آمد سر چند باران
 پا در دامن میکشید و خبر طعنان دریای کشنا میرسید این
 مواضع در برابر چشمم خرم پا دشانان و قلعی نداشت نه کوه
 مسافت تا کنار دریا در شازده کوچ و مقام طی شد تا همه
 لشکر دریا آمد چه دریا طوفان قیامت سر موجش بلافا
 شروع در آن شد که لشکری که شمارش از امواج دریا فرو
 برشته با عبور نماید کشتی نه که دوزخ فرود یک تاب
 هزار مرده با باین حال پراختلال در ده روز نصفی کز راه کرد

نزل برکانو

از لشکر

حضرت قصد رفتن بکینار و دیگر فرمودند و کشتی سوار قدم بر
 سر دریا سویدند تا بآنرا از آن استنرا از در پایی عرش سامی غلطید
 و کشتی کشتی جو اسرشار بر دوش نیاز میکشید اعلام فرمود
 ارتسام پست روز دیگر در آن طرف هم توقف فرمود تا لشکرها
 سر بایامین توجهات پادشاه بحسب و بر بسلامت عبور نمود
 چه پاک از موج بحر ازا که باشند فوج کشتیبان و از انجا بر
 ساحل ممالک سایه اقبال افکن قطع منازل تا اسعد کفر فرمود
 و چند روزی آن مکان بوده سواد و بجا در کده را محاط
 جلال گردانیدند در اثنای قطع این منازل چهار گروه مست
 جری از ابتدا تا انتها دور است به سامان لشکر غازی اندیجان
 بهادر فیروز جنگ بنظر آفتاب بنظر پادشاه پادشاهان قبله
 زمان درآمد خانغری المیه محله را از بنه گاه اسلام پوری
 بار استکی نمایان و توزوکی شایان و تربیتی زیاده بر حالت
 نویمان عظیم ایشان و توپخانه مافوق طاقت سپه سرداران

و از حبس نکش فراوان فرستاده بود بجهت آن که
 بر تبه قبول رسیده و غازی بچه نداشتند و اگر تو بچانه
 در سر کار و الاضبط شد و بموجب حکم قضا امضا ضابطه
 بارقه نفاذ گرفت که امر از یاده برین تو بچانه نداشتند
 تحریر نقل فقره دست خط خاص که از روی آن حبس حکم ارشاد
 مواد شاه زاد و پیدار بخت بهادر نوشته شد مناسب مقام
 محله که خان فیروز جنگ که مفت نزاریت از خانه خود بود
 توپ و گنجال و شتر نال و کور نال و همه چیز آتش که باید
 بل نماید سوای آنچه از سر کار پادشاهی او تعیین است داشت
 چراغ که مضاعف او می باید زرها را ضایع میکند و هم صرف
 صرف بیناید آنچه در کار بود ختمش خود سازیت
 اندکی ماند خواهی غرضه سوز می چاک نیست که در فکر دل
 خود باشد عمر مردم همه در فکر شکم میکند و کشتن
 کشته است و چهارم رجب سه چهل و شش اردوی کتی بود

بغرم تخریر قلعه کندانه با ستیز از آمد شر و هم شعبان پای آسمان
 نزول لشکر ظفر مفر سر چرخ برین بر آورد شروع سال
 منقهر است برین عالم کسری سلطان بنیکداز و یکصد چهارده
 محبوب بعد از اقیانوس غروب یار یابان بارگاه کسری ماه
 صیام برکات سیما از افق چرخ خضر اسبان عالم آرا پیا
 ضیاء ادراک سعادت و مشوبات بر فرق عالمیان شکر آید
 مالک ملک حسنات با و خاں مبرات شکر است بهر البهر
 آور دند و آرزوهای منتظران بدل غنایات را در خور پادشاه
 و مستام سر کدام چنانچه باید و شاید بحسن آغاز و انجام
 بر آوردند شانه زاده محمد عظیم ناظم بکال را انظمن صوبه بهار
 از تغیر شمشیر خان ضمیمه خدمت سابق معتمد رشد خاندان کور
 بصوبه داری معظم آباد اوده افتخار حاصل نمود بجاتان
 ناظم بر پانپور و فوجدار بکالانه که دو نزاری نزار و پانصد
 بود و ششونکه قلعه دار را میری که نزاری نزار سوار بود

و سراندر خان نایب صوبه برآر متعلق خان فیروز جنگ که نبرد
 پانصدی پانصد سوار بود و سر کدام باضافه پانصدی بلا شرط آید
 اندوختند تحشتم خان قلعه داری نادرک از تغیر قاسم خان
 در حصار غرت در آمد شانه را ده پیدار بخت بهادر ناطق صوم
 حشتم بنیاد صاحب صوبه کی خاندین نیز پایه افزای نعمت
 کردیدند اصل با نژده هزاری دونه مراد سوار اضافه
 دونه مراد سوار خان نصر جنگ تنیه مقام سیرت برهانور حشتم
 یافت و بانعام متکای مرصع و چهار زنجیر فیل مفتخر گردید
 سلطان محیی السله سپه پادشاه زاده محمد کا بخش منصب
 مفت مراری دونه مراد سوار و عطای علم و تقاره راحت
 احبابی خویش افروزدند با مراده مغرالدین صوبه دار ملان
 و تنها بار سال فرمان خلعت و جود مرصع صله حسن حشتم
 استیصال بختیار مفید مورد ظهور مجری تحشیم شند اصل
 دوازده هزار شست مراد سوار بودند باضافه دونه

سوار و انعام ده لک نام درجه ثروت نمودند چنانچه
 بهادر بنظم صوبه پچاپور و عطای سرحد و اسپ و پسرش با انعام
 فیل و اسپ سرافزاری افتد پادشاه زاده محمد کا بخش عطای
 خلعت و سپر و صرر و سربلند شده مرخص گردیدند که نواب
 قدسیه زینت النساء یکم را از اسلام پوری بجا در کرده پنا
 و صدر الصدور محمد امین خان در رکاب ایشان تعیین گردید
 وقت فضایل خان میزدی ششم ذی القعدة سنه مذکور فضایل خان
 میربادی پسر وزیر خان میر حاجی سیس نشتی و پوتات
 و نایب خان امان بو اسپین خراب رفت فضایل و کمال
 و ثار ذو قنون روز کار بود در حق خود میفرمود مرد حاضر کو
 کار و حضرت در حق او میفرمودند نیابت خانامانی چنان
 سر برآه نمود که گویا خانه روشن کرد عبد الرحیم پسر فضایل
 مبرور که بعد فوت پدر از دار الخلافه باستان مغلی رسیده
 بود بخدمت پوتاتی و خطاب خانی و اضافه منصب مورد

میگفت

اغزاز و تربت گردید و بزبان کمر بار خدیو قدر دان گذشت
که فاضلخان علاءالملک فاضلخان برهان الدین احمق حد
در جناب والای بسیارست این خانه را در امطج نوازش پیش آمد
میفرماییم و فی الحقیقه او هم قابلیت صرف عنایات داشت
اما در چند روز جوانی و زندگانی را و دعای گفت و چو ازین
سلسله بخرضیا و الدین برادرزاده و خویش فاضلخان
الدین کسی نماند و او را از دیوانی او لکه چینیها پتن طلب حضور
قدر دانی ظهور فرموده باضافه منصب و افزایش خانی
و خدمت پوتانی سرافرازی بخشیدند و نکو خدمتیها و کار
پردازیهایی مستحق اند خان بهادر در فتح قلاع و استیصال
غنیمت آنقدر بر زبانهاست که خامه بکار پردازد چون دیده
تغیاتی کابل بود و اکثر درین باب التماس می شد و بیست و بیوم
محررم نه مذکور برآرزو دست یافت و هزار و پانصد
سزار سوار بود و پانصدی اضافه یافته افزاوان و انوشی جانب

۱۵۰
۲۹۸
کابل شتافت محمد قلی تاتره از ولایت رسیده نزاری
صد سوار و خطاب خانی و خلعت و دو هزار روپیه یافت
خواجه محمد که امانخان خطاب یافت ضمیمه فوجداری سنگنیر
بنو جدارى میضا پور نیز ممتاز و بغایت فیل سرفراز گردید و چون
عبدالحق عرب امام حضور پنج رستم جو اسر محبت شد
ارادتهان قلعه دار کلبر کا اصل نزاری قصد سوار بود و مورد
عنایت اضافه سیصد سوار گردید بخشی الملک روح الله خان
بر محبت دوات سنگ ششم امتیاز یافت ضیا و الله خان پسر
عنایت الله خان بخدمت دیوانی اکبر آباد فرق غرت بلند گرد
بخشی الملک مرزا صدر الدین محمد خان بغایت فیل و اسب و
خلعت بلند مرتبه گشته بجافطت بنه کاه بهادر کده خدمت
یافت و دو هزار و پانصد میشتصد و پنجاه سوار بود اضافه
پانصد می و دو صد و پنجاه سوار راجه سامو لپه سینهایی پنج
بغایت اوربسی کنین با قوت و پیونجی طلاء مرصع الماس

[illegible]

سی هزار سوار اضافه ده هزار سوار ادوشت که قلعه دار سحر
 اصل سه هزار سی هزار و دو صد سوار اضافه از مشروط بلا شرط
 پانصد سی صد سوار سیاد تخان بن سیاد تخان اوغلان
 دو هزار و دو صد سوار بود یکصد سوار اضافه مرحمت شد غالب
 خان پسر رستم خان شرزه بجا پوری سه هزار و پانصد
 سه هزار سوار بود اضافه پانصد سی صد سوار الهدا خان جو
 بخت فوجداری مندرار قنبر رحماند او خان مقرر شد سوار
 پانصد سوار بود اضافه پانصد سی صد سوار حبیب خان
 بهادر صوبه دار بجا پور بخت فوجداری ملک کن عادل خان
 و عظم نگار بکانو و تمانه داری سانپ کانونا ر قنبر سفیان
 مقرر شد چهار هزار سی چهار هزار سوار بود اضافه یکصد و صد
 سوار کرد و دام الغام نیاز خان بنیابت خان کو مقرر
 پانصد سی صد سوار بود اضافه پانصد سوار مقرب الحضر
 خانه زاد خان بافرایش لفظ میر در زمره اهرام صدر نشین

المصدر المعظم
 قوی قاسم

تسخیر کننده قلم وقایع رستم از تحریر بعضی مقدمات این سال
فراغ یافت قاصد آن شد که مقدمه تسخیر کننده و دیگر
معرض بیان آرد فرمان قضا امضا صادر شد که بهادر
قلعه کبر دشمن شکن سپهر گردی شهابت دثار ترنجان آتش
بالای کوه برآیند و محصور از آتش قهرمان جلال بسوزند
و بمقرعه غضب و سطوت برانند خاند کور تو پهای خصم سوز
کار ساز بر فراز پشته مخافی برج حصار سپهر انبار
برآورده بکجندی دامن سعی بر آتش اعدا سوزی و برج
و باره اندازی ز دمانگه جماعه کالانعام بلم اصل را
بهیبت اقبال دشمن بل زده زده از مرتع نشان در کرد
دوم ذی الحجه آن حصن سر بلک بر سر انضمام با قلاع دیگر
زمین تسخیر سود و بنام بخشنده بخش در امثال نام آور
نمود در واقع حصارش مرتبه ایست که تا بخشنده بخشد
کمند تر دوازده در حیطه انتراع کی گشت مراجعت بپانچون

مقرعه
چابک

مرتع بغیر
چراگاه

برسات در پیش بود و دشواری معابر از حدشن نظر برنگی
 منت ظفر همت پادشاه کرد و نصولت بر تخیل قلعه جلگه
 مقصور بود عندهم مصمم برین قرار یافت که ایام برشکال در
 در محیی آباد پونا بسر آمد و بعد انقضا آفتاب اراده از خاور
 نهضت بصوب مراد برآید شروهم ذی الحجه مر حبت
 بمقام مذکور فرمودند فرستادند سدهای غایت حاجت پنجم
 ماه مذکور عرصه محیی آباد مخیم سرادقات فتح آیات کردید از سواد
 این ایام نادر مقدمه بنی ارشده خط مراتب خانه زاد پروری
 و قدردانی و پاس مراسم فرمان فرمانی و قهرمانی پادشاه عالی
 کامل بحر بی سال خیرات غنیم باطل ثنوبات کار ساز ضحای خانه
 براندازا قویا خدیو جهان کشا خداوند حکم قضا امضا جو تر تع و غا
 کو سر دریای سخا سالک سالک نیستی وستی واقف موف
 بلند و پستی لبیک تحریری آورد که سنگام نزول کرامت
 شمول خیام فلک احتشام درین مقام کیف ما اتفق دایره میرا

شکال

هـ
 بیاید زنده

در زمین پستی واقع شد و خیمه عنایت الله خان دیوان خالصه تن
بر مکانی مرتفع پس از مرور چند روز که خانم کور محوطه هم جای
سراپردهای محل گشایسته بود بخت خوجه برای امیرالامرا
گشایستاد ازین مکان جزیره خیمه نواب اینجا بایستاده
خواهد شد خان جواب فرستاد خوبست تا جای دیگر در این
مثل که ناکریر فرو دآمدست بهر سه مصلحت باید خواست خوجه
سرا تندرک جواب داد اگر دکام ناکام در همان نزدیکیها خیمه
بمکان دیگر نقل نمود و حشم امیرالامرا بر آن مکان ایستاد
شد این مقدمه از افراد اخلاص کشیش واقعه نویس کچری دیوان
بمطالعہ قدسی در آید همان وقت بحمدالدین خان بجا در
حکایت که رفتیم با امیرالامرا بگوید خوب واقع نشد شما بجای
قدیم یا بجای دیگر بروید کسی که پیشتر خیمه داشت بجای خود با
خانم کور رفت و ابلاغ حکم نمود امیرالامرا در قبول
این معنی کشتی کرد و خان بجا در از پیش ایشان بزرگاست از راه

خلاص بخانه عنایت الله خان آمد و سرگذشت پیاپی نمود گفت
بهترین است که نزد امیرالامرا رفته بگویند که برای من جا
بهر رسید راضی نیستم که تبدیل مکان نمایند عنایت خان
گفت شما موجب حکم نزد ایشان رفته بودید من چه حکم چگونه نم
رفت خان بجهاد در حضور آمده این مراتب بعرض ارم رسانید
مردا که وقت دیوان امیرالامرا بحضور آمد بایست ما خان
قول گفتند امیرالامرا را بخانه عنایت الله خان ببرد
تا معذرت انچه رفته نخواهد حالا امیرالامرا چند جا دارد
که سر از جبر امر برآرد سمعت و اطاعت گفت و جاده فرمانبردار
بزرگان رفت میرخانه زادخان را قمر برای ابلاغ این
پیام نزد عنایت الله خان فرستاد که چنین حکمی صادر شده است
اما صلح آپسست جلد عرضی میکنید که آمدن ایشان موقوف
شود وسط روز رفتن بنده و آمدن امیرالامرا بخانه خاں کور
معا اتفاق افتاد گفت من موقوف ماند از اتفاقا عنایت الله

خان در حمام بود امیر لاما آمده در دیوان خانه که هنوز
فرش در دست نداشت نشست خان جلد بر آمد امیر لاما
دست سومی الیه گرفت بر خاست و سوار شد و بنام خود آورد
یک نقوز پارچه اقامت کوپان بنامند کور تکلف نمود و بیجا
بهیج وجه تا انتهای صحبت و رفاقت اظهار نکند و بپند
نمود و در مهربانی و دلداری افزود چنین کسان هم زیر آسمان
بوده اند و مرا جل عسبر این طریق انیق فرسوده له احمدی
الاولی و الآخیره تم الکلام تحت دوتا پس از اقامت
شش ماه و شش روز با وجود قحط و غلا از مرخصی سال
و غیر بامر کی وضخانانی که گندم از شاهده جگر سوزی آدم
سینه چاک خورد از دور پشی ماتیان کنج خود نخواهد ماند و نه
خود می مانیم منی بر خاک برنج ارد در دنیا یافت تباہ حالان برنج
شاه کنج از فغان کدایان مالامال کنج کنج بود اما اگر آسمان کرد
بگرد و غم مت در جرم بر بندد و در مزاج سیه چشمان سر

تفصیل

پروان نخواهد شد قضای آسمان است این دیگر کون نخواهد شد
 و از دم جبهه که در ریات اقبال منیر قلعه را حمله
 بلندی که چهار کروی این قلعه کنی واقع است سرش ملک
 رسیده پایش تخت اثری زیر کرده سر چند از مدت دو با
 کارکنان در عمار کردن شیب و فراز مساعی موفوره نمود
 اما نظر مینیان آسمان که بر شود و دست آسمانیان کجا مینیان
 رسد با این بلند پستی که داشت منکام عبور قضا و
 جش خشنشان آسمان زینتی که دوزخیش آسمانی درخت
 روز لشکر قدر توان گزاره نمود قطع میکنزل دیگر سنج نه فرو
 سنگهای میدان پای قلعه را فراخا ساخت قلعه را جکن نام
 کوهی است ثانی قلعه ذات البروج آسمان و بر عشم بلندش
 همه جهات مافوق قلاع جهان سنج از سمیت طغش شکم در
 که میان تهنی ماید زمین از ضربت پاقایم کردنش بکوه کاس
 فرو رفته که تا قامت سرازیر قدش بر بنی آرد پیش از

در و خود

فشان آفتاب سرتیند کواکب از آتش زبانه اش روشنی ز
خرشید روزی که از افق آن سر برزند سینمازد که جایم را
آسمانست ماه شبی که بر فرازش گذرد از تراجم شوخ
پاره پان مانند کتان دوره اش دوازده کرده است
در حصار تفاعش و هم و قیاس تبوه در خارزارهای
کزار و غارهای دیو قرارش غیر از باد کسی را عیب بود
جز باران احدی را مرونه در سوا الفایام حکام عادلانه
آنرا متصرف بوده اند سیوای جنم ماوی پس از استیلا
کرد اگر دشمن به طرف برآید پست تر از آن سه حصین
ساخته دپست منتزعا از تصرفش پر داخته سبلی و پدما
سمت بالا کوکن واقع است و سچولی طرف تلکوکن چهارم
شعبان شمه مذکور فرمان قضا دستور بفرصه و رسموت
که بهت تمام پیش قدم معرکه غزاهمیدالدینجان بحسب
و سربرای شجاعت شعار تر بنجان میرانش لشکر طفره میبرد

احد سوزی و خیلخانه اشقیاء بر اندازی و امان سی بر برگزیده
 سنگی سعادت اندوزی بر بند و سر دو اخلاص صفت جد کار
 از طرف قلعه بد ماوت جانی که کافر شتی از در یقه قلعه مرقوم
 تا اشهار پشته واقعه بصورت زاویه مثلث که آنرا از بان
 و انان این کار سونده نامند وزیر مرد و ضلع را شمس
 و چپا شمس غار هاست که پاده گذشته نتواند دو دیوار
 استوار تبه آورده بر نوک بر آمده سونده مکان
 بهم پیوستن دیوار ها بر جی مستحکم بر تبه بر پشت پشته
 محاذی آن بر آمده اسباب جنگ آوری و کینه توزی
 مهیا گردند چون که برج سی کزار لغاع مصفا مضاف دارد و
 کوه قرار می مقابل بر تبه تماشایی رسانند در نهایت
 سر چند محصورین سخط قرین مدد مها بر پا گردند کاری پیش
 نبردند و توپهای رعد آواز خانه دشمن بر اندازد که از
 چند جانب بر انداختن برج و دیوار ها نصب شده بود اکثر

جانعلی دران بنای حصین انداخت احوال نامه سواج بخار تحریر
 مقدمات آغاز سال چهل و هشتم مطابق سده یک هزار و یکصد و
 پانزده هجری است این دولت قرین بیدار و سید و کامرانی
 مخزن اسرار الهی مطلع انوار نامتاسی در رمضان المبارک
 مطمح اشعه مهینت و مسرت جهانیان خلد و نند و موجب شوق
 ابجاح مقاصد کافه آزر و مند گردید و صلت هدایت الله
 خان پسر عنایت الله خان با صبیحه محمد افضل پسر فیض الله
 خان مرحوم مقرر شد بغایت خلعت و اسب اغرا برهنه
 نسبت شمشیر یک پیره اغرا خان با دست سر راما می خنمی انعام
 یافت که انگشت مرصع و خلعت مرحمت یقینان پیره بهره مند
 با صبیحه شایسته خان گنجد الله بغایت زیور نهار رومی
 کشت شایسته خان قلعه داری و فوج داری ماند و اخیر
 نواز شجاع پسر اسلم خان رومی مقرر گردید میر احمد خان
 دیوان سرکار شانزده سیدار بخت مهاباد بنیابت صوبه

۲۶۲
۳۰۰
داری خاندیس امتیاز انداخت رستم خان شمره بجا
که نیابت صوبه برار از طرف خان فیروز جنگ داشت
و در مقابله ستمنا بقید رفته بود خلاص شده نزد خاند کور آمد
منجمه مفت نزاری مفت نزار سوار نزاری نزار سوار کم
حکم شد پادشاهزاده و سلاطین امرای عظام بتادیه
تسلیمات مبارکباد عید فطر تحسین شادمانی نمودند کندی
راجہ نیکام باد خیرامای ملعون مقرر کردید خلعت یافت
پاجی تمانه دار با چکانو بوده ابن عم سیوای مطرود و وزیر
پانصدی نزار و پانصد سوار بود باضافه پانصدی محمود و
شد سرفراز خان بنا بر تقصیری از منصب بر طرف شده بود
باتماس پادشاهزاده محمد کا منجش ششزاری پنجاه سوار
بحال شد سیف خان بسینخان فقیر الله مغرول قلعه دار
بلکانو بخدمت نیابت چنم تیج خان صوبه دار بجا پور
مقرر کردید مخلصان که سابق معتمد خان بود قلعہ داری بکرا

اربعین نایب

دستوری یافت خان فیروز جنگ در جائزه بنسبیه میبایست
بخطاب سپه سالاری باضافه دویست سوار از اصل و اضاف
مفت نزاری ده سوار سوار کرد و دام انعام باقی
معارج دولت ارتقا نمود محمد امین خان بجای در سه نزاری
نزار سوار باضافه پانصدی دویست سوار محله شروت
پمود و لیر خان متعین شد خان فیروز جنگ مفت نزاری
مفت نزار سوار اضافه پانصد سوار سپه دار خان ناظم
اکه آبا و چهار نزاری سه نزار سوار در جلد وی حسن خدمت
بتنبیه مهابت بومی جوپور باضافه پانصد سوار درجه پهای
افتخار کردید حامد خان بجای در برادر خان فیروز جنگ
دویست سوار پانصدی سوار و پانصد سوار اضافه پانصد
دویست سوار حریم الدین خان برادر خان فیروز جنگ اصل
نزاری دویست و پنجاه سوار اضافه پانصدی صد سوار راج
اندر شکم سه نزاری دویست سوار اضافه پانصدی نتیجه

۲۶۵
۳۰۰
الا کا بر سید حسین بجا و نه نشین روضه قدوة العرفان سید
محمد کیو در از رحمة الله بانعام فیل و نه نزار روسیه نقد بجا ده اعتبار
بر دوشل افتخار اکند محمد امین خان بہادر بجا فطنت نہ گاہ
بہادر کن رخصت یا فقه بطنی بجر مرصع و اسب پاسبان
طلسمور و اسرار کردید فوت خدمتکار خان طرہ متکار خان
خوجہ طالب ناظر دولتمدار آزار فالج در سبہ گاہ مدنی گرفتار
ماند رخت بہر ای اخوت کشاند شام نواز خانی ہمیری حضرت
قدیم الخدمت مبارک مت نیک نیت بود مرحمت خان
پیر امیر خان مرحوم حسرتاری دوصد و پنجاہ سوار یکصد و
پنجاہ سوار اضافہ یافت کامکار خان محمول ناظم صوبہ
او دیہہ باسلام عتبہ و الاجببین کامیابی روشن کرد
حمید الدین خان بجا در بانعام کلاہ تبرک اسوہ اصنیامین
عبد اللطیف قدس سرہ الشریف و ترنجان بانعام خجرو
عنایت شدہ بہنہ پنہ غنیم رحمہ آوارہ ہمت دریای کھوررت

یافتند شمع خاں دیوان سید کارمین پور خلافت بخدمت بوا
 صوبه کابل هم از تفراسلم خاں مقرر شد پادشاه مراده محمد کاک
 پست نزاری و هبند از سوار بجال شده بود دنج نزار سوا
 کی بجال حکم شد که آن علی یاوری طالع علی نقی نواسه شاه عباس
 فرمانروای ایران با پستان کرم بنیان که ملاذ و بلجاء افا
 وادانی سردیارت را سبزی کرد از حشره از بندر مرک
 سورت نزار رو به خج راه مرحمت کردید و بعد رسیدن
 بدرگاه خواقین پناه منصب سه نزاری نزار سوار و طاعت
 واسپ و فیل و جغیه مرصع ممتاز دوران کردید و صلت محمد
 محی الدین پسر سکندر خاں بجا پوری با دختر بندهای
 مقرر شد زبور قیمت مفت نزار رو به مرحمت کرد
 کتخدانی راجه سامو پسر بندهای چینی با دخترها درجی انعام
 یافت کرتیه مرصع و سرخ مسینا و جغیه مرصع قیمت ده نزار
 رو به مرحمت شد نیاز مرسله شاه مراده محمد عظیم بابت شد

صیبه بخانه سلطان فرج سیر از نظر انور گذشته فاضی
اگر فغان بغایت فیل پیل بالا بالید بسیع بندهای حضور
و صوبجات مرحمت خلایع بارانی آبرو افرو در ستم دل خان
نجدست فوجداری کز ناکت چا پورار تغیر صلا بجان مقرر شد
نزار و پانصدی هزار سوار کرور دام انعام داشت
پانصدی هزار سوار اضافه یافت بخواجه زاهد الپچی پنج
روز ملازمت اشرفی صدهای و روپیه صد و بیست و هفت
بود روز رخصت بعطای خلعت و خنجر مرصع و پنج هزار
نقد دامن آرزو شن بر پند فرمان و خلعت نظم صوبه مالوایه
حجسته پنا دینام شاه زاده سیدار بخت غرض دور یافت
داود خان پسر خان نصر جنگل نجدست نیابت دادگاه
محمد کا بخش صوبه داری حیدرآباد از تغیر مظفر خان مقرر
شد پنج هزار و پانصدی هزار سوار اضافه نزاری سوار سوار شد
قلینجان حارس صوبه اودلیه و دیوان شاه زاده محمد

و صوبه بنگال اصل هزار و پانصدی هزار سوار اضافه بکصد
 کصد سوار حمید الدین خان بجهاد در ورتجان که بشپه غنیمت
 بودند موجب طلب بحضور رسیدند چهارم شعبان بعد از
 خانقیر و جنگ از صوبه رار به شپه نیامیدند و شوال
 بودند یکه روانه سمت مندوستان شد و فوت ملکب از
 عراض منحصمان سرحد ایران دیار معروض مارگاه جهان
 نپاه گردید پادشاه مراده محمد الکب که از عدم مساعدت
 طالع در صحاری ناکامی فراری میکرد و حالش در
 ماضیه تخریر آموخت داعی حق را لبیک اجابت گفت
 بخواندن آیه ترجیع سلی بخش خویش گردیدند و بر زبان
 حق بیان رفت فتنه عظیم مندوستان فرو نشست خبر
 بنواب مدتی زینت النسا بکم فرستاده توره نامی
 سلطان بلند اختر مرحت شد و توریای تغریب سلطان نکو
 پسر کلان آنز حرم در قلعه اگر آباد و ضعیفه النسا بکم محل نشاند

۲۰۷
۳۰۷
رفیع القدر و زکیه النسا بکم محل شانرا ده چخته اختر
صبیه های نبره نور مسل گشت حالا برید خامه نگارین با قاصد
کردید که طریق پان تنه سوال تحیر قلعه کردون شکوه بکده
به پاید یازدهم سوال سنه چهل و شست بهادر
جان بناموس اندوز رست اذ حلتی مدخل صدق کویان
بر فراز برج برآمدند و درون دیوار در آمدند و فیه طاعیه
که تقدم اطاعت پیش آمده بودند زده و رانده در زندان
قلعه در آورند و علم شتاب قدم در اینجا قایم کردند با آنکه
زندانیان در یکجه مطاوعت بروی خود مسدود نموده چند
بازداشتن توب و تنگ و بان و شک پایی کمی نیاروند
و ازین که پناهی نبود مجاهدان اکثری البواب شهادت بروجه
سعادت کشوند اما اصل کشتادمت شان از میان
فته کمر بنشاده این جانشانی و جان بازی و غلبه و قوت
با قدرت انبازی که باطل کوشان اگر بکوه بود شکست برسر

خیره سران اگر بر آسمان می سود خست بیای عجز و اضطراب
 و الحاح و عشار فرعون جی و باها جی نامسر در اران
 میاخی امان طبلبی را بجانہ نجشی الملک روح الله خان شاند
 و شفاعت خانہ کور حکم داویر جاجخش همان تمان صادر
 شد کہ بی ریاق و پسلج بدر روند میت و یکم ماه مذکور شاند
 اقبال نشا ز بدست خود بر فراز قلعه بر آور دند و خود
 بنغازہ خرابی و ناکامی فرو رفتند کوس عنوت پادشاه
 اتفاق کی یہ صدای فتح در زمین و زمان انداخت و
 مشهوری فرو رفتہای مغاک کفر و ظلام فرق سرفرازان ک
 اسلام را بغیر و زمندی بر افراخت همان روز نصرت
 اندوز نجشی الملک و حمید الدین خان بہادر و دیگر غرات
 از راه دروازہ بقلعه درآمدہ کلبانک کثایش چن چن بقلعه
 سر بلبک سا بند کردہ مطابق حکم قدر توان کفار خندان
 نشا ز بدست و آن سوار آسمان غنہ و را طوطی مقرر شد اقبال

بیگ

پیکر فرموده معنی و تلمیذین انظار المیزین و لیس کنکیم و الا لارض من
 بعدیم سیر این قاطعه بیان نمودند حمید الدینان بهادر را
 که پیش ازین چند روز باضافه پانصدی سیصد سوار سه
 پانصدی دو هزار سوار شده بود در جلد و حی حسن بهادر
 و صرامت دشاری نوبت آن در رسید که بعطای نوبت
 نوبت نواریش اقبال در اقران نواخت و بر تپان بذا
 گرفت این در فلک رفت باضافه پانصدی دو صد سوار
 سه هزار و پانصدی یک هزار و شصت سوار شده و شل
 بلند مرتبی یافت و بخشی الملک را که بافرایش اضافه داشت
 و سوار سه هزار و پانصدی یک هزار و پانصد سوار سرفراز است
 بعطای سرچ مرصع کران بحب و الا پایکی بخشیدند و
 قلعه بنام بی شاه که نام او رشید پان قلعه است و حصار آن
 بیست و پنج روز و نه روز بود و چون فاصله چهار کرده
 قلعه کرد و نماند و زمانه واقع است بیست و ششم ماه مذکور کار

تسخیر تو را

پروازان دولت خیمه فلک توایم را در سوادش افروختند
و بهادران جهان دست و دست سوری یافتند که کمر سعی بسته
آن نقطه را پرکار و در میان کیست نه نقطه کفش نکش است
فلک الافلاک بر سطحش ایست جامه عبارت بر بالاً
ادراک حسانتش ننگ شخص اشارت در طی مسافت
رختش سرسبک طایر خال در پرواز او جوشش
بی بال زبان و سم در پان فحش لال با این همه ترنجیل
طرف دروازه اش مورچال دوانی نشست محمد انجیل
جانب دیگرش راه برآمد بر محورین سبت دیگر تاقداران
اضلاعش را دور بستند چاوشان برون پنداشتند
سینه پیوده کوشانشند با میدانشراش چشم و خفا
راشته چه قبیله کرد لیلی همه جای گشته اما
محل ایلی مطلب بر ناله کوه فلک آسا و دست قیس لیل
بران بلند می بس نارسا حرف تنخیر از صفح اراده ملک

یعین

دیوان ترا عشق بر از نقطه کشت عالم خدیو این چه اعیان است
 جهان پادشاهان این چه انفصال است عالمگیر اگر طرف کو
 چند طرفه موم شود اگر کون و مکان بعد از شش که نبند و در دم
 معدوم کرد و در جاذبه نیست سوی آن طرف مندازل شتافته
 زیاده برین چه گویم چنین عقده لایحل یک نگاه تو بخش در آن واحد
 کشایش یافته یعنی امان الله خان پیره الله وردیخان جعفر که
 درین قبیله جگر دار در فن جاب سپاری مدارست شب
 من سکام پانزدهم ذی القعدة سنه مذکور که نوروز طلوع
 نیرنگ میشد و نه قمری ولادت با سعادت عالمگیر جهان
 فروز بود از طرف خود شش چند نفر پادشاه و ولیه را تحریص
 بران کرد که اولایکی از آنها و داع جان گویان پادشاه پهلوی
 رسیده مال نصرت آل برسنکی محکم نمود تا پست و پنج نفر
 از ان جوق جدا کردند شش چونند مالای کوه الوند برآمده
 داخل قلعه شدند و او را زده گرفت و کبر در دادند خاندان بوز

عطارالدخان برادرش و خدی دست از جان ششپایه
 کوب و سیدند و حمید الدین خان بهادر که هر جانب کین و
 جو یان نیکست بشنیدن این خبر بوضع پیش ز قهار ریمان
 در کمر بسته متعاقب در رسید و کفار را که بقا و ست
 برخاستند تیغ پذیرغ آوردند بقیه اسیر بارک خیر
 در دولت بر روی خود فرار نمودند اگر چه آسانی این دشواری
 کم کاری نبود اما دل با جتسار را کو تاب حمله یلان باطل
 آویزان را کجا طاقت تنه با گردان بی دست و پا شده
 امان طلبیدند و حکم مالک الملک اجازت پیرای بدر رفتن نهاد
 و شاه چپس فوج عیب از جلیاب نصر من الله فتح و فر
 رونمود و غلغل شادمانه شادی در جوش و خروش اسلامیان
 افروزد آسمان تارشتهای شعاعی آفتاب را تاب سید
 بدین گونه ریمان بازی تردد از ششم تلاشان که یک چشم
 زدن خود را بنحور کشید مقصد رساندند و میادندارداری این

نکاه سپهبد تاز خدیو مهر افسر عالم گیر بخدار سبست که چنانکه پیش
یکه جوانان عالم طاهر را برشته اند و تا نید خویش بر رخ کوه
تو را میرساند که تازان جهان باطل را در دمی با عباد جمل متین است
خود بر شش برین می بر آرد قلعه توح الغیب نام یافت خان
بها در بنوازش غیر ترقب عطیه خلعت و شتر چچ و شاله از پو
خاصه در امانت سر فرار شد و امان الله خان با ضافه پانصد
دو صد سوار و دو اسبه منصب نزار و پانصدی مقصد سوار
فرق اعتبار برافراخت و دیگران بر جسم در خور استیاز
یافتند و چون بنیت خیر طوبیت خدیو دین و دولت یار
از تراخم هلاکت و تصادم هلاکت که درین سز زمین تعاسات
اکین زمان نزول بر شش نش می آید نجات دست داد نصرت
سپهبد پادشاه لطف اندیشش رحم کیش طرف ملک قدیم بعزت
چپا و فی نواحی حبسیر پستم ماه مذکور سنه چهل و شصت
فرمودند فوت روح الله پادشاه بزرگوار محمد بخش الملک روح الله خان

از جوانی و کامانی شمع ناکر فیه بساط حیات در نور دیدند
ماتمی بخانه پیرانش خلیل الله خان اعتماد خان که ثانیاً بروج سد خان
مخاطب شد غراسال یافت بحضور کرامت ظهور لیاقت
بجا آوردند و مورد تسلیمه خاطر علیکن دیدند و صبیحه فرحوم
بحضور آمد غنایت جو اسر قیمت حج هزار روپیه تسلیم افزای او شد
میرزا صدر الدین محمد خان از اشغال فرحوم بخیرگی
دوم محضر کردید و میرخانه زاد خان مامور کردید که تا
مذکور از بنه گاه بحضور برسد نیابتاً سرانجام دهد و خداوند
بخیرت خان امانی از اشغال انبر و نیز مایه افزای عزت
گشت و بیست و یکم ذی الحجه ساحت موضع کبیده مصره
سر دقات اقبال کردید مقرب الخدمت میرخانه زاد خان
بخطاب موردی پدرش امیر خان سرفرازی اندوخت بزبان
که بار گذشت پدر شما میرخان ابوالقبا که امیر خان شد در
بر بر غنایت الیک لک روپیه در جناب اعلیحضرت فردوس

گشت

اشبایان پیش کرد و ده بود شامچه میگذرانید عرض نمودنر از
نهار جان مندی ایات مقدس باد جان مال همه تصدق
حضرت روز دیگر مصحف مجید بخط یا قوت از نظر اقدس
گذرانید فرمودند چیزی گذرانید که دنیا و مافیها بها
آن شود شد و شمول غایت پادشاهانه با نعام میل
آن سزاوار محبت را بلند مرتبت گردانید و بعد گفت
نیم ماه اقامت در موضع مذکور که بعبادت قدم میگذارد
آبادش گویند بواکن گیرانحضرت واقع شد توجه اعلام
همان یافت و اکن گیر او را یام حضرت اعتضام ظفر فرجایی که
خدیو کافر کش عدو بند با تزلزل قلعه و اکن گیر از تصرف
پدیای العین با حجه فلک فرساده سوادش افزاخته و
بهادران جان فشان با طرز و خورد در بیست کشتن
و بستن آن شتی انداخته شهباز تیز پرواز طبل ثبات قدم بهر
تالی بوم شوم و زاع ملکیت سراغ سیر آتشک فرموده این

بی پیرایان نواهای ناموافق در مقام خلاف بلند کرد
 تیغ زبان پلایست فسان محرر سطور فیروزی دست
 که دیر باز در نیام کنای ز کتبست خوشی بود به تبلی
 سگنی طالع آفتاب مطلع پادشاه پادشاهان گرفته
 خواست سری بر آرد سر دشمن عالم گیر بر پا در آرد یعنی
 فارسان بیادین فطنت و خیرت صفدران معارک
 بطالت و غفلت معنی یابان لغات دانش و فنیک
 صلاح اندیشان کار خانات صلح و جنگ روشن
 کند که برخی از مقدمات انشراح نصرت آباد و سکر از دست
 پام نایک و آمدن دیوچهر در دارالجماد حیدر آباد
 بواسطت خانه زاد خان پسر روح الله خان بدرگاه
 ملائیک پاسبان وزود شتافتش بمقر مقرکاشته
 قلم اخبار را اثر شده پس از آنکه روح الله خان از فتح آباد
 کوره کانون در نشسته سی و دو جلوس بکفر فتن را پوچر مامور شد

پیشانی الله خان

پدیدار در زاده و سپهر خوانده پام نایک را که هنگام نزول
 الویه عالیست به پست و شست در احمد نیکو بار دوی علی رسید
 منصب یافته بود و مصالح کار دانسته همراه گرفت آن محل
 بعد کشایش را پورنجان ظاهر ساخت که اگر اجازت یابد
 منصفه بواکن گیر از منصفه ساز و سامان درست نموده باز آید
 این مکان دیهی بود از توابع سکر آبادیش کوهی واقع
 پس از برآمدن سکر از دست پام نایک ممکن مقرر ماطل ایستاد
 ترتیب یافته خان بزم روی از ان کر پر بزم چشم فرسپ خود
 رخصت داد و آن سیمه روی تیره درون بعد رسیدن
 به پناه جا از دهن برشت و بعد از شست در استحکام
 آن مکان عینسی قمر غه بستر از دوا رده سینر دهنه قرار
 بنذوق زن کوشیده مردمی کردن کی آید از ان سر
 کر روی طبع چشم او بی مردمست و جسم او بی مردمی بود
 سرگاه خان براوز و رآورده هم زور و هم زور خود را

مامون داشت و چون ز ماه حسیس و پر خاسته بود چندی
 بخار ریاست در دماغ خنثی می چیده باشد خان طلب خیزد
 و او در ظاهر با بطور رعیت مکر می و پاس وضع مالگزاری نسین
 گرفت و رفته رفته بفراسم آوردن مال و دیوار طلسم می کشد
 کوه کشیدن و جمع آوردن پادیه جنگی که عمارت از قلعه
 و اکن کبر است و افزونی عمارت شهر و زراعت نواحی
 قوت و سطوت بهرسانیده و دست نه انگیزی و خیره سری
 شریک غالب مرسته و با او همه استمان کردید و چکیت
 پیوسته بلی نامیک و ارث زینداری را به دخل کرد و او
 خود را بدرگاه عالم پناه رسانیده با خستیا رنبدکی
 اعتبار اندوخت پس از عرض مقدمات و بیست اندازی
 آن بوم خرابی لزوم بر اطراف و خرابی و ویرانی ادانی و
 و اشرف موبک پادشاه سروده عالیجاه محمد اعظم شاه
 باستیصال او رخصت یافت در آن وقت ملازمت عا

بطایف اخیل جان مال خود را با دای منفعت لک روپیه از
 پنجه غضب رمانی داد و در زمان استیلای غاری اندیجان
 بهادر فیروز جنگ همان معامله پیشش آورده بوانمود
 اطاعت نه لک روپیه من کل الوجوه پیشکش کرد و از آن پس
 خود را مصون داشت و از بس که توجه کیهان خدیو بکشت
 قلاع عظیمه متعلق ولایت بجا پور مصروف بود آن کوته
 نظر فرصت غنیمت شمرد و خاک خیزی نکال بر سر خویش
 می نخت و آتش عصیان و طغیان برای سوختن خود می آید
 تا آنکه بعد فراغ از انشاع حصون حصینه مذکوره و کشودن
 رضیه سمت جنیز زمان کفر کافر در رسید و چهارم بر
 سیه چهل و شست مرادق غطت و جلال بدان سمت
 افراشته شد و آسمان شمس بجهان حیرت مضان بکات نمایان
 بود و مسعود خویش علیا را شاه و مال ساخت و چهل و ششم رسید
 انعام کرد و چهل و نهم بطایف سیه مذکور و شاد و رون افرازی را بکشتان

چندین تعبیر

سینه
 جوی آغاز

بنوارش اجبار دولت و دین که از شش اعدا تفاوت
قرین است تعال و زیدند و مدارج احراز سعادات معراج
ادراک ثنوبات در نور دیدند عنبر زین الدخان عجم
روح الدخان متوفی که از حبه بنیاد بعد فوت او
طلب حضور شده بود و بکار زمت است سعادت یافت
نزار می هنر سوار گمی رستم خان نایب صوبه برار
بالماس خافیه و رجب بجال حکم شد میر خان سپهر ایران
مرحوم نزاری پانصد سوار بود یکصد سوار اضافه قیمت
تهور خان پسر صلاتجان منصور داروغه قورخانه بخت
فدایجان در زمره فدایان نام بر آورد پادشاه نزار
وسلاطین و امرا بتقدیم آداب تسلیمات بها کبار
عید فطر اعزاز و استیاز حاصل کردند خیمه سلطان بلند
اختر سراج و اسپک بود بنابر صد و زلتی حکم شد تنبوا
قلندری و احاطه قنات باشد حافظ نور محمد میر سامان کار

نقطه
خلاصه

نواب ثریا جناب تقدس قباب کو سر آرای یکم منقطع حیات
العلوم است کتاب و تصحیح بنوده جناب معالی هدیه فرستاد
بطای فیل و یک هزار روپیه نقد و خطاب حافظی آن نسخه
غرضش تصحیح شد رستم دل خان مغول فوجدار کرناٹک
پجا پوری بخدمت نیابت صوبہ داری الہ آباد و از تغیر
داود خان مقرر گشت و دھن راری هزار سوار بود نصیب
پانصد سوار اضافہ یافت و چن تسلیج خان بہادر نام دار
پجا پور از تغیر او فوجداری مذکور منصوب گردید چهار هزار
چهار ہزار سوار و پنچلک دام افغان موت جانی یکم
ہست و ششم ذی القعد از واقعہ احمد آباد بعرض رسید
کہ جہان زبیر بانو یکم محل شاہ عالیجاہ مخوف حجب
منفرت گردید ثقات بساں باریا بان خدمت آنفرجہ
میکشد دانہ بقدر عدس در پنج بستان است ظاہر شد
چندی بعلاج برداشتند تا بہن وسطبر شد و حرافت از

اضافہ

حد آن گاه گاه استیلا می یافت حکما بد او پرداختند
 آخر موسی مرتین فرنگی گفت حادثه از خویشان در دارالخلافه
 است اگر طلب شود و او ملاحظه نموده حقیقت بمن بگوید خلا
 زود خواهد شد بعد رسیدنش بکیم بگو که خود فرمودند او را
 طلین بختی عمر و شراب خوردنش نماید که پس از بخت
 معروض داشت چهل ساله است شراب میخورد و فرمودند
 شده است که ازین آزار که هر روز زیاده می شود جان
 نبلاست نمی برم بنجام بدن من ماس دست فاسقه کرد
 سرخند شاه جد کردند فایده نکرد و مرض بدو سال کشید تا
 زندکی باخر رسید خراج جمیع مصارف بجهیز و کفن و
 خیرات نفع و طعام و فرستادن لغش بدار الخلافه و تدفین در
 مزار فایزالانوار خواجه قطب الدین بختیار قدس سره دو
 لک روپیه است و شاه استماع نفع و تماشای رقص کل از جوانی
 بدان موعودند ترک کردند جو امر خایه سرکار مرخوئیه

نزد شاهزاده پداربخت بهادر فرستادند و دیگر کار خجاست
 باز رفتند حواله مقصد یان بخت النسا یکم صبیحه کریمه شاهزاده
 نمودند جهان حبیب مایم سرائی در وینا نشسته و سه
 مایم روبرو جگر پان چند بر خوان او حکم خوار چند
 مهمان او رسید اصالتخان شیعنه فوج مهین پور خلعت
 موجب طلب بحضور رسید بالتماس ایشان پانصدی دو
 صد سوار اضافه هزار سوار اضافه یافته بدرجه هزار و پانصد
 مقصد سوار ترقی نمود یعقوبخان تجویر ابراهیم خان ارتغیر
 رحمانخان بغوجاری کپکلی و دهمتور و اضافه هزار سوار
 سرفراز شد کانهوچی سرکینه چهاری چهار سوار بود و هزار
 اضافه یافت مریدخان سپهرمتخان از اشغال دلیر متخان
 قلعه داری بندر سورت مقرر شد حاندخان بهادر باخان
 فیروز جیک برسم زدکی نموده بحضور رسید اصل و سوار
 هزار سوار اضافه بابت کمی پانصدی پانصد سوار بافدیو

زمین در چندین کسیر با انعام فیل و منصب سه هزار
 هزار سوار نوسه هزار شد راجه سامو به موجب کمال جمعیت
 حمید الدین خان بهجا در بخانه نصر بجک رفت و آمد
 پست و دوم صفر رخصت پادشاه زاده محمد کا بخش بدله
 حیدر آباد مستر بود بمانعی موقوف ماند چنین تسلیج حال
 بهادر ناطق در اطراف خدمات نصرت آباد سکند و
 مدکل از تغییر بمان آمد خان و کامل خان نیز مقرر شد
 سیف خان خدمات قلعه داری و فوج داری اعظم نمود
 ملکوکین از تغییر چنین تسلیج خان و پانصدی هزار و سصد
 اضافه یافت وصلت مرزا صفوی خان با صاحب مظهر
 مرحوم قرار گرفت خلعت با سرج و دوازده هزار رو
 نقد محبت کردید بخشی الملک خان نصر بجک بطلای انشتر
 نکین اصل قیمت چهار روپیه آبرو حاصل کرد بدین میروا
 و دیگر جو امر قیمت شش هزار روپیه نوبه عنایت اسد خان

غایت شد و در دریا و مرکی با دودانه مروارید صیقل
 حمید الدین خان بجهت در محبت کردید سپهدار خان بهادر
 ناظم آله آباد چهار هزار سی هزار سوار بود و هزارانی از غنای
 یافت فتح الله خان بهادر عالمگیر شاهی را تهنانه داری لوه
 که از تغیر الله یار خان اضافه دو صد سوار منقوض شد
 چهارم جمادی الاول فرمان طلب حضور ساطع النور بنام شاهی
 عالیجاه کرامت صدور یافت غره جمادی الاخره هجرت
 صوبه داری پنجاب از تغیر زبردست خان بوکلاهی مهدی بن رخت
 مسرت افزای ایشان کردید صوبه داری برهانپور و حیدرآباد
 از تغیر شاه زاده پیدار بخت بهادر شاه عالیجاه نامزد
 شد ابراهیم خان ناظم مغرول کشمیر بنظم صوبه احمد آباد از تغیر
 وکلاهی شاه عالیجاه ناموری حاصل کرد اصل پنجاه
 چهار سوار اضافه هزار سی هزار سوار زبردست خان
 پسرش از تغیر وکلاهی شاه عالیجاه بنسق صوبه ابراهیم خان

اصل سه هزار و پانصدی اضافه پانصدی سه هزار و سوار ستم
 دیوان سه کار همین بود خلافت دیوان صوبه کابل محبت
 نظم صوبه پنجاب نیابتاً و فوجداری جموں اصالاً در عجب است
 پیود شراری پانصد سوار بود پانصدی پانصد سوار اضافه
 یافت نواز شجاع بصوبه داری کشمیر مغرر گردید شانه او
 مغرالدین ناظم ملتان و تهنه را فوجداری لکھی جنگل از غمر
 زبردستان مهر رشد حیات اسد خان پسر صفت علی خان
 بها در بطنای میل و خرم صاع سرور گردید مرزا صفی خان
 بخدمت بخشی گری سیوم غرا قیاز یافت تربتجان شیر
 بصلح داری نبی شاه کده و محمی آباد تا دریای بهیر امیر
 شد هزار سوار سه بندی یافت باقیان بن باقیان عسم
 حمید الدین خان بخدمت قلعه داری کسر آباد انیسیر
 کامکار خان بجبار غررت در آمد هزار و پانصدی بود
 پانصدی سیصد سوار اضافه یافت تربتجان شیر

خدمت دارو علی تو پچانه دکن نیز از تغیر منصور خان مقرر
 شد و پسرش محمد اسحق نیابت مقرر گردید و زرتخان برب
 دیوان پادشاه زاده محمد کا بخش کشمیر محمد نام داشت همه
 بنده و بست دارا بجا دحیدر آباد رخصت یافت و هم شعبان
 صوبه داری مالوا پرش سزا داده پیدار بخت بهادر بجال
 ماند مختار خان ناظم مستقر خلافت در جائزه فتح سنندنی تعلقه
 راجا طهم جات منفذ که دوم رجب سنه چهل و نه مرتبه دوم
 منبرخ شده سناری بود با نصدی اصفافه یافت معروف
 بساط بوسان برگاه خلافت گردید در که اسس را تهور که از
 فوج شاه عالیجاه برخاسته رفته بود باز آمده سنه هزار و هشتاد و نه
 سوار بجال حکنند حالاکاک و قانع سلک درسد آن
 رفت که منازل مقدمات نصرت آیات فواکن سپه اطمینان
 مسافت در سه ماه و چند روز قطع شد و میست و چهارم
 شوال سنه چهل و نه رایت فتح آیت پرتو و رود ببران

فتح سننی

ناحیت مذاخت امارت مرتبت چست یلج خان بهادر خلت
 خان فیروز جنگ نامظم دارالظفر سچا پور و جاگیر دار این اولکله بود
 حکم متلاشت تفاقه بود باناموران جهان شجاعت محمد امین خان
 بهادر و ترنچان بهباد در و عمده توپخانه پاو کروی قلعه فاش
 کردید و دایره فلک شان بهاصله کروی برپا شد کوه نشینان
 سرور برآمده با مردم پادشاهی جنگ می نمودند و از این که
 چند هزار لشکر اندازست حد و سوار تازه زور از سنودین
 بیشتر ادات و اقوام دیگر نوکران اخراج خلیفه طرف بودند
 دستبرد های نمایان بوقوع می آمد و توپ بسیار آتشوبان
 سرکون خلعه جان ربانی کرم میداشت و بان آتش زبال
 بطرف تیزی و تند می پی هم حرف هلاک میزد و سحر کاسی چین
 قلیج خان بهباد و محمد امین خان بهادر و ترنچان بهباد و
 عزیز خان روسیه و اخلاص خان سیاه فاضل
 پشته را که لال تگری کونید و از گرفتیش کوه نشینان

بس شوه متصرف شدند بوم تراوان حشیر دار شده بمجم
 آوردند و پشته گیرانرا از سنگ باریان آفت مجال آفت
 ندادند بهادران با شهابض قابو پاوه بندی کرده بودند اما
 کاری پیش نرفته رخ بر گشت بعد از شوله بر گشتن که باو
 فرستادند با پادشاهزاده محمد کا بخش نا امیر الامرا او
 سعی در مذاق ملائمت شدن مژه نداد فرمان اصلاح
 عنوان رفت تردد آن سمت بگذرانند و از طرف دیگر
 کاری پیش نبردند قضا را آنروز پیش تسلیم خاں بهادر
 محمد امین خان بجهاد برای تعیین مکان مورچال جمعیت
 سواره می آمدند کوله میرسد مرد و پایی اسپ یکی و دست
 اسپ یکی می برد مرد و بهباد در در زمان سلامت بر
 زمین می آیند حضرت ارشیدین این خبر دو آب
 عربی با ساز طلا بهر دو و یک شهاب غنبر کران شکسته
 چسبیت خاں بدست محراب حضرت امیر خان و شهاب

و دلنوازیها فرمودند با بچکه بهادران پین لال سیکر می نشسته
 محاذی مینه و دسیده پوره بروان کردن مورچال بدپر
 بستند و محمد امین خان بعباد دانشای لال تکر می کمان
 مورچال تمانه دفع اعادی قائم کرد و سلطان حسن مشهور ملک
 با مردم پادشاه را ده بر پشتیه مضوحه حق ثابت قدم مدتی بجا
 آورد و همچنین با قهر خان سپهر روح اسد خان بر پشتیه دیگر
 دیری مردانه برآمد این جماعه روز و شب پاس تقابل غنم
 میداشتند و دست زورش و میکودند با وجود سر زور بزم
 افواج خصم شوم بران مردم نزدیک بود کاری ننمود اگر که
 که آمد آمد مرسته بگو ملک پدر شهرت گرفت و بیست و سیوم
 ذی القعد و سنا جا دو و سصد و را و پنج شش هزار سوار
 نزدیک لشکر رسید چون قبایل اکثری در سایه حمایت بم
 به سیرت بود لشکر پادشاهی را مشغول مقابله داشته از
 آن طرف کوه بدر بردند و بان سپوده کوشش نصیحت کردند که

با این جوی کران و محبتی ایسان که ما و جو جمع آمده ایم با
 پادشاه و پادشاهان عالم کبر قدر چش قضا توان تاب برابر
 ایستاده شدن نداریم کوه اگر همین است میکند از قلعه که
 روین است می اندازد زمین آبا و خود را خراب ساز بنای میکند
 خود از پائین از بستانه مال نقصان مال غرور بسیار عرض
 خویش از تند باد دخل کند از آنخانه خراب جماعه مرسته را باور
 روز بد نباشته با ما و یومیه چند هزار روپیه ملی نمود از
 کیه بد عاقبت رفت از که آنها چه کشود چند مرتبه که با عوا
 او از طرف لشکرگاه نمودار میشدند خسته و هلاک بکوه میخیزند
 بار بار از پیش پهلوان آوردگاه جهاد محمد امین خان بهادر
 حمید الدین خان بجهاد در و امان الله خان و دیگر صاحب
 تلاشان تلاشهای شایان بوقوع آمد در خلال این حال آن محل
 شعبده در کمال التماس عفو جرایم از صلح انگیخت و خاک نشسته
 انگیزی بر سر بق خود نیت یعنی بعد الغنی نام کشمیری تال

دپت فروش که خبر خدعه و زبان آوری جنبی زیر بغل شد
 و بکر و حیدر خود را با و رسانیده بود التماس زینهار جوئی
 شد بمجلسی علمیات نوشته داد و آن نوشته را چون
 بعد با و متفرقان روشناس نبود التماس و هدایت کشی رفته
 خوان کل که گاه بتقریب روی حرفی داشت آورد و گفت
 برای سیر جانب قلعه رفته بودم تبه ادای نماز ششم
 واقع شد درین اثنا گمان پدید رسید و تبه درون رفت
 او بعد پرس و جو این التماس نوشته داد هدایت کس این
 مقدمه بعرض بساط بوسان بارگاه خلافت رسانید حضرت
 بونور روشیاری تجربه کاری ظهور مینتهای کار و فرا
 یا حسن شد آن بمقدار فرمودند علمیات قبول افتد
 و پادشاه زاده بواسطه عرض این مقدمات مامور شدند و
 بدسیرت برادر خود سوم سکر را که زمینداری نام پیداد
 منصب برای او میخواست بحضور فرستاد و آن سوم منصب

انعامات یافت محترم خان ابن شیخ میر دیون کشمیر را که بی منصب
نشسته و در بروی تر و دستانه بکثرت آن ناپاک نعلبه
داری طلبیده شده بود بعد بجای منصب با چند کس در وطن
و شهرت داد که پیدا دیوانه شده بدر رفت و کشمیری از
زبان مادرش با هم آورد که آن خدش بهشیا طین مرسته
سرخ و گرفته بدزد و حالا سوم شکریا بدن قلعه و سرگرم
شدن با موزر مسنداری رخصت یا بد قلعه در منفه خالی میکند
چنین بعمل آمد کشمیری منصب یصدی تحصیل نام کرده است
کیش خنجر و زری اضافه و خطاب با دیجان یافت آتش موکل
سروی گرفت جنگجویان طلب حضور شدند چون آن عدا را کوه
کردار دانسته بود که موافق حیل و حواله من حضرت کوچ
میفرمانید و شعبده بازیها صورتی خواهد بست و این غنی تخمین
در خالی کردن سلع و آمد و رفت مردم با و شایسته است
منو و باراده جنگ و فرستادن جوئی بروی خود و اگر دند

که در ضمن این صلح پادشاه صلاح اندیش چندین مصالح پیش رفت
 کار در نظر عاقبت بین ملحوظ داشته اند و در چند روز طفا
 نایره قال چه قدر آب بروی مقصد رسیده قصه مختصر در حق
 این مدت قدوه خانه زادان اخلاص پرست بخشی الممالک
 ذوالفقار خان بجزا در نصر بخش که از برهانور برای ساند
 خزانه طلب حضور شده بود بار او دلیت و رسم که فوجها
 سکین جلد رسید و جلالت شعار داد و دغان که در چشمت
 آن ممالک را خدمت پادشاهی تفتیم میرساند با بهادران
 و جمیع فزوان عادت زود رسیدن اندوخت و
 یونشان قلعه دار نمکر و کامیابان قلعه دار کلبر کا و دیگر فوجان
 و قلعه داران با جمعیتهای شایسته رسیدند حکم قضا امضا صادر
 شد که خاں نصر بخش تسخیر قلعه و کوشمال اختیار پردازد خاں
 حکم دلوور جهاز را کار بسته دوم روز ملازمت بلا حمله قلعه
 پشته سلطان حسن باقر خاں فت زانغان مخالف نوا از

آشیانه های مهتبه بشور و شغب تفنگ بدرت پیش قدمی نمودند
 و بضرب دست بهادران سحر چنگلها خورده جمعی کثیر بر خاک
 هلاک افتاده بقیه السحب لم بال و پر بسور انجا درخت نریزند و
 دیوار مهتبه قایم کردند در آن روز اکثری از سمرایان را و دولت
 داد و تهور داده بجار آمدند و زخمی گشتند و همیشه خاکی بود
 بضرب کوه سعادت شهادت یافت و خان بفاصله کمی از آن
 دیوار علم ثبات قدم افراشت و بحکم قضا فاعل حمید بنیان
 بهادر و تربتجان بعباد و دیگران برفاقت نصر تحبک کمر
 خدمت بستند و چپ تیغ خان پین مور چال و لال تیری
 بنیه مخادیل نشست و بعد چند روز حکم بکشت اطراف
 قلعه دیگر مغولیه برود و بخشی الملک استی ز اصف الدین محمد خان
 صفوی جایی و را کرم دارد و نصر تحبک در نیت سبب
 نصر و چند باولی واقعه دامن کوه که خاک بستر کنان آب
 از انجایی بردند آبی بروی کار آورد و بکشد آشتن گنگیها و

ساختن سپهرها نزد یک دیوار رسید تا صبح چهار و پنجم شد
 محرم کبیر بر خون خاک علی بن ابی طالب المومنین ننوده و تصور شخص
 نصر و ظفر بر و مرشد ملک و ملت را دور و یا در تصدیق کرده
 از طرفی جلاد متصدد او و دختان برادرانش و از طرفی دیگر
 نادر بجای غلام احمد الدین خان بجهاد در و ترنچان بهادر و
 دیگر دلاوران را بر سرش مقرر کرد و خود به پشت کمری اینها سو
 استیاد غارت و غیرت خریداران پادیده شده از دو جانب
 دو دیدند و مخالفان مصداق و قد فنی قلوبهم الرغب جنگ
 بگریز نموده تاب استقامت نیاوردند و پشته خالی گذاشته
 سمت قلعه فرار نمودند و نصرت نصیبان شیب فرار میگرفتند
 کوه را پیاده طی کرده و حصار گشته و چپسته گویای ثبات و
 فتح برافراشتند آن لعین و مرتضاهای بی دین چون این دست برد
 حیرت افراشته شده کردند و آن باطل کوشش بدگیشان دانست که
 حالا غیر از فرار منفرد مانده روزانه نعلنجایان را و بروی بهادران

ایستاده داشته باشم و قنای روز پنهانی خویش یعنی مرگها
 بداندیش از آن طرف کوه کرخت و قریب بشام جماعه مذکوره
 آواره سر نیز آتش خان و مان زده و بودای تحسین یون و یون و یون
 شده که خنجه و از بلند شدن آتش کم نموداری اختر سوختها
 حقیقت کار روی روز افتاد و او دخان و منصور خان و دیگران
 جانب کرب و ناخشنود بختش از معموری خالی یافته پس از
 رفتن خود محترم خان را در خانه مضبوط کرده بودند بعد
 کشایش عهده ماجرای در بروی خان و اگر دید و این شرح عظیم
 از افضل خدیو عالیشان و اقبال جهانستان خود جهانیا
 نصیب خان نصر جنگ فیروزی تو اما شد و باند و ختن نامیک
 نزد خلق و خالق چه مراد در امثال و اقرا برافروخت دوم
 روز که بحسب میل سعادت مجری آمد بانعام شمیر مرصع و آب
 با ساز طلا و فیل ماران نرفته سرفرازی یافت و او دخان
 بعطای شمیر و اسب و هباز خان برادرش با ضامه که عیال

و عطای قناره و راولپت باضافه پیران رام سنگه باضافه
 پانصدی فرق اعتبار برافراختند تلاش انصاب میدان
 غزاحمدالدین خان بجای در باضافه سیصد سوار و عطیت
 خاصه در مجاهدان میباشی شد و در تپان بهادر باضافه دو
 سوار و نوارش نوبت و مطلبان امان اسد خان سر یک
 باضافه دو صد سوار آوازه نیکو خدمتی ملت نمودند اسد خان
 میر تونوک که در آن روز زخم بدوق زبیر دستش شده بود دست
 یکصد مهر هم بهایی حاصل کرد و روز دیگر بمقرب حضرت
 امیر خان و نجفی الملک میر اسد الدین سر خان و دست و روزگار
 عنایت اسد خان سر که ام باضافه پانصدی دولت افزونی تمت
 برپست آوردند و عجب سبب خطاب خدمتکار خان و خوجه بخاور
 خطاب نشا و سر یک باضافه صدی خجوار سرافراشتند فانی
 اگر خان باضافه صدی سوار شش چشمتی سلیج خان بهادر و
 محمد امین خان بهادر که بدور نواح رفته بودند و مصدر کارهای نمایان

و در تعاقب نایب از دهم بستم و دو تلافی او ان نمود و بعد
 جان بدر بردن آن شکسته پر بدشت او را کی طلب حضور
 شدند اولین با صافه هزاری ذات از اصل و اضافه چندی
 پنج هزار سوار و یک کرور و پنجاه گشت نام انعام بخشش شش
 و فیل و دوین بر حمت ششیر و اضافه پانصدی که چهار هزار یک
 دو صد سوار شد بلند پاکی اندوختند و سیصد سوار خان
 بجای کمی پانصد سوار شش هزاری پنج سرار شد خلعت خاصه
 و یک هزار مهر انعام یافت فریدون خان و سنجان پسران
 متوفی اولین پانصدی سیصد سوار دوین پانصدی دو صد سوار
 اضافه یافت سرکدام هزار و پانصدی شدند و متولیه قوام
 دیگر از سلیس و منو و متغینه سرد و بجا و از با ضامها و سبوت
 اسب و شمشیر و حجر رعایت یافتند فی الواقع شش عظیم در برابر
 فتح مخیم راحت آهای خاطر جهان داور و غرور افزای
 بهادران دلاور از منصفه و توفیق فضل آمد عموم پس سلیس گشت

شادمانی را سپر این پرودوش نمودند رعایا و برای او اشرف
 و سادات این سرزمین بابت اتصال کافر بدین کال در جمیعت و
 کامرانی افزودند و قلعه رحمن بخش خیرانما ^{اصح}
 این محصور در دیوار چون مقصود عمده از تخریب این بلاد در
 مراسم شرع در کفر آباد و در فیه حال عموم عباد بیت حسن چنان
 بهادر با جمعی از جنود نصرت و فودر خست شد که به بندوبست
 نواحی شتافته رعایانی را که از بیم و سراسر با طراف دور
 دست رفته پنهان شده اند مایه جمیعت و دلدهی شود و بام
 معدلت و رعیت نوازی در دهد که با ما کنست مدیه خود بآید
 آباد شوند و از بعضی نخواست اندوزان تحصیل مشکش نماید و الا کفر سر
 تابی در و امن که دارند ان گذارد نظر بر پیش رفت این امور
 و باز آمدن کشته دل بای اده رحمن بخش خیرا و بنای قلعه و مسجد
 در اینجا و انتضای موسم برسات حکم اصلاح شیخیم صادر شد
 که در نزدیکی مکانی که قابلیت اردو می داشتند باشند بنظر

در آرد کار پردازان قصه دیو پور که روی درختش
 نزدیک دریای کیشنا اختیار نمودند و موکب کیهان نور
 در یک کوه به دست آمد فی الحقیقت منزلی بود نزهت جنان
 سبب ترفه و آرام شد و بدولت آموشش کفیل زمانیان شود
 حاصل آمد در مدت توقف آن بکان پیشکشها تحصیل شده بپای
 سریر که دوش نظیر رسید رعایا با و طمان خود برگشته آبادند
 خیره سران شبیه یافتند و با تمام خوجه مسعود محلی قلعه حصین و
 مسجدی و منشی عمارت یافت و سر راه در جلد و مسعود خانی نام
 بر آورد در همین روزها که قلعه بخشند بخش کندانه به چکری قلعه دار
 و حیل پر داری غنیسم ناکجا تبصره فاشترار رفته بود حمید الدین خان
 بهادر و تریتخان بهادر را با فوجی از دلاوران با جفا منصوب و
 عطای نعمات و امداد و خزانة خوشدل ساخته دست و پایی
 بدان صوب بخشند بپایان اخراج مریخ مقدس از مسجد اعدال
 از آنجا که بر حکم تلون زبانه سر صحت تمام اقرانست و سر ملائیم

دست کرپان در چپن وقت که مردم را یک گونه جمعیت
 داده بود نعتی بسبب غرضه جان جهان پسر آرام جهانیان
 غم پختلالی طرفه ملال و کلالی روداد دست در کرد
 هم شادی غم نبر شود کل نچا درین بادیه کم نبر شود و آنخت
 در ابتدا بقوت نفس از جند و علومت بلند که از بجایای ذات
 تقدس سمانت خود در مغلوب مرض نغموده سرشته صلح اند
 از دست نیدارند کاه خورشید سان از مشرق در بجه عدالت
 چون سعادت می نمودند و اکثر مطالب ملکی بوساطت غرض و
 نوشتجات بعرض میرسید و جواب با جواب در غایت
 متانت بخت قدسی تحریری یافت پس از آنرا اشتداد انحراف
 مزاج و استیلاهی وجع کمال کرانی در پیکر گرامت پرور
 بهر سید و کاه مد موشی رو میداد نزدیک بود که از منزل
 اتحاد ملک و ملت بهم برآید خلائق مرگ بر حیات خود رجحان
 میدادند و دست بران نمی یافتند شورش عظیم در اردو راه یافت

خبرهای خوش دل آتش شمع شمعیت فطران کم حوصله
 کله کوشه موس بر سر پوتی کج گشتند که در این قسم سر
 فساد آگین غنیمت قابو طلب از سر طرف در کین بودیت
 اید از سر استین جرات بر آرند ده دوازده روز این حالت
 امتداد داشت تا آنکه حیات بخش عالم جانی تازه در کالبد
 دادها دمید و رفیع ستم ذات ذات الصحت سرمایه غایت
 وسلامت جهان و هبانیان شد و مفسدان شستنه جو
 سرزه کار این جو خاک نو میدی برفرق روز کار به آواز خود
 امیر خان نقل کرد روزی در نهایت ضعف زیر لب میگفتند
 بهشتا دو نو چون رسید به باخت کی از دوران کشید
 وز انجا چون بید شدند که بود مرگی بصورت زندگان
 مرا که کوشش این امنین افتاد و بد بعض ساندیم حضرت سلا
 که شیخ کنجه رحمه الله برای تهید یک بیت این همه ایات گفته
 و آن امنیت به پس آن بهت که خود را نشا و کار در آن

امنین یعنی
 اواز

شادی خدا را یاد دار فرمودند باز بخوانید چندی مرتبه مکرر
 اشاره رفت نوشته به مید نوشته دادم بدتی میخواند مکرر
 توان بخش تا توانان پنج بردار خاطر بی آرامان قوتی بانی
 آرام جهانان عطا کرد که صبح آن بدیوان مظالم
 برآمد جان و دواع کرده اهل زمان در قالب آمد فرمود
 بیت شما را صحت کامل داد و طرفه طافستی بجان میو
 آورد تدابیری که در معالجات از فکر صواب حدیقت محکم
 حادثان بوقوع آمد مکرر از پزشکان پاستمانشان پیوند
 فحشاء که ثم حلاله و آن سجیده الطوار طالعند در حله وی است
 عمل بر سر سجیدند و ببطای سر سراج سراج رطب نمود
 حضرت بعد فراغ از استعمال چوب پنبی که مزاج و حاج عطش
 بخشید چوب تلخ خاں حبس در را که در افراط آشوب جلد
 بار دور رسیده بود بخاطرات صوبه متعلقه رخصت موده و
 عالی مرتبت بهادر کرده شانزدهم رجب سنه چهل و نه هجری

طرف بهادر کن با پی قفال بر تخت آسمان نشال گذاشتند بقبه
 این ماه شعبان قطع مسافت بسر آمد فوت قاضی اگر مخان در
 اثنای راه قاضی اگر مخان را مدعی قضا بجهت فدا کشید در قضا
 و دیانت نظیر نداشت با وجود درایت و دراست و کبر سبک
 شینگی و شوریدگی از دامن حائل میرنجیت بند کا حضرت از پاه
 شناسی قناعت و مرتبه نسبی دیانت بعد فوتش بلطف اعظم
 باید کردند سال چهل و نهم شریفه ای اختتام یافت سال پنجم
 مطابق کیمیه و کیمیه بخیر آغاز شد که می بار فیض سرور و خیمه سار
 ماه رمضان بکات ایزد پیرانی باز نشست که در این شهر گرامت به
 رایات جلال را بدان مکان نزول واقع شد و ایام منبرک را
 بطوریکه در زمان شباب و صحت بصوم نهار و قیام لیل با دو
 فرائض و سنن و نوافل که سنت تواریخ از انجمله است بخاطر سحر
 و دل معجز معجز داشتند و چون تعیین شد با انشراح بخشنده نخل
 سیر و دوری نموده بخصیل مقصد را بر وقت دیگر موقوف داشتند

برکشته بحضور آمدند ذوالفقار خان بهبه در نصر جنگ که
 بعد گرفتن رحمن بخش خیرا جانبخت به پنا و تعاقب در آن
 رخصت یافته بود و طلب حضور چمن امید را فرخواست و
 بهادر کن سعادت ملازمت انداخت و نور و شمع جان به
 مذکور که اعلام نظر از دست محمد کاتب ترخان شارا الیه باغزار در
 خور معذر شده با شراج بخشند بخش و پست سوری یافت
 و سوی فوج همراهی ترچان بهبه در ضلع داران نواحی نیز
 با مست شمال حکم کرد و بهت و سامو پیر سنهای چمنی که در کلاک
 امن آثار منزشش مقرر بود و پست یکم شوال سنه مذکور نظر
 بعضی مصالح ملکی در فوج خان نصر جنگ تعیین شده حکمشه خیمه و
 متصل خان مومی الیه بر پا دارند و بعطای خلعت خاصه رود را
 قیمتی حلقه بکوشش دولت کردند و در وقت فیض از با کجند و بخش
 قریب شاد و می مسرت شانزد و شوال سایه سحر جان بخش
 مرور مدت پست دو سال بر ساحت احمد گرانداختند و عموم

خدای بخت اتران ساختند مقدم ذی الحجه سنه مذکور سنه
 اقبال خبر رسانیدند که قلعه بشنده بخش بزور مازوسی صرامت
 و شهابت خان نصر بخش بحیثه تسخیر درآمد و حواله داران
 قلعه رازده زده از ان حصار چرخ آنا ربی رایق و صلاح بدر کرد
 رسیدن محمد اعظم از احمد آباد بخوار پادشاه رازده خورشید کلاه محمد
 اعظم شاه که بنظم و نسق صوبه کجرات استغالله اش بشد
 و بشندن خبر اخراج مزاج مقدس از فرط محبت و اراد
 که بخدمت پرور مرشد کانیات ایشان اسر مایه سعادت بود
 همه رفیع کمرانی و دریافت دولت ملازمت خدیو سپهر
 مهران فسر التماس آمدن حضور کرامت ظهور نموده بود بدو
 حکم شفقت شمیم مین و یکم شدند کور ناصیه اقبال بعد مینوس
 نوزانی نمودند شانسزاده والا که محمد پیدار بخت باستیصال
 مقامیری که سبب دیر رسیدن ابراهیم خان ناظم کجرات
 که از کشمیر بدان خدمت سرفراز شده ظرف آنصوبه راکنده

سلطه

عالیجاه

کشته بودند و امان سخی بر میان انصاف در بستند و خدمت نظام
صوبه برهانپور بجا تاجان و حراست صوبه مالوانجا عالم جا
جای ایشان مقرر گردید فوت کوسر آرا می پیکم از و افعه الحاکم
بعض و اتفاق ام عرش مقام رسید که نواب قدس احتجاب
ملکه ملکی ملکات کوسر آرا می پیکم مشیه خورد خاقان عافیت
کشمه مدبان دل رود ز نقاب مغفرت کشیدند و در خلوت سر
رحمت آرمیدند حضرت را بمبارقت آن عقیقه گریه آه سر
از دل پرورد برآمد مکر منفرمودند که از فرزندان اعلیحضرت
من آن مرحومه مانده بودیم جهان بگردنا بدکس دل
اندر جهان آفرین بند و بس امان الله و انا الیه راجعون
و اماندهای سرکار آفرین برده را با صیفا و دل می رستا
و عنایت خوشدل نمودند حافظی ان میرسان آن مکرمه را بجا
و یوانی دارالسلطه لاسور اغرا ز بخشیدند و خواجه زکریا خوجا
یحیی پسر آن ملک بدخان خواجه بنوسی نوه شانرا ده محمد مراد

بملازم علی حجه و بخت افزو شد بعلای خلعت و انعام تقدیم
 کردند و صبیبه ترنجان بها در با نعام قیمت چهار هزار روپیه
 فرحت آمانی خاطر بد پیش کردید چنانکه سلج خان بها در بوجدار
 فیروز نکر از تغیر یوسف خان و فوجدار علی لیک کوه از تغیر قدره ^{خان} هند
 نیز مقرر شد محمد حسن با در زاده بخشی الملک میرزا صفو خان تازه آریان
 دیار رسیده با ستلام غنچه عرش احترام حسب بخت نمودند
 بامه اکمید صبیبه حمید الدین خان بخت در زور قیمت هزار روپیه
 مرحمت شد سردار خاشاک شش هزار روپیه بخت ار سوار بود در جازه ^{بخت} اعلی
 پدنا یک هزار سوار اضافی یافت چکباد و سیمو که نصرت آباد اصل
 دو هزار و پانصد روپیه سوار و پانصد سوار بود با اضافی پانصد
 سوار شد بالکشتن خان نصرت بخت رسیداری مومیدانه از تغیر
 را و بوده شکمکه براج زهنگ که با دامنغیه خان مومی الیه مقرر کرد
 فیاض صورت نوعنی از قد و اصفیا شیخ عبداللطیف قیس
 سره الشریف باطلاق کمیت ابوالفاضل برای خود مجاز بودند ^{مولا}

از راه مرحمت و شفقت شاه عالیجاه شمر شد گردیدند که باینست
کمندی باشند جامع معقول و منقول شمول غربت و تنواری و لهما
مقبول ملاحید را و ستادشان را ده محمد عظیم که خدمت
قضا دار اخلافه با و مفوض بود و وجه تفویض منصب قضای
ار دوی معلی طلب حضور شده در نیولابر سپهر سعادت بدرگاه
معلی رسید و بدان مرتبه عالیہ مرتقی گردید خدا بنده خان خانان
دو هزار و پانصد هی سوار بود و پانصدی دو صد سوار
اضافه یافت غنیمت لیم لیم را که حکم والا بعد ازین در داند بشنید
دو کروی شکر نمودار گردید حکمشد خان عالم و بخشی الملک صدق الدین
محمد خان و دیگران فتنه نمید و چون پیش رفتند درین
کرمی متسالمه عرضی کثرت طرف ملاعین بجانب اقدس فرستادند
حمید الدین خان بجهاد درو مطلب جان سرد و بانعام تعویذ محفوظ
نظر صیانت گردیده رخصت یافتند شیطا طین را و
و برداشته باز آمدند خان عالم و منور خان بعیانی رکاب شاه

عالیجاه رخصت و سرد و بغایت شیر اخلاص یافتند
 مکنین مرد و منقر با پسم چنین تیلاج خان بها در بجان مومنی الیه مر
 شد باقیان قلعه دار اکبر آباد اصل دوزخ را می شمسده
 بود باضافه پانصد سی هزار و بیست و نه نفر که با شکر که باشد که
 بغایت باقی بختی آراستنی آراستنی و عفت آراستنی و عفت
 شاه عالیجاه و بخت النسا یکم و خست شاه زاده سپیدار بخت
 بها در بخور آمدند بھر که ام زیور میانی از ده هزار تا شست هزار
 در حمت کردید خان نصر بخت برای شبیه در داندان باب
 بخت پناه و جریب شتافت بنگاه همراه و رهنسکه با دا
 بخور فرستاد ابو الخیر خان قلعه دار و فوجدار خیر عبد
 الغریز خان که بختاب پدر نامور شده بخدمت تولیت مقبر
 مقدسه اسوة العرفان میان شیخ عبداللطیف قدس سره العرف
 که در محسنه دولتمیدان برهانپور واقع است سعادت
 اند و خست قمر الدین خان پسر محمد امین خان بعلای پسر بیخی و

محمد حسن پسر خاغن فرحوم مرحمت نخست مرصع افشار خاند
 فوت از دوشنبه پسر دوشنبه و نهم ربيع الاول کجده سرت حاکم
 و یکست به پوتاک خاصه سلطان داد از دوشنبه و دوشنبه
 بتقریب تغریب سلطان از دوشنبه و نواب مهراکشی که
 محرمه حضرت پدر و مادر و موسی الهی که مرسل کردید فوت
 بلند از کبر پست و نهم ربيع الاول آخر شب معروض کرد
 که سلطان بلند از کبر پست و نهم ربيع الاول آخر شب معروض کرد
 یافت سه پسر و خدمه محل آنغور را قلع احمد کور سنا که پستی
 صبیحه فرحوم و سلطان محققا و دیگر پسرانش جوهر
 خلع ماتمی مرحمت شد است و ادلیه که در اسلام پوری بود بمقر
 اصلی رفت پست و چهارم ربيع الآخر ترتیجان بهادر
 جانب رحمتش خیر اشیه و روان مرخص کردید ابو نصر خان
 ثانیته خان متعینه بنکالابصوبه داری آوده اند انتقال
 مرزا خان عالم مقرر شد سه مراری دوشنبه سوار بود و

پانصد سوار شیونکه قلعه دار و فوجدار را میری از بغیر و دین
 قلعه دار می فوجدار می نبی شاه کن و قلعه داری خاکینه از بغیر
 عبداله تهمانه دار سرول سرفراز کردید سزار و پانصدی سزار
 سوار بود اضافه پانصدی سیصد سوار از غالدین پسر شانه
 مغالدین و محمد کریم پسر شانه زاده محمد عظیم بومیه داشتند
 بهر یک چهل چهل یک ام انعام رحمت شد همی پوز خلعت
 که با خلاص کشیش که از فضل حضرت امش بلفظ مقدس محمد
 شده محمد خلاص استهار کریمه خلعت خدمت و کالت
 فرستادند در جناب پسر قباب تعلیمات بجا آورد مهر
 مبارک سفیر والی بلخ بقبیل سده سینه روشن چپ کردید
 دوازده پونج ایشتر پیش آورد دیشاه زاده مغالدین
 بهادر جازیه بک غازی دودانی خلعت فویل واسپ عز
 ارسالی یافت محمد رضا پسر علیم دانخان جید آبادی از
 اشغال پیش قلعه داری زام کن مقرر شد سزار می و صد

بود اضافه دو صد سوار ماند با تا پسر را و کاهن و شیخه خان
 نصر بخش برای تسخیر قلعه مهمنت کده و پر بخت کده و عده
 یکسال همراه یاسین خان تعیین شد عنایت الله خان مصدق
 تن و خالصه بر قالی می ایستاد حکم اعزاز بخش صادر شد درون
 کتیره می ایستاده باشد مقرر مبارک نصیر روز رخصت معاود
 خلعت و خنجر و فیل و پنج هزار روپیه نقد انعام یافت و
 خان تسلحه دار و فوجدار قمر مکر قلعه داری و فوجدار می ایستاد
 کن از تغییر چنین تسلیح خان بهادر ممتاز کردید هزار شیخه سوار
 بود اضافه پانصد سوار نواب قدسیه زینت النساء بیگم
 کم کرده بودند تصدق بهما بایشان رسید از حضور و و هزار
 روپیه از طرف شاه عالیجاه و هزار روپیه از جانب شاهزاده
 محمد کا بخش کدیر روپیه محمد الدین خان بهادر چند سر حکن
 دوزخ در آورد و قبول سربسند حاصل کرد در نیم سال
 ماه نخستین تمام صیانت در رسیدن به تمام اینها

پانصد

ناموس دولت در مین بستان حضرت و مقتضی تنسیل نخواهد کرد مطاع
شده طریقی آقا کریم موسی که آغاز تو انجام میدارد خدیو سرود
سرا خداوند اولی و عصبی و وفی و سحر خسیه با آنکه من مبارک
از نود که شسته بود بادای طاعات و عبادات پرداختند
و خلایق را کامیاب و کامران ساختند محمد امین خان بهادر بامران
از شیشه مقامیر سالم و غانم بر گشته بهلاز دست سعادت یافتیم
غایت خطاب چن بصب در غنچه چن چن آرزو مندیش
کل کل گفت عزیز خان بهادر در همیشه بکرمت فزایش لفظ
چغما می که خمیر یایه فرازی بهادر خان پرش بود پش
ازین بخت و دولت افروزمزاسک پسر نصر خان متوفی که پش
میگش مین پور خلافت بیارگاه والا آورده بود بانعام
جنج مغز شده رخصت انصاف یافت جدمر و کمرنگا و پو
مرصع متین پنجاه هزار روپیه پادشاه مراده مصحوب او مرسل
گشت محمد امین خان چن بصب او اصل چهار هزار روپیه بکنداردو صد

سوار اضافه سیصد سوار غریزخان بهادر چیمای اصل و مهر
 پانصدی اضافه پانصدی سلیمانخان سپهر خضر خان بی اصل
 هزار و پانصدی اضافه پانصدی خواجه خان برادرزاده داماد
 سیادتخان اوغلان اصل هزار و پانصدی پانصد سوار
 اضافه صد سوار و صمدت صبیح میرخان مرحوم با سلطان
 اغوالدین پسر شاهزاده مغرالدین مقرر شده هزار و هفت
 سراجام بمومی الیهام حمت کردید چیتیلج خان بهادر ناظم
 چاوپر طلب حضور شده بود بابت مانیوس ناصیه عقدت بود
 نمودنم خان نایب به داری ار اسطنت نزاری بود پانصد
 صد سوار اضافه یافت خراسان قاضی سالار راه حبیب مجاز و جمال
 ازین مملکت از فانی سرای نوانی بقالم قدس مملکت فرمان تضا جریان
 مالک ممالک تقدیر سرگاه بنام شتی بی سیج خاکی مراد
 نیست نهاد از قهرمان جلال صادر میکرد و که کجندی لاس
 ماتم در برکتند و بر پلاس نوک نشینند داغ لال سیتان

بنور و ناخن کلال چهره ایشان خراشد روی شادی از دیده
 ناپدید گردد و صحبت غم مایه جانکاست باشد ظل ظریف خلیفه
 منظر اتم رحمت مورد اعظم مکتوب خود را از مفارقت جهانیان
 بر میدارد و مودای این حرف ملالت طرف جان خروش حکم
 خراش سناخ رحلت مغفرت آیت پادشاه پادشاهان قبله فیه
 دوران قانع غار بن کفر و ظلم حامی دین محمد علیه الصلوٰۃ و
 السلام حق آگاه حقیقت پین تهمه خلفا را شنیدین غفران پناه
 رضوان آرا مگاه قطب دایره سرد و جهان حضرت عالمگیر خلد
 مکانست بعد تقدیم مراتب غزا و جهاد در انشراح ولایات
 وسیعہ و کنیز دست کفار حربی و تسخیر قلاع عظیمه آن ستر
 شانزدسم سوال سنه پنجاه باجمد بکر مقاسات شهر نزول رایت
 عالیات واقع شد پس از یکساله اقامت بر حکم تلون زمانه که هر
 صحت تهم اقرار است و مر شادی با نسیم دست و کربان
 او آخر سوال سنه پنجاه و یکشت عارضه بر پیکر آرام جهان

جان جهانیان ببرد که اکابر و اصاغر از مولان قالب
 تنه نیک گردند اما چون مصلحت ج قضا بیا حسن نیت را
 طوبیت کعبه آسایش خلایق اصلاح امور امنیت در چند روز
 صحت قبله اهل عالم شفق و ولایت کافه بنی آدم آید
 بود مرض بصحت تبدیل یافت بدستور پیش چند مرتبه بدیون
 مظالم برآیند و با شغال کامروایی و کامبخشی می پرداختند
 خلال این ایام شاه خورشید کلاه حمزه تدارک اختلاف صوبه
 مالوار خست یافتد و پادشاه زاده سلطنت نقش محمد کا بخش
 بصیانت صوبه دار اطنفر سجا پور روانه شدند بعد از چهار
 نجر و زب شدید عارض شد و تا سه روز سرخند آن حالت شداد
 داشت بقوت نفس ارجمند و علو ممت بلند که از سجایای دشت
 عدس سوات بود سرخ وقت برای ادائی نماز بجاعت و
 مجا آورد و اوراد و وظائف در عدا التکاه تشریف می آوردند و
 هیچ رکنی از ارکان قاعد نیفت درین روزها اکثر این سبب

زبان راستی بیان کند شمس یک خط یک ساعت یکدم
 و اگر کون می شود احوال عالم عصر شبانه فرد عصری محمد ^{الدین}
 بهادر متضمن آوردن میلی تصدیق و التماس حواله شدن
 چهار هزار روپیه قیمت آن بقاضی القضاات ملا حیدر رحمت سیم
 مستحقین از نظر گذشت بهادر رسید و بر صدر آن درجای
 که کوفی احتضار بود دست خط شد که این خاک را را منزل اول
 زود رسانند صبح روز جمعه پست و ششم ذی قعد سنه
 پنجاه یک مطابق سنه یک هزار و یکصد و ششده هجری که تهنه ادا
 صلوات فجر آید بخانه بگاه رفتند و بدگر مولی غر و علا داشتند
 داشتند و با وجود غلبه مد موسی و انزحاق ریح با مضنا
 کما تعیشون متوتون نامل فیض شامل بقصد تسبیح و تهلیل جابر
 بود نزد یک بانقضای آن روز رحمت اندوز موافق آرزوی
 آنحضرت که میفرمودند و در جمعه برای ارتحال ازین جهان طریقه علمیه
 بغیر وی تو نیستی و قوت ایمان روی دل بحجاب کبریا آورد

خاطر از غیر حق برداشتند و طایر روح بر قیوح بسیر حد فیه جان
پرواز نمود ازین حادثه کبری دایه عظمی در آن لباس کبریا
در بر کرد و خورد و بزرگ را خاطر دست خویش تحسیر کردید سایه کرم
از سر زمانیان برداشته شد خورشید فیض بر تو نور از عرصه
جهان برگرفت عالمیاز در نیم روز حرمندی شام غم غما
صاعقه محنت و بلا بر من خرمی خلائق بخت انالند و
انا البیہ را چون قاضی طلب او صلحا موافق و صیت
آن مخوف انوار رحمت تبخیر و تکفین برداشت نماز خیار
ادانمودند و نقش مقدس را در خوابگاه نگاشتند تا آنکه
باشاره نواب تقدس قباب زمینت الفنا یکم دوین سپه
کریم حضرت خلد مکان انار آمد بر مانه خلف ارجمند اگر چه پادشاه
زاده محمد عظمی که بر سبب پنجه و می رود می معنی منزل داشتند
رویش نهنه سایه عاطفت بر سر سوگواران عالم گسترده اند انار
بخیر و پنداری می زاری مامداری که مرکز از حلول مسیح ساخته

دلخراش خاطر سچکس کند از آن مرید پرست و مصروف
 رضای والد ما بدشود و معاین شد روز دوشنبه
 مطهر ابرو شش ارادت گوش گرفته تا پیرون دیوان عدالت
 بجائی که کس منیا و شایعت کرده روانه نمودند خلاق را از
 آن وضع نامرغوب و دوحیرت از نهاد برآمد طوفانهای گریه
 جوش ز درجهای کاری در دلب آغوش برکشاد و سماناد
 تقدیر بر مغارق اهل عالم خاک میخیت که چنان کجانی که
 ملک هزاران مکت و ترکیب وجود او ساختند در رعبه
 اشقام ظاهر و باطن گردانیده بود رخ از عالمیان برآید
 و یکانه روز کار پس از تصریف فراوان لیل و نهار ذات
 مقدس او را بفرصه ظهور آورده بشوای جهان صورت و معنی
 ساخته بود چهره از جهانیان پوشید بر طبق وصیت فرمودند
 در صحن مستبره اسوه ارباب تقی شیخ زین الدین حمه
 که در حین حیات مرتب فرموده بودند قرار یافت

خاک را بجاک سپرد و جوهر روح پاک با خود برد و آن مکان
 که بخت شده آباد موسوم شده بمسافت شست گروه از خجسته پناه
 و سه گروه از دولت آباد واقع است چو تره شک سحر
 قبر مقدس آن مسافر ملک بباطونش از سه گروه عرض از دینم
 که زوار تعلق چند اکثرت پیش نخواهد بود تعویذ مجتبی خاک
 بر کرده ریحان در آن کاشته اند تاریخ ارتحال رحمت
 مال روح و ریحان و خجسته نعیم تنهاد میگرد و و لفظ جلد
 مکان یاد از نام مغفرت است ام میدهد بر کات جنود
 روح ملائک و نواد آن مور و مغفرت ربانی شورش و حرا
 که در چنین بنوایب عالم آشوب بر عالمیان میگذرد اثر علی سر
 نشد و چنانچه در آوان حیات آن نده جاوید در مهندسان
 زندگی نمیکردند بر وساد و تعیش کل مرانی سیر آمد اللهم اغفره
 و ارحمه مدت عمر کرامی نود و یک سال و نیرده یوم ایام
 خلافت پنجاه سال و دو ماه و پست و هفت یوم حاشا چه کنم

از ایام لریمه

عمر آن روزگاه صمدیت را که شماره تواند گرفت کسی ندانند
 ابد و حیات سرمد یافته باشد از عمر او چه توان گفت باشد
 این باطل پاران اطلاق حرف مرکب از مر و مالت است
 مرکز فروده اند و نیستند اهل حرفیت نام مرکب این قوم ترجان
 محمد اخلاص نقل نمود که شب جمعه که صبح آن حضرت بیدار
 مغفرت توجه فرمودند بودند من غنایت آمدن آنرا استیلا
 چنین دانی که باری انشا و تو زیع باطن و ظاهر و اشتیاق و دل
 لسان الغیب را بفال کشودیم این غنای برآمد تا اینجا
 می نام و نشان خواهد بود سرما خاک ره پیرمغان خواهد بود
 بر زمین که نشان کف پای تو بود سالها سجد صاحب نظران خواهد بود
 بر سر تربت ما چون که تزیین خواهد که زیارت که زندان جهان خواهد بود
 یا پس غلبه گرفت با خاطری پراکنده و حالتی ملالت آکنده
 شب بسر بردیم صبح یکپاس روز برآمده قضیه ناگزیر رود
 شب شنبه باز یکجا بودیم ملا حیدر قاضی اردو وارد شدند نقل حال

کردیم هر چند خواستیم پیاورید نیايد کتابت استیم بار ما بسته
 بودند صحبت آفریند بخواب فرستیم می پسیم گذارم بر قبری اقامت
 حضرت نصف قامت از انجا برآمده اند مرا مخاطب فرمود
 که پستی که از یاد رفقه نیست بر سر تربت ما چون گذر می
 خواه که زیارت کند انجا بن خواهد بود آری سرگزیند و گفته
 دلش زنده شد بعضی به ثبت است بر جریده عالم دوام ما
 گزارش شد اگر ابرام آداب و شرافت صفات محاسن علی و
 تمام خود عادل کامل خدا و علم عالم با قضا و سعادات فطری در مرتب
 دینی بجال رسوخ انصاف داشتند و بنده بنیب جنیف امام اعظم
 ابوحنیفه رضی الله عنه عامل نبای خسته اسلام را کما شنبی
 تاسیس تشدید می نمودند و پوسته با وضو و بند کمر طیب و دیگر
 اذکار و ادعیه ماثوره رطب اللسان می بودند و صلوة
 مفروضه را اول وقت در مسجد غنی مسجد با جماعت و
 و نوافل و استجابات را بحضور خضوع تمام ادا میکردند و در ایام

بشمار روزها پیش و در ایام منتهی پشنبه و دوشنبه جمعه
 صایم بوده است از جمعه را در مسجد جامع با کافه مسلمین و عامه
 مؤمنین سبزه بکار دهند و در لیالی متبرکه را با حیای شب پرده
 از انوار فیض الهی پر خورشید افروز دین و دولت بکشند
 و از غایت حق طلبی شبها در مقصوره مسجد دو تخته صحبت
 با اهل الله میداشته و در خلوت اصلا کتاب نخوانند و نه
 و زکوة شرعی نخیه قبل از جلوپس و الا برای ماکل و ملائین
 از وجبه عدم شبهه بهمرسانیده بودند و سرچه در ایام
 سلطنت بسبب جد ساختن برخی از مواضع دارالخلافه و در
 سه محل مانپار برای صرف خاص بن افزوده بود در
 سال مبارک استحقاق میدادند و از اولاد و اجداد و غیره
 نموده بتجیین میرسانید و ماه مبارک رمضان الصوم
 گذرانیده تا انقضای شهر متبرک باد ایمن و تراویح و ختم
 کلام محمد و فرقان جمیع جماعت تا دوپیش با جماعه فضلا

و صلحا شغول بودند و در عشره اخیره در سبب مختلف می شدند
 و ادای مناسک حج که قنهایست غایب و خطر قدسی مظاہر بود
 بسبب موانع و عوائق بحسب صورت در رده توقف ماند
 لیکن تدارک آن بعا زمان حسنین محترمین آنقدر رعایت میشد که
 بشباه حجیات کبری بود و در مدت سلطنت سلفهای خطیرگاه
 و کاه بعد دو سال و سه سال برای مجاوران حرمین شریفین میسر می شد
 و جمع کثیر فکوران تبعهای شریف به نیابت طواف و حج و سلام
 رسانی و تلاوت و مصحف مجید که بخط آن پادشاه حقایق گاه
 در مدینه منوره است و تسبیح و تهلیل و ادای دیگر عبادات
 موظف بودند ملکات فاضله و اخلاق کامله انسانی چنانچه
 باید در ذات جمیع این مقامات خدیو ملکی صفات متحقق بود
 آنحضرت از طلوع صبح تمیز از جمیع ملاسی و مناسبتی
 بوده از کمال عفت نفس و خیر با جلال محترمه معارضت نمیدادند
 و با آنکه بزم آرایان نشاط و نشاط افرازان بساط انبساط

مطربان خوش آواز و سازند های نواز در پایه سریر خلافت
 مصحح جمع بودند و در اوایل جلوس گاه گاه سامعه افروز طر
 می شدند و بغایت دقیقه یاب این فن بودند لکن از کمال تورع
 و پر سر کاری را استماع آن احتراز کلی نموده بودند و سر که
 از خوانندگان و نغمه سرایان و مطربان تائب می شد بر فوراً
 وزین مدد معاش خویش نمود میساختند مرزاکر محان صفوی که از
 ماسران فن موسیقی بود بعضی حضرت رسانید که در حق
 سرود چه میفرمایند بزرگان در بار گذشت لایله مباح ص
 کرد پس از حضرت اتمر گیت به استماع فرمودند بی فرامیهر
 نمیتوانم شنید خصوص که ماچ و آن حراپست بدین تبت
 شنیدن سرود هم که اشتهم و اصلاً لباسهای نشروع
 نبوده اند و بطرف و نقره و طلا مطلقاً استعمال نکرد
 و سرگز در محفل قدس منزل حرف ناشایسته از عظمت خویش
 و کذب مذکور نشده و انیت مادی های حضور مورد النور تلقین یافته

بالاتفاق

بودند که وقت عرض در لفظی که شایه غیبت باشد بعبارت حسن تعبیر
 نمایند و در دیوان عدل داد بکشاده پشانی و نرم خوی سرور
 دوسه وقت استناد داده سده داد طلبانرا که بی ممانعت بپاک
 سعادت جوق جوق را و میس یافتند و از غایت توجه آنحضرت
 بی شایه خوف و هراس عرض مطالب می نمودند و اول
 می بخشید و اگر اطناب مبالغه در کلام میاد ای خارجی از آنها
 بر میزد اصلا پد مانع نمی شدند و آنچه ابرو از آنحضرت حلقه
 نمیشد بار بار باریافت کمال حضور پر نور تبه استماع از صد
 جبارتها معروض ارفع نمودند میفرمودند از استماع چنین کلمات
 و وقوع امثال این امور نفس را ملکه تحمل حاصل میشود و منکر امری
 از امور که خالی از رفاهیت جمهور باشد از آنحضرت بطور نمی آمد
 و طوائف فواحش از دار انحلافه منزع شده بودند و در کل
 ممالک جمیع اقطار و اطراف ولایت محروسه این حکم محکم
 بتفاد پیوسته بود و امور احتساب بر کافه انام از خواص عام

بغایت در تنفیذ بود و در نظم و نسق مملکتی دین و سعادت فخر خود
 و سیاست شرعی بکار نمی بردند و مرکز باقیضای قوت
 غضبی و استیلائی نفس ناهندام و تخریب بنای حیات بود
 از افراد نوع انسان حکم نمی فرمودند و احدی را اسم باری
 آن نبود و مقتضای این شناسی و قدرت دانی با سواد اعظم و
 شایخ کرام و علمای علام مراعات مراپسم اغزاز و احترام
 میکرد و بیا من توجه باطن آنحضرت دین خفیت و ملت منفیت
 در سواد اعظم مند و ستان بجای قوت و رواج گرفته که در زمان
 میحیک از فرمان و ایام چنین مانند آن صورت نیافته و ننمود
 اهل قلم یکتلم از عمل مغزول گشته بودند و جمیع معابد کفار
 بکده های عظیم آن اشرار که عقل ظاهر پنهان از پیش رفت
 چنین کار دشوار متخیر بودند و منهدم و مندرس گشته و بجای آن
 مساجد عالیه اساس یافته و آنحضرت جمعی از کفار را که بدلت
 سعادت حبه احراز شرف اسلام بحضور هدایت ظهور می آمدند

خود تلقین کلمه طیبه فرموده بغایت خلع و دیگر عنایات کامیاب
 میساختند و بواسطه ایام سلطنت اخذ جزیه بر سر بود مطابق است
 عرا قرار یافت چنانچه در ممالک محروسه بعمل آمد و این چنین
 غریب در مند و ستان هیچ از منته توقع نیامده و نشود
 باین محسان نبوده اند و شرایین خیرات و مبرات و ادا
 آتقد بر عرض وقوع و موقف ظهور میسرید که از سلاطین و ملوک
 هاشمیه عشر عشر آن واقع نشده در ماه مبارک رمضان
 شصت هزار رومیه و در شهر دیگر کمتر از آن بستحان میسرید
 بلغور خانهای متعدد در دار الخلافه و امصار دیگر برای قوت عجزه
 و مساکین مستر بود و هر جا که بجهت نزول مسافران مستردان باط
 و سران بود احداث یافته و ترسیم مساجد ممالک محروسه از هر
 فیض آثار و امام و موزن و خطیب معین بوده چنانچه مبلغ خطیر
 کثیر مصرف این امر میشد و در جمیع بلاد و قضبات این کشور
 وسیع فضلا و مدرسات از ابوظائف لایقه از رویلنه و املاک

بنویسند ساخته برای طلبه علم و جود معیشت در خور حالت و
 استعداد مقرر فرموده بودند و چون یکی نیست و الا نهیست برا^ن
 مصروف بود که کانه اهل اسلام مفتی به مسائل علمای مدینه
 حنفی علمای هند و مسائل مذکوره در کتب فقهیه بسبب اختلاف
 قصات و منقیان بر و ایات صحیفه و اقوال مختلفه آنها مخلوطست
 مع هذا مجموع آنرا یک کتاب حاوی نیست و تا کتب بسیار
 فراهم نیاید و کس را این مختصاری افی و دست کم کسی وسیع و
 متبع کافی در علم فقه نباشد استنباط نمی تواند نمود و لاجرم غم یادش
 دین پناه بران مصمم شد که گروهی از علمای مشهور و فضلاء
 معروف و مندوبان کتب مطلوبه مبطوعه معتبران فن را که در
 کتابخانه سرکار قدس فراسم بود جلوه گاه انظار قیاس ساخته
 استخراج مسائل مفتی بهانموده او مجموع آن نسخه جامعہ ترتیب
 تا ممکن از اینست کثافت مسائل معمول به با سهولت و آسانی دست
 دهد و سرگردانی این محصلین علم بقدره فضلاء نامیشیخ نظام الدین

یافت و یکی آن سرین بوظایف شاسته مواسبات کتب
 کتب چنانچه قریب دو لک روپہ صرف لوازیم آن کتابت طب
 کہ سنی بنیاد علی علم گیریت گردیده از سایر کتب فقهی معنی شده و از
 عطایای عام آنست کہ باج غلات و سبوبات و جود را ہاری و
 اقمشہ و دیگر اموال سایر خصوصاً حاصل ثبنا کہ مبلغ خطیر بود و غلہ
 آن طرفہ بی تشریہا بنا موسوم دم با احتمال مخفی آوردن ثبنا کہ می نمود
 در کل ممالک محروسہ از فرقہ پسلمین خصوصاً وغیرہ کردن بعضی جود
 مذکورہ از کافہ رعایا عموماً کہ مجموع آن ہر سالہ زیادہ بر مبلغ
 لک روپہ میشود و مطالبات اجداد و نیاکان ہلازمان در کافہ
 جبل ازین بر وفق معمول دیوانیان از سخاوت مناصب آنها برپیل
 تدریج وضع نمودہ بمرکار خاصہ شرفیہ عاید می ساختہ و در
 سال مبلغ کلی بدین جہت واصل خزانہ عامہ میشد و اگذاشتن
 متروکات امرای عظام کہ مطالبہ دار سرکار محلی نباشند از
 اعتباب آنها کہ متصدیان بادشاهی در ایام سلاطین سابق

بفرادان احتیاط حسب طبعی نمودند و این چنین سبب آزار ما تم
 زوکان و اقربا و حسیان میشد غمخوار بودند و فرامین قضا
 امضا مطابق احکام شریعت غرا در باب اخذ حاصلات و در
 صوبه غرا صدایافته و مقدمات معارکی که حضرت را پیش از
 جلوس بعد جلوس او رکن خلافت و جهانداری دست
 داده در ضمن احوال محبت مال نهند حجت در اینجا شمه از غرا
 استقامت آنحضرت بر می نگار که زمان ورود و موکب
 معلی در پنج کعبه الغریز خان وقت آمد آرای صف کارزار کردید
 و افواج فرادان از مور و پنج پیرامون لشکر فیروزی اثر حلقه زد
 بجنگ در پوست در عین گرمی کمانه پیکار وقت نماز ظهر
 در رسید و آنحضرت با وجود التماس هستنای بندهای ظالمین
 از مرکوب خاص نرسد و داده صف آرای جماعت شده و در
 وسنت و نوافل را بتجدیل ارکان کمال حضور و اطمینان ادا
 کردند و عبید الغریز خان مجاز استماع این خبر شجاعت اثر

حیران استلال بود من عند الله شده طرح جنگ نموده بزرگ
 گذرانند که با چپین کیمی افتادن بر اقامت و از کمالات چه
 انحضرت که زینت بخش حالات و سبک شسته تبع علوم و فیه از
 تفسیر و حدیث و فقهت و تصانیف امام حجه الاسلام محمد
 غزالی رحمه الله و انتخاب مکتوبات شیخ شریف یحیی میر
 و شیخ زین الدین قدس سرهما و قطب سی شیرازی رحمه الله
 و ازین پیش کتب دیگر همواره بعدی مطالعه در می آمد و از
 جلال فضایل آن محمد بنیوان پرست توفیق حفظ کلام ملک
 علام است اگر چه از مبادی حال دولت اقبال برنجی اسیر
 قرآنی بار عایت مرابت قرات محفوظ خاطر صدق پس بگویند
 حفظ مجموع کلام الله بعد جلوس بر اورنگ سلطنت اتفاق افتاد
 و بعد تمام و عشرم ملوکانه بر لوح خاطر اشرف صورت تمام
 گرفت تاریخ شروع خط شریف را عدد حروف کریمه شریف
 خلافتی بحساب حمل روزه از رخ میکشاید و تاریخ آتمش را عدد

لوح محفوظ جلوه ظهور است مایه و خط نسخ آن حضرت در نهایت
 ستانت اسلوب بود و کمال قدرت در نوشتن آن داشتند
 و دو قرآن مجید بخط اقدس که مبلغ هفت هزار و پیه بر لوح ^{حدود} بود
 آن صرف شده بدین منوره علی ساکنین افضل الصلوٰه و کل
 النجیات مرسل گشته و خط نپ تعلیق و شکست نیز بجای
 خوب می نوشتند و آن حضرت را در مراتب شروانی و شادی
 تمام بود و در مهارت نظم نیز بهره تمام اما بود ای تشهد صادق
 کریم الله تعالی و تعظیم العالی و تمسک گشته توجه با تمام شعرا
 نداشتند تا بشنیدن اشعار هیچ رسد الا شعر که مضمون ^{عظمت}
 باشد مکرده بهر رضای خدا می سرود و جل نه چشم سوی غزال
 نه کوشش سوی غزل احتیوار لطایف اخلاق آن بر گزیده اش
 و آفاق از حوزه تحسیر بیرون و احاطه تقریر فرمودنت چه جا
 گزارش این شیوه از شعور سر با تصور من ز کجا و این سرور
 از کجا رب اجعل دنیا عذر لعلی و آخره خیر امنی ^{الاول}

و اگر اولاً و قد استغفر الله و هو اعلم و یا در کتاب دین دار شرایف آباد
 و کرامت صفات خدیو کامل الذات حسن بیاد شایسته های الهی
 که بیست که بیامین توجه ظاهر می باشد آنحضرت بکالات علیّه
 فضایل سنیّه فایز گشته از صلاح و طاعت و پرستشکاری
 قواعد و اطوار سروری سرداری صنوف منبرهای کسبی نصیبه
 وافی داشتند و همین استغاضه انوار عنایت پادشاه خدا
 آگاه خط کلام الله و تحصیل قدر به ارمات علم و ادب کرده
 در نوشتن اقام خطوط مهارت اندوخته زبان ترکی و فارسی نیکو
 آموخته و همچنین جمله شیناں شکوی غزل و سایر محتجبات تیار
 عفت برکات ارشاد و هدایت آنحضرت الکتاب عقاید حقیه و
 احکام ضروریه دنییه نموده همه بر سجاده طاعت و حق پرستی
 تلاوت و کتابت قرآن مجید و ادعای حسنات و سیرت
 اشتغال می ورزیدند حق عم احسانه آنحضرت راجع بسیرت
 دختر از غایب محترمه که است فرموده بود در حین احوال پادشاه

کستوده

پستودن خصال و پیکان عفت شامل در ضمن سوانح پادشاه دین
 در عالم گیر نامه و این اوراق محبت و ثبات که از شش منبعه اینجا
 برخی حالات سرکی از ذکر و انانیت ازینت افزای صحیفه یادگار
 میکرد و کلامی در فرغ دودمان محمد و احسان پادشاه زاده
 محمد سلطان ولادت ایشان از بطن نوابانی چهارم رمضان
 سنه نزار و چهل و نه غرق و قوع یافته بشرایف آداب و احسان
 اوصاف متصف و محبط کلام مجید پستودن و از اکثر کلمات
 خواندن و نوشتن عربی و فارسی و ترکی بهره وانی داشتند در
 محارباتی که آنحضرت را پیش از جلوس با اعدای دولت اعلی
 افتاده مصدر ترددات شایسته شده داد شجاعت و دلیر
 داده اند در پست و یک جلوس حضرت اعلیٰ خاقان سیر
 دیاض آخرت رفته اند و منهدم سپهر جهانبانی فرزند رات
 کشورستانی پادشاه جهان پناه محمد معظّم شاه عالم بهادر
 ولادت با سعادت ایشان پنج رجب الحجب سنه نزار و

پنجاه و سه از بطن همان عصفیه محترمه اتفاق افتاده آن منتخب صحیفه
 لیل و نهار با مقتضای حدوث فطری و مین تربیت طفل سبحان حضرت
 خلد مکان از طلوع صبح تمیز از خوار شریف نفسانی و کمالات
 اپسانی نموده اند و در صغر سن توفیق حفظ کلام ملک علام
 یافته اند از علم قرات و تجوید متع وافی دارند و نوعی تبریل و
 تسبیل میخوانند که سماع را سیری از سماع نیست و مایل
 آیات خواندن آتی است منزل در شان آن برگزیده روزگار
 ایام شباب بیشتر صرف تسبیل علمی نموده علم با عمل قرین ساخته
 و در علم حدیث شریف ثقات عصر ایشان را قدوة المحدثین میخوانند
 و در فقامت تصنیف مجدی است نسخ القرآن مسایل و حدیث میخوانند
 بهلاست و فصاحت نظم عربی مشابه که عرب عربی میپسندند
 زبان ترکی و فارسی تنهائیت زیبایی در اقسام خط و کوشتن
 مرتبه اوست مادی رسائی اکثر شب را با دای اقل و تقدم و طمان
 و قرات قرآن مجید و مطالعه کتب حدیث و تفسیر و فقه و سلوک کنند

میدارند صلوٰۃ فجر در اول وقت ادا می کنند و تا ارتفاع یک نیزه
 گاه و نویسنده بر مصلی جلوس دارند بعد از آن بفرموده نشسته شش
 دیدار را میانه راحت می شوند و بشتیدن تسمات ششم رشتگان
 انصاف را تا پیش می بینند و توقف بقدر محصلت وقت اقامت
 می افتد بعد از آن محفل دیوان خاص دیوان عام را آرایش می بخشند
 و مقدمات عالی و فکلی بوساطه دیوانیان و بخشیان دیگر مقصدیان
 معروض می گرد و مقاصد عالیشان اتحاج می پذیرد بعد از آن بحکم
 سر توجیه می نمایند در تناول طعام و استراحت حقه بدن اقبال
 صحت منظور است و بعد ادا صلوٰۃ عصر در دل مظلومان را دوا
 می نمایند و پیش از مغرب مجری بند های قور می گیرند و بعد از مغرب
 با حیار ما بین الثمانین چسبند افروز عبادت بوده صلوٰۃ عشاء در
 لیل خوانده بشستان غرت می خوانند و شب بهمان تیره خیر و خیره
 می کنند رانند خداوند کریم سایه این مظهر مظهر و اقدای انکب علی خلق
 عظیم را بر روی سبیل عالیشان مجله دارا و اسیرین پادشاهان راه بود

شیم محمد اعظم ولادت ایشان دوازدهم شعبان سنه ۱۱۸۰
 سه از بطن پدرش بانو یکم صبیبه شاه نواز خان صفوی فرزند کی ارغنه
 چنین پالعه و پست ماره سوختندی از اشی احوال لایع محبت
 خدیو معنی و صورت ندره کمال عروج نموده از ملکات صفیه
 و صفات کامله نصیبه وافی داشتند و اطوار بهیه آن کوهر
 معدن خلقت بغایت محفوظ و سر در بود و غریب شعله متانت
 و ادراک در معرکه شجاعت و غیرت از همسران ثابت قدم و بی باک
 دقیقه یا معنی آفرین عالی فطرت دانش قرین آن دیباچه
 دانائی را با حضرت مرتبه مصاحبت بود اکثر بزبان در برابر سیکه
 میان مصاحب بدل بدل نزدیکی شرویم ربع الاول بعد وفات
 حضرت سه ماه و پست یوم در محضر که آرائی شجاعت داد
 جانتسانی و جانفشانی داده زب افزای صدر رحمت و نعمت
 کرد و چند ماه پس محمد اکبر تولد ایشان دوازدهم ذی الحجه سنه ۱۱۸۱
 شخصت و منت از بطن یکم در ظل تربیت حضرت بفضایل

حضرت
 محمد اکبر

سنه

بسنیه فایز شده بودند فوت آن روز و مندا تکامی شد
 در ایران دیار سنه چهل و شست عالم گیری سرحد و صحاری
 ناکامی از خدمت والد ماجد فراری می گشتند اما دو خیر شاه
 خیر عاقبت است یکی آنکه حضرت میفرمودند که نماز جماعت و
 جمعات از ترک نمیشود و از مخالفان دین باکی ندارد و اگر مشهد
 محل کش کن روضه منوره حضرت امام ثامن ضامن موسی رضی
 علیه التحیه و الثناء آن مغفور را مرقد نصیب شد نوشتن
 نقل حسب الحکم که دستور دانش غایت اسد خان ثبات
 پدارت نوشتن بود در این محل خالی از مساحتی نیست چون
 منعم خان وکیل مبین پور خلافت دیوان شده دستور کلی
 یافت بقریب و ضایا با و در باب غفلت نمودن از اراده
 پیافیه باطله اکبر ابر خضر الدنیا و الاخره که در فراه
 نزدیک قندهار رحل اقامت انداخته بکفته والی انجلیجانی نیرو
 و مشط و تنزید است که اگر بجا دشت و قضایای گریز شیری می

رود هدایتان از کابل حرکت کنند او بامداد واعانت ایرانی
 غول پابانی کابل با ملتان پایدیشل الدین شکر و امین دونه
 اولیای آلائی بآن منزند بها در تبر که با والد ماجد
 خوانند بود بطریق وصیت کشف می شود که تا محکمت اصلاح
 ذات الین نمایند و از مخالفت و منازعت باز خوانند و است
 که در در افتادن بر افتاد نیست و شکامه عجیب غریب بیان
 خواهد آمد جسم بر حال خلایق مکتبند که امت مرحومیه پامال
 می شود و العاقبه للتقوی و الاحسنه خیر و القی اعلا و انما نشتم
 الایه پنجمین پادشاه زاده محمد کاخجست دهم رمضان یکم
 منقاد و منفعت قدم سعادت توام بر عرصه وجود گذارشته بود
 از بطن پانی اودی پوری ببرکات ارشاد و هدایت خدیوین
 و دولت سعادت حفظ کلام مجید و تحصیل کتب متداوله نسبت
 همه برادران یاده و مهارت زبان ترکی و نوشتن اقلام خط
 اند و ختم می نمود و دیگر اخلاق شجاعت و سخاوت که جلی این کبریا

تا کجا در حیطه تحریر و تالیف سیوم ذی القعدة بعد اشتهال حضرت
 بدو سال میادین رستمی انفرادی نور دیده بر صندرا فرشت
 از سیدان اناث نواب تقدیس قناب تنزیه احتجاب از لب النساء
 یکم آن شکر طبعیه نهالی حشمت اقبال در شوال سال هزار و پنجاه
 شست از بطن یکم بدو لیسرا می بنوی قدم گذاشته بودند
 بمیاس ارشاد و هدایت پادشاه خدا آگاه حافظ کلام محمد
 شده در جلد و می حراز این سعادت از عطایای عالم بند کا حضرت
 سی همت را شرفی انعام یافته بودند و از تحسین علی
 و فارسی بجهت نام براندختند از اقسام خطوط پستعلیق نسخ
 و شکسته در سبب نصیبه وافی حاصل کرده و از برکت حمت
 قدسی همت آفند و شناس تبه علم و تبحر جمیع کتب و تصنیف
 و تالیف مصروف بود و عنان توحید ترفیع جلال ارباب
 فضل و کمال محفوظ در بر کافران علیه کتابخانه گرد آمده بود که بظن
 هیچکس در نیامده باشد و بسیار از علما و فضلا و صالحان و

شعر و نثر بیان بلاغت و آثار و خوش نویسان سحر کار بیان
در بقیه کامیاب افضال آید در آرایشی شکوی غرت و جلال بود
چنانچه ملاصفی الدین از دینی موجب امر علیه در تفسیر سکنوت
گرفته بخدمت ترجمه تفسیر کبیر که مسمی بزبیب التفاسیر است اقدام داشت
و دیگر رسائل و کتب بنام نامه ترقیب یافته است وفات
ایشان زندگی حضرت سینه چهل و شش مطابق بکلیله بود
پسیرده بجزئی بن نواب قدسی القاب زینت انسا بیکم سال
ولادت آنقدسی سرشت غره شعبان سینه یک هزار و پنجاه و سه
اشاق قشاده از بطن بیکم بمن استغاضه انوار تربیت خود
ملک و ملت از کتاب عقاید حقیه و احکام ضروریه و دینییه
دارند و خلقی از خزینه مملکه دوران وطن سینه خوار سینه نواب
شیر یا جناب بدر النسا بیکم تولد ایشان است و نهم شوال سینه
یک هزار و پنجاه و هفت بوقوع آمده از بطن نواب بانی باشقنه
خدمت حضرت شامشامی سعادت مخط کلام سنجالی و خجندی



علم دینی براند و جنبش به بصوالت اعمال و قنات فایض البرکات
 معمود داشتند پست و ششم ذی القعدة سنه پنجاه و یک
 والد ماجد محفوظ از دی حرمست کردید بدین هجران نوافلک
 احتجاب زبد و النسا یکم پست و ششم رمضان سنه یکصد و
 شصت و یک از بطن یکم بعالم پستی تشریف آورده بودند
 و بطاعت دادار جهان و تحصیل ثوابت پیکران استغالد
 زوجه پسر شکوه پسر دار اسکوه و در ماه رحلت حضرت نبوت
 خرامیده و خبر فوت ایشان بخت رسیده پنجم مهر یکم
 سال ولادت ایشان سیوم صفر سنه یکصد و شصت و دو
 از بطن پستمار خاص اورنگ آبادی محل سنه چهل و شش
 جلوس والد ماجد مطابق یکصد و شصت و شانه هجری بسرا
 آخرت رفقه اند زوجه ایزد بخش سپهر ادبش اللهم ارض عنهم
 مفت خدا پرا غر و غل بس خیزش که آرزوی برین
 در حقیقت بنامم دپست متفحصان تمامی ناز و آجار قدوه

سوه ابرار ناموس ملک ملت ناموس در دولت مبتنی
شجر معرفت و تعین قدسی شمع سعادت پدیری چشم معاشقه سلطان
نظم ماثر عالم کسیری اگر بر ساقی ناپست تعد خورده کیزند تکلفی
فزون از طافت کرده باشد امواج دریا بتوان شمرد کوه سوز
نتوان گفت در بحر چون بی استعداد انقدر هم زیاده کلام
بعون رب العباد

حسب الارشاد خان علیشان امید گاه پیمان
سلسله النمان تاریخ نوزدهم شهر ربیع الثانی خطاب
سنة یک هزار و یکصد و سی و هشت هجری
فقیر حقیر محمد فضل حسینی غفر الله له
و پسر عمیوبه با تمام سائید

